نگاهی به تلاشهای سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حكومت قاجار و تدارك انقلاب مشروطه

سید مقداد نبوی رضوی



تاریخ مکتوم

نگاهی به تلاشهای سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه

سیّد مقداد نبوی رضوی

: نبوی رضوی، سید مقداد، ۱۳۵۹. : تاریخ مکتوم: نگاهی به تلاش های سیاسی فعالان ازلی درمخالفت با حکومت قاجار و تدارک : تهران: پردیس دانش۱۳۹۳. : تهران: پردیس دانش۱۳۹۳. : مجموعه تاریخ معاصر ایران ۵۸۰. : ۵۰-۶۰-۳۰۰-۴۷۸. : فییا : کتابنامه: ص.۲۵۲-۲۶۹.

: نگاهی به تلاشهای سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار وتدارک انقلاب مشروطه.

رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ تت تن/DSR ۱۴۰۹ رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۵ شماره کتاب شناسی ملی : ۳۳۴۷۹۰۶

: بابيه - ايران - تاريخ

سرشناسه

فروست

شابک فهرست نویسی

بادداشت

بادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر مشخصات ظاهری

1

تاريخ مكتوم

: ايران- تاريخ - انقلاب مشروطه، ١٣٢٢-١٣٢٧- علل و منشأ

نگاهی به تلاشهای سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار وتدارک انقلاب مشروطه

نویسنده: سید مقداد نبوی رضوی طراح جلد: پردیس خرمی چاپ: طلایه آفاق تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه چا<mark>پ</mark> اول: ۱۳۹۳ حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی ۱۱۱۱– ۱۳۱۴۵ تلفن: M۹۵۱۶۹۷ – فکس: ۹۹۵۵۲۲۹۷ همراه: ۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲ سایت: www.shirazehketab.net

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

با یاد دانشی مرد ایرانشناس، استاد ایرج افشار که این فصل از تاریخ ایران را هم «مکتوم»، و هم «مغشوش»،

فهرست مطالب

ياددانت دبير مجموعه عقدمهای تاريخی	ل نخت: «هنا	ل دوم: روزگار	ل سوم: «دربار	ل چهارم: فروز	ل پنجم: «زندگ	A STATE	حاوير و اسناد	1
3	مَا نَحْسَ: «هنایش خُرد» در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم آبادی ۲۵	ممل دوم: روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت	مسل سوم: «دربار شاهي» و قتل ناصرالدينشاه	مسل جهارم: فروزندگان مشعل مشروطیت	سل بنجم: «زندگانی ملک المتکلمین»			
	(آثار و مآثر) ش	گران بابی گذ،	ناصرالدين شاه	شروطيت	٠ <u>.</u>			
	سبخ هادی نجم	33		·				
b	م آبادی ۔۔۔ ۲۰	74	141	140	711	789	YAF	

يادداشت دبير مجموعه

در تاریخ تلاش و تکاپوی ایرانیان برای پشتسر گذاشتن دورهای از قروپاشی و اضمحلال که در خلال جنگهای ایران و روس به مرحلهای رسید که چشم فروبستن بر آن دیگر بیش از آن میسر نبود و میبایست كارى كرد، انقلاب مشروطيت به عنوان نشانهاى از بهثمر نشستن آن كار و آن تلاش و تکاپوی یک صدساله، جایگاه مهمی دارد.

يارلماني، تفكيك قوا و غيره را بهعنوان يك نقطهٔ عطف اساسي در سرنوشت ملت ایران و گامی دیگر در مسیر بیبازگشت تجدد و ترقی تعبیر کردند. مسير بدون بازگشتي در كار نيست و در اين گونه تحولات جز ماحصل فكر و عمل نسلهایی از سرآمدان جامعه نتایج دیگری نمی توان انتظار داشت. فعلان ازلى در مخالفت با حكومت قاجار و تدارى انقلاب مشروطه ارائه می شود اقدامی است در بررسی فکر و عمل یکی از مهمترین و در عین حال يزرگ، يعني نقش فعالان بابي/ ازلى ايران از سالهاي پاياني عصر ناصري تا ناشناخته ترین گروههای ذی نفع و ذی مدخل در تهیه و تدارک آن دگرگونی بسیاری از صاحبنظران، این پیشامد و ترتیبات جدید حاصل از آن، نظام البته تحولات بعدى و دشوارىهاى كار بهتدريج نشان دادند كه لزوماً آنچه در این مجموعه تحت عنوان تاریخ مکتوم، نگاهی به تلاشهای

بهثمر نشستن انقلاب مشروطه. در میان بسیاری از علاقمندان به تاریخ معاصر ایران این تصور حکمفرماست که هر نگاه تازهای به رخدادهای تاریخی مستلزم دسترسی به مجموعهٔ نویافتهای از اسناد و مدارک تاریخی است؛ گویا تا آن لحظه تمامی دادهها و دانستههای موجود مورد بررسی قرار گرفتهاند و هر نگاه جدیدی موكول و معطل است به فراهم آمدن دادههاي نو.

تاریخ مکتوم در این عرصه بر رویکرد متفاوتی استوار است؛ تمامی آثار و نوشتههایی که در این حوزه مبنای بحث قرار گرفتهاند ـ با تمامی نکات و جوانب مستتر در آن_ از دیرباز در دسترس پژوهشگران قرار داشتهاند و در نتیجه و با توجه به دیدگاه فوقالذکر شاید بتوان گفت در این بررسی بیشتر از نکات و جوانبی سخن در میان است که بنا به دلایلی ترجیح و تمایل عمومی بر نادیده گرفتن آنها قرار داشته است.

بحث بابی گری و مشتقات آن به رغم اهمیتی فوق العاده در چارچوب تحولات سیاسی و فرهنگی ایران معاصر در مقام یک مبحث تاریخی، بنا به مجموعهای از دلایل، هیچگاه بهنحوی شایسته و بایسته مورد بررسی قرار نداشته است. پارهای از این دلایل به جدلهای برخاسته از باورهای مذهبی و تعارض بابی گری با اعتقادات عمومی جامعه برمی گردد که باعث شده بخش مهمی از مباحث موجود در این زمینه حال و هوای ردیهنویسی داشته باشد. ولى اين تنها دليل محدوديت مورد بحث نيست؛ ديدگاههايي نيز كه شايد در قید و بند دفاع از اعتقادات عمومی نبوده و سعی داشتهاند فارغ از باورهای مزبور بدین مقوله بپردازند در این تلاش با نبایدها و بایدهایی از نوعی دیگر دست به گریبان بودهاند که آن نیز در نادیده ماندن بسیاری از جوانب و نكات پنهان و ناشناختهى تحركات منجر به انقلاب مشروطه مؤثر بوده است. جدى گرفتن نقش ازلى ها در فراهم آوردن زمينه هاى اين دگر گونى به رغم

تمامی تلاشهای به کاررفته در پنهان نگهداشتن این امر _ موضوع اصلی *تاریخ مکتوم*_ نوع نگاه تاریخی متعارف را در این حوزه با چالش جدی روبرو میکند؛ آنکه برخلاف تصور رایج مبنی بر شکلگیری نوعی رویارویی قطعی میان «سنت» و «تجدد» در این اثنا، برآمدن یک نیروی «لائیک» در مقابل یک نیروی «واپسگرا» وقسعلیهذا ـ لااقل در مراحل اولیهٔ کار_ بخش مهمی از این. نیروهای متجدد و نوخواه، بیشتر بر اساس آموزههای مذهبی خود عمل می کردهاند تا آن آرمانهای متصور در بخش مهمی از گفتار رایج در باب زمینهها و علل انقلاب مشروطه؛ گفتاری که سعی در پنهان نگهداشتن این جنبهٔ مذهبی و فرقهای از انقلاب مشروطیت دارد. بخش مربوط به اعتقادات سیاسی/ مذهبی برخی از فعالان این حوزه، از جمله میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که در این بررسی مورد توجه قرار گرفته است موضوعی نیست که بتوان بهسادگی از کنار آن گذشت (صص ۲۷–۲۹).

البته همانگونه که راقم این سطور نیز پیشتر در یادداشتی دیگر در همین زمینه متذکر شده است، دانسته های ما در این زمینه هنوز کم و اندک است و در نتیجه گیری از این داشته های نسبتاً کم و اندک نیز باید تأمل کرد و جانب احتياط را نگهداشت. ٔ هرچند كه اين تذكر و تحذير از اهميت بحث و لزوم به پرداختن به آن چیزی کم نمیکند.

كاوه بيات

۱ بلگر بد به کاوه بیات. «رستاخیز بیسرانجام» در جهان کتاب، سال هفدهم، شمارهٔ ۶ تا ۸. صص ۴۱– ۳۱. نقد و معرفی کتاب رستاخیز پنهان: بازگشایی نسبت به آیینهای بابی و بهایی با جریان روشنفکری ایران، نوشتهی تورج امینی (استکهلم، ۲۰۱۲)، که در فتح باب این نگاه جدید نقش

مقدمهای تاریخی

سیر دعاوی سیدعلیمحمد باب

the production of the street which is the tension of the second with the second contract of the second contract of

سرزمین ایران، در سال ۱۲۶۰ق. با رویدادی مهم روبرو شد. جوانی تاجرپیشه، به نام سیّدعلی محمّد شیرازی (متولد ۱۲۳۵ق.)، خود را نایب امام دوازدهم دانست. این شخص، گرایش شیخی داشت، و به درس پیشوای وقت شیخیان، حاجسیّدکاظم رشتی، حاضر می شد، و او را «معلم» خویش یاد می کرد. سیّدعلی محمّد، چون خود را «باب امام» می خواند، به «باب» معروف شد، و پیروانش نیز «بابیان» خوانده شدند.

روایتهای باب و پیروانش، نشان از آن دارد که شیخیان، بر اساس تعالیم پیشوایان خود (شیخ احمد احسایی و جانشینش، سیّدکاظم رشتی)، ظهور موعود اسلام را نزدیک میدیدند. ۵ در صورت پذیرش این روایات، و نیز

١. اسدالله فاضل مازندراني، اسرارالآثار خصوصي، ج١، ص١٩١ تا ١٩٣.

٢. محمّد بن سليمان تنكابني، قصص العلماء، ص ٤٨ و ٤٩.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، اسرارالآثار خصوصي، ج ٢، ص ٣٤٩.

۴. پیشین، ج۲، ص۱۲.

۵. سیّدعلی محمد باب، الصحیفة فی شرح دعاء الغیبة، برگهای ۵۷ و ۵۸؛ میرزایحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع، ص۱؛ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ و...

توجه داشتن به پراکندگی شیخیان منتظر ظهور در ایران و عراق، کمی از اسباب مهم رواج سریع دعوت باب دانسته میشود. هجدهنفر نخستین پیروان باب - که «حروف حی» نام گرفتند، و نزد باب مقامی ویژه داشتند مهمگی، از شاگردان سیدکاظم رشتی بودند، و بسیاری از گروندگان سالهای نخست دعوت او نیز به آن گروه تعلّق داشتند.^{*}

البته، باید دانست که برخی از بزرگترین مخالفان باب نیز از شیخیان بودند. به عنوان نمونه، ملامحمد ممقانی، حکم قتل باب را صادر کرد، ^۵ و حاجمحمدکریمخان کرمانی هم آثاری در نقد دعوت باب نگاشت. و، به روایت بهائیان، پس از وفات سیّدکاظم رشتی، پیشوای «اغلب شیخیّه» بود. ۲ باب نیز او را «سفیانی» خواند.^

باب، در آثار خود، مردم را بهشکلی همهجانبه، به یاری امام دوازدهم فرامی خواند. این یاری رسانی، باید از مجرای خود او که باب امام بود_

انجام می شد. به عنوان نمونه، در نخستین کتاب پس از دعوت باب که

«تفسیر سورهی یوسف» نام دارد_ نوشته های او، آیات فرو فرستاده شدهی خداوند بر امام دوازدهم یاد شده، و در ادامه، آمده که امام، آن آیات را بر

«عبد خود» (باب) نازل کرده، تا حجّت خداوند بر جهانیان باشد. در فرازی

دیگر، باب، بندهای که از سوی «بقیةالله منتظر»، دارای بینات است، خوانده

شده است. ممچنین، نوشته شده که آن کتاب، «آسمانها و زمین را با

کلمهای که برای «حجت قائم منتظر» است، یر کرده است.» آثار باب، در آن

دعوت باب، در ایران پیروان زیادی یافت. این واقعه، برخی عالمان

روحانی شیعه، و نیز حکومت قاجار را به واکنش واداشت. بهسبب

تکاپوهای بابیان، و نیز برخوردهای مخالفان ایشان، سه جنگ بزرگ، در

مازندران، زنجان، و نیریز روی داد. بابیان، در آن جنگها بهسختی با

دعوت همه جانبهی باب به امام حی غائب، و زمینه سازی برای ظهور او،

نیروهای دولتی جنگیدند، و ایشان را مدتها سرگردان کردند. ۵

سالها، اشارههای فراوانی به امامدوازدهم که زنده و غائب است_ دارد. آ

تا سال ۱۲۶۴ق. ادامه داشت. و اما وی، در آن سال، زمانی که در زندان ماکو

۱. سیّدعلیمحمّد باب، تفسیر سورهی یوسف، سورهی ۱، برگ ۱. ۲. پیشین، سورهی ۹، برگ ۱۳. ۳. پیشین، سورهی ۵۹، برگ ۹۶.

۴. در کتاب «تفسیر سورهی یوسف»، فرازهای زیادی دربارهی امام دوازدهم، دیده می شود. (سیّد علی محمّد باب، تفسیر سورهی یوسف، سورهی ۵۶ برگ ۹۲؛ سورهی ۶۰ برگ ۹۸؛ سورهی ۷۲، برگ ۱۲۰؛ سورهی ۸۶، برگ ۱۴۳؛ سورهی ۹۸، برگ ۱۶۵؛ سورهی ۱۰۸، برگ ۱۸۵؛ و...) باب، همچنین، در آثار دیگرش چون «صحیفهی مخزونه» (برگهای ۱، ۳۰، ۳۵، و ۳۶)، «صحیفهی بینالحرمین» (برگهای ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، و ۱۶۲)، «صحیفهی عدلیه» (برگ ۱۳)، «کتاب الفهرست» (برگهای ۱ و ۲)، و ... نیز خود را باب امام حي غائب منتظر، كه فرزند امام يازدهم شيعيان است، دانسته است.

۵. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج۲، صص۲۵۷ تا ۲۶۳، ۲۷۳ تا ۳۰۹، ۳۰۰ تا ۵۵۲، ۱۹۲۸ تا ۱۲۸، و ۱۲۸ تا ۲۷۹.

اجتماع بابیان در صحرای بدشت، به سال ۱۲۶۴ق. انجام شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص۴۸۱) باب، کتاب بیان فارسی را -که سراغاز دین جدیدش یادشده- در همان حدود زمانی نگاشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج۲، صص۱۹۳ و ۱۹۴) بنابراین. زمان شروع نگارش آن کتاب را سال ۱۲۶۴ق.، باید دانست.

١. اسدالله فاضل مازندراني در جلد سوم تاريخ ظهور الحق، به تعداد زيادي از شيخيان بابي،شده ـ كه منتظر ظهور امام بودند_ و در نقاط مختلف آیران و عراق اقامت داشتند، اشاره کرده است.

واحد اول، در ادبیات بابیان، به این معنی بوده است: «بهمناسبت عدد ابجدی حروف واحد ـ که نوزده میباشد ـ مراد، هجدهنفر مؤمنین اولیهی متجلی شده از نقطهی مرکز، که با خود حضرت. نوزده، میشوند.» (سیّد علیمحمّد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص۱) باب، در یکی از آثار خود، نوشته: «همان حروف حی چهارماههی اول ظهور، اقوی بودند از هزار و دویست سال گذشتهی فرقان.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳. ص ۸۶)

۳. شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمهی تاریخ باب از زبان روسی، ص۶. ۴. میرزا حسینعلی بهاء الله، در نامهای که برای شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی (مشهور به اقانجفی) فرستاده، به این واقعیت اشاره کرده است: «یا شیخ! فکر نما، و به انصاف تکلم کن! حزب شیخ احسائی، به اعانت الهی، عارف شدند به آنچه که دون آن حزب. از آن، محروم و محجوب، مشاهده گشتند.» (میرزا حسینعلی بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی معروف به

اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج۲، ص۴۹۴.

ع. آثار حاج محمّدكريمخان، در نقد باب، بدين قرارند: «ازهاق الباطل» (۱۲۶۱ق.)، «تير شهاب، در رد باب خسران مآب» (۱۲۶۲ق.)، «الشهاب الناقب في رجم النواصب» (۱۲۶۵ق.)، و «رساله، در رد باب مرتاب» (۱۲۸۰ق.).

٧. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٣، صص٣٩٤ و ٣٩٧.

٨ عزيّه خانم، تنبيه النائمين، ص١١٢.

اقامت داشت، به نسخ شریعت اسلام پرداخت. اباب، در این دعوی جدید، خود را «قائم آل محمّد»، و «مظهر ظهورالله» خواند. او، خود را قائم آل محمّد مى خواند، اما قائمى كه با قيامش، قيامت اسلام رسيده، نه قائمى كه با قیامش، جهان را به عدل و داد میرساند! همچنین، خود را مظهر ظهورالله می گفت به این معنی که خداوند، از زبان او، به شکل مستقیم و بدون حضور فرشتهی وحی سخن می گوید. باب، خود را همان «شجرهی طور»

این دو دعوی جدید، با آموزههای اساسی دین اسلام، ناهمخوان بود. مسلمانان شیعه و سنی، بر اساس روایاتی که از پیامبر اسلام رسیده بود، به «مهدی» از خاندان او، اعتقاد داشتند. * در این میان، شیعیان اثنی عشری، بر

مبنای روایاتی که از پیامبر اسلام و نیز امامان از خاندان او داشتند، مهدی را امام دوازدهم، محمّد بن الحسن العسكري _كه در سال ٢٥٥ق. ولادت يافته، و زنده است_ میدانستند. ا مسلمانان _و ازجمله شیعیان_ بر آن بودند که مهدی، تجدیدکننده و قوامدهندهی دین اسلام است، نه آنکه آن را به شریعتی تازه، تجدید کند. ۲

مسلمانان، همچنین، پیامبر اسلام را خاتم پیامبران، و آخرین ایشان، مىدانستند، و به رسولى الهى پس از او _بهويژه، با دعوى ظهور الله_ باور نداشتند. از همین روی، برخی پیروان باب که او را نماینده ی امام غائب منتَظَر، و زمینهساز ظهور او می دانستند، با ظهور دعوی جدید باب، از

١. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٢. ص١٩۴.

۲. سیّد علی محمّد باب، بیان فارسی، باب اول از واحد دوم (صص ۱۲ و ۱۵)؛ باب هفتم از واحد دوم

٣. ميرزا ابوالفضل گلبايگاني و سيّد مهدي گلبايگاني. كشف الغطاء عن حيل الاعداء. ص٢٠٢.

۴. برای بررسی تطبیقی میان دیدگاه شیعیان و اهلسنت، دربارهی مهدی موعود، نک.: لطفالله الصافی الگلپایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثانیعشر؛ فتحالله نجارزادگان، بررسی تطبیقی آیات مهدویت و شخصیتشناسی امام مهدی؛ و مهدی اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهلسنت. باید دانست که برخی بزرگان اهلسنت. به «امام محمّد بن الحسنالعسکری» ـ که زنـده و غائب است_ اعتقاد داشتند. و برخی از ایشان. حتی از دیدار با او، سخن گفتهاند. دانشمند متتبّع شیعه. حاج میرزا حسین نوری طبرسی، در یکی از آثار خود، به تفصیل، ایشان را شناسانده است. (نک.: الميرزا حسين بن محمدتقي النوري. كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار. صص١٣٧ تا ٢٣١) بهعنوان یک نمونهی قابل توجه، از عالم مشهور و اندیشهورز سیاسی اهلسنت. صاحب کتاب «سلوک الملوک». فضلالله بن روزیهان خُنجی اصفهانی (د. ۹۲۷)، میتوان یاد کرد. او، پس از ظهور دولت صفوی، به هرات و ماوراءالنهر گریخت، و در تحریک ازبکان و عثمانیان به جنگ با صفویان. آثاری نگاشت. با این حال، صاحب کتابی است که در آن، به شرح «صلوات چهارده معصوم»، برداخته است. او، بخش مربوط به «محمّد مهدی» را با عبارت «آللهم صل و سلم علی الامام التانی عشر». آغاز کرده، و به شرح اعتقاد مسلمانان دربارهی مهدی، پرداخته، و سرانجام. با آوردن دلایلی چند، در اعتقاد به مهدی، خود را با شیعیان اثنی عشری، هممسیر، دانسته است. او، حتی، روایت شفایافتن اسماعیل هرقلی، توسط امام دوازدهم را - که در میان شیعیان، مشهور است - نقل کرده، و «از شوق آن جمالَ». غزلی نیز سروده است. این کتاب، همراه با مقدمهای تحقیقی دربارهی مؤلف، به طبع رسيده است. (نك.: فضلالله بن روزبهان خُنجي اصفهاني. وسيلة الخادم الى المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم، صص ۲۷۱ تا ۲۹۷).

۱. بهعنوان یکی از عالمان شیعه که در این مسیر، به پژوهش پرداخته، به شیخ صدوق (د. ۲۸۱ق.). میتوان اشاره کرد. وی ـکه خود، از محدثان بود، و مشایخ حدیثی خویش را با چند واسطه. تا امامان شیعه میرساند. و پدرش نیز از عالمان و محدثان بزرگ شیعه در عصر غیبت صغری بود. و با نایبان امام دوازدهم مکاتبه داشت. در یکی از آثار خود. روایات بسیار زیادی را دربارهی وقوع غیبت در آیینهای الهی پیش از اسلام، و نیز خبردادن امامان شیعه. از رخدادن غیبت برای امام دوازدهم، جمع آوری کرده است. (نک.: محمد بن علی بن بابویه القمی، کمآل الدین و تمام النعمة. فصلهای مختلف) در میان آثار جدید که با نگاهی تاریخی، به موضوع ولادت امام دوازدهم. برداخته، به کتاب «در انتظار ققنوس: کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدیباوری». میتوان اشاره کرد. نسخهی PDF این کتاب، در بخش کتابخانهی وبگاه www.toraath.com، موجود است.

۲. در یکی از روایات شیعی، در وصف امام دوازدهم آمده: «یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنة جدیدة و قضاء جدید» (معمدباقر المجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، ص ۲۳۱) پیروان باب، عبارتهای يادشده را تأييدي بر آيين جديد باب. دانستهاند. (بهعنوان نمونه، نک.: ميرزا حسينعلي بهاء الله، ايقان. ص۱۴۶) با این حال، در همین روایت. و مانند آن، ویژگیهایی برای مهدی موعود، آمده. که با باب همسانی نداشت (مانند: و علمی العرب شدید). گذشته از این، روایات بسیار زیادی موجود است که همین ویژگی تجدیدکنندگی برای امام دوازدهم را در همان مسیر اسلام یاد کرده است. در این روایات، امام دوازدهم، تجدید تعالیم فراموششده ی اسلامی را صورت میدهد، نه آن که دینی جدید بیاورد. به عنوان نمونه، در یکی از دعاها _ مشهور به «دعای عهد»_ در وصف امام دوازدهم آمده: «و مُجدّداً لما عطّل من احكام كتابك، و مُشيّداً لما ورد من اعلام دينك، و سنن نبيّك» (او. تجديد احکامی را از کتاب تو که تعطیلشدهاند. صورت میدهد. و استوارکنندهی آنی است که از بزرگان دین تو، و از سنتهای نبی تو، رسیده است.) (محمّدباقر المجلسی، بحارالانوار. ج۵۲. ص۹۶) با جمع این روایات، که همگی، از تجدید و نوکردن سخن میگویند. دانسته میشود که این ویژگی امام دوازدهم، به نسخ اسلام ارتباطی ندارد. بلکه به تجدید آنچه کهنه و فراموش شده. اشارت دارد. برای بررسی جامع این روایات، جلدهای مربوط به حیات امام دوازدهم، از کتاب «بحارالانوار»، بسیار

اوجه ویژهی او قرار گرفت، و پس از آن، در سال ۱۲۶۶ق.، از سوی باب، «مرآت» خوانده شد، و از جانب او دستور یافت تا کتاب «بیان» را کامل مرده، و آیین او را حفظ کند. "

ال سوی دیگر، باب، چون سلسلهی «مظاهر الهیه» را بی پایان می دانست، به طهوری پس از خود نیز قابل بود. صاحب آن ظهور، در ادبیات باب، «من بطهره الله» (کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد)، خوانده می شد. باب، همانگونه که خود را نسخ کنندهی دیانت اسلام می گفت، من یظهره الله را نیز نسخ کننده ی آیین بیان می خواند. و، از پیروان خود خواسته بود تا «ظهور و الله من من منظهره الله» را انتظار کشند. مرور آثار باب که بعد از نسخ اسلام، و در سالهای دعوی «قائمیت» و «الوهیت» نگاشته شده، نشان می دهد که یادشدن من یظهره الله، یکی از مواد اصلی آن آثار است.

صبح ازل، پس از کشتهشدن باب، بر بابیان ریاست یافت، و این ریاست کلی را تا سال ۱۲۸۰ق.، حفظ کرد. از آن سال بهبعد، بهسبب داعیهی منیظهرهاللهی برادرش، میرزا حسینعلی نوری مشهور به «بهاء» (بعدها: بهاءالله) ریاست کلی او افول کرد.

ادعای بهاءالله، در روزهای پایانی اقامت وی و صبح ازل در بغداد (ذیالقعده ۱۲۷۹ ق.) آشکار شد، V و در سال ۱۲۸۳ ق. بروز تمام یافت. $^{\Lambda}$ اختلافهای دو برادر، در تبعیدگاههای بعدی ایشان (اسلامبول و اَدرنه)، حالت جدی تری

گردش، پراکنده شدند. با این حال، دیگر بابیان، دعوت جدید را پذیرفته، و دین اسلام را کنار گذاشتند. ایشان، باب را مظهر ظهور الله دانسته، و نوشتههایش را به چشم آیات الهی می نگریستند.

میرزا تقیخان امیرکبیر که آن زمان، زمام حکومت ایران را در دست داشت از آن روی که شورشهای بابیان را به ضرر مملکت می دید، به سرکوب همه جانبه ی ایشان پرداخت. نورالدین چهاردهی که با برخی از پیروان صبح ازل دوستی داشت نکته ای بسیار مهم در این باره آورده است: این ناچیز، از بزرگان ازلی ها و بهائی ها شنیده است که باب و افراد حروف حی، همگی، درصدد تغییر رژیم قاجاریه، بوده، و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برباشدن حکومت بیان [کرده] بودند، و اگر میرزا تقی خان امیرکبیر نبود، مسلماً، به مقصود خود می رسیدند. آ

امیرکبیر، سرانجام، به کشتن باب فرمان داد. بر اساس آن دستور، باب، در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ق.، در تبریز، در حضور جمعی از مردم کشته شد. ۲

میرزا یحیی صبح ازل (۱۲۴۷ تا ۱۳۳۰ق.)

باب، در سال پایانی حیات، اطاعت از جوانی نوزده ساله، به نام «میرزا یحیی نوری» را بر تمام پیروان خود واجب کرد. بنا بر آنچه بابیان (ازلیان) روایت کرده اند، میرزا یحیی، در سال ۱۲۶۵ق، نوشته ای برای باب فرستاد، و مورد

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت. ص.۳۰۰

۲. بهنوشتهی بابیان، «مرآت الله» یعنی «آیینهی خدا»، که «از نامهای خود نقطهی بیان، و حافظین آیین او، در هر زمان، [است،] که مرآت اول را میرزا یعیی صبح ازل، مقرر فرموده، و من یظهرهالله را هم به همین نام، خوانده.» (سیدعلی محمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص۲).

٣. عطيّه روحي، شرح حال مختصري از زندگاني حضرت ثمره (صبح ازل)، ص٠٠.

۴. سیّد علی معمّد باب، بیان فارسی، باب دوازدهم از واحد چهارم، صص۱۳۶ و ۱۳۷.

۵. پیشین، باب هفتم از واحد دوم، صص ۳۰ و ۳۱.
 ۶. پیشین، باب هفدهم از واحد دوم، ص۷۱.

٧. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج ٤، صص ٢٤۴ تا ٢٤٨.

۸ سیّد مهدی دهجی، رساله، ص۳۶.

۱. به عنوان نمونهای مهم، از ملاعبدالخالق یزدی می توان یاد کرد. او، از شاگردان شیخ احمد احسایی بود، و نزد باب، چنان مقامی داشت که باب، او را سومین شاهد از شاهدان چهارگانه (شیخ احمد احسایی، سیدکاظم رشتی، ملاعبدالخالق یزدی، و ملاعلی برغانی) بر درستی دعوت بابیت خود یاد کرده بود. (سیدعلی محمد باب، الصحیفة فی شرح دعاء الغیبة، برگهای ۵۷ تا ۴۰) با این حال، وقتی دانست که باب، خود را قائم آل محمد دانسته، منکر شد، و جمعی را در تهران، از باب برگرداند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، صص ۱۷۳ و ۱۷۶).

نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج۳. صص ۲۱۰ و ۲۱۱.
 نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۸۴ و ۸۵.

۴. اسدالله فاضل مازندراني. تاريخ ظهور الحق. ج٢. صص ۴٩٠ تا ۴٩٧.

مقدمهای تاریخی ۲۱

رجعت اعداء و قاتلین ائمهی هدی بهشمار می آمدند.»

در سال ۱۲۶۸ق.، گروهی از بابیان به رهبری ملاشیخ علی ترشیزی ـ که یکی از پیروان برجستهی باب بود، و از سوی او، لقب «اسم الله العظیم» داشت به کشتن ناصرالدینشاه اقدام کردند، اما ناکام ماندند. پس از آن سوءقصد نافرجام بود که شدت عمل همهجانبهای بر بابیان سایه افکند. اعدام سیار خشونت بار منسوبان آن حادثه، سبب شد تا نام بابی، با حکم اعدام یا لزدیک به آن مترادف شود. برخی محققان، آن شدت عمل دستگاه حکومتی ایران را طرح مخفی انگلیسیان، برای تفرقهافکنی بیشتر میان مسلمانان و بابیان دانستهاند. ۲ در این میان، یکی از پیروان باب، جلوی توپ گذاشته شده، و با شلیک گلوله، پارهپاره گشت! دیگری نیز شمع آجین شده، و همراه با شمعهایی که در میان زخمهای بدنش میسوخت، در شهر گردانده شد! ۳ یکی از آثاری که این سرکوب سخت، بر بابیان باقی گذاشت، آغاز «سنت نهانزیستی» در میانشان بود. بهروایت فاضل مازندرانی:

... پس از حوادث سال ۱۲۶۸، به علت شدت تعرض دولت ناصرالدین شاهی، شناختگان این حزب، در ستر و خفا زیستند، و غالباً، مبادرت به اجهار عقیده نکردند، به حدی که بی خبران پنداشتند که کسی از یافت، و سرانجام، در سال ۱۲۸۵ق.، به تبعید جداگانهی آنان به عکا در فلسطین، و فاماگوستا (ماغوسا) در قبرس، انجامید. اجمعیت بابیانی که دعوت جدید بهائی را نپذیرفتند، پیوسته رو به کاستی داشت. این روند، سرانجام به بهائی شدن بیشتر بابیان انجامید. ^۲ آنانی که بر تعالیم باب باقی ماندند، به سبب جانبداری از صبح ازل، گذشته از عنوان «بابی»، به نام «ازلی» نیز شناخته شدند. صبح ازل، حدود ۴۵ سال در شهر فاماگوستای قبرس اقامت داشت، و از آنجا با پیروان خود در تماس بود. وی، سرانجام، در ۱۲جمادی الاولی ۱۳۳۰ق. در آن شهر درگذشت، و در بیرون آن به خاک سپرده شد. $^ au$

نهانزیستی بابیان در دورهی قاجار

با کشته شدن باب ـ که به دستور امیرکبیر و با حمایت ناصرالدین شاه صورت گرفت_ دشمنی بابیان با خاندان قاجار -که ایشان را «رجعت بنی امیّه» می دانستند ا عمیق تر شد. صبح ازل که اینک در مقام مرآت باب، و حافظ آیین او، رهبری بابیان را عهدهدار بودـ در آثار خود، از «آن امیر شقی» با «نهایت دشمنی»اش یاد کرده، و نوشته که «عاقبت، به جحیم ابدی و نار لمیزلی داخل گشت.»^۵ در نگاه بابیان، «میرزا تقیخان و ناصرالدینشاه و سعیدالعلماء بارفروشی»، در «درجهی اولی از نفرت و لعن قرار داشته،

١. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهورالحق، ج٣، ص٢١٢.

۲. این دیدگاه، ازسوی احمد خآنملک ساسانی، ارائه شده، و به پژوهش بیشتر محتاج است: «... در اوایل صدارت میرزا آقاخان (۱۲۶۸ق.) که شاه، از باغ سلطنتآباد، سواره، بیرون میآمد، چند نفر بابی، با طبانچه به شاه تیراندازی کردند. شاه، خودش را روی گردن اسب خم کرد، و یک تیر، چهار پارهی پشتش را خراشید، و کاری نیفتاد [انگلیسیان،] برای آن که شکاف میان مسلمانان و هممیهنان منحرف را بیشتر کنند. و برای استفادهی خودشان. اقلیتی را در برابر اکثریت به وجود آورند، به میرزا آقاخان صدراعظم دستور دادند که بابیها را به فجیع ترین وجهی به قتل رسانند. با این رفتار وحشیانه، شکاف مابین اقلیت و اکثریت، عمیق تر شد» (احمد خانملک ساسانی، دست پنهان انگلیس در ایران، ص۱۰۱)

٣. براى شرح ماجراى اعدام بابيان، نك .: ميرزا محمدتقى خان لسان الملك سپهر، ناسخ التواريخ (سلاطين قاجاريه)، ج ۴، صص ٣٨ تا ٤٢؛ أسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج ۴،

١. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٥، ص٤٩٩. ۲. سیّد مهدی دهجی، رساله، صص۱۸۵ و ۱۸۶.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج۵، ص٥٠٠.

۴. دربارهی این اعتقاد آمده: «بابیان، دولت قاجاریه را رجعت بنیامیه میخواندند، و مصداق اخبار صادره را به مخالفت و مقاومتشان تفسیر می کردند، و لعن نامه ها در حق ظالمین شان، مانند لعن نامدهای صادر از اثمه در حق بنی امیه، خصوصاً، در آثار قدوسیّه [= آثار محمّدعلی قدّوس (هَجَدهمين پيرو باب)] صدور يافت، و خبر زوالشان را مانند زوال بني اميه بهدست بني العباس، متداول می داشتند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج۱، ص۲۲۵).

۵. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع، صص۸ و ۱۰.

مخفیانه میزیست، و برادرش، میرزا حسینعلی، را رابط خود و بابیان قرار داده بود. ا ملامحمّدجعفر کرمانی ـکه از بابیان نخستین بود، و پسرش، شیخ احمد روحی، نسبت دامادی صبح ازل را یافت_ در کرمان، کرسی فقه و اصول داشت، و در مسجد خود دفن شد! ^۲ ملا محمّدجعفر نراقی که از سوی صبح ازل، مرجع بابیان کاشان بود، گاه که با هجمه ی مسلمانانی که از تکاپوهای نهانی او آگاه شده بودند روبرو میشد، بر فراز منبر، بهگونهای سخن میگفت که مردم عادی، او را یک شیعهی اثنیعشری راسخ تصور می کردند. او، همیشه سفارش می کرد که: «دوستان و احباب، در کمال مستوری و بیصدایی، سلوک و رفتار نمایند، تا منجر فتنه نباشد.» ^۴ این بابی بلندمرتبه، از سوی صبح ازل دستور داشت تا در مسافرت به عتبات، همهجا، به شکل شیعیان رفتار کند.^۵ برادر او، ملا محمّدتقی نراقی، هم که از سوی صبح ازل، مرجع بابیان نراق تعیین شده بود، و تهران، امام جماعت یکی از مساجد بود!^۷ میرزا نورالله (فرزند صبح ازل)، در رشت طبابت میکرد، و در ظاهری اسلامی، «با علمای آنجا، مراودهی تام» داشت. ^ او که عمامهی سبز به سر می گذاشت و حتی نام خود را به «میرزا محمدحسن طبیب رشتی» تغییر داده بود! ' حاج میرزا هادی دولت آبادی که در سالهای نوجوانی به

مؤمنین برجای نیست، ولی در سترِ ستر، امر تبلیغ جریان داشت

بعد از ظهور دعوت استقلالی میرزا حسینعلی بهاءالله در سال ۱۲۸۰ق.، و بهائی شدن تدریجی بیشتر بابیان، گروه اقلیتی که بر اعتقاد بابی خود باقی مانده، و به ازلی نیز مشهور شدند، همچنان بر سنت نهانزیستی پای فشردند. ایشان، از همین رهگذر، توانستند در تاریخ معاصر ایران، نقشهایی گاه بسیار پایدار داشته باشند. توصیف میرزا مهدیخان زعیمالدولهی تبریزی که با صبح ازل و بهاءالله دیدار کرده، و برخی از پیروانشان را میشناخت ٔ _سخنی کلی، اما بسیار کارگشا، در نشاندادن این سنت است:

[پیروان میرزا یحیی صبح ازل،] معتقَدات خود را به نامههای متعددی که از طرف باب و میرزا حسینعلی برای میرزا یحیی صادر شده است، تأیید میکنند. و این نامدها اکنون، نزد صبح ازل موجود است. آنها. به همین نامهها بر بطلان خلافت بهاء استدلال و استناد میکنند آنها، به دین اسلام تظاهر میکنند: [در ظاهر،] از باب و بابیان تبری نموده، عمل به تقیّه میکنند؛ نماز میخوانند، روزه میگیرند، در ظاهر، به تمام واجبات دین اسلام عمل میکنند. بهاء و پیروانش را تکفیر میکنند. آنها را در ظاهر و باطن لعنت ميكنند."

گذشته از توصیفهای عمومی و مهم دیگر که به شرح نهانزیستی بابیان در دورهی قاجار پرداختهاند، نمونههای بسیار زیادی را میتوان یافت که مصداقهایی برای این قضیهی کلی می توانند باشند. میرزا یحیی صبح ازل، چنان که خود نوشته، از جانب باب دستور داشت تا خود را حفظ کند، حتی اگر هیچکس در جهان به او نگرود! ^۴ بر همین اساس بود که وی، در بغداد،

۱. نک.: ملارجبعلی قهیر، کتاب ملارجبعلی قهیر، برگ ۴۴.

۲. شیخ یحیی احمدی، فرماندهان کرمان، ص۲۱۹، بخش پاورقی. برای توضیح بیشتر دربارهی ملامُحمّدجعفر کرمانی، نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت.»، بخش «آخوند ملامحمّدجعفر کرمانی و عارفان کرمان»، ص۹۱.

۳. سیّد مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱ و ۷۲.

۴. این معنی را فرزند او، شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، در کتاب «تاریخ جعفری» شرح داده است. (شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۱۶ و ۱۸)

۵. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص۲۴.

۶. سیّد مهدی دهجی، رساله، ص۶۱

٧. شيخ محمدمهدي شريف كاشاني، تاريخ جعفري، ص٩٩.

۸ سید مهدی دهجی، رساله، ص۱۸۹.

٩. شيخ محمدمهدي شريف كاشاني، تاريخ جعفري، ص١٣٤.

۱۰. میرزا مصطفی کاتب، رونوشت نامدای از کرمان، بخش «مکتوب جوف».

اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج۶، ص۲۳.

۲. میرزا مهدیخان زعیمالدولهی تَبریزی. مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء. صص۸ و ۲۹۷. ۳. پیشین، صص۲۹۷ و ۲۹۸.

۴. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع، ص۸.

«بیان فارسی»، دربارهی گسترش آیین خود در جهان، و نیز ظهور پادشاهان بابی و حکمرانی ایشان سخن گفته، و دستورهایی صادر کرده است. بابیان، از آنجا که آثار باب را آیات خداوند میدانستند، این گفتارها را خبردهی خداوند دربارهی پیروزیهای حتمی خود در آینده میدانستند. برخی گفتارهای باب، دربارهی گسترش آیین بیان از این قرار است:

نگارش کتاب بیان با طلا

اعنقریب، همین آیات را به اعلی علو ذکر نموده، و بیانهای هزار مثقال ذهبي تمام نموده، و به آن افتخار كرده، و خود را منسوب الى الله دانسته.» ا

ساخته شدن زیار تگاهی برای فرزند باب (احمد)

«خواهد رسید به یومی که محل طین الله احمد، در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد، و محل صلوة مصلیان گردد، چنانچه الان در مکه ظاهر است مراد از این امر، این است که ارضی که به انتساب به ظهور جسد او، این نوع مرتفع گردد که آن محل، محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او، چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیهی مُدلَه بر تکبیر او؟!» ّ

دستور به پادشاهان بابی بر باقینگذاشتن غیر مؤمن

«ان الله قد فرض على كل ملك يبعث في دين البيان ان لايجعل احد على ارضه ممن لميدن بذلك الدين بر هر صاحب اقتداري، ثابت بوده و هست من عندالله بر این که نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را.» م بابيان پيوسته بود، و بعدها از طرف صبح ازل لقب «اسم الله الودود» داشت کے در اصفهان، صاحب مسجد بود، و ریاست مدرسهی علمیهی جلالیه را در دست داشت.[†] حاج شیخ هادی نجم آبادی هم _ که در میان روحانیان معروف تهران شناخته میشد_ در جوانی، به اعتقاد بابی روی آورده بود، اما با همان سنت نهانزيستي، توانست در تهران به شهرت رسيده، و در صحنههای فکری و سیاسی ایران دورهی قاجار قدمهای مهمی

بابیان، از شدت هراسی که نسبت به شناختهشدن داشتند، گاه، ایمان خود را حتى با فرزندانشان در میان نمیگذاشتند! سخنگفتن با فرزندان، تنها به زمان رشد عقلی ایشان مربوط می شد. نمونهی این رویکرد را در شرح احوالی که میرزا مهدی امین (داماد صبح ازل) از خود آورده، می توان دید. ً وی، زمانی که به سن رشد رسید، دانست که پدرش بابی بوده است. پس از آن بود که توسط پدر، به بابیان پیوست.^۷

جامعهی آرمانی بابیان

بشارتهای باب به گسترش آیین بیان، و تشکیل پادشاهی بیان

باب، در آثار خویش، برای وضعیت عمومی پیروان خود در آینده، سخنانی دارد. بهعنوان نمونه، وی، در برخی از مهمترین آثارش، مانند «بیان عربی» و

١. سيّد على محمّد باب، بيان فارسى، باب سوم از واحد دوم، ص٢٢.

۲. پیشین، باب اول از واحد پنجم، ص۱۵۱.

٣. پيشين، باب شانزدهم از واحد هفتم، ص٢۶٢.

۱. ناصر دولت آبادی، یادداشت دربارهی حاج میرزا هادی دولت آبادی.

۲. ميرزا ابوالفضل گلپايگاني و سيّدمهدي گلپايگاني، كشف الغطاء عن حيل الاعداء، صص۴٠۴ و ۴٠٥.

٣. شيخ محمدمهدي شريف كاشاني، تاريخ جعفري، ص٤٧.

۴. ميرزًا ابوالفضل گلپايگاني و سيّد مهدي گلپايگاني، كشف الغطاء عن حيل الاعداء، صص ۴٠۴ و ۴٠٥. ۵. نک.: فصل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجم آبادی» در همین کتاب.

۶. سعیدخان کردستانی ـ که با برخی بابیان برجسته دوست بودـ میرزا مهدی امین را داماد صبح ازل یاد کرده، و کتاب «دلیل المتحیرین» او را بهترین کتاب استدلالی بابیان (ازلیان) در نقد دعاوی بهائیان دانسته است. (سعیدخان کردَستانی، شرح و توضیح نسخههای بابی و بهائی دکتر سعیدخان

٧. ميرزا مهدى امين، دليل المتحيرين، صص ١ تا ٢٨.

نگاه بابیان به بشارتهای باب

در متون تاریخی نمونههایی را میتوان یافت که نشان میدهد پیروان باب به این بشارتها توجه داشتند. نمونهی نخست، آنی است که سعیدخان گردستانی از میرزا مصطفی کاتب یاد کرده است. کاتب، یکی از بابیان بسیار فعال بود که زندگی خود را با نسخهبرداری از آثار بابی میگذراند. همسر دوم باب _ که از ازلیان مخالف بهاء الله بود، و بهاء الله او را «داهیهی دهماء دِجَاله»، و از «اعداء الله»، و از «انفُس خبیثهی کاذبهی مفتریه» خوانده بود ً_ مدتی در تهران، در منزل کاتب سکونت داشت. یکبار که این زن (عمهجان)، كاتب را از خود رنجانده بود، او، با سعيدخان درد دل كرد:

... باری، با این تفاصیل، تعجب نبود که میرزا مصطفی، به من شکایت آورد، و از دست عمهجان، داد و فریادش بود که: «این زن، مفتنه است، و فتنه در میان دختران من میاندازد، و لابد شدم به او بگویم: «بابا! از جان من چه میخواهی؟ و در اینجا، تا کی میمانی که موجب فتنه در خانوادهی من بشوی؟! وای بر مردم بیچاره، در آتیه، یکروزی، روی قبر تو هم قندیلها خواهند آویخت، و شمعها روشن خواهند کرد، و برایت زیارتنامهها تألیف کرده، خواهند خواند! دیگر نمیدانند تو چگونه زنی

تفسیر سعیدخان از سخن کاتب، گویای ایمان او به بشارتهای باب است: شاید میرزا مصطفی مطمئن بود که باید دین باب، لااقل، در تمام ایران

تسلط تامه پیدا کند، و دوهزارسال هم دوام داشته باشد. به اینجهت، البته باب و سایرین و عیال [و] آل آنها، محترم شمرده خواهند شد، و مردم، به زیارتشان خواهند رفت. من، قدری به میرزا مصطفی تسلی دادم، [و] گفتم: «زن پیری است. تا به حال، به او محبت زیاد کردهای، حال هم

شرح چگونگی قصرهای پادشاهان بابی

«هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد، سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من يظهره الله، و محل خود قرار دهد، و عدد ابواب اول، از نود و پنج، متجاوز نشود، و ثانی، از نود، تا آن که سر حقیقت در جماد هم سرایت کرده

دستور بر چگونگی تاج پادشاهان بابی

«اگر پادشاهی در بیان برانگیخته شد، بر او واجب است که بر چیزی را که بر سر خویش میگذارد، نود و پنج [جواهر] که بی مثل و مانند است، قرار

دستور بر مشورت پادشاهان بابی با عالمان بابی

«هر پادشاهی که در آیین بیان برانگیخته میشود، باید از ساکنان قلمرو خویش، بیست و پنج نفر از عالمانی که شایستهاند تا «مطالع حروف در کتاب الله باشند، برگزیند، شاید در روز قیامت آیین بیان، که روز ظهور من يظهره الله است، به او ايمان آورده، [و به او] يقين كرده، و دين خداوند را یاری کنند.» ۳

۱. برای آشنایی با میرزا مصطفی کاتب، نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «میرزا مصطفی کاتب»، ص ۱۳۴.

٢. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج٣، صص ٢٣۴ و ٢٣٥.

١. پيشين، باب نهم از واحد هفتم، ص ٢٤٩.

٢. سيّد على محمّد باب، بيان عربي، باب يازدهم، صص ٥٨ و ٥٩: «أن يبعث ملكاً في البيان كتب عليه ان يملكن لنفسه ما يجعلنه على رأسه مما يكن عليه خمس و تسعين عدداً مما لميكن له عدل و لا شبه و لا كفو و لا قرين و لا مثال.»

٣. بيشين، باب ١١، ص٥٤: «كل ذا ملك يبعث في البيان ينتخبن من سكان مملكته عدد الكاف و الهاء من العلماء الذين هم ينبغي ان يكونن مطالع الحروف في كتاب الله لعلهم يوم القيامة بمن يظهره الله یؤمنون و یوقنون و دین الله ینصرون.»

نگاه کتاب «هشت بهشت» به جامعهی آرمانی بابیان

کتاب «هشت بهشت»، یکی از آثار مهم بابیان (ازلیان) است. این کتاب را هشتر بابیان نگاشتهی میرزا آقاخان کرمانی میدانستند. ٔ دیگرانی، آن را اثر شیخ احمد روحی، ٔ و گروهی نیز آن را حاصل کار آندو بر یادداشتهای*ی* که میرزا آقاخان، از درسهای حاج سیّد جواد کربلایی (از پیروان نخستین باب) فراهم آورده بود، دانسته، و احتمال دادهاند که میرزا آقاخان، سهم بیشتری در آن داشته است. این پژوهش، با توجه به نامهای از میرزا آقاخان کرمانی به ادوارد براون، نظر سوم را برمیگزیند. ^۴

این کتاب، در شرح احکام آیین باب، و نیز دارای نقدی کلامی_تاریخی، بر دعوت استقلالی میرزا حسینعلی بهاءالله است که با ادبیاتی سخت به نگارش در آمده است. بهائیان، کتاب «هشت بهشت» را در شمار آثار سیاسی بابیان در زمان مشروطیت دانستهاند:

... این مفسدین [یعنی، ازلیان،] دست از کار نکشیدند، تا نائرهی انقلاب در ایران افروخته گردید، و به یکی از مقاصد عمدهی خویش _ یعنی ضعف و اختلال سلطنت_ نائل آمدند. و پس از آن، در طهران، به تشکیل مجالس کوتاهی نکن. صبر داشته باش. بهزودی خواهد مرد!» ا

نمونهی دوم، گفتار سیّد هدایةالله شهاب فردوسی است. او که ابتدا از بهائیان بود، و سپس، به ازلیان پیوست^۲ ـ در یکی از مقالاتی که ـ در نقش یک محقق مسلمان_ نگاشته، و به شرح تاریخ و باورهای بابیان و بهائیان پرداخته، چنین نوشته است:

[سیّد باب،] امت خود را بشارت میدهد که این «بیان»، بهوسیلهی طایفهی مویزردی که از اقصینقاط شمال ایران ظاهر خواهند شد، و از روحانیان امت مسیح خواهند بود، و بر همهی عالم مستولی خواهند گشت، در همهی جهان رواج خواهد یافت! و با این حساب، بقایای معدود بابیه، به خیال خود، در انتظار ظهور این طایفهی مویزرد از روحانیان امت مسیح هستند که آیین از میان رفته و فراموششدهی ایشان را در عالم رواج دهند!

نمونهی سوم، توصیفی است که یکی از نویسندگان مسلمان ـ که گروهی از بابیان (ازلیان) را می شناخت_ در سال ۱۳۲۳ش، بهدست داده است. او، پس از بیان برخی از احکام باب _که به زمان غلبهی بابیان مربوط است_ نوشته: [بابیان (ازلیان)،] برخلاف رویهی بهائیان، به تبلیغ و تشکیلات مذهبی عقیده ندارند، و معتقدند که بهموجب وعدهی سیّد باب، عنقریب، عموم مردم، در مقابل دین و کیش سیّد باب سر تعظیم فرود خواهند آورد! در این صورت، لزومی ندارد که بیهوده، خود را به زحمت بیندازند، و مردم را تبليغ نمايند!

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، مقدمهی ناشر، صالف میهزا مصطفی کاتب. در نامهای به ادوارد براون. بر این موضوع تأکید کرده. و دلایلی نیز آورده است: «... در این کتاب مرسوله، چون هشت بهشت را نسبت به تصنیفات مرحوم حاجی شیخ احمد روحی داده. به نظر حقیر اشتباه است. [و] مال مرحوم میرزا آقاخان است. و دلایلی که دارم. این است.... این نامهی چهار صفحهای، اکنون، در مجموعهی اسناد ادوارد براون درکتابخانهی دانشگاه کیمبریج، نگهداری

۲. محمّد قزوینی، یادداشتهای قزوینی، ج۸، ص۱۸۶.

٣. ميرزا آقاخان كرماني و شيخ احمد روحي، هشت بهشت، مقدمدي ناشر. صالف.

۲. در میان نامههایی که شیخ احمد روحی برای براون، نوشته، و او آنها را در نسخهای از «هشت بهشت» قرار داده، به این موضوع اشاره شده است. آن نسخه از «هشت بهشت»، با شمارهی F.53 در مجموعهی براون، در کتابخانهی دانشگاه کیمبریج نگهداری میشود. براون، براساس این گفتار روحی، بر شیرازهی کتاب، نام سیّد جواد کربلایی را بهعنوان نویسنده، نوشته است. زمانی که بابیان (ازلیان)، کتاب «هشت بهشت» را چاپ کردند، تصویر این نامه را در ابتدای آن آوردند. و بهدرستی، آن را به خط میرزا آقاخان کرمانی یاد کردند.

۱. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخههای خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی.

۲. قمر تاج دولت آبادی، زندگی نامهی خودنوشت قمر تاج دولت آبادی، صص ۷ و ۴۰. ٣. سيّد هداية الله شهاب فردوسي، حالات و مقالات استاد شهاب فردوسي، ص١٤١٥. ۴. محمد حسن بروشكى، اثبات بى اعتبارى كتاب اقدس، ص٥٣.

سال از ظهور بیان، و [نیز] نصرت و ظفر اهل الله را؛ و دیگر، در قیوم الاسماء، خبر میدهد به این که خداوند، بر دولت روم اخذ شدید خواهد فرمود؛

و دیگر، بشارت میدهد رواج دین بیان را بهدست روحانیان از امت انجیل، که موی زرد دارند، و از اقصیبلاد شمال و مغرب ظهور میکنند، و بر همهی روی ارض مالک و مسلط میشوند.

و دیگر، بشارت میدهد به شیوع علم و آداب دین در میان اهل مشرق، بعد از يأس عظيم كه: خابت انفس الشرقين. ا

با توجه به این گفتار، دانسته می شود که بابیان (ازلیان)، در انتظار آن بودند که بعد از گذشت صدسال، یکی از نوادگان سید یحیی دارابی (ملقب به او حید اکبر»، و رهبر بابیان در جنگ نیریز فارس)، به یادشاهی بزرگی دست بابد مهمچنین، بر آن بودند که اسلامبول (ارض الف و لام)، بهدست الحستین پادشاه بابی فتح میشود. باور ایشان، آن بود که سلطنت قاجار، پیش الر گذشت هزار ماه از ظهور آیین باب، از میان خواهد رفت. در نگاه ایشان، پیش از گذشت شصت و پنج سال از ظهور بیان، «ذلت اعداء الله» و «نصرت و ظفر اهل الله»، بايد بهوقوع مي پيوست. ايشان، همچنين، خشم الهي بر دولت روم (بهاحتمال، عثمانی)، و رواج آیین باب، توسط روحانیان موىزرد مسيحي را انتظار داشتند.

سریه، موافق دستورالعمل کتاب «هشت بهشت» پرداختند، و اجزاء انجمنی که به اصطلاح کتاب مذکور، «سر مستسر»، نامیده شده، عبارت از ازلیان بودند که هریک از ایشان در انجمنی از انجمنهای سری، ریاست یا عضویت داشتند، و پیوسته، آنان را به مخالفت و ضدیت با سریر سلطنت، و القاء فتنه و آشوب مابین دولت و ملت، اغواء و تحریک مینمودند ا

این گفتار را _بدون توجه به لحن تند آن_ در مجموع، باید گفتاری مهم و درست دانست. ابا این ترتیب است که آگاهی از نوع نگاه «هشت بهشت» به جامعهی آرمانی بابیان، در تحلیل تکاپوهای ایشان می تواند کارگشا باشد.

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در این کتاب، فصلی دربارهی پادشاهان بابی ـ که در آینده به حکومت خواهند رسید_ دارند. ایشان، در ابتدای این فصل، برخی از «اشارات و بشارات» را دربارهی آیندهی درخشان

در بیان تکالیف ملوک و اولیالامری که در دین بیان ظاهر میشوند؛ و احكام آنها مشتمل است بر هشت ماده. ولي، قبل از ذكر آن مواد ثمانيه، پارهای کلماتی از اشارات و بشاراتی که متعلق به احوال ملوک ارض است، در اینجا ایراد مینمائیم:

خداوند، در کتاب وصیّت، اهل بیان را بشارت می دهد که بعد از انقضای یک قرن، صدسال، یکنفر از اولاد وحید، سلطان معمورهی ارض

و دیگر، بشارت میدهد فتح الف و لام را بهدست اول ملوک بیان؛ و دیگر، بشارت میدهد انقراض دولت قاجار را قبل از انقضای هزار ماه از دين بيان (ليلةالقدر خير من الف شهر)؛

و دیگر، بشارت میدهد ذلت اعداء الله را قبل از انقضای شصت و پنج

ا میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص۱۶۱. ا الله رجعلی قهیر، این پیشگویی را خطابی از باب، به سیّد یحیی دارابی ـکه «وحید اکبر»، لقب النت ـ یاد کرده است. (ملا رجبعلی قهیر، کتاب ملا رجبعلی قهیر، برگ ۷۶)

۱ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در جایی دیگر نوشتهاند: «ارض الف و لام، عبارت از الله مبول است.» (میرزا آقاخان کرمانی، و شیخ احمد روحی، حکمت نظری، برگ ۲۳۹)

ا اسخ احمد روحی، زمانی که همراه با میرزا آقاخان کرمانی، دستگیر شد. و در طرابوزان بهسر میبرد (رمضان ۱۳۱۳ق.)، در نامهای به مادر خود، سلطان عبدالحمید دوم (پادشاه عثمانی) را «خونکار روم». یاد کرده است. این نامه، در مجموعهای که با عنوان «نامههای شیخ احمد روحی کرمانی». با اسارای ۱۰۷۴۲، در کتابخاندی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری میشود، موجود است.

١. ميرزا ابوالفضل گلپايگاني و سيّد مهدي گلپايگاني، كشف الغطاء عن حيل الاعداء، ص٣٣٠. ۲. نگارنده، امیدوار است تا تفصیل این گفتار را در کتاب «دورهی طلایی مشروطیت» بررسی کند.

نویسندگان «هشت بهشت»، پس از اشاره به آن بشارات، به احکام ملوک بیان رسیدهاند. در نگاه ایشان، آموزههای باب، بیانگر آن است که سلطنت استبدادی و نظام جمهوری، جواب گوی ادارهی جامعه نیست، و تنها، باید به سلطنت مشروطه نظر داشت. ایشان، پس از بیان آنچه نقاط ضعف این دو نظام می دانند، به نظام مطلوب خود رسیدهاند:

سلطنت مستبده، و قومی جبریه، مظهر جبر است، و حکومت جمهوریه، مظهر تفویض. و این هردو، مذموم و ممنوع. لاجرم، امر بین الامرین، که در [کتاب] «بیان»، حکم به آن شده، این است که باید قوهی دولت، با قوهی ملت، دائماً، متساوی، و در برابر یکدیگر، قائم و برپا باشند. و باید، شخص رئیس در احکام خود معصوم و مصون از خطا و زلل باشد، اما، در احکامی که حق اوست، نه در احکام خصوصیه و جزئیه، که باید به مشورت و اکثریت آراء پیش برود. ا

بر همین اساس است که در نگاه ایشان، حاکم جامعه، باید الهی باشد:

حکمت و سیاست، هرکه باشد و هرچه باشد، چون به تقدیس و ملکوتیت منسوب نبود، نتواند بهطور مطلق، جهانی را منتظم بدارد، و این طرح مقدس، اساس امپراطوری کل عالم است؛ یعنی باید در امور کلی که مناط و مدخل آنها، عقل مجرد است_ تفرد، از برای عقل سلیم باشد و بالذات. افراد عقول جزئيه را اطاعت آنچنان مبدأ كلي، فرض عين و وجيه ذمت خواهد بود، كه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولىالامر منكم.»

و سزاوار نیست تقدیم مفضول بر فاضل، و جاهل بر عاقل، و جبان بر شجاع، و ضعیف بر قوی، و جزئی بر کلی، و ناقص بر کامل، و عقل مستفاد بر عقل فعال، و نفس خامد بر روح جوال. لهذا، سلطنت، سزاوار مرایای الهی، و عقول مستکفیه، و ارواح قدسیه است که اشرف ناس، و مبادی عالیدی فیض، و اساس هرگونه سعادت، و منشأ نیکبختی و حیات

عالم وجودند. و غير از آن رئيس حقيقي ـكه روحاً و جسماً، اشرف و اقوی و ارفع ناس است_ ریاست و سلطنت، حق کس دیگر، بهحق واقع،

و اما، در امور جزئيه، كه مناط آنها، تجربه و حسيات است، امر به شورا و كنكاش، و اجتماع عقول جزئيه، و اكثريت آراء جمهور، و تلاحق افكار فرمودهاند (و امرهم شورى بينهم) بالبديهه، اين گونه حكومت، بهترین اساس و اقسام سلطنت است، زیرا که حاوی رتبتین و جامع فضیلتین است، و همهی منافع سلطنت مستبده و حکومت جمهوریه را داراست، در صورتی که از مضار و مفاسد آنها برکنار است. ا

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در گفتار بالا، با نگاه به تعالیم باب، سلطنت را حق «مرایای الهی، و عقول مستکفیه، و ارواح قدسیه»، که «اشرف ناس، و مبادی عالیهی فیض، و اساس هرگونه سعادت، و منشأ نیکبختی و حیات عالم وجودند»، دانستهاند.

در شرح این گفتار، باید گفت که در آیین باب، برترین مقام، از آن «شمس حقیقت» (صاحب آیین، یعنی خود باب) بود. پس از او، «مرآت» قرار داشت. مرآت، در نگاه بابیان، مانند خود بناب، صاحب وحی بود، اما در مسير آيين باب، نه بهشكلي مستقل. صبح ازل، نخستين مرآتي بود كه در نگاه بابیان، از سوی خداوند، مبعوث شد تا تعالیم باب را ادامه دهد. باب، در یکی از آثار خود، گفته که تا پیش از ظهور من یظهره الله، نوزده مرآت، مبعوث خواهند شد، او در نبود مرآتها، بابیان، باید به «شهداء بیان» (عالمان

۱. پیشین، صص۱۶۳ و ۱۶۴. اصل: بر کران است.

ملارجبعلی قهیر، کتاب ملارجبعلی قهیر، برگ ۲۲. عبارت باب چنین است: «... إن ما دامت الشمس مشرقة كل بضيائها مستضيئون و من بعدها لو يطلع بمثله فإذا أنتم بمثله مهتدون و أنتم بضياءالله مستضيئون إلى أن يكمل الواحد. فإذا ينتهي الامر الى الله أن يا أولى الآيات تصبرون فإن الامر بلغ الى الله و لايحب الله أن يظهره الا في يوم من يظهره الله انتم يومئذ في نصر الله لتسارعون» منظور باب از واژهی «واحد»، عدد نوزده است، و نشان می دهد که تعداد مرآتها را نوزده تن، می دانسته است.

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص۱۶۲.

«ادنی ارض، و بدترین نقاط روی زمین» که همان قبرس باشد_«محبوس و مسجون» بود، و روزگار سختی را میگذراند.

این دو نویسنده ی بابی که هردو، داماد صبح ازل نیز بودند م در ادامه، دیگربار به این حق پرداخته، و از «صاحب ولایت مطلقهی کلیه» که «سلطنت صوری در دین بیان» با اوست، سخن گفتهاند:

سلطنت صوری در دین بیان، حق کسی است که قوهی نبوت را با قوهی حکمت، متحد کرده، یعنی، صاحب ولایت مطلقهی کلیه باشد، و خداوند _ سبحانه_ وعده داده که در ایام چنین پادشاه حقیقی، زمین را پر از عدل و داد فرماید، و جمیع خیرات و برکات آسمانی و سعادات دوجهانی را بر روی اهل زمین باز نماید، [و] کمترین ملک سلطنت او، از ماه تا ماهی باشد، و بر جن و انس و طیر و وحش و دیو و ملک، فرمانروایی کند. آ

ایشان، پس از این گفتار، به بیان برخی وظایف پادشاهان بابی رسیدهاند:

- ۱. فراگیرکردن «صلح عمومی»، جلوگیری از خرید و فروش سلاحهای جنگی، و برداشتن رسم اسارت و بردهفروشی، و ...؛ ۳
- ۲. نپذیرفتن «فدیه و جزیه» از «منکرین و معاندین دین بیان»، و کشتن هرکه «به مشعر فؤاد و توحید» نیامده، تا با این «قتل عامه»، «صلح عامه» حاصل شود، و «کل روی زمین»، در «مشعر فؤاد» وارد شوند؛ *
- ۳. قراردادن «پنج قطعه از زمین» به عنوان «سواد اعظم، و معموره ی بزرگ و نمونه، و بلد الامين، و رضوان نعيم»، و افزودن سه قطعهي ديگر به أنها، برای آن که «جنات ثمانیه، تمام و کامل گردد.»^۵

بابي برجسته) مراجعه كنند.ا

با این توصیف، دانسته می شود گفتار بالا، که سلطنت را از آن «مرایای الهي» دانسته، به «مرآت»هايي كه از سوى خداوند برانگيخته ميشدند، نظر داشته است. صبح ازل، نخستین مرآت بود، و آن زمان، زمام پیروان باب را در دست داشت. این دو نویسندهی بابی، در ادامه، از حق صبح ازل در این مسير، سخن گفتهاند:

عدل حقیقی، ترتیب حقیقی است، و ظلم حقیقی، خطا در ترتیب است که وضع الشيء در غير موضوع له باشد. در اين صورت، چقدر ظلم خواهد بود که اشرف موجودات، و عقل اول، و نور ذاتی، و روح قدسی، و مبدأ کاینات، و منشأ اصلی، که حق او ترتیب حقیقی و ریاست بر کل موجودات است، و بهمنزلهی قلب عالم و روح آدم میباشد، امروز، به حسب ظاهر، در ادنی ارض و بدترین نقاط روی زمین، محبوس و مسجون باشد، و انواع مصائب و بلیات و محنتها، از هر طرف، بر وی جمع آمده، دشمنان داخلی و خارجی، اطراف او را فرا گرفته باشند! البته، در این حال، عالم از اعتدال حقیقی افتاده، انقلابات شدید به عالم روی خواهد داد، امثال وبا و طاعون و خسف و زلازل و قحط و غلاء و موت فجأة؛ و امراض گوناگون و جنگهای خونریز و شورشهای فتنهانگیز، عالم را آسوده نخواهد گذاشت. ا

روشن است که این گفتار، به صبح ازل نظر دارد. او بود که در نگاه پیروانش، «اشرف موجودات، و عقل اول، و نور ذاتی، و روح قدسی، و مبدأ کاینات، و منشأ اصلی» بود، و «ریاست بر کل موجودات» حق او بود، اما، در

۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۱، ص۲۵۵، و ... ۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۶۶.

۳. پیشین، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲. پیشین، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۵ ایشان، آن سرزمینهای هشتگانه را همراه با سبب برگزیدگی آنها یاد کردهاند: ۱. فارس، چون «مطلع شمس حقیقت» (محل ظهور باب) است؛ ۲. آذربایجان، چون «مغرب شمس حقیقت» (محل

١. ملا محمّدجعفر نراقي، تذكرة الغافلين، صص١٧٥ و ١٧٤. نراقي، گفتاري از باب را ـ كه به اين معني اشارت دارد_ آورده است: «ان الامر ينتهى الى اسم الوحيد لان ظهوره بنفسه حجة و ان اظهر الله بمثله ذا حجة فينتهى اليه و الا الامر بيد الشهداء في البيان الذين عن حدود ما نزل في البيان لايتجاوزون الى يوم من يظهره الله.»

۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۳۶ تاریخ مکتوم

۴. جلوگیری از سکونت «غیر از اهل بیان» در آن هشت وادی؛ ا

۵. ساختن «بقاع حروف حی و حروف داله بر این امر»، به شکلی «عالی اساس،
 و رفیع البنیان، و مستحکم الارکان، و آراستن آنها با «هرگونه زینت و زیب و آرایش و نور»؛ ۲

۶. وجوب پناهدادن به کسی که «مصدر جنایت» بوده، اما «از خوف مجازات بدان بقاع نوریه التجا و استغاثه کند، یعنی پناه بدانجا ببرد.»

۷. ساختن «عمارتی بسیار رفیع و محکم و منقه و مزین، به منتهی درجهی عظمت»، با «تجملات و اثاث و تفریشات و و تزئینات»، به نام هریک از «مله ک بیان»؛*

۸ نوشتن کتابی از سوی هر پادشاه بابی، در شرح «آثار بزرگ و کارهای عمدهی خود»، و وصیت به وارث خود، که آن را به من یظهره الله در ساند؛

۹. تشکیل مجلسی در «هر بلد و هر مرکز»، با حضور «سفراء و مبعوثان هر دولت، و منتخبین آن مملکت»، تا «بهطور مساوات در میان سکنهی آن حدود حکم کند، اعم از اهالی یا اجانب.»⁵

کشته شدن باب) است: ۳. خراسان، چون محل قیام ملا حسین بشرویه ای (اسم الله القیوم) و ملا شیخ علی ترشیزی (اسم الله العظیم) است: ۴. مازندران، چون محل ظهور ملا محمّد علی بارفروشی (اسمالله القدوس) است: ۵. عراق عجم، چون محل ظهور سایر حروف حی مانند قرة العین و ... است: ۶. روم ایلی (اسلامبول، ادرنه، یونان، و بلغارستان)، به سبب توقف صبح ازل در اسلامبول و ادرنه؛ ۷. شام، به سبب عبور انبیاء پیشین، و نیز کشته شدن سه تن از بابیان (ازجمله، سیّد محمّد اصفهانی) توسط «بدترین خلق خدا» (بهاء الله و اتباع او)؛ ۸. جزیرههای دریای مدیترانه مانند قبرس و ... به سبب اقامت صبح ازل. (نک.: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت به شت، صص ۱۷۳ و ۱۷۵)

۲. پیشین، ص۱۷۵.

۳. پیشین، ص۱۷۶.

۴. پیشین، ص۱۷۷.

۵. پیشین، ص۱۷۸.

۶. پیشین، ص۱۷۸.

با این ترتیب، دانسته می شود که باب برای پیروان خود آیندهای روشن را نوید داده بود. ایشان نیز به آن آینده امید داشتند. آیندهای که در آن آیین باب فراگیر می شد، و پادشاهانی قدر تمند در آن پدیدار می شدند. در این میان، به نظر می رسد که نگارش آن بشارتها در کتاب «هشت بهشت»، نقش مهمی در آگاهی باییان از آنها داشته است.

لایههای زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دورهی قاجار

با توجه به آنچه آمد، می توان دانست که بابیان (ازلیان)، و از آن جمله، کسانی از ایشان که بر ضد حکومت قاجار تکاپو داشتند، آیندهای روشن را پیش روی خویش می دیدند. ایشان، براساس تعالیم باب، مطمئن بودند که پادشاهانی خواهند یافت، و توسط آنان، بر دشمنان خود، پیروز خواهند شد.

با توجه به بشارتهایی که در کتاب «هشت بهشت» آمده، و نیز با تأمل در سیر تکاپوهای فعالان بابی ضد قاجار، تأثیر دو بشارت از آن نویدها را در افزایش تکاپوهای ایشان می توان دید، گو این که بیشتر آن بشارتها عملی نشد. نخستین بشارت، به «ذلت اعداء الله» و نصرت و ظفر اهل الله» بازمی گشت، و دومی، به «انقراض دولت قاجاز» اشارت داشت.

بشارت نخست: ذلت اعداءالله، و نصرت و ظفر اهلالله

پیش از این گذشت که در کتاب «هشت بهشت»، آمده: «[خداوند،] بشارت می دهد ذلت اعداء الله را قبل از انقضای شصت و پنج سال از ظهور بیان، و لصرت و ظفر اهل الله را.» ا

در ادبیات باب، واژهی «بیان»، هم به تمام آثار او، و هم بهطور ویژه، به

٣٨ تاريخ مكتوم

چندنفر را کشته بود، ولی آدم خوشطینتی نبود، و خیلی خیالات در دیگ خیال میریخت. ازجمله، خیالش این بود که: «بعد از آنی که مشروطه، استقراری پیدا کرد، ما، حضرت ازل را به طهران دعوت میکنیم، و بعد از ورود، مسلماً، او سلطان میشود!» ا

این گفتار، با تمام آنچه از متون بابی آورده شد، همخوانی دارد، و باید مورد پذیرش قرار گیرد. میرزا احمد حامدالملک شیرازی، از نوادگان ملا محمّدعلی حجّت زنجانی (رهبر بابیان در جنگ زنجان) بود. وی، همچنین، نسبت دامادی با میرزا نورالله (پسر صبح ازل) داشت، و برای دیدار با صبح ازل، به قبرس نیز رفته بود. آوی، سرانجام، از تکاپوگران بابی ضد قاجار بود، و در میان اعضای «انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده»، جای گرفت.^۵ در این پژوهش، دربارهی نقش اساسی اعضای این انجمن در شکل گیری جنبش مشروطیت ایران گفتگو شده است. بنابراین، کسی که این گفتار را ـ که با اندیشهی سیاسی بابیان همسانی تام و تمام دارد ـ برای آن بهائی گفته، یکی از تکاپوگران بابی ضد قاجار _که با دوشخصیت مهم بابیان (حجّت (لجانی و صبح ازل) نیز نسبت داشت_ بوده است.

بر همین اساس است که سخنان مهدی ملکزاده (تاریخنگار ازلی)، دربارهی «آزادمردان ایران» که «برای طلوع صبح سعادت در تکاپو بودند»، به شکلی عمیق تر فهمیده می شود. باید گفت که «طلوع صبح سعادت»، همان دو کتاب «بیان عربی» و «بیان فارسی» گفته میشد. در حالت نخست، شروع نگارش بیان، آغاز دعوت باب، و در حدود سال ۱۲۶۰ق. است، ٔ و در حالت دوم، شروع نگارش بیان، حدود سال ۱۲۶۴ق. است. 7 بنابراین، بابیان، بر آن بودند که پیش از گذشت شصت و پنج سال از سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۴ق.، به «نصرت و ظفر» دست یافته، «ذلت اعداء الله» را خواهند دید.

در این مرحله، برای محاسبهی شصت و پنج سال، دو حالت، وجود دارد. محاسبه بر اساس تقویم هجری قمری، و محاسبه بر اساس تقویم بیانی. در حالت نخست (سال = ۱۲ ماه در حدود ۳۰ روزه)، به دو سال ۱۳۲۵ و ١٣٢٩ق.، مى رسيم. ^{*} در حالت دوم (سال = ١٩ ماه ١٩ روزه) نيز به حدود همان دو سال ميرسيم.

با توجه به آخرین حد زمان پیروزی (۱۳۲۵ یا ۱۳۲۹ق.)، و با نگاه به نوع حکومت در آیین باب (پادشاهی مشروطهٔ مرآت)، و نیز در نظر داشتن این که مرآت آن زمان، میرزا یحیی صبح ازل بود، سخن یکی از بهائیان معاصر با مشروطیت را می توان پذیرفت:

[در واقعدی نبرد مجاهدین با نایب حسین کاشی،] نه نفر از مجاهدین کشته میشوند که یکی از آنها، حامدالملک بود که ازلی بود، و بسیار آدم متهوری بود، و در واقعدی به هم خوردن مشروطه و خرابی مجلس،

ا حام آنا محمّد علاقبند. تاریخ مشروطیت، صص ۴۱۹ و ۴۲۰.

۱ سلمه روحی (نوهی میرزا نورالله)، بر روی نسخهای از یک تاریخ که به جنگ بابیان و حکومت ها مار در زنجان اشاره دارد، نوشته: «تاریخ وقایع زنجان، از روی نسخهای که یکی از اهالی زنجان ارشاله، و پیش نوهی جناب شهید [یعنی ملا محمدعلی حجت زنجانی] که والدهی میرزا احمدخان هامدالملک مرحوم (شوهرعمهی من [و] داماد آقای نور)، بود، [نگهداری میشد.]»

۱ سلیه روسی، شجرهنامهی نوادگان صبح ازل.

ا اسر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص۲. است

^{🐧 🚛 🖟} ملکزادہ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

١. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج٢، صص٩٨ و ٩٩.

۲. این، از آن روست که برخی آثار باب، که در نگاه پیروان او، آیات الهی بود، پیش از شروع دعوتش نگاشته شده است، مانند تفسير سورهي بقره. (نک .: ابوالقاسم افنان، عهد اعلي، ص۴۵۵)

۳. بیان عربی و بیان فارسی، در زمان زندانی بودن باب در ماکو نوشته شدند. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصي، ج٢، صص٩٨ و ٩٩) باب، از شعبان ١٢۶٣ تا جماديالاول ١٢٤۴ق.. در ماكو بود (اسدالله فاضل مازندراني. تاريخ ظهور الحق. ج٣. ص٤٩)، و تمام بيان فارسي را انجا نوشت. (اسدالله فاضل مازندراني. تاريخ ظهور الحق. ج٢، ص١٩۴)

۴. ۱۲۶۴ + ۶۵ = ۱۳۲۹ و ۱۳۲۹ = ۲۶ + ۱۲۶۴.

۵. این از آن روست که نسبت (۳۰ × ۱۲ × ۶۵) به (۱۹ × ۱۹ × ۶۵)، با ۱۹۷۲۳ (نزدیک به ۱)

«ذلت اعداء الله» و «نصرت و ظفر اهل الله» بود كه به پادشاهي صبح ازل مى انجاميد، نه صرف تأسيس نظام مشروطيت. اين بشارت، اكنون، به حد یایانی خود (۱۳۲۵ یا ۱۳۲۹ق.) نزدیک می شد. بر همین اساس، تکاپوگران بابي چون ميرزا نصرالله ملكالمتكلمين، سيّد جمال الدين واعظ، و حاج ميرزا یحیی دولتآبادی، «آزادیخواهان»، یعنی دیگر تکاپوگران بابی و یا هممسلكانشان در مخالفت با حكومت قاجار را در باغ ميرزا سليمانخان میکده جمع کردند، تا با تمر کز بیشتری به فعالیت بیردازند. تکایوهای ایشان، سرانجام، به نقش آفرینی اساسی در تکوین جنبش مشروطیت، و نیز دخالت در پیشرفت آن، انجامید. باید گفت که ملکزاده، همین وعده و بشارت را در نظر داشته، اما بهسبب روش نهاننگارانهی خود، نخواسته تا مقصود خویش را آشکارا بیان کند. ٔ

بشارت دوم: انقراض دولت قاجار

دیده شد که در کتاب «هشت بهشت» آمده: «[خداوند،] بشارت می دهد انقراض دولت قاجار را قبل از انقضای هزار ماه از دین بیان (لیلةالقدر خیر

پیش از این گذشت که بابیان، خاندان قاجار را «رجعت بنی امیه» مى دانستند، و «خبر زوالشان را مانند زوال بنى اميه به دست بنى العباس، متداول می داشتند.» کو روایات شیعی، در تفسیر آیهی «لیلةالقدر خیر من الف شهر»، أ دربارهى هزارماه از دوران حكومت بني اميه، سخن به ميان آمده

۱۳۱۲ و ۱۳۱۶ق. (با تقویم بیانی). ۳

المرالدين شاه است:

اشاره شده است.

است. اباید گفت که بشارت بابی بالا نیز به سبب همان اعتقاد بر بنی امیه

بودن آل قاجار بود، و دیده می شود که در پایان آن، به آیهی یادشده نیز

برای بهدست آوردن زمان این بشارت نیز ابتدا، همان دو معنی بیان را

باید در نظر گرفت، و دو سال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۴ق.، را باید نقطهی آغاز قرار

داد. سپس، با بهرهگیری از دو تقویم هجری قمری، و بیانی، محاسبه را باید

پی گرفت. در حالت نخست، هزارماه، در حدود هشتاد و سه سال هجری

قمری، بوده، و در حالت دوم، در حدود پنجاه و دو سال بیانی است. با این

حساب، به چهار عدد میرسیم: ۱۳۴۳ و ۱۳۴۷ق. (با تقویم هجری)، و

دیده می شود که ناصرالدین شاه قاجار (قاتل باب)، در پایان سال ۱۳۱۳ق.

کشته شد، ٔ و سلسلهی قاجار نیز در سال ۱۳۴۴ق. جای خود را به سلسلهی پهلوی داد. ٔ بر همین اساس است که گفتار دیگر همان وقایعنگار بهائی را

لر می توان پذیرفت. این گفتار، دربارهی هدف غایی بابیان از کشتن

از روضهخوانها، یکی، آقا سیّد جمال [واعظ اصفهانی] نام داشت؛ و یکی، حاجى ميرزا نصرالله [ملك المتكلمين]. هردو از اهل اصفهان، و هردو از

معتقدین به یحیی. با پسرهای حاجی میرزا هادی دولت آبادی [یعنی حاج

ميرزا يحيى و حاج ميرزا على محمّد] همدست شده، و در عقب مرام و

ا بدعاوان لموند. نك.: السيّد هاشم الحسيني البحراني، البرهان في تفسير القرآن، ج۵، صص٧١٢ و

۱ ۱۲۲۲ = ۸۲ + ۱۲۶۰ و ۱۳۴۷ = ۸۲ + ۱۲۶۴.

۱ ۱۲۱۷ = ۵۲ + ۱۲۶۰، و ۱۳۱۶ = ۵۲ + ۱۲۶۴. با توجه به مجموع تفاوت اندک میان سالهمای ۲۴۱ روزهی بیانی با سالهای کمتر از ۳۶۰ روزهی هجری قمری در مدت ۵۲ سال، پاسخ، با توجه به مهاای شمارش سال به تقویم بیانی نیز همان حدود ۱۳۱۲ و ۱۳۱۶، خواهد بود.

ا الهر مان مرزا عين السلطنه، روزنامهي خاطرات عين السلطنه، ج١، ص٩٣٠.

ال المطعن ع ١٠ ص ٧٣٧٤.

٧١٧، ديل آيدي «ليلة القدر خير من الف شهر».

۱. نک .: فصل «زندگانی ملک المتکلمین» بخش «تهیدی انقلاب، و مجمع آزادمردان»، ص۲۴۰.

۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص۱۶۱.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج١، ص٢٢٥.

۴. سورهی قدر، ایدی سوم.

اعتقاد مذهبی ... خیال کردند که اگر سلطان کشته شود، سلطنت به ازل میرسد. [لذا،] تیر به ناصرالدینشاه زدند. ا

دخالت اساسی تکاپوگران بابی ضد قاجار در کشتن ناصرالدینشاه، در این پژوهش، به تفصیل بررسی شده است. آبا این ترتیب، باید نتیجه گرفت که آن تکاپوگران، شاید بر آن بودند که ممکن است کشته شدن ناصرالدینشاه (قاتل باب)، زوال سلطنت قاجار (رجعت بنی امیه) باشد، چرا که با در نظر گرفتن هزار ماه بیانی، زوال دولت قاجار باید در همان حدود زمانی رخ می داد. نمود این باور را در گفتاری از میرزا آقاخان کرمانی – که از ارکان گروه کشندگان ناصرالدینشاه بود – می توان دید. وی، این نامه را در ذی الحجه ی کشندگان ناصرالدینشاه بود – می توان دید. وی، این نامه را در ذی الحجه ی که صبح ازل، او را رجعت عیسای مسیح خوانده بود آ – نوشته است:

بنده، آنچه یقین دارم، نهایت، دو سال دیگر، عمر ایران بیشتر نیست، و مطلق، تغییرات کلی در وضع آن به هم خواهد رسید. درین دوسال باید همت کرد، و کار صورت داد. تمام اشخاصی را که امروز، از هرجهت، فریفتهاند، و هر یک، به راهی، خواه از جهت رجا، و خواه از جهت خوف، ساکت و صامت نشستهاند، به دو سال نمی کشد که حوصلهی اینان، از سر بیرون خواهد آمد، و یک دفعه، بلوای عظیم و هرج و مرج بزرگی، در مملکت روی می دهد. از آن طرف، تمام عمّال و رعیت و مباشرین، بهقسمی فقیر و پریشان و گدا شدهاند، که یقیناً تا دوسال دیگر مجبورند یک دفعه به حکومت جواب بدهند، و ابا از دادن مالیات بکنند، زیرا به هیچ وجه از دستشان برنمی آید مالیات را ادا کنند.

این را که عرض میکنم، از روی خیال و خواب نیست، از روی

معلومات یقینیه و اخبار جوهریهی مطابق واقع است... باز همین است که عرض میکنم. نهایت عمر این اوضاع، دو سال است! مطلق، از هم خواهد پاشید... آب به جوی آخر است. این ته بساط، چیز کمی مانده است که برچیده شود.... ا

بر همین مبنا، آگاهی عمیق تری نسبت به آنچه میرزا رضا کرمانی (قاتل بابی ناصرالدین شاه)، در مسیر راهش به تهران، دربارهی آیندهای روشن، برای یکی از بابیان بادکوبه گفته بود، حاصل می شود: «بهزودی، روزگار بهتری خواهد رسید که «م. ک.»، چنین امر فرموده است!» (این احتمال جدی است که «م. ک.»، همان میرزا آقاخان کرمانی باشد.) م

می توان حدس زد که تکاپوگران بابی، چون در محاسبه ی آن هزارماه وعده داده شده، تقویم بیانی را مبنا قرار داده، و به آن حدود زمانی رسیدند، ناصرالدین شاه را کشتند. اما، چون دیدند که سلطنت قاجار به اضمحلال نرسید، تقویم هجری قمری را مبنا قرار دادند، و از قضا، توانستند همراه با دیگر صاحبان نفع در زوال سلطنت قاجار و ازجمله، پادشاهی بریتانیا به آن هدف نیز دست یابند، و «بنی امیه» را از صفحه ی روزگار برچینند.

بر همین اساس است که نامهی میرزا حسن رشدیه (فعال بابی ضد قاجار، و عضو انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده) به رضاخان سردار سپه، معنی دیگری می یابد. وی، ضمن نامهی خود به سردار سپه، نوشته: «اگر حضرت اشرف روحی فداه این اولین قدم را بردارد، بالقطع، قدم چهارم را بر روی همان مسندی که آرزوی همهی نیکخواهان است،

۱. نامدهای تبعید [= مجموعدی نامدهای میرزا آقاخان کرمانی به میرزا ملکمخان]. صص۱۶۳ و ۱۶۴. ۲. و. ا.کاساکوفسکی، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ص۹۳.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره ی مسیر حرکت میرزا رضا کرمانی از اسلامبول به تهران، و نیز گفتگو درباره ی اعتقاد بایی او، نک.: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدینشاه».

١. حاج آقا محمّد علاقبند، تاريخ مشروطيّت، ص٤١.

۲. نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدینشاه».

۳. برای شرح این موضوع، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی درگزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، فصل مربوط به حاج میرزا یعیی دولتآبادی.

باب، در آثار خود بر طبق نقل کتاب «هشت بهشت» وعده داده است که قبل از انقضای شصت و پنج سال از ظهور او، در ایران، حادثهای پیش خواهد آمد که بابیه عزت خواهند یافت، و دشمنان ایشان خوار خواهند شد. و این حادثه را بابیان، مشروطهی ایران می پندارند.

و نیز، باب، گفته است که قاجاریه، رجعت بنی امیه هستند ... [لذا] قبل از انقضای هزارماه از ظهور او، منقرض خواهند شد. بابیه، این موضوع را بر ظهور شاه فقید، که سبب انقراض قاجاریه شد، تطبیق می کنند. ۲

رویکرد مبارزاتی بابیان در عصر قاجار

توصیفهای کلی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)

در میان متون و اسناد تاریخی، توصیفهایی کلی دربارهی رویکرد سنیزه جویانه ی فعالان بابی (ازلی) نسبت به حکومت قاجار دیده می شود. اوشته ی یکی از مأموران سیاسی بریتانیا در ایران، که در ضمن، گفتاری از میرزا علی اصغرخان امین السلطان در شرح تفاوت رویکرد سیاسی بابیان (ازلیان) و بهائیان را دربر دارد بسیار مهم است:

همه ی دشمنان دولت ایران، از فرصت مخالفت با شرکت تنباکو برای پیوستن به یکدیگر به منظور سرنگونکردن دولت ناصرالدینشاه، بهرهبرداری کردند. بین این دشمنان دولت، فرقه ی بابیه را نباید دستکم گرفت. امینالسلطان، با دقت برای من شرح داده که: بابیها، به دو شاخه تقسیم شدهاند، که یکی از آنها بهائیها هستند که بیخطر میباشند، و از هرگونه دخالتی در امور دولت خودداری میکنند؛ در حالی که شاخه ی دیگر، موسوم به «ازلی»، خواستار نابودی تمام تشکیلات موجودند، و به نهیلیستهای روسیه شباهت دارند.

حضرت اشرف، نامه ای را که توسط بهائیان [ایرانی] مقیم بمبئی، خطاب به او، نوشته شده است، به من نشان داد که در آن، آنان، نسبت به ناصرالدین شاه اظهار وفاداری [کرده،] و سیّد جمالالدین و پیروانش را محرکین این آشوب، و بیوفا شمردهاند. ^۱

اس گفتار، نشان از آن دارد که دستگاه حکومت ناصری، بهخوبی نسبت به

المرابع المربم تنباکو، صص۱۴۳ و ۱۴۳. تصویر و متن این نامه را ابراهیم صفائی، در یکی از استاد سیاسی دوران قاجاریه، صص۲۸۳ تا ۱۲۸۳ باید گفت که صفائی _ بهاحتمال، بهسبب شهرت بهائیان، به «بابی» _ نامه را از بابیان یاد اس در سر که به همکاری سیدجمالالدین و «ازلیان»، اشاره کرده _ روشن است که نامه ایران می دانسته است.

بهلویها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج۱، ص۱۲۹، سند شمارهی ۲۹.
 بیسید هدایة الله شهاب فردوسی، حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی، ص۴۱۵.

بابی است، یا منتسب به آنها.... آنچه هست، این فرقه، در این هنگامه، دخالت تام دارند که احدی نمی تواند منکر شود، برای آن که در تغییر رژیم، منافع صوری و معنوی آنها، بیش از ایام مشروطه است، چنانچه در مشروطه، بیش از استبداد بود. ا

لموندهایی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)

با مطالعه در منابع تاریخی عصر قاجار، برخی تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) را که گاه بهصورتی کلان در جامعهی ایران اثرگذار بود_ میتوان یافت. این تکاپوها، بدین قرارند:

- ا للاش نافرجام براي كشتن ناصرالدينشاه (١٢۶٨ق.)؛
- ۱ همراهی با میرزا ملکمخان در فراموشخانه (حدود ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ق.)؛
- ۱ ادامهی همراهی در تکاپوهای سیاسی ملکمخان، تا سالهای مشروطیت؛
- ا ممراهی با شاهزاده مسعودمیرزا ظلاالسلطان، برای دستیابی به پادشاهی،
 - و خلع ناصرالدینشاه (دهدی ۱۳۰۰ق.)؛
- ه ممراهی با سیدجمال الدین افغانی (اسدآبادی) در نخستین مسافرتش به ايران (۱۳۰۴ق.)؟

رویکرد تند فعالان بابی (ازلی) آگاه بوده است. این رویکرد، در زمان مشروطه، و بعد از آن نیز ادامه یافت. نمودهایی از آن تکاپوها را در روزنامهى خاطرات قهرمانميرزا عينالسلطنه (برادرزادهى ناصرالدينشاه) مى توان يافت. او، دربارەي تكاپوهاي بابيان مشروطهخواه، نوشته:

این بابی ها، دو طایفه و دو تیره هستند. قسمت عمده ی آن ها، بهائی، و بعد از میرزا حسینعلی، عباس افندی را جانشین میدانند. جماعت دیگر، برادر میرزا حسینعلی، صبح ازل، را خلیفه، یا امام، یا هرچه که نمی دانم، میدانند. با هم، بد، و بسیار ضدیت میکنند. بهائیها، مردم بی آزار ساکت معقولی هستند. ازلیها، بلوایی، آشوبی، از قتل و غارت مسلمین پروا ندارند. بلکه میگویند واجب میدانند. روزی که اعلان مشروطیت ایران شد، ازلیها، سخت دنبال کردند. چنانچه نطاقین آنها را دیدیم، [و] روزنامهنویسهای آنان را شناختیم. درحقیقت، آنچه به سر مردم آمد، از جانب آنها بود. تمام آنها، میان مردم افتادند. [و] کردند آنچه را که باید کرد. اما بهائیها، دست از پا خطا نکرده، داخل هیچ انجمن و کنکاش و روزنامه و منبری نشدند ا

عین السلطنه، در زمان تکاپوهای جمهوری خواهانهی رضاشاه نیز به بابیان ـ که به نظر می رسد اعم از ازلی و بهائی باشند_ توجه داشته است:

در این نغمهی جمهوریت، بابیها، برای آزادی خود که البته در جمهوری بیش از مشروطه میشود_ و برای انتقام از قاجاریه، جد و جهد وافی دارند، چنانچه از بذل جان و مال مضایقه ندارند! بیشتر این هنگامه، به توسط آن هاست. جهودها هم مسرورند. در میتینگها [و] اجتماعها، از همه زیادتر جمع میشوند.... دبیراعظم و علائی و خیلی از بهائی[های] دیگر، دور و ور حضرت اشرف را گرفته، و روز به روز بر عدهی آنها در وزارت جنگ افزون میشود. جستهجسته میگویند خود رئیسالوزرا هم

ا پیشین، ج۱، ص۸۰۸

ا با ارجه به نامهٔ هایی که در مجموعهی اسناد سیّد جمالالدین در کتابخانهی مجلس شورای اسلامی ا و جود اوده. و نوشتهی منسوبان او در اسدآباد همدان است. دانسته می شود که خانوادهی او. در آن ه به ساکن بودند. (مجموعهی اسناد و مدارک چاپنشده دربارهی سیّد جمالالدین مشهور به الغالي، تصویرهای ۷۱ تا ۸۱) این پژوهش، از آن روی که سیّد جمالالدین، در آن زمان به «افغانی» و المهور اود، به همان شهرت او، یادش میکند. البته، باید دانست که یادداشتی از سیّد جمالالدین. در همان مجموعه هست که آو، در آن، خود را از سادات افغانی کنر. یاد کرده است. (مجموعهی اسناد و مدارگ چاپنشده دربارهی سیّد جمالالدین مشهور به افغانی، تصویر ۲۳) استاد فقید، زنده یاد ایرج اهدار که تنظیم آن مجموعه را برعهده داشت آنچنان که در مقدمهی آن مجموعه، با ذکر احتمال، ا المله، و خود نیز یک بار برای نگارنده از روی یقین گفت، با جمع این دو گروه یادداشت ها، سیّد ممال الدين رَا افغَاني الاصلَّى كه خاندانش به اسدآباد همدان آمده بودند، ميدانست. البته، روشن است که برای نتیجه گیری دقیق دربارهی این موضوع ـ همانگونه که در مقدمهی آن مجموعه نیز آلهاره شده... هنوز جای تحقیق و پژوهش باقی است.

۱. قهرمان میرزا عین السلطنه، روزنامهی خاطرات عین السلطنه، ج۳. ص۲۱۸۶.

۴۸ تاریخ مکتوم

سنت نهاننگاری بابیان

باید دانست که بابیان (ازلیان)، در نگارش مهمترین منابع تاریخی نیمه دوم سلطنت قاجار دخالت داشتند. ایشان، بر اساس سنت نهانزیستی و کتمان عقیده، بسیاری از واقعیات را بهشکلی خاص نوشتهاند که برای همه قابل تشخیص نیست. دانستن حقیقت آنچه ایشان بیان کردهاند، با مطالعهای نطبیقی، و سنجیدن آن نگاشته ها با آثار و اسناد دیگر که بیشتر، خطی و چاپنشده هستند امکانپذیر است.

با بررسی منابع تاریخی جنبش مشروطیت ایران، دانسته می شود که اغلب منابعی که اکنون بیش از سایر منابع مورد توجه پژوهشگران است، حاصل کار تکاپوگران بابی (ازلی) ضد قاجار است. این منابع، بدین قرارند:

- ١. حيات يحيى، اثر حاج ميرزا يحيى دولت آبادى؛
- ۱ واقعات اتفاقیه در روزگار، اثر شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی؛
 - ۱ خاطرات حاج سیاح، اثر حاج محمّدعلی سیاح محلاتی؛
 - ١ تاريخ بيداري ايرانيان، اثر ميرزا محمّد ناظمالاسلام كرماني؛
- الريخ انقلاب مشروطيت ايران (و تاريخ انحطاط مجلس)، اثر شيخ احمد مجدالاسلام كرماني؛
 - الريخ انقلاب مشروطيّت ايران، اثر مهدى ملكزاده.

محملین، باید از ادوارد براون _ به عنوان دوست و همراه صمیمی بابیان (ازلیان) _ باید از ادوارد براون _ به عنوان دوست و همراه صمیمی بابیان (ازلیان) _ با نگارش کتاب The Persian Revolution of 1905-1909 _ که با نام «انقلاب ایران» ترجمه شده ٔ _ شاید در همین گروه قرار گیرد. اهمیت ایران، بر هیچ پژوهش گری اس مام در آگاهی از تاریخ جنبش مشروطیّت ایران، بر هیچ پژوهش گری

- دخالت در شورش بر ضد امتیازنامهی رژی (۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ق.)؛
- ۷. همراهی با سیّد جمال الدین، در مسافرت دومش به ایران (۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ق.)؛
 - ۸ تکاپو بر ضد ناصرالدینشاه پس از اخراج سیّد جمال الدین (۱۳۰۸ق.)؛
- ۹. همراهی جدی با سیدجمال الدین در جنبش اتحاد اسلام (۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ق.)؛
 - ۱۰. نقش اساسی در کشتن ناصرالدینشاه قاجار (۱۳۱۳ق.)؛
- ۱۱. دخالت در نهضت مدارس جدید، و نیز روزنامهنگاری در عصر مظفری (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ق.)؛
- ۱۲. نقش اساسی در تکوین و پیشبرد جنبش مشروطیت ایران (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ق.)؛
- ۱۳. تلاش برای قدرت یابی ظل السلطان، در سالهای مشروطیت (۱۳۲۵ق.)؛ و...

با ایس ترتیب، دانسته می شود، بابیان (ازلیان)، با آن که به سبب شرایط روزگار، و بعد، از جهت عدم تبلیغ ٔ از نظر جمعیت، رو به افول رفتند، اما، از میان شان، تکاپوگرانی برخاستند که در عصر قاجار کارهای مهمی صورت دادند.

ا ارسمه می مورد توجه این پژوهش، توسط احمد پژوه (مبشر همایون) انجام شده، و بهسال ۱۳۳۸ اس از سوی «کانون معرفت» به طبع رسیده است.

۱. على محمد فرهوشى (مترجم همايون) - كه از بابيان بود، و دو نوشته اش، مبناى فصل چهارم اين پژوهش است - در اين زمينه نوشته: «از اين طايفه (بابيهاى اوليه)، عدهى قليلى مانده، و كتب و نوشتجاتى هم كه در دست داشته اند، بهمرور زمان، از بين رفته، و كمى باقى مانده است. به علاوه، اين طايفه، به قول خودشان، برعكس بهائى ها، به امر صبح ازل، از تبليغات و تكثير عده، ممنوع بوده اند، ولى در آزادى خواهى، جزء نفرات اوليه بوده اند، و در مشروطيّت ايران هم متحمل زحمات بسيارى شده اند.» (على محدد فره وشى، شرح حال ميرزا يحيى صبح ازل، مقدمه، ص۴)

۲. برای مطالعه ای هرچند کلی و حدودی درباره ی جمعیت بابیان (ازلیان) در عصر قاجار، نک .: Peter Smith, A Note on Babi and Bahai Numbers in Iran

پوشیده نیست. بر همین اساس است که دانستن لایههای زیرین دادههای تاریخی آن منابع، به آگاهی درستتری از فصل مهمی از تاریخ ایران می انجامد، و باید مورد توجه ارباب تحقیق قرار گیرد. نگارنده، پیش از این، به تحلیل مختصر این منابع پرداخته است.

دریارهی این پژوهش

پژوهش حاضر، بر آن است تا با تحلیل برخی دیگر از متون بابی (ازلی) ـ که با روشی نهاننگارانه نوشته شدهاند تصویری کلی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)، در سالهای پیش از مشروطیت، به دست دهد. فصل نخست این تحقیق، («هنایش خرد»، در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم آبادی)، با در نظر داشتن کتاب «هنایش خرد»، اثر شیخ عبدالعلی بیدگلی، به تکاپوهای شیخ هادی نجمآبادی، نگاهی بسیار گذرا دارد. فصل دوم (روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت)، بر اساس کتاب «روزگاری که گذشت»، اثر عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی، بر تکاپوهای برخی فعالان بابی (ازلی)، از زمان ظهور باب تا سالهای پس از درگذشت میرزا یحیی صبح ازل، مروری دارد. این فصل را که به یک بازهی زمانی هشتادساله مربوط است_ باید کلی ترین قسمت این پژوهش دانست. فصل سوم («دربار شاهی» و قتل ناصرالدینشاه قاجار)، بر آن است تا نشان دهد که حادثهی کشتهشدن ناصرالدین شاه، تلاشی گروهی بود که بیش از همه، به دست بابیان (ازلیان) به اجرا درآمد. در آنچه این فصل به دنبال آن است، کتاب «دربار شاهی»، اثر میرزا علی اکبر ارداقی، جایگاهی اساسی دارد. فصل چهارم (فروزندگان مشعل مشروطیّت)، با توجه به مقالهی «آزادمردانی که مشعل مشروطیّت را

برافروختند»، اثر على محمد فَرَهوشي (مترجم همايون)، به بررسي تكاپوهاي سیاسی و فرهنگی فعالان بابی (ازلی) در عصر مظفرالدینشاه پرداخته، و به مشروطیت رسیده است. فصل پنجم (زندگانی ملکالمتکلمین)، نیز کتابی با همین نام، اثر مهدی ملکزاده، را مورد توجه قرار داده، و تکاپوهای آن فعال برجستهی بابی (ازلی) را بررسی کرده، و به جنبش مشروطیت رسیده است. این پژوهش، به عنوان مقدمه ای بر بازخوانی تحلیلی تاریخ سیاسی ـ فکری عصر قاجار، بهعنوان نقطهی عطفی مهم در رخدادهای ایران معاصر، می تواند

در نظر گرفته شود.

۱. نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران. فصلنامهی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش۶۱، بهار ۱۳۹۱.

«هنایش خرد» در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم آبادی

r estable, called the decided with the solution attended to the contract of

السخ عبدالعلى بيدگلى كاشانى (زنده: ١٣٢٠ ش.)

مدالعلی موبد بیدگلی، یکی از فعالان ضد قاجار است که از زمان اسلامی ناصرالدینشاه تا دورهی مشروطیّت، تکاپوهای سیاسی داشت. از مای او، دوستی نزدیک و ارادتش نسبت به حاج شیخ هادی نجمابادی اسلامی بیدگلی، چنان که در ادامه آمده، زبان رمزی شیخ در محافل عمومیاش را مدامید، و این، خود، از جایگاه ویژه ی او نزد آن استاد حکایت دارد.

الدگلی، در نجف و تهران درس خوانده بود، و پس از آن، در «انجمنهای از آن، در «انجمنهای از آن، در نجف و تهران درس خوانده، و که نگاه خوبی به بیدگلی ادامت دربارهاش نوشته: «در نجف میبوده، و درس میخوانده، ولی، بی از که مایدای اندوزد، به ایران بازگشته بود، و در آنجا، گاه در دبستانها از کاری کردی، و گاه خود را به امیربهادر بستی، و شاهنامه برایش درست

ا هسرا اللي، زندگينامهي خاوري كاشاني (سيّد احمد فخرالواعظين)، ص ۶۰.

گر دانیدی.» ٔ

آنچه از شور و شعف بیدگلی، هنگام انتشار خبر کشته شدن ناصرالدینشاه نقل شده، قابل توجه است. وی، در آن هنگام، بیتی سرود، و برای برخی هممسلکان ضد قاجار خود خواند:

زدودم ز ایرانیان عـار و ننـگ عجم زنده کردم به تیر فشنگ بیدگلی، در زمان پادشاهی مظفرالدینشاه نیز تکاپوهای سیاسی داشت. بنا به نوشتهي ميرزا يحيى دولت آبادي، پس از عزل ميرزا على خان امين الدوله، و تجدید صدارت میرزا علی اصغرخان امین السلطان، «جمعی از بیداران و تجددخواهان»، مجالسی مخفی داشتند، که بیشتر، در مدرسهی رشدیه برگزار میشد. ایشان، بر آن بودند تا برای صدارت دوبارهی امین الدوله کوشش کنند. دولت آبادی، اعضای این گروه را «تجددخواهان واقعی» یاد کرده است. کسانی که در آن محفل بوده، و در خاطرات دولت آبادی یاد شدهاند، عبارتند از: ميرزا حسن رشديه، سيّدحسن كاشباني (حبل المتين)، شيخ يحيي کاشانی، و میرزا محمّدعلی خان. ^۳ در فهرست دیگری که از مخالفان آن زمان امین السلطان به دست داده شده، و این کسان نیز در آن هستند، نام بیدگلی هم

این فعّال ضد قاجار، مسیر تکاپوهای خود را همچنان یی گرفت، و در زمان مشروطیّت، به طرفداران آن جنبش پیوست. زمانی که جنگ میان محمّدعلی شاه و مشروطه خواهان، در اطراف مجلس، به آستانهی وقوع

رسیده بود، بیدگلی، در میان کسانی بود که اطراف مجلس نگهبانی میدادند.

پس از شکست مشروطهخواهان، بیدگلی، به رشت فرار کرد، اما آنجا

دستگیر شد، و به دستور حاکم رشت، چوب خورد، و زندانی شد. پس از آن،

ممراه با میرزا علی اکبر ارداقی (نویسندهی کتاب «دربار شاهی»)، به بادکوبه

رفت، و به مشروطهخواهان آنجا پیوست. ^۲ در بادکوبه، مسؤولیتی مهم به او

محمّدعلی شاه، در صدد گرفتن وام از دولت روسیه (تزاری) برآمده، و

مشروطهخواهان بيم داشتند كه اگر پولدار بشود، بر مخالفين خود چيره

شده، و سخت تر آنان را خواهد كوبيد. و از طرف ديگر، جرايد انگلستان،

روسیه را از وامدادن به او بهعنوان این که حکومتش پایدار نخواهد

ماند_ برحذر مي داشتند. انجمن ايرانيان هم بر آن شد كه مؤبد را _كه از

حیث قیافه و وقار و خوبی رفتار و گفتار، آراسته بود، و چون طلبهی

فاضلی بود، عنوان مجتهدی هم به او راست می آمد ـ به نام نمایندگی از

طرف علمای تهران و نجف، با یک مترجم و یک نوکر، برای تبلیغات علیه محمّدعلی شاه و جلوگیری از دادن وام به او، و کمک خواستن از

آزادیخواهان روسیه، اعزام گرداند با این نقشه، به پترزبورگ رفته، در آنجا، خود را به نام «شیخ میرزا علی»، فرستادهی ویژهی علمای نجف،

شناسانیده، به راهنمایی پانف [که از همراهان مشروطهخواهان ایرانی بود،]

در مهمانخانهی باشکوهی وارد شده، با مردان سیاسی روس _بهویژه، با

آزادیخواهان ایشان ـ به آمد و رفت و گفتگو پرداخته، و در روزنامهها، چیزها نوشت که همدی این کارها را پانف، بهنام ترجمانی او، می کرده.

کمکم، نام او، به روزنامهها افتاد. روسها، به جستجو پرداخته، از

او، پس از شروع جنگ نیز به کار خود ادامه داد. ا

امیربهادر، حاصل کار بیدگلی بوده است.

ا مسل ارالی، زندگی نامهی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین)، صص ۳۳ و ۳۴. ۱ اداره براون، انقلاب ایران، توضیح مترجم (احمد پژوه)، ص۲۳۰، پ ۱ و ص۲۹۱، پ۱.

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطهی ایران، ج۲، ص۸۳۲. کسروی، در ادامه، نوشته که شاهنامهی

برای آگاهی بیشتر، نک.: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدینشاه»، بخش «اطمینان گروه کشندگان، از کشته شدن ناصر الدین شاه»، ص۱۶۳.

۳. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۴. حسن نراقی، نخستین شاعر آزادیخواه ایران، ص۱۴۷؛ اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۲، صص۳۰۳ و ۳۰۴.

۵۶ تاریخ مکتوم

ارفعالدوله [که سفیر ایران بود،] دربارهی او پرسش هایی کردند. او، جواب داد که در نجف چنین کسی نبوده است. از آن سوی، روزنامههای انگلیسی، دربارهی او به گفتگو پرداختند.

تا چند هفته، این گفتگوها در میان بود، تا روسیان، دریافتند که نمایندگی او از نجف دروغ است. و میخواستهاند او را بگیرند که پانُف، آگاهیش میدارَد. و او را در رخت ناشناس، در راهآهن نشانده، بیرون می فرستد، و خود نیز جداگانه، بیرون می آید. بدین سان، هردو، به باکو بازگشتند. لیکن، در آنجا نیز ماندن نتوانستند، و کمیتهی بادکوبه، مؤبد را به استانبول فرستاد. پانف هم به گیلان رفته، در شورش آنجا شرکت

کسروی، بر آن بود که بیدگلی، «روی هم رفته، یک مرد آشفته سری می بود که در خور کار بزرگی نمیبود»، اما «آزادیخواهان، به ریش پهن و انبوه، و دستار بزرگ او ارج گذاردند»، و با استفاده از این ظاهر، به عنوان نماینده ی نجف، راهی روسیهاش کردند.

به نظر میرسد، بیدگلی، در کتابی که در شرح احوال خود نوشته، چنان نمایانده که بهواقع، نمایندهی عالمان مشروطهخواه نجف بوده است. کسروی، در این زمینه نوشته:

این مؤید، کتابی در تاریخچدی زندگانی خود نوشته که با خط خودش در دست هست. ولمي سراپا دروغ و خودستايي است. همين داستان رفتن به پترسبورگ را نوشته، ولی چنین وا مینماید که راستی را علمای نجف، او را می شناخته اند، و به نمایندگی برگزیده اند! گزافه های دیگر نیز

با این حال، برخی شاهدان حیات بیدگلی، بر آن بودند که او با وجود استادی در تاریخ، ادبیات فارسی و عربی، و زبان ایران باستان، «هیچگونه ادعا و فضل فروشی نداشت، و زندگانی ساده و درویش مسلکی خود را در مبارزه با جهل و نادانی بهسر برد.» ابر پایهی گفتار یکی از شاهدان، وضع زندگانی بیدگلی در اواخر عمر «اسفبار» بوده است. ٔ آنگونه که یکی از آگاهان نگاشته، بیدگلی، در سالهای پایانی حیات، به اعتقاد علیاللهی روی آورده بود:

در پانزدهسالهی اواخر عمرش، ... اندک آشنایی به احوالش داشتم. مؤبد، در زمرهی اهل حق (یا علیاللهی) درآمده بود، و دعوی باطنداری میکرد. مردی بی آزار و با مناعت و علو طبع بود. معلوماتی کمتر از آنچه ادعا میکرد داشت، ولی روی همرفته، طلبهی فاضلی بود. چندسال پیش، در غایت تنگدستی درگذشت.

شناختی از حاج شیخ هادی نجم آبادی

حیات شیخ هادی نجم آبادی

شیخ هادی نجمآبادی، یکی از روحانیان مشهور تهران در عصر ناصری و مظفّری است. او، بهسال ۱۲۵۰ق. در تهران به دنیا آمد. در سن دوازدهسالگی به لجف رفت، و در آنجا به مدّت هجدهسال به تحصیل فقه و اصول پرداخت. سپس، به تهران بازگشت، و بهتدریج به شهرت رسید. او، مدرسه و مسجدی مهموص به خود داشت، و به تدریس مشغول بود، ٔ اما، در دهسال پایانی سات، در حاشیهی شهر ساکن شد. ^۵ وی، سرانجام، بهسال ۱۳۲۰ق. در سن

ا مسل ارائم، زندگی نامه ی خاوری کاشانی (سیّد احمد فخرالواعظین)، ص ۶۰.

ا ادراره براون. انقلاب ایران. توضیح مترجم (احمد پژوه)، ص۲۹۱، پ ۱.

ا المعلم مادي نجم آبادي، تحرير العقلاء، مقدمدي ابوالحسن خان فروغي، صص يز تاكا.

الله المام المدى الجم آبادى، حيات حاج شيخ هادى نجم آبادى، ص٢١٢.

۱. ادوارد براون، انقلاب ایران، توضیح مترجم (احمد پژوه)، ص۲۳۰، پ ۱.

۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطهی آیران، ج۲. صص ۸۳۲ و ۸۳۳.

۳. پیشین، ص۸۳۲، پ ۱.

هفتادسالگی درگذشت، و در منزل خود دفن شد. آرامگاه او، امروز، در خیابانی که به نام اوست، مکانی شناخته شده است. از شیخ هادی نجمآبادی، تنها یک تصویر باقی مانده، که در کتابش، تحریرالعقلاء، آورده شده است. تدوین کننده کتاب که داماد او بود درباره ی این عکس نوشته: «غفلة، هنگامی که بر سبیل عادت، کنار دیوار، بر خاک مقام فرموده، برداشته شده است.» با این حال، با توجه به نگاه آگاهانه ی شیخ در این عکس، و نیز در نظر داشتن نامناسب بودن وسایل آن روزگار برای عکسبرداری سریع در

حالت غفلت شیخ ـ به نظر میرسد این سخن درست نباشد. ۲

توصیفهای کلی درباره ی جایگاه شیخ هادی نجم آبادی در تاریخ ایران در متون تاریخی، گزارشهایی از برخی معاصران شیخ هادی نجم آبادی دیده می شود که نشان از آن دارد که او، در زمان خود، شخصیتی تأثیرگذار بوده است. میرزا آقاخان کرمانی، او را از «خصیصان عصر» یاد کرده است. مهدی ملکزاده، اکثر «روشنفکران» عصر ناصرالدینشاه را تربیتیافتگان او دانسته، و سپس، از درگذشت او، پیش از مشروطیت، تأسف خورده است. ملکزاده، نوشته که عمر شیخ کفاف نداد که با وقوع مشروطیت، نتیجه ی تعالیم خود را ببیند. میرزا محمدخان قزوینی، او را وسیله ی «بیداری» گروه بزرگی که در مشروطیت نقشهایی مهم داشتند، یاد کرده است. شید حسن تقیزاده، نوشته که او، مانند سیّد جمال الدین افغانی، خیلی آزادی طلب بود، و اثر

سیاسی ایران حکایت دارد.

لکاپوهای سیاسی شیخ هادی نجم آبادی

هود، از جایگاه مهم او در میان ایشان حکایت دارد. ۲

بزرگی در ایران داشت. صادق رضازاده شفق نیز نام او را در میان زمینهسازان

الهضت مشروطه خواهی یاد کرده است. کفتارهای بالا، که از آگاهانی مطلع

آورده شده، از جایگاه مهم شیخ هادی نجمآبادی در جامعهی فکری و

المبخ هادى نجم آبادى، با برخى از مهم ترين مخالفان حكومت ناصر الدين شاه،

هم مسیر بود. در دو برههای که سیّد جمال الدین افغانی، به ایران آمد، شیخ، از

باری رسانی به او دریغ نداشت. وی را نزدیک ترین روحانی ساکن ایران به سیّد میال الدین دانسته اند. شیخ، همچنین، با شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان

(حاکم مقتدر اصفهان)، دوستی داشت، و او را در مسیر قدرتیابی راهنمایی

م کرد. ۵ هنگام آغاز فعالیتهای اتحاد اسلام توسط سیّد جمال الدین در

اسلامبول، شیخ، در میان برجستگان یاران وی در ایران بود. ٔ زمانی که

استور کشتن ناصرالدین شاه از سوی حوزهی اتحاد اسلام در اسلامبول صادر

الما، برخی آگاهان از آن تصمیم، مشورت با شیخ را ضروری دانستند. این،

ا 🎎 حسن تقیزاده، زندگی طوفانی، ص۱۱۳.

ا سادن رضازاده شفق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست. ص۱۴۲.

ا سمل ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص ٨٢.

ا اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۱، ص۳۹۱.

مدر را ظلالسلطان، خاطرات ظلالسلطان (سرگذشت مسعودی)، ص۳۱۹. دربارهی ارتباط «دربارهی ارتباط «دربارهی ارتباط «دربارهی و فعالان بایی (ازلی) ضد قاجار با ظلالسلطان، در فصل «زندگانی السکلمین» (بخش «ارتباط ظلالسلطان با فعالان بایی (ازلی)»، ص۲۳۹) گفتگو شده است. الده در نظر دارد بحث تفصیلی در این موضوع را در یک بررسی جداگانه دربارهی حیات شیخ است ایم آبادی، ارائه کند.

ا بسی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۲۴.

ا الله الله الله «روزگاری که بر تکابوگران بابی گذشت». بخش «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ

اهد روحی»، ص۱۰۶.

۱. محمّد قزوینی، یادداشتهای قزوینی، ج۸، ص۲۶۱.

۲. این عکس، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

٣. ميرزا آقاخان كرماني، رضوان، ص١١٠.

۴. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، صص۱۷۰ و ۱۷۱.

۵. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص۴۰۰.

شیخ، در مسیر سیاست، با میرزا ملکمخان نیز همراه بود. یکی از معاصران او، نامش را در میان اعضای گروه ملکمخان آورده است. فریدون آدمیت هم که بهسبب نزدیکی پدرش با ملکمخان آگاهیهای زیادی دربارهی تکاپوهای او داشت، شیخ را در میان همکاران ملکمخان یاد کرده است. کی از اعضای نهاد فراماسونری در عصر پهلوی نیز نام شیخ را در میان بیست و دو نفر از «افراد قدیم و پیشکسوت این فرقه در طهران»، آورده است. شیخ، به «روزنامهی قانون» میرزا ملکمخان، و نیز رسالهی «اصول آدمیت» که اثـر اوست^{*} نظـر داشـت، و آنها را بـرای رواج فکـر

آزادیخواهی مناسب میدید.^۵ برخی محققان، بر آن بودند که شیخ، «در فعالیّتهای سیاسی کشور، تحت تأثير تمدن خارجي، و نفوذ انگلستان، قرار داشت.» عمچنين، دربارهي او، گفته شده که در فکر تأسیس حکومتی بهشکل جمهوری بود. ۲

تكاپوهاى فكرى شيخ هادى نجم آبادى

ویژگی خاص شیخ هادی نجم آبادی که در بسیاری از متون تاریخی، مورد

توجه قرار گرفته، مجالس عمومی او بر زمین خیابان مجاور منزلش است. در این مجالس، بسیاری از گروههای فکری و اجتماعی تهران حاضر می شدند، و از بحثهای شیخ بهره میبردند.

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه، نوشته که شیخ، با علمای آیینها و مذاهب گوناگون گفتگو میکرد. میرزا رضا کرمانی، در بازجویی خود گفته که او، هر روز در کنار خیابان، روی خاک مینشست، و پیوسته به تربیت الراد میپرداخت. ٔ قزوینی، نوشته که او، «هر روز بعدازظهر، روی زمینی خارج ال منزلش مینشست، و مردم تمامی اقشار و مذاهب، دولتمردان و دالشمندان، شاهزادگان و شعرا، سنى و شيعه، بابى، ارمنى، يهودى، على اللهى، و غیره، را میپذیرفت، و با تمامی آنها، انواع مسائل و موضوعات را با ارادی تمام، مورد بحث قرار میداد.» این توصیفها، نمونههایی از المارهای معاصران شیخ است که از حضور کسانی با دیدگاههای گوناگون ار مجالس عمومي او، و نيز اهتمامش به تربيت افراد، حكايت دارد.

اعلماد دینی شیخ هادی نجم آبادی

🛻 هادی نجمآبادی، در مجالس و محافل خود، سخنانی میگفت که مورد الله برخى عالمان روحاني تهران نبود. * در متون تاريخي، أقا سيّد صادق طاطهایی (پدر سیّد محمّد طباطبایی، رهبر روحانی در جنبش مشروطیت)، و ام مرزا حسن آشتیانی را از مخالفان جدی او یاد کردهاند. طباطبایی، المعلم را به نام مرتد، تکفیر نمود»، ^۵ و آشتیانی هم به او، «نسبت کفر و زندقه»

۱. هاشم محیط مافی، مقدّمات مشروطیّت، صص۵۱ و ۵۲.

۲. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمهی نهضت مشروطیّت ایران، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

٣. محمود عرفان، فراماسونها، يغما، س٢، ش١١، بهمنماه ١٣٢٨، ص٥٤٨.

۴. متن این رساله، در یکی از مجموعههای آثارِ میرزا ملکمخان، در میان رسالههای او که به موضوع «فراموشخانه و جامع آدمیت» مربوطند، آورده شده است. (ملکم، رسالههای میرزا ملکمخان ناظم الدوله، صص ٣٢٤ تا ٣٤٢)

۵. عبدالحسین صنعتیزاده کرمانی، روزگاری که گذشت، ص۵۱.

۶ اسماعیل رائین. حاج محمّدحسن امینالضرب و شیخ هادی نجمآبادی را نزدیکترین کسان ـ در میان تاجران و روحآنیان ـ به سیّد جمالالدین دانسته، و درباره ی هردوشان چنین نظر داده است. (اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۱، ص۳۹۱)

۷. محسن نجمآبادی، تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی دربارهی تأسیس کمیتههای سری مخصوصاً «بین الطلوعین»، ص۴۴ با توجه به اعتقاد بابی شیخ هادی نجم آبادی ـکه در ادامه، مورد بحث قرار گرفتهــ و نیز در نظر داشتن آنچه در مقدمهی این پژوهش. دربارهی «جامعهی آرمانی بابیان» آورده شد، حکومت جمهوری مورد نظر شیخ نیز در همان مسیر باید معنی شود.

ا المعالم مسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص١٤٩.

ا سرا السمخان تبریزی، و میرزا جهانگیرخان شیرازی، روزنامهی صوراسرافیل، ش۱۰، ص۴. ا اداره براون، انقلاب ایران، ص۴۰۰ (یادداشتهای میرزا محمّدخان قزوینی).

ا بسی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، صص۵۸ و ۵۹.

هٔ اساره بر اون، انقلاب ایران، ص۴۰۰ (یادداشتهای میرزا محمّدخان قزوینی).

داد. مردم نیز، دربارهی او دو نگاه داشتند. گروهی، او را صاحب بالاترین مقامات معنوی میدانستند، و برخی نیز _بهعکس_ منحرفش میگفتند. ^۲

یکی از نسبتهایی که به شیخ داده می شد، اعتقاد بابی بود. ۲ بسیاری از مردم نیز بر آن بودند که شیخ، «از اعضای سری فرقهی بابی هاست.» * در این میان، بابیان (ازلیان)، از اعتقاد شیخ هادی نجم آبادی، به سیّد علی محمّد باب و میرزا یحیی صبح ازل سخن گفته، و او را از بزرگان خود دانستهاند، ۹ بهائیان نیز به اعتقاد بابی او، اشاره کردهاند. ٔ

بررسى تحليلي گفتارهاى تاريخى دربارهى اعتقاد دينى شيخ هادى نجم آبادی، همراه با تأمل در کتاب او (تحریر العقلاء)، نشان از آن دارد که وی، بهواقع، یک بابی بود که صبح ازل را جانشین باب میدانست، و دعوت جدید میرزا حسینعلی بهاء الله را رد می کرد. باید گفت که شیخ، زمانی که طلبهای جوان (حداکثر، ۲۹ ساله) بود، و در نجف تحصیل می کرد، بابی شد، و حتى به بغداد رفت تا با بهاء الله _ كه پيشكار صبح ازل بود_ ملاقات كند. این مسافرت، سوءظن حاج میرزا محمّدحسن شیرازی (بعدها: صاحب فتوای تحریم تنباکو) را فراهم کرد، اما شیخ، آن را برطرف ساخت. او ـ چون دیگر بابیان عصر قاجار_ اعتقاد خود را کتمان میکرد، و توانست در نجف تحصیلاتش را به پایان برده، و در تهران بهعنوان عالمی دینی شناخته شود. با این حال، وی، در خفا و با روشی تدریجی، به نشر اعتقاد خود میپرداخت،

صادق طباطبایی _بهدرستی_ بر آن بود که شیخ، میخواسته دوتن از پسرانش را بابی کند! از همین روی بود که به دشمنی شدید با او پرداخت. شیخ هادی نجم آبادی، در میان بابیان (ازلیان)، مقامی والا داشت، و صبح ازل، او را یکی از برجستهترین پیروان خود، و کسانی که میتوانند در نبود او، رهبری پیروانش را بر عهده بگیرند، می دانست.

و همین تکاپوها بود که روحانیان تهران را به دشمنی با او برانگیخت. سیّد

شاگردان شیخ هادی نجم آبادی

با بررسی متون تاریخی، دیده میشود که آنچه دربارهی جایگاه مهم شیخ هادی نجم آبادی در تاریخ ایران آورده شد، بزرگنمایی نبوده است. برخی از کسانی که از شیخ هادی نجمآبادی اثر گرفته، و در رویدادهای فکری و سیاسی عصر قاجار (بهویژه، جنبش مشروطیت ایران) نقش آفرین بودند، بدين قرارند: ميرزا على خان امين الدوله، سيّد محمّد طباطبايي، حاج ميرزا بحيى دولت آبادي، سيّد اسدالله خرقاني، حاج ميرزا احمد كرماني، حاج ميرزا المرالله ملكالمتكلمين، ميرزاجهانگيرخان شيرازي، ميرزا محمّدحسين فروغي (ذكاءالملك اول)، محمّدعلى فروغى (ذكاءالملك دوم)، ميرزا ابوالحسن خان أروغي، ميرزا محمّد ناظمالاسلام كرماني، ميرزا على اكبرخان دهخدا، شيخ ما العلى بيدگلي، ميرزا حسن رشديه، شيخ مهدى نجم آبادي، ميرزا محسن المم آبادی، آغابیگم نجم آبادی، میرزا رضا کرمانی، حاج سیاح محلاتی، محمد خان مسعودنظام، شیخ علی قاضی قزوینی، میرزا علی اکبر ساعت ساز

ا گاراده، پیش از این، با بررسی تحلیلی بخشهایی از کتاب «تحریر العقلاء». نشان داده که شیخ هاه اسم آبادی، در میان بابیان (ازلیان)، جای داشته است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اماله، حاج شیخ هادی نجمآبادی در پاسخ به بهائیان) همچنین، بحث تفصیلی دربارهی گفتار بالا را او العالم بیشگفته ـ که دربارهی حیات شیخ نگاشته ـ خواهد آورد.

^{1.} اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٤، ص٢٨٣.

٢. محمد امين صدرالاسلام خويي، مرآة الشرق، ج٢، ص١٣٧٨.

٣. مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران. ج١، ص١٧٠.

۴. آرتور هاردینگ، خاطرات سر آرتور هاردینگ، ص۲۵۲. ۵. بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تاکر نور، ص۵۸. نویسنده، که از بابیان (ازلیان) مطلع بود، نام شیخ هادی نجم آبادی را در کنار بزرگان بابیان (ازلیان)، چون ملا محمّدجعفر کرمانی، ملا محمّدجعفر نراقی، ملا رجبعلی قهیر، حاج میرزا هادی دولت آبادی، و آقا سیّد مهدی سرلتی، آورده است.

اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٤، ص١٤٨٢؛ ج٨، ص٥١٣.

(حكيم)، شيخ محمدرفيع طارى، شيخ على ناظم، عبدالخالق سدهى، و ... آگاهان تاریخ جنبش مشروطیت ایران، بر نقش مهم بسیاری از کسان یادشده، در آن رویداد، آگاهند. شیخ هادی نجم آبادی، چهارسال پیش از مشروطیت، درگذشت، اما، تعداد این افراد، و نیز میزان دخالتشآن در مشروطیت، حضور جدی تعالیم او را نشان میدهد. از این روست که تأسف ملکزاده بر درگذشت او، پیش از مشروطیت، بزرگنمایی نیست، و او را باید یکی از پدران فکری جنبش مشروطیت ایران دانست.

هنائش خرد

حدود یکسال پس از درگذشت شیخ هادی نجم آبادی، شیخ عبدالعلی بیدگلی، بر خود لازم دید که رسالهای در شرح احوال او بنویسد. نگارش این رساله، در ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۱ق.، پایان پذیرفت. ۲ این زمان، حدود ۱۱ ماه، از درگذشت شیخ گذشته بود. آبیدگلی، مقدمهی آن را در ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۲۱ق. ۲ _ که چهار روز از نخستین سالگرد درگذشت شیخ گذشته بود_نگاشت.

این رساله، «هنایش خرد» نام دارد، و به خط آقا مرتضی نجم آبادی (داماد شیخ هادی، و تدوین کنندهی تحریر العقلاء) نوشته شده، ^۵ و به طبع رسیده است. اعلام چاپ ایس رساله، در روز ۱۷ شعبان ۱۳۲۲ق. در روزنامه ی تربیت که به میرزا محمدحسین فروغی ذکاءالملک تعلق داشت_ آمده است:

۵ نک :: پیشین، ص ب.

مجموعهی مؤید: جناب معارف نصاب، و دانشمند بی ریا، و نخبه و خلاصهی اخوان الصفا، آقا شیخ عبدالعلی بن محمدباقر بیدگلی ـ دامت افاضاته _ که بهمناسبت مهارت در زبان پارسی، «مؤبد» تخلص مینماید، و در نظم و نثر دستی دارد، و این اوقات، دیوان یا مجموعهای طبع کرده، که قابل ملاحظه است؛ و چیزی که بیشتر، آن اوراق خجسته را اهمیت می دهد، ذکر آثار و مآثر مرحوم آقای حاجی شیخ هادی نجم آبادی، از فحول علمای عصر _اعلی الله مقامه و رفع الله درجته_ میباشد. و داستان فضل و علم، یا زهد و قدس و تقوای آن عالم مجرب مهذب، و عامل مقدس متقی، برای مردم دارالخلافه، حرف و خبر تازهای نیست. همه، به رأى العين ديده اند، و اهالي ساير ممالك محروسه، مخصوصاً، خاصان بلاد، نيز شنيده. آقا شيخ عبدالعلى ... چون از خواص ارادتمندان آن محضر مبارک و محفل متبرک بوده، بعد از رحلت آن بزرگوار، در مرثیه و تاریخ ارتحالش شعرها سروده، و مُراد عالىمقام را به اندازهي دانش و معرفت خویش، ستوده؛ در هر حال، این حقگویی، قدر دارد، و این گوینده، به همین قدر خدمت و ذکر بزرگان، راه بزرگی میسپارد؛ وگرنه، من و آقا شیخ عبدالعلی، از مثل مرحوم حاج شیخ هادی _نوّر الله مضجعه_ که تمام عمر را به سنت و سیرهی رسول خدا ـصلی الله علیه و آلهـ گذرانید، نیم نانی خورد، و نیم دیگر را بذل درویشان کرد، روی خاک نشست، تا به اوج افلاک و عالم پاک پیوست، چه می دانیم، و چگونه حضرتش را وصف می توانیم؟! باید ملایک آسمان با ملکوتیان بگویند، و مجرد و مفارق، این راه را به حکمت پویند.

باری، مجموعه و دیوان جناب آقا شیخ عبدالعلی مؤبد - که عمرش دراز باد، و درهای گشایش به رویش باز ـ به خطی خوش و وضعی پسندیده طبع شده، و به هر مناسبت باشد، مطبوع است، و قیمت آن را دو قران قرار داده، که از آب هم ارزانتر باشد.

۱. شرح و توضیح لازم دربارهی بهرهمندی این افراد از شیخ هادی نجمآبادی، در بژوهش تفصیلی پیشگفته، خواهد آمد.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص۲۹. ۳. شیخ هادی نجم آبادی، در ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۰ق.، درگذشت. (محمّد قزوینی، یادداشتهای

قزوینی، ج۸، ص۲۶۱) ۴. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ب.

شیخ هادی نجم آبادی، در آیینهی «هنایش خرد»

شرح حال و زندگانی

حضرت بهشت اطيب اطهر اقدس انور ابهر ازهر المُكَرَّمُ يَومَ يُنادى المُناد، المُسَلِّمُ بالعلم و السَّداد لَدى الأولياء و الأعادى آقای حاج شیخ هادی نجم آبادی ودادش مر مرا توشه، و روانش شاد و انوشه باد. ا

سبب نگارش «هنایش خرد»

از متنی در ستایش خداوند و اولیاء او، آغاز کرده است. وی، در این گفتار، مقصود خود را از نگارش سرگذشت شیخ، این گونه بیان کرده است:

بیدگلی کاشانی، موبد ٔ عبدالعلی، لنگهی نخست یزدان پرست یونانی، که: چون ویژهبندهی میزدان، تیمسار مقل شیخ هادی انوشهروان، ا فرودینجهان گسست، و به نزد یکانیزدان پیوست، بارهای از مردم، دربارهی آن بزرگوار، به پندار گفته، و نشان آن گزیدهی بینشان، از تیمسار دیده، یا از آن بزرگوار شنیدهام، بنگارم.^

هسال پایانی حیاتش را آنجا گذراند."

ئشدند.»۲

بیدگلی، نوشته که چون پس از درگذشت «بندهی ویژهی خداوند، حضرت

آنا شیخ هادی نجم آبادی شادروان»، برخی مردم، سخنانی نادرست دربارهاش

گفتند، او، بر آن شد تا آنچه از استاد خود، دیده یا شنیده، بنگارد. وی، پس

چنان که آمد، یکی از نسبتهایی که به شیخ هادی نجمآبادی داده

مى شد، اعتقاد بابى بود. شيخ، به همين سبب مورد مخالفت سخت عالمان

الزرك تهران قرار گرفت، و كارش به تكفير رسيد. با اين حال، أن تكفيرها _ با اثر زیادی که آن زمان داشت_ ابتدا، مشکلاتی جدی در بر نداشت.

به او شته ی قزوینی، تکفیر شیخ از سوی سیّد صادق طباطبایی، «گذشته از این

که لطمهای به او وارد نساخت، عملاً، به شأن و حیثیت او افزوده، شمارهی

ابعین و ستایشگران شیخ را دوچندان ساخت!» ا فاضل مازندرانی نیز نوشته

له پس از مخالفتهای طباطبایی و آشتیانی با شیخ، و منسوبشدنش به کفر

و زلدقه از سوی ایشان، «او، اعتنا نکرد، و مردم، از ارادت به وی، منصرف

البته، اوضاع چنین نماند، و بهسبب ادامهی آن مخالفتها، شیخ، در

سالهای بعد، امامت مسجد، و تدریس در مدرسه را رها کرد، و در

حسن آباد که آن زمان، بیابانی در حاشیهی تهران بود_ ساکن شد. او،

با این حال، بی تأثیری و یا کماثری اولیهی تکفیر شیخ هادی نجم آبادی،

الهم از سوی عالمان تراز اول آن روز ایران که از نفوذی بسیار زیاد

از اشارهای به خاندان شیخ، به ذکر مکارم اخلاقی او پرداخته است.

شیخ عبدالعلی بیدگلی، توصیف استادش، حاج شیخ هادی نجم آبادی، را پس

پس از سرایش زیبنده در پاسهی آفریننده، می گوید پور محمدباقر دیدهی نیکمنشان، نهفته، من بنده راست بی فزوده و کاست، آنچه از آن

ا اسداله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٤، ص٤٨٣.

ا الرالد شیخ، به اقامت پدرش در حاشیهی تهران، در دهسال پایانی حیات، اشاره کرده است. (شیخ المدى اجماً ابادى، حيات حاج شيخ هادى نجم آبادى، ص٣١٢) شرح اين مهاجرت _ كه بهسبب ادامه یافتن اتهام بابی شیخ هادی نجم آبادی بود ـ در پژوهش تفصیلی پیشگفته خواهد آمد.

۱ ادوارد براون، انقلاب ایران، ص۴۰۰، (یادداشتهای میرزا محمّدخان قزوینی).

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص۲. ٢. پيشين، صص الف تا ٧.

۳. پاسه: حمد. معانی واژهها از خود بیدگلی است که در حاشیدی صفحات رسالهی «هنایش خرد» آورده است.

۴. موبد: دانشمند.

۵. ويژه: خاص.

۶. تیمسار: حضرت.

٧. انوشه: شاد. ۸ شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص۷ و ۸

برخوردار بودند موضوعی مهم است. علت آن را باید در سیره ی زندگانی شیخ دانست. اخلاق نیکوی او، عاملی در جذب افراد بود. در این میان، به شخصی می توان اشاره کرد که از طرف یکی از مقامهای سیاسی برای کشتن شیخ فرستاده شده بود، اما با دیدن رفتار زیبای او، در زمره ی مریدانش قرار گرفت. باید گفت که آشنایان شیخ، اگر هم به او گرایش نمی یافتند، مخالفت با او را نیز برنمی تافتند. شیخ عبدالعلی بیدگلی نیز با آن که رساله ی «هنایش خرد» را در پاسخ به پندارهای برخی مردم نگاشته بود، جز در یکی دو مورد، به مقصود خویش نپرداخته، و بیشتر، بر همان سیره ی اجتماعی شیخ هادی نجم آبادی، دست گذاشته است.

نمودهایی از سلوک شیخ هادی نجم آبادی

شیوهی قضاوت شیخ هادی نجمآبادی، و ...

گفتار نخست بیدگلی، دربارهی برخی نمودهای سلوک فردی و اجتماعی شیخ است:

از خلوت کردن و ارمغان پذیرفتن، و در مرافعه، خواهش برادران دینی و جز آنان برآوردن، سخت تحاشی داشته، گاهی، زمانی کم یا زیاد، ناپدید شده، یا به جستجو، یا بنفسه، آشکار می شدهاند. چون در قضا، به شخص شریف و نفس نفیس، به اقسام مختلف، رسیدگی می فرمودند، هرگز ناسخ و منسوخ ننوشتند. حکم کسی امضا نفرمودند. فزون از دویست خانواده ی فقیر، از همهجور مردم، نان خور او بودند.

جز غذای ناهار و شام، به چیزی عادت نداشتند، آنهم نان و دوغ، یا آبگوشت، یا آش بود. اطعمهی لذیذ جوربهجور به مردم میدادند، و خود

نمیخوردند. چنانچه گروهی از یتیمان را کفیل همهی مخارج شده بودند که در دبستان رشدیه علم بیاموزند. مؤکّداً می فرمودند که: «باید ناهار این یتیمان پلاو باشد!» و همین اطفال را هر ماه، در محضر خود، برای آزمایش، احضار فرموده، آنان را با آزمایندگان، ناهار ملوکانه می دادند، ولی خودشان نمی خوردند. نگارنده هم یکروز، طفیلی کودکان و ازجملهی آزمایندگان بودم. ا

پاسخ شیخ هادی نجم آبادی به پرسندگان

گفتار دوم، دربارهی نوع پاسخ گویی شیخ به پرسشهای مسلمانان و دیگران است:

فتوای هرگز نمیدادند. اگر عامی، مسأله پرسیدی، میفرمودند: «رأی مجتهد خودت را جویا شو!» و هرگاه اهل علم، فتوای یا غیرفتوای میپرسید، هرچه راجع به آن مسأله و مسؤول بود، برای سائل نقل میفرمودند که فلانکس در فلانکتاب چه نوشته.

و پرسنده از اهل هر مذهب که بود، کتابهای مذهبی او را نام میبردند. از مذاهب مختلفه و ملل متفرقه که از دین خود میپرسیدند، آنان را موافق دین خود ایشان، از مسؤول آگاه میساختند. هرکس، از هر دین و ملت، سخن آن حضرت را بهجان مینیوشید.

محالس عمومي شيخ هادي نجم آبادي

المار سوم، دربارهی شیوهی شیخ در مجالس عمومیاش است:

میان بزرگان و اغنیا، با گدایان بی سر و پا، فرق نمیگذاشتند. به سخن سرگوشی و نجوای گوش نمی دادند. میگفتند: «هرگاه سخن درست است،

ا المام عبدالعلى بيدگلى، هنايش خرد، صص۸ و ۹.

ا پهشين، ص ٩.

نک.: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدینشاه»، بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدینشاه»، ص۱۷۰.

دارید؟ به شما که دشنام نمی دهد! هرگاه میخواهید به او چیزی بدهید، بدهید، وگرنه، آزارش نکنید!» ا

مشورت شیخ هادی نجم آبادی با مردم

گفتار پنجم، دربارهی مشورت مردم با شیخ است:

اگر کسی، از ایشان در کاری مشورت میکرد، از رأیدادن دریغ نداشتند، و بسا، برخلاف مصلحت ظاهر رأی میدادند. هرگاه، مشورتکننده میپذیرفت، سود میبرد، و اگر خلاف صلاحدید ایشان میکرد، زیان میدید.

امائت داری شیخ هادی نجم آبادی

المار ششم، به یکی از امانت داری های شیخ، اشاره کرده است:

در مال غیر، مطلقاً تصرف نمی فرمودند، جز به دستوری صاحب مال. چنان که می دیدم، بهرام نام زردشتی مذهب، گاهی آمده، التماس می کرد که: «ای آقا! قربانت شوم! این پول را بستانید، و مرا آسوده فرمائید!» آقا می فرمودند: «صاحبش را بیابم، از تو می ستانم!» این مجادله، مدتی کشید. نگارنده، جویا شده، دانستم شرح پول، آن است که مردی کابلی، از اهل سنت، به مرض وبا مُرده، و سیصد و پنجاه تومان از تاجر مسلمان معتبری طلب داشته، و او ساکت است. صد و پنجاه تومان هم از بهرام زردشتی طلب داشته، سند هردو را به حضرت آقا داده، و وصیت کرده، گفته است: «برادری هم در هندوستان دارم.» اینک، بهرام، چندسال است آقا را آرام نمی گذارد. برادر شخص مرده هم معلوم نمی شود در کجای هندوستان است. روزی، آقا، از سردار عبدالوهابخان کابلی جویا شدند. وی عرض است. روزی، آقا، از سردار عبدالوهابخان کابلی جویا شدند. وی عرض

فاش باشد، همه کس بشنود. اگر نادرست است، من چرا شنوم؟!» نشیمن و مجلس، همه ی عمر، روی خاک داشتند، و گاهی، کسی جای مجلس ایشان را شن و سنگریزه میریخت، که رخت مردم خاکی نشود.

سخن راست را تصدیق می فرمودند اگرچه بحث با خود ایشان باشد. چنانکه روزی، من بنده، در خدمت ایشان سخنی می گفتم، فرمودند: «در مجلس من، چرا این سخنان گویی؟» عرض کردم: «آقا! از قهوه و قلیان، و چای و فرش و غیره، شما در این مجلس چه دارید که من ندارم؟ چگونه مجلس شماست، و مجلس من نیست؟! زمین بیابان است، همه نشسته ایم!» یکی، به من گفت: «چرا به اینجا آمده ای؟» گفتم: «گردش را.» گفت: «ند چنین است. این جمعیت، برای وجود مبارک آقاست!» گفتم: «چون خود آقا، مالک چیزی نیستند، مجلس آقا نتوان گفت.» یک تن، به آن بزرگوار عرض نمود: «آقا! به شیخ عبدالعلی هیچ نمی فرمائید؟!» فرمودند: «چون راست می گوید، چه بگویم؟!»

صبر و بردباری شیخ هادی نجم آبادی

گفتار چهارم، دربارهی صبر و بردباری شیخ است:

رم، دربوره ی کتبر و . ر . و کی ادر بازی که برای خویش خشمگین از ستم مردم بر یکدیگر، اندوهناک می شدند، لیک، برای خویش خشمگین نمی شدند. چنان که حسین خان نامی، هرروز می آمد، و از آقا پول می خواست. هر روزی که پول نبود، عرض می کرد: «اگر خود ندارید، بفرمائید یکی از حاضران به من بدهد!» آقا، می فرمود: «پیش اینان امانت نگذاشته ام، و حکم بر کسی ندارم!» حسین خان، آغاز بدگوئی و دشنام می کرد، به اندازه ای که نشستگان را خشم می گرفت. هرگاه، یکی می خواست سزای حسین خان را بدهد، آن حضرت می فرمود: «چه کارش می خواست سزای حسین خان را بدهد، آن حضرت می فرمود: «چه کارش

ار پیشین، صص ۱۰ و ۱۱. آر پیشین، ص۱۲.

۱. اصل: غليان.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص۹ و ۱۰.

تصدیق زبانی، همه ی وخشوران ارا به رفتار و کردار هم تصدیق

ظاهر و باطن شیخ هادی نجم آبادی در میان مردم

بدگلی، پس از اشاره به این که «باقیات الصالحات که از ایشان مانده، یک مدرسهی طلبهنشین با لوازم، و یک بیمارخانه با لوازم پرستاری، است، به گفتار هشتم که دربارهی تفاوت ظاهر و باطن شیخ در سلوک اجتماعی است_ رسیده است:

عمداً و ظاهراً، از همه کس فریب می خوردند، ولی در باطن، آگاه از حقیقت حال بودند. چنان که روزی شرفاندوز پیشگاه مبارکش شدم؛ مردی مانند مار خوش خط و خال، چسبیدهی به آقا، پهلوی آن بزرگوار نشسته بود، [و] از سلامت نفس خود لاف مىزد، و وانمود مىكرد كه: «من، عقیدهای به مکافات دنیا و آخرت دارم.» و داستانها، شاهد مدعا سرود از مردم و از خودش. از آن جمله، گفت، ولی چگونه می،گوید؟! به یک زبان چرب نرمی که شنونده، گمان میکرد که چنین مهذب الخلقی در روزگار نبوده و نیست، و چنین خیرخواه عمومی، از آغاز تا انجام گیتی، یگانه است، و سقراط، به این بینفاقی نبوده. این حکایتش خیلی مزه داشت که گفت: «در راه مکه، در صحرا، به ماری دچار شدم. ترسیدم به من زیانی رساند. برای مدافعه، چماقی سوی مار انداختم. پس از چند دقیقه، به تلافی زدن مار، اسبابی فراهم شد که چند چماق خوردم!!»

نگارنده، دیدم که تیمسار آقا، گوش میدهند. و آن مرد را می شناختم، که فزون از دویست تن مردمان بی آزار گوشه گیر را کشتن داده، و آراسته به همه عیب شرعی و عرفی است. حجاج بن یوسف، بالنسبه به او،

یکی از ارادتمندان حضرت آقا گفت: «این شخص کابلی، مانند سایرین، خدمت آقا، گاه به گاهی می آمد. هنگام مرگامرگ وبا، پیغام داد که: «مرا وبا زده. برای خدا، بر سر من بیایید!» حضرت آقا، با این که سالها بود جائی تشریف نبرده بودند. آهنگ عیادت کابلی فرمودند. به من فرمودند: «تو هم بيا!» من هم رفتم به خانه، و رفتم به خانهی کابلی. ديدم کابلی را از شدت قی و اسهال، چندان قوه نمانده. تا ما رفتیم، دوبار دیگر هم به پای خود به مبال رفت، دیگر نمی توانست بار سیّم [برود]. آقای بزرگوار، به من فرمود: «علىمحمّدخان! اين مرد، غريب است، و تواناي حرکت نیست. تو، او را سرپا بگیر که پیش خدا بیمزد نیست!» من، او را سرپا گرفتم، ولی از شدت عفونت و گند، حالم به هم خورد. پس او را شایسته تطهیر کرده، خوابانیدم. پس از چند آن، باز، مرد غریب را اسهال گرفت. این بار، خود آقا برخاستند او را بغل کرده، بردند دم ناودان، و سرپایش گرفتند. هرچه من اصرار کردم که: «من، جوانم و شما پیر ناتوانید، این کار را به من واگذارید»، فرمودند: «برای تو، زحمت است!» دیگر، تا وقتی که کابلی جان داشت، خود حضرت آقا، متحمل پرستاری او بودند. پس از جانکندن هم تا به خاک سپردن. و دو سند طلب خود را از تاجر محترم مسلمان و بهرام گبر، درضمن وصیت، به آقا داد.» انتهی.

نگاه شیخ هادی نجم آبادی به باورهای دینی مردم

گفتار هفتم، به نوع نگاه شیخ به «دین مردم»، نظر دارد:

حضرت آقا، از تهمتزدن و آزار و ستم و دروغ و مال مردم خوردن و طعن بر دین مردم و سایر منکرات، پرهیز و امتناع میداشتند. گذشته از

کرد: «در قریهای از خاک پنجاب است که یکسر، پُسته به آنجا،

ا آن گرله که بیدگلی، در جایی دیگر از رساله ی خود، آورده، «وخشور»، به معنی رسول الهی است. الميخ عبدالعلى بيدگلي، هنايش خرد، ص٧) ار فسيخ عبدالعلى بيدگلي، هنايش خرد، ص١٣.

۱. پیشین، صص ۱۱ و ۱۲.

باشد! در مقام شوخی و جز آن، بسیار حاضرجواب بودند، چنان که روزی، مردی سخن میگفت، آقا فرمودند: «اکنون این دروغ را ساختی، یا پیش، ساخته بودی؟!» گوینده گفت: «من، هرگز دروغ نگویم!» فرمودند: «جز دروغگویی!» گوینده گفت: «خدا، یکی است!» آقا، فرمودند: «از این باب: إذا جائك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يشهد انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون»!

سزاوار این است که برای برخی مردم دیرفهم، این گفتگو و لطافت آن را بیان نمایم. مقصود آقا، این بود که سخنان تو، همه، دروغ است، و این که گفتی: خدا یکی است، اگرچه در واقع، راست است، ولی تو، چنین اعتقاد نداری، و از روی اعتقاد، نگفتی، و گمان میکنی دروغ است، و تو دروغ گفتی؛ چنان که در قرآن آمده که: هرگاه منافقان بگویند تو پیغمبر هستی، خداوند هم گواهی میدهد که تو پیغمبر هستی، و نیز گواهی می دهد که مردم منافق، دروغ می گویند، یعنی اهل نفاق، اگرچه در واقع، راست گفتهاند، ولی به گمان خودشان، دروغ گفتهاند.

دیگر، یکروز، از پادشاهان اسلامی سخن رفت. حضرت آقا، هریک از اعلى حضرت يادشاه جمجاه مظفر الدين شاه، و سلطان عبدالحميدخان، و امير عبدالرحمن خان را بهجهتي، تمجيد، و از ايشان اظهار خشنودي می فرمودند. در آن پیشگاه، یک تن که او را نشناختم، و نمی دانم از کدام یادشاه دلتنگ بود، از امیر افغانستان ناخشنود بود که بربریان را کشته، یا خودش از سربازی از دولت عثمانی گریخته بود، یا به علت دیگر، از یکی رنجیدهخاطر بود. گفت به کسی که پهلویش نشسته بود: «بلی؛ آن بادشاهان هم از حضرت آقا تعریف می کردند، موافق مثل مشهور.» شنونده که از اخلاصکیشان آقا بود، فوراً، بلند، این سخن را به عرض مبارک آقا رسانید. حضرت آقا، بی درنگ و تأمل، و بی آن که رشتهی سخن خود را بهرند، فرمودند: «این هم از خوبی ایشان است، و گواه بر آنچه من گفتم!» هنگامی، مرد متهم به گناهی، به آن آستان مبارک، پناهیده، یکی از

رحمة للعالمين، و ذوالكلاع، سيّدالساجدين است. بي هيچ هنر و منصب معلوم، مالک کرور است. هر خانواده را که نابود کرده، دوتومان بهره برده، و هنوز هم دست از كار ديرينش نكشيده.

من، با خود اندیشیدم: «حضرت آقا، عجب گولخوری است! اشقى العالمين را زين العابدين شناخت!» من، از خود نااميد شدم كه پس از این همه کوشش، به عجب کسی ارادتمند شدم، که سعید از شقی نشناسد، یس چگونه راه راست از جادهی کج داند؟!

حوصلهام، تنگ، و با بخت خویش، در جنگ شدم، که اینهمه اقطاب و علما و زهاد را دیدم، و نپسندیدم، عاقبت به کجا پابند شدم! یکان یکان. به خاطر می آوردم از بزرگانی که دیده بودم، و افسوس میخوردم که به آقا سیّد علی تلمیتمی دل ندادم، که از دل، خبر می داد! چرا به درویش هندی، دل ندادم؟ چرا پیش ملا حسینقلی همدانی، یا حاجی ابراهیمخان، نگرویدم؟ و همچنین، پژمرده و افسرده [و] مبهوت و متحیر و خشمگین به حضرت آقا و آن مفسد شقی مینگریستم، و بر بدبختی خويش، مي گريستم.

ناگاه، آن خواجهی گدانواز، روی سوی بنده، شکرخنده فرموده، و فرمودند: «شیخ عبدالعلی! تا چند، بچه و کمظرفی؟! گمان میکنی جز تو، کسی چیزی نفهمیده؟ افعی، که افسون برنمیدارد! ببین حاجی چه میگوید؟!» من بنده دریافتم، و یک تن دیگر. حاجی، به خود بالیده، باز به لاف برداخت!

نمونهای از سلوک اجتماعی شیخ هادی نجم آبادی

گفتار نهم، باز، به نمونههایی از سلوک اجتماعی شیخ پرداخته است: حضرت آقا، دست نمی دادند که کسی ببوسد؛ ولی در اواخر عمر [که] بازپس کشیدن دست، بسیار زحمت ایشان بود، شاید کسی، ناگهان بوسیده

۱. پیشین، صص۱۳ تا ۱۵.

جز گوشدادن به او، چاره چیست؟! ا

اوجه به سخن بالا، در تحلیل شیوههای تبلیغی شیخ هادی نجم آبادی، نقشی مهم دارد. او، برخی مطالب را بهگونهای بیان میکرد که همه، مقصودش را در نمی یافتند، و تنها، «خواص» بودند که می فهمیدند مقصود واقعی او

الدكى خصوصى شيخ هادى نجم آبادى

المار دهم، به زندگی شخصی شیخ پرداخته است:

حضرت آقا، شب را نمی خوابیدند، مگر اندک؛ و بیشتر شب، در گورستان و بیابان، به پرستش یزدان، بهسر میبردند. و چند آنی که میخفتند، چون دو همخوابه داشتند، یکی سالخورده و دیگری کمسال، هر شبی، به منزل یکی، تشریف میبردند، و هرگز، نوبهی این را به خانهی دیگری،

سمایت شیخ هادی نجم آبادی از ستمدیدگان

المار بازدهم، نمونهای از حمایتهای شیخ از ستمدیدگان را حکایت

به داد مظلومان میرسیدند. از بزرگان، کناره، و با گدایان، همنشین بودند. میرزا محمّد نام تفرشی، گفت: «من، نوکر فلانوزیر بودم. مهمانی داشت، و آقای شیخ را به مهمانی خوانده، و آقا تشریف نیاوردند. چند خُوان اغذیه، ار سر فراشان نهاده، مرا گماشت، آنان را خدمت آقا برم. به خانهی آقا بردم، خودشان نبودند. جویا شدم، گفتند: «در محل سبزیکاری رفتهاند.» راپورتنویسان، از آن پناهنده، به نگارنده، پیام آورد که: «به تو، کاری دارم!» من بنده، اندیشیدم که کارداشتن آن مرد به من، متصور نیست، زیرا که از من برای او کاری ساخته نیست.

چون راپورتنویس، اصرار و تأکید داشت که مرا بفرستد، گمانم رفت که میخواهد از من راپورتی بدهد که مرا با مرد متهم، همدست قلم دهد. نمى دانستم كه همه جور دروغ مى توان گفت و نوشت، و پذيرفته هم هست! بنده، از این بیم، هفتماه، شرفیاب آن آستان مبارک منبع، نشدم، و به کسی هم این اندیشه و سرگذشت را نگفتم.

پس از آن که شرفیاب شدم، سرکار آقا، فرمودند: «کجا بودی؟!» بنده، به رسم همیشه، عرض کردم: «منزل بودم.» فرمودند: «این مدت را می گویم، نه اکنون را!» عرض کردم: «گاهی هم شرف یاب شده، شما درون خانه بودهاید!» فرمودند: «چرا دروغ میگویی؟!» این سخن، بارها عرض نموده بودم که راست بود، ایشان هم چیزی نفرمودند؛ اینبار که دروغ بود، بحث نمودند و فرمودند: «چرا می ترسیدی؟!» گفتم: «نمی ترسیدم. از چه بترسم؟!» چون پافشردم، و بر سر سخن خود ایستادم، سراغ یکی از راپورتنویسان را گرفتند، و فهمانیدند که: «از ترس راپورت، نمی آمدی!» بنده، سر به زیر شدم. ا

بیدگلی، در ادامهی این خاطره، به نوع سخنگویی شیخ در مجالس عمومیاش که برای خواص، معنی دیگری داشت اشاره کرده است:

باید دانست که حضرت آقا، لهجهی خصوصی داشتند با خواص، و لهجهی عمومی داشتند با عوام. از این بابت، جز چندتنی، به این گفتگو برنخوردند. همچنین، وقتی که فرمودند: «افعی، افسون برنمیدارد»، فهمانیدند که حاجی، افعی است، و ترک شرارت و افساد نکند، بنابراین، شود. چرا چنین کردی؟!»

بسیار هنگام، از قبیل گربه یا گوساله، یا جز آن، روی دامن پوستین ایشان میخفتند. چون آقا میخواستند برخیزند، و حیوان خواب بود، یا صبر می کردند تا بیدار شود، یا پوستین را می گذاشتند، [و] می رفتند.

سگ هرزهگردی، در گوشهی باغچه، منزل کرده بود. یکی از اصحاب، تولگان سگ را برده، به جای دوری انداخته بود. سگ، از دوری تولگانش، بی تابی می کرد. بارها، به مرد برنده، فرمودند: «خوب نکردی که بچه را از مادر جدا کردی!» ا

کلنگوهای دینی و قضاوتهای شیخ هادی نجمآبادی

که ار سیزدهم، به سیرهی شیخ در گفتگوهای دینی و قضاوت، اشارت دارد: هیچکس، در هیچ مجادله و مباحثه، بر ایشان فائق نمی آمد؛ با این که، نه تکفیر میکردند، نه دشنام می دادند، و نه تغیر میکردند. هرگز اجرای حکم ایشان، محتاج به حکومت عرف نبود، بلکه خود محکومٌ علیه، از روی منت، اطاعت می کرد.

هرکس ایشان را دید، خوب دانست، با این که خوبی، دو جور است. یکی، خوبی واقعی، که آن خوب است در نظر خدا و رسول و مردم دانای عاقل بی غرض؛ خوبی دیگر، آن که موافق میل و طبع بیشتر مردم هر ملک و شهری باشد. ا

الم مادی نجم آبادی در نگاه موافقان و مخالفان

الدار چهاردهم، نگاه مثبت موافقان و مخالفان شیخ، به او را بازگفته است: آقا را، گروه عقلا، که همه، خوب میدانستند؛ و باغرضان هم، بیشتر، خوب میدانستند اگرچه خوش نداشتند. چنان که بزرگی، گله کرده بود

فراشان را با خوان پلاو، بردم نزد آقا، دیدم نشستهاند با چند ژندهپوش آخوند و غیرآخوند. پیام وزیر و خوان غذا را عرضه داشتم. فرمودند: اکنون که زحمت کشیدی، این ثواب را هم دریاب! این عملههای زراعتكار ارا] از صبح تا كنون، مىنگرم [كه] زمين بيل مىزنند، [و] چیزی نخوردهاند. ایشان را بیاور پلاو بخورند که شاید سال هاست نخورده باشند.» من، به فرمان آقا، کشاورزان را آوردم. به ژندهپوشان خویش فرمودند: «شما هم برخیزید ناهار بخورید!» ایشان عرض کردند: «مگر شما نمیخورید؟!» فرمودند: «من، میل دارم کلهجوش بخورم!» گمان کردم، در خانه سپردهاند کلهجوش ساخته شود. بیشتر از ژندهپوشان، با کشاورزان، کمک کرده، خوانچههای غذای وزیر را پاک خوردند. در این میانه، یکتن راهگذر دررسید که در آن نزدیکی خانه داشت. چون آقا را دید، شرفاندوز خدمت شده، درخواست کرده که: «هرگاه به خانهی من قدم رنجه فرمائيد، اسباب خوشبختي من است.» آقا فرمودند: «اسباب زحمت توست!» گفت: «نه! پیمان میدهم که هیچ تهیه برای حضرت آقا نبینم!» آقا، فرمودند: «برای ناهار، چه سپردهای که آماده کنند؟» گفت: «کلهجوش گفتم بسازند، و تدارک سهچهارتن را هم احتیاطاً زیادتر ببینند.» آقا، با سهتن که از غذای وزیر نخورده بودند، تشریففرمای سرای او شدند.» آ

مهربانی شیخ هادی نجم آبادی

گفتار دوازدهم، مهربانی شیخ را نشان داده است:

شیوهی آقا، مهربانی با هرچیزی بود. چنان که روزی، بنده، آتش افکندم بر روی گیاه «برم»، ٔ فرمودند: «این گیاه روح نباتی دارد، از آتش متألم

ا هیم عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص۱۹ و ۲۰.

Y · w signification

۱. اصل: عملهای زارعتکار.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص۱۸ و ۱۹.

۳. «برم»، گیاهی است مانند خار.

شیخ هادی نجم آبادی و مردم فریبی

گفتار شانزدهم، دربارهی نفرت شیخ از «مردمفریبی و ارادت داشتن مردم»

از مردمفریبی و ارادت داشتن مردم، بیزار بودند، ولی با مردم رند مریدنشو، انس می گرفتند، بلکه شوخی می فرمودند. میرزا حسن خان تفرشی، گفت: «وکیل کسی بودم برای مرافعه. روزی، خدمت آقا رسیدم. سرگذشت مرافعه میگفتم؛ و گفتم: «تا کنون، دوازدههزار تومان خرج شده، و هنوز کار معلوم نیست!» فرمودند: «پس چرا از این پولها، به من ندادی؟!» گفتم: «ای کاش، شما می خواستید!» پس عرض کردم: «آقا! كاغذى، من، خدمت شما، امانت داشتم يا نه؟» فرمودند: «بلي.» گفتم: «مطلب نوشتهی کاغذ، چنین و چنان نبود؟» فرمودند: «بلی.» عرض کردم: «چون آن کاغذ را گرفتم، گم کردهام. اگر حضرت شما بنویسید: میرزا حسن خان، چنین کاغذی پیش من داشت، گرفته، و میگوید گم کردهام، نمی دانم راست می گوید یا دروغ؛ و مهر فرمائید، موکل من، دو هزار تومان، بندگی میکند! همدی سختی، برای نبودن آن کاغذ است!» آقا فرمودند: «من، نمینویسم، ولی اگر بپرسند، میگویم، و پول را هرگاه بگیرم، محل خرجش را ندارم!» ا

المع هادی نجم آبادی و بهائیان

المار ملاهم، از بحث و گفتگوی بیدگلی با یکی از بهائیان، سخن گفته، اما

شبی، کسی، نگارنده را به خانه برد. نامهای به من داد که: «اگر بیسندی، از آن تو باشد.» نامه را گشودم. آنچه دیدم، این بود که: «اگر فلانکیش، جز خواست یزدان بود، نابود می نمود. چون ننمود، پس برحق است!» از نامه، آگاه شده، گفتم: «هرگاه، مُزد به من دهند، من بهتر مینویسم، و ادلهی

كه: «آقا شيخ هادي، چرا پيش من، هيچ واسطه نشدند؟!» ديگري، گلممند که: «چرا پول مرا نپذیرفتند؟» دیگری، ناخرسند که: «تصدیق ستم و

روزی، بزرگی، مدتی سخن راند، و سوگندها بر طبق مدعای خود یاد کرد، به امید این که اکنون، دیگر، آقا دستوری میدهند [تا] او یک خانواده را نیست کند، و نگران فرمودن آقا شد. آقا، در جواب فرمودند: «مال مردم که مباح نمی شود!» در این هنگام، معلوم است که چه بر شخص بزرگ، میگذرد.

شیخ هادی نجم آبادی و سقراط

بیدگلی، در گفتار پانزدهم، داستانی از سقراط آورده است. او، نوشته که یونانیان، به عبادت دهها خدا مشغول بودند. در این میان، تنها سقراط و یک شاعر، به عبادت خدای یگانه، روی آوردند. یونانیان، از رویگردانی آندو، آگاه شده، و به آزارشان تصمیم گرفتند. شاعر، «به دوروئی و نفاق، زنده ماند، که یکانیکان، خدایان را مدح کرد.» اما سقراط، نه. از این روی بود که «شاگردانش را منع از شاگردی او نمودند. پس آنان را از شهرها بیرون کردند، و از پادشاهان دیگر خواستند که ایشان را راه ندهند، و فرجام، سقراط را به گناه یزدانپرستی کشتند.» بیدگلی، پس از آوردن این گفتار، شیخ را چون سقراط دانسته است: «آقای انوشهروان، کم از سقراط نبود!» آ

این سخن را باید به دشمنی برخی عالمان دینی تهران با شیخ ـ که به تکفیرش نیز انجامید_ بازگرداند. بیدگلی که این یادکرد را به سبب رفع پندارهای برخی مردم، نگاشته بود، اینجاست که برای نخستین بار، اشارهای در رابطه با مقصود نگارش کتاب، آورده است.

۱. پیشین، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. پیشین، صص ۲۱ و ۲۲.

انتقاد مخالفان شيخ هادى نجم آبادى

گفتار هجدهم، دومین سخنی است که با مقصود بیدگلی از نگارش کتاب، ارتباط دارد:

عیبی که از او گرفتند، این که: «هرگونه آدم را پیش خود، راه میدهد!» جواب این که، نگارنده، به خود ایشان گفتم: «در بیابان، ایشان بودند. هرکس هم میخواست، آنجا مینشست. کسی حق منع نداشت.» ا

گفتار بالا، نشان از آن دارد که برخی، به نوع برگزاری مجالس عمومی شیخ هادی نجم آبادی انتقاد داشتند. این، از آن روی بود که در آن مجالس _که روی خاک اطراف منزل شیخ برگزار می شد ـ «مردم تمامی اقشار و مذاهب، دولتمردان و دانشمندان، شاهزادگان و شعرا، سنی و شیعه، بابی، ارمنی، پهودي، على اللهي، و غيره»، حاضر مي شدند. أ

بیدگلی، پس از این گفتار، نکاتی دربارهی چرایی حملهی مغولان به اپران آورده، و در آن میان، نوشته: «آقا شیخ هادی، می فرمودند که: «سزای ستمگر، به خودش، و یا اولاد و خاندانش، میرسد. و در تورات هم چنین اوشته.» ٔ وی، سپس، داستانی دربارهی آگاهی شیخ از ترک مخفیانهی یکی از واجبات دینی توسط یکی از مریدانش، آورده، و سخن را به پایان برده است.

الهاننگاری بیدگلی دربارهی شیخ هادی نجمآبادی

یش از این گذشت که بیدگلی، رسالهی «هنایش خرد» را در پاسخ به بالدارهای برخی مردم دربارهی شیخ هادی نجمآبادی نگاشته بود. اما با ارتیبی که آمد، دانسته میشود که او، بهواقع، در راستای مقصود خویش گام

استوارتر به پا می دارم!»

روز دیگر، شرفیاب پیشگاه حضرت آقا شدم، و دیشب را یادم نبود. فرمودند: «دیشب، کجا بودی؟» گفتم: «منزل.» فرمودند: «من، آدم فرستادم، نبودی!» از مجلس دیشب، یادم آمد. گفتم: «به برهان تقریر، استدلال می کنند.» آقا، فرمودند: «در باب فرعون، چه می گویند؟» باشندگان در مجلس، هیچ به گفتار آقا و بنده، برنخوردند تا حیرت کنند، ولى بنده متحير نشدم.

این سخن، از بهائیان است، که از قضا، با خود شیخ هادی نجم آبادی نیز در میان گذاشته بودند. آقا جمالالدین بروجردی ـ که از سوی میرزا حسینعلی بهاء الله، لقب «اسم الله الجمال» داشت، و در زمان حيات او، برترين شخص در میان بهائیان بهشمار میرفت_ در سال ۱۳۱۸ق. (دوسال پیش از وفات شیخ)، نامهای برای او نگاشت، و به آیین بهائی دعوتش کرد. او، در آن نامه، همین سخن را آورده، و گفته که چون خداوند، بهاء الله را نابود نکرد، پس او، حق است، و باید به او ایمان آورد! آ

شیخ هادی نجمآبادی، در پاسخ این سخن او، بر آن است که باید سخن داعی را شنید، و اگر اطمینان بر خداییبودن او حاصل شد، بر او گردن نهاد. و گرنه، اگر خارق عادت هم داشت، نباید در پی او رفت، چرا که این، از امتحانهای خداوند است. او، بر این سخن خویش، شاهدی از تورات آورده است. بر اساس نقل شیخ، در توارت آمده که: اگر کسی، شما را به «عبادت اوثان» دعوت کرد، حتی اگر خارق عادت هم آورد، به او نگروید، چرا که خداوند را امتحانهایی است!

ا المبيخ عبدالعلى بيدگلي، هنايش خرد، ص٢٤.

۱ ادرارد براون، انقلاب ایران، ص۴۰۰ (یادداشتهای میرزا محمّدخان قزوینی).

۱/ نسخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص۲۶ و ۲۷.

٢. شيخ هادى نجمآبادى، تحرير العقلاء، نسخهى خطى، مكتوب جناب آقا جمالالدين بروجردى.

شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء، ص۲۲۱. برای آگاهی از متن نامدی آقا جمال الدین بروجردی،
 و پاسخهای شیخ هادی نجم آبادی، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم آبادی در پاسخ به بهائیان.

برنداشته است. او، تنها به انتقاد برخی، نسبت به حضور گروههای مختلف فکری در مجالس عمومی شیخ، پرداخته، و آن را با پاسخی کوتاه برگزار کرده است. همچنین، سخنی از شیخ در انتقاد بر بهائیان، آورده، که گذشته از بیارتباطی با مقصود او، برای همگان روشن نبوده، و نمودی از نهاننگاری او بهشمار میرود.

با این حال، نمودی مهم از روش نهاننگاری بیدگلی در توصیف شیخ هادی نجم آبادی را، در دیوان شعر او می توان یافت. او، در آن مجموعه که با رسالهی «هنایش خرد»، به طبع رسیده، شعری زیبا در رثای شیخ هادی نجم آبادی سروده، که باید آن را نمودی از روش نهاننگاری او دانست. عنوان آن مرثیه، این است: «سوگنامه، در مرگ یگانهی روزگار، زهی ویژه ی کردگار، آقای شیخ هادی نجم آبادی، بر وی درود، و روانش انوشه و شاد باد!» بخشی از این شعر، بدین قرار است:

در شب مرگش که یزدانی روش بی پا و سر شد

پیسرو صبح ازل یک تن به گوشش بانگ برشد کز جهان امشیب ولی عصر ذی حق رهسپر شد

وی یقینش شد که از صبح ازل ایدون خبر شد شد به حال آن که از عشقش شده مفتون بگرید کس نمی دانست پیسر ما به جمانان جان سد ده

چاشتکه چون فاش شد دانست نیز آن دلفسرده نیز از ایس آگه شد او صبح ازل آن شب نمرده

بسازگردید از رهمی کنز دیر در آن رنج بسرده زید و َش چون دیر جست آن گوهر یکتا نگر مد

نگاشت، میخواست با نگارش این شعر، شهرت بابیگری را از شیخ رفع کند. اما، ناخواسته، به یک مغالطهی سطحی پرداخته است. وقتی میزان نزدیکی و خصوصیت بیدگلی به شیخ هادی نجمآبادی – بهعنوان یکی از بزرگان بابیان (ازلیان) در تهران – و نیز فهمیدن زبان

بدگلی، در این مرثیه، داستانی را نقل کرده که شرح آن بدین گونه است:

در شبی که شیخ هادی نجمآبادی درگذشت، یکی از بابیان (ازلیان)، مدای هاتفی غیبی را شنید که میگفت: «ولی عصر ذی حق زمان، از دنیا

راحتا، از آنجایی که در نظر آن شخص بابی، میرزا یحیی صبح ازل، ولی

الله و صاحب اختیار مؤمنان بود، وی، چنان پنداشت که پیشوایش درگذشته

است. این خبر جانگداز، او را به شیون و زاری واداشت، اما چنین نبود. زیرا

او، فردای آنشب، دریافت که شیخ هادی نجم آبادی در گذشته، نه صبح ازل!

گرفت که «ولی عصر ذی حق»، شیخ هادی نجم آبادی بوده، و او، در اشتباه

بهسر می برده است. از این روی بود که با وجود تلاشی طولانی، و

رجرکشیدن فراوان در راه اعتقاد بابی، آن را به دور افکند، و پیرو دین و مذهبی شد که شیخ هادی نجمآبادی، ولی و پیشوای آن بود! اما افسوس که

شیخ، دیگر حیات نداشت. پس شایسته بود که آن بابی هدایتشده به آیین شیخ، با تمام وجود گریان باشد، چراکه آن «گوهر یکتا» را دیر یافته بود!

می دانیم که شیخ هادی نجم آبادی، هر ادعایی داشت، خود را «ولی عصر

ذی حق» نمی دانست. در هیچ منبع تاریخی ـ چه موافق، و چه مخالف_ چنین موضوعی ذکر نشده است. اگر چنین بود، بهیقین، شهرت می یافت، و

بیدگلی که رسالهی «هنایش خرد» را برای رفع اتهام از مرشد خود

ذکرش می آمد، همانگونه که با اتهام بابی گری او برخورد شد.

آن شخص، چون مکاشفهی خود را حاکی از حقیقت میدانست، نتیجه

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، دیوان موبد، صص۳۲ تا ۳۷. ۲. بیشین، ص۳۶. المودی از سنت نهانزیستی بابیان (ازلیان) باید دانست. ایشان، در ظاهر، اعتمادهایی جز بابی گری داشتند، اما همگی در باطن، بابی (ازلی) بودند.

الوائد مند في المداكر الله والمدال موروط به الوالمان أمورث بالوطار العربية

رمزی او در مجالس عمومیاش، در نظر باشد، و همچنین، همراهی بیدگلی با فعالان بابی (ازلی) ضدقاجار چون شیخ علی قاضی قزوینی، میرزا علی اکبر ارداقى، ميرزا على اكبر ساعتساز، سيّدحسن كاشاني (حبل المتين)، ميرزاحسن رشدیه، و... مورد توجه قرار گیرد، ا بابیبودنش به ذهن می آید. باید گفت که همان اعتقاد بابی بود که بیدگلی را به سرودن آن بیت در شادباش کشتهشدن ناصرالدين شاه واداشت. همچنين، مقام والاي پيشگفتهي شيخ هادي نجمآبادی، در نگاه صبح ازل و بابیان (ازلیان) بود که موجب شد بیدگلی، در ابتدای این شعر، شیخ را «شهسوار کشور دین» نامیده، و ماده تاریخ وفاتش را «سُلّم دین شیخ هادی» (نردبان آیین: شیخ هادی) بنگارد:

شهسوار کشور دین را چه شد جازم اراده

قرب یزدان خواست شد از بارهی پیکر پیاده سال فوتش موبد كاشي رقم ايدون نهاده

«سُلُم دین شیخ هادی» زی جنان پیموده جاده زاین سپس هر بودهای با وصف چند و چون بگرید^۲

با این ترتیب است که باید گفت بیدگلی، در شعر بالا، بر پایهی سنت نهانزیستی بابیان (ازلیان) در عصر قاجار، به نهاننگاری روی آورده، تا شیخ هادی نجم آبادی را که به اعتقاد بابی (ازلی) منسوب بود، و بر همین اساس، تکفیر شده بود، از آن اعتقاد دور کند. با این حال، به نظر میرسد که ناشیانه عمل كرده است.

بر همین مبناست که باید گفت، اگر بیدگلی، بهواقع، اعتقاد بابی (ازلی) را ترک نکرده، و علىاللهى نشده بود، ظاهر اهل حق او در اواخر عمر را نيز

۱. دربارهی برخی از این کسان، در فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدینشاه» (بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدینشاه»)، صص ۱۷۰ تا ۱۷۸ گفتگو شده است. ۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، دیوان موبد، ص ۳۲.

money (16352) - may an extensive to the property of the proper

روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت

عبدالحسين صنعتى زاده كرماني

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی (۱۲۷۳ تا ۱۳۵۲ش.)، یکی از نویسندگان نام آشنا و شناخته شده ی دهه های پیشین است. او، در کتاب «از صبا تا نیما»، به عنوان یکی از نویسندگان برجسته، یاد شده است. با توجه به آن کتاب، باید وی را از پیشگامان رمان نویسی در ایران دانست، و آثارش را در شمار «رمانهای نوین فارسی» قرار داد. دام گستران یا انتقام خواهان مزدی»، و «داستان مانی نقاش»، دو اثر معرفی شده ی او، در بخش مربوط به «رمانهای آموزشی و تاریخی» در آن کتاب هستند. در بخش مربوط به «رمانهای اجتماعی» نیز کتابی از ای با نام «مجمع دیوانگان»، به عنوان نخستین «اتوپیا» یا «رؤیای مدینه ی فاصله» در زبان فارسی، یاد شده است. ا

پدر صنعتیزاده، حاج علی اکبر صنعتی کرمانی، از بابیان ازلی کرمان بود،

۱. تاریخ ولادت صنعتیزاده، ۱۹ ذیالقعدهی ۱۳۱۳ق.، بوده است. (عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱).

۱/ یسمین آرین پور، از صبا تا نیما، ج۲، ص۲۵۸. این آرین او محمد از محرکر بخته باد از کرده

١/ يهشين، صص ٢٥٨ تا ٢٥٨.

۱۰ پیشین، ص۲۷۴.

و به این صفت نیز شهرت داشت. وی، حتی در سال ۱۳۱۱ق.، به قبرس رفته بود، تا به دیدار میرزا یحیی صبح ازل نایل آید. ا صنعتی زاده نیز چون پدر، به این اعتقاد روی آورد. ٔ نورالدین چهاردهی، که چندسالی با محمدصادق ابراهیمی، یکی از بزرگان بابی (ازلی) در شصتسال پیش، ارتباط داشت، صنعتیزاده را چندبار در منزل او ملاقات کرده بود. ٔ سابقهی صنعتی زاده که به سبب فعالیتهای سیاسی و فرهنگی پدرش نیز تقویت میشد، سبب گردید تا در سالهای جوانی، با حاج میرزا یحیی دولت آبادی، خویشاوند شود. وی، ابتدا، میخواست با دختر دولت آبادی وصلت کند، ما سرانجام، با خواهر كوچك او، قمرتاج، ازدواج كرد. م

کتاب «روزگاری که گذشت»

یکی از آثار معروف صنعتیزاده، کتاب «روزگاری که گذشت» است. زمان طبع نسخهای از آن، که مورد توجه این پژوهش است، به سال ۱۳۴۶ش. بازمیگردد. این کتاب، از همان آغاز، مورد توجه اهل تاریخ قرار گرفت.^۷

۱. حاج على اكبر صنعتي در گفتگويي، به اين مسأله اشاره كرده، و بهصراحت، سابقهي بابي (ازلمي) خود را حَقیقت دانسته است. (نک.: حسین مکی، زندگانی میرزا تقیخان امیرکببر، ص۳۲۵)

۲. ناصر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱. ۳. ناصر دولتآبادی، در ضمیمهای که بر فهرست زائران صبح ازل، نوشته، نام تعدادی از بابیان را فهرست کرده. و زمان درگذشت ایشان را به ماههای بابی، آورده است. ازجمله، تاریخ وفات عبدالحسین صنعتیزاده را ۲۲ شهریور ۱۳۵۲، برابر با «روز مشیّت، از ماه ملک، سال ۱۲۶ بیانی»، یاد کرده است.

۲. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص۱۱۹.

۵. قمر تاج دولت آبادی، زندگی نامهی خودنوشت قمر تاج دولت آبادی، صص ۷ و ۸. ۶. صدیقه دولتآبادی، نامهها، نوشتهها، و یادها، ج۳. ص۶۸۱. قمرتاج دولتآبادی، در سال ۱۳۷۱

درگذشت. و در قبرستان ابن بابویه. در کنار پدرش، حاج میرزا هادی دولتآبادی، به خاک سپرده شد. البته این ازدواج، بعدها، به جدایی انجامید، و صنعتیزاده، همسری دیگر برگزید.

یکی از محققان، کتاب «روزگاری که گذشت» را مهمترین اثر صنعتیزاده دانسته، و نوشته که «اهمیت واقعی» و «جلوهی تابناک» آثار صنعتیزاده، در آن کتاب است. در نگاه این پژوهشگر، کتاب «روزگاری که گذشت»، امی تواند کلید مطالعات تحقیقی، برای بررسی وضع اجتماعی آن روزگار گرمان و ایران باشد.»

مقصود صنعتیزاده در کتاب «روزگاری که گذشت»، شرح زندگانی خود و پدرش، حاج علی اکبر صنعتی کرمانی، است. درواقع، هدفی که وی برای نگارش این اثر داشته، «شرح روزگاری است که بر وی و پدرش گذشته است.»

در نگاه نخست، این شرح زندگانی را، یگانه عامل نگارش کتاب می توان دانست، اما، وقتی اعتقاد بابی (ازلی) نویسنده، و نیز شخصیتهای یادشده در کتاب، مورد توجه قرار گیرند، نتیجهای ورای هدف ظاهری نویسنده، حاصل خواهد شد. با این نگاه، کتاب «روزگاری که گذشت» را باید یکی از آثار بابی (ازلی) دانست که با روشی نهاننگارانه نوشته شده است. این کتــاب، در سی و دو فصل، تنظیم شده، و این قسمت از پژوهش حاضر، برخی فصلهای مهمتر آن را که از نقطهنظر دادههای تاریخی نهفته در آنها، اهمیت بیشتری دارند، مورد بررسی قرار داده است. ا

آخوند ملا محمد جعفر كرماني، و عارفان كرمان

فصل دوم «روزگاری که گذشت»، «کلاسی بالاتر»، نام دارد، و به زمان کودکی و نوجوانی صنعتیزاده پرداخته است. در این فصل، زمانی که

۷. بهعنوان نمونه، دکتر محمّدابراهیم باستانی پاریزی، دو مقاله در معرفی این کتاب، و نیز کتاب «اندیشههای میرزا آقاخان کرمانی» (نوشتهی دکتر فریدون آدمیت) که اندکی پیش از آن چاپ شده بود، نگاشت. (محمّدابراهیم باستانی پاریزی، سخنی چند در پیرامون اندیشههای میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر فریدون آدمیت، و روزگاری که گذشت به قلم صنعتیزاده کرمانی، ماهنامدی وحید، س۵، ش۷؛ سخنی چند پیرامون اندیشههای میرزا آقاخان و روزگاری که گذشت. ماهنامهی وحید، س۵، ش۸)

ا. احمد اقتداری، صنعتی، نویسندهای از کرمان. یغما، آذر ۱۳۵۶، ش ۳۵۱، صص ۵۴۶ و ۵۴۷. ۲. این فصل از پژوهش حاضر، پیشتر، بهصورت مقالهای با عنوان «تاریخ مکتوم»، در فصلنامهی گفتگو

⁽ش ۵۹، اسفند ۱۳۹۰)، به طبع رسیده است. مطالب این فصل، البته، با تغییراتی نسبت به آن مقاله.

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص ۹ تا ۱۸.

نویسنده، از دوران تجارتپیشگی پدرش در عشقآباد سخن میگوید، تصویری از او را به همراه دو نفر از دوستانش آورده است. در این تصویر، حاج على اكبر صنعتى، صورتى شبيه به كارمندان دولتى أن زمان دارد. نویسنده، از پدر، سبب تغییر لباس به عبا و عمامه را پرسیده است:

پرسیدم: «اکنون، در سرت عمامه است. در صورتی که در این عکس، با كلاه پوست هستى! چه سبب داشت كه كلاه را برداشته، عمامه گذاردى؟!» گفت: «چون در مملکت ما، دولتیان، به مردم بسیار ظلم و تعدی مینمایند، در جوانی، در سلک و لباس آنها بودم، و مقصودم این بود که از تعدی مصون بمانم. ولی چون سایر دوستان و آشنایانم، عارفمسلک بودند، و عمامه داشتند، و برای برانداختن کانون ظلم و ستم، در تلاش بودند، من هم كلاه را تبديل به عمامه كردم، و به لباس آنها درآمدم. و از آن روزی که با این دوستان همقدم شدم، با خود عهد کردم که در راه آزادی و مساوات، تا آخرین نفس، پایدار باشم. ا

على اكبر صنعتى، در اين خاطره، به «دوستان و آشنايان عارف مسلك» خود، که «عمامه داشتند»، اشاره کرده، و از تلاش آن دوستان عارف مسلک، «برای برانداختن كانون ظلم و ستم»، سخن گفته است. بايد گفت كه اشخاص مورد نظر او در این گفتار، همان دوستان بابی (ازلی) وی بودند که عبدالحسين صنعتى زاده، أنها را انسانهايي «عارفمسلك» توصيف كرده است. در ادامهی بحث، به این نوع خاص از عرفان، و تأکید دلیل و مرشد آن «جماعت عارف مسلک» بر تدریس کتاب مثنوی، پرداخته خواهد شد؛ اما، نخست، اشارهای تاریخی.

برجستهترین شخصیت بابیان کرمان، و بلکه تأسیسکنندهی آیین باب در آن شهر، ملا محمّدجعفر كرماني (حدود ۱۲۴۱ تا ۱۳۱۱ق.) است. وي، ابتدا،

ملا محمّدجعفر، در حدود نوزده سال داشت که دعوی سیّد علی محمّد باب، آشکار شد. او، در همان سال نخست دعوت باب، بهوسیلهی ملا صادق خراسانی، به جمع پیروان او پیوست. ^۲ پس از آن، هنگام ورود ملا محمَّدعلي بارفروشي _معروف به «قدّوس» (اسم الله القدّوس) __ به كرمان، ار او پذیرایی کرد، و وسایل حرکتش به مازندران را فراهم ساخت. قدّوس، ال سوی باب دستور داشت تا به تبلیغ حاج محمّدکریمخان بپردازد، اما توفيق نيافت. *

ملا محمد جعفر، بعد از ظهور دعوى «من يظهره اللهى» از سوى ميرزا حسینعلی بهاء الله، او را تمکین نکرده، و همچنان بر زعامت میرزا یحیی صبح ازل که به عنوان جانشین باب شناخته می شد_ تأکید نمود، و به همراه چهار فرزندش، شیخ مهدی بحرالعلوم، شیخ احمد روحی، شیخ محمود افضل الملک، و شیخ ابوالقاسم روحی، همچنان بر اعتقاد بابی خویش پابرجا ماند.^۵ در میان فرزندان او، شیخ احمد روحی ـکه در تاریخ ایران شخص شناختهشدهای است_ بعدها به قبرس رفت، و داماد صبح ازل شد. ً

المهمى بود، و از شاگردان رهبر وقت شيخيان كرمان، حاج محمّدكريمخان ارمالي، محسوب مي شد. ا

۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۳، ص ۳۳۰.

٢. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحقي، ج٣. صص ٤٠١ و ٤٠٢.

٣. «اسم الله القدوس»، لقبى است كه باب، به ملا محمدعلى بارفروشى _كه هجدهمين ايمان آورنده به او بود_ داده است. قدّوس، همراه باب، به حج رفت. زمانی که در دشت بدشت، نسخ اسلام، در میان بابیان شهرت یافت. وی، از ارکان، بود. حضور او، در درس سیّد کاظم رشتی (دومین پیشوای شیخیان)، در سن ۱۸ سالگی، ثبت شده است. در سن ۲۲ سالگی، به باب ایمان آورد، و سرانجام، در سن ۲۷ سالگی، در جمادیالثانی ۱۲۶۵ق. در بابل کشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج٣، صص ۴٠۶، ۴۱۹، ۴۲۰)

۴. عزيدخانم، تنبيه النائمين، ص١١٥.

۵. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۳. ص ۳۳۰، پ ۲.

۶. پیشین، ج۱، ص۲۵۵.

۱. پیشین، ص۱۴.

استقامت ملا محمّدجعفر كرماني بر طريقت بابي (ازلي)، و ضديت و مبارزهی جدی او با بهائیان که در قالب یک روحانی بهظاهر مسلمان صورت میگرفت ٔ _ موجب شد تا بهاء الله، در نوشته های خود، از او و فرزندانش، با عبارات بسیارتندی یاد کند:

ارض ک ر [= کرمان]؛ لازم است شخص عالمی، به کمال حکمت، در آن ارض، گاهی، مرور نماید، و بهقدر امکان در آنجا توقف کند، و به کمال حكمت رفتار نمايد؛ چه كه جعفر كذَّاب، در آن ارض، ظاهر. في الحقيقة، جعفر كذَّاب، اين است ابنائش، اخبث از او! ٰ

وی، در جایی دیگر، گفته:

این جعفر کرمانی، گفته: «چند کتاب از نقطهی اولی، ^۳ و فلان، ^۱ نزد من موجود.» قل كذبت و رب الكعبة. ايمُ الله! بيانصافي تكلم نموده!^٥

روایت بهائیان، دربارهی ملا محمدجعفر و نهانزیستی او، چنین است: ملا جعفر، از علمای بیان، و موجب نشر این امر در کرمان گردید، ولی، با اعاظم اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده، در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بابیّه داخل نشد، و در ظاهر، مقام ملایی اسلامی را محفوظ داشته، طریق احتیاط و تحفّظ را فرونگذاشت. ع

ملا محمّدجعفر، با حفظ ظاهر اسلامی خود، توانسته بود تا در جرگهی مدرسان دینی کرمان قرار گیرد. محل تدریس او، در مکانی قرار داشت که توسط یکی از بزرگان کرمان برای این کار وقف شده بود. او، بهموجب

محمّد جعفر بود_ چنین مینویسد: این شخص عظیمالشأن، ازجمله تلامذهی درس، و اصحاب جناب ملا محمّدجعفر کرمانی است. و آن بزرگوار، از اجلهی ارکان اهل بیان، و سابقین اولین از مؤمنین به حضرت نقطهی اولی است. و در کرمان، ایشان،

وقفنامه، حقوقی نیز میگرفت. این تدریس اسلامی، پس از او، با فرزندش،

شیخ مهدی بحرالعلوم، بود، در حالی که او نیز چون پدر، بابی (ازلی) بود،

در مقابل بهائیان، بابیان (ازلیان)، به تجلیل و تکریم ملا محمدجعفر

کرمانی پرداختهاند. در کتاب «هشت بهشت» ـ که نگاشتهی میرزا آقاخان

کرمانی و شیخ احمد روحی_ است، ^۲ نام ملا محمّدجعفر، در زمرهی سی و

جهار بابی نخستین که در میان بابیان دورهی حیات باب ممتاز بودند، آورده

شده است. عزیه خانم، خواهر ازلی بهاء الله، نیز در رسالهی «تنبیه النائمین»، المللي بلندبالا از ملا محمدجعفر به دست داده است. وي، بهمناسبت

کلنگو دربارهی حاج میرزا احمد مُشرف کرمانی ـکه یکی از شاگردان ملا

اما ظاهری اسلامی داشت.

اعلای لوای بیان نموده، و تا قدم آخرین و نفس واپسین، بر جادهی هدایت و صراط حق مستقیم بوده، و هیچگاه، به اضلال مضلین و اغوای مُبطِلين اعتنا نفرموده، كالجبل الراسخ الرفيع، و الطود الشامخ المنيع، بر امر الهی ثابت و مستقر بوده. و اوقاتی که حضرت قدّوس، بعد از مراجعت از

سفر مكّه _در ملازمت حضرت نقطه_ مأمور كرمان، براى تبليغ حاج

ا الما المالي (نویسندهای ناشناخته)، رسالهی کاتب کرمانی، ص۳۰۲.

ا المارس العميث كتاب «هشت بهشت» در نگاه بابيان (ازليان)، در مقدمدی اين پژوهش (بخش ههامه آرمانی بابیان»، ص۲۹) گفتگو شده است.

ا الله الماله المرماني و شيخ احمد روحي، هشت بهشت، ص٢٨٢.

ا المالين، يكم از رساله هاى معروفي است كه از زبان بابيان (ازليان)، در پاسخ به دعاوى بهائيان، الله الله الله عباس افندی (عبدالبهاء)، نامهای به عمدی ازلیاش، عزیه خانم. نگاشت. و او را به اسال به بدرش فراخواند. باسخ عزیهخانم نیز در این رساله به نگارش درآمد. (نک.: عزیهخانم. البيد النائمين، مقدمدي ناشر)

۱. در ادامهی همین فصل، بهنمونهای از این مبارزات بهظاهر اسلامی، اشاره شده است.

٢. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج٥، ص٢١.

٣. مقصود، باب است.

۴. بهاحتمال، مقصود، صبح ازل است.

۵. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج٣، ص١٧.

٤. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٣، ص٢٠٢.

محمّدكريمخان شده، و به كرمان تشريف آورده، جناب ايشان، نهايت خدمتگزاری و جاننثاری را بهجا آورده، اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را به طرف مازندران فراهم کردند. و از طرف قرین الشرف حضرت ثمره، در توقیعات رفیعات، و الواح صادره، نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده، او را «عالم جلیل، و جعفر کبیر»، خطاب فرموده. ۲

عزیه خانم، سپس، متن لوحی را که صبح ازل پس از درگذشت ملا محمّد جعفر، برای زیارت او نوشته بود، آورده است.

پدر نویسندهی «روزگاری که گذشت»، نه تنها در جرگهی شاگردان ملا محمّد جعفر كرماني قرار داشت، بلكه با راهنمايي او، به آيين باب روي آورده بود. عبدالحسين صنعتي زاده، اين تغيير كيش رأ بدين گونه روايت كرده است: روزی، از او پرسیدم: «چطور شد که بعد از آمدنت از عشق آباد به کرمان، به اسلامبول و هندوستان، مسافرت کردی؟» گفت: «من هم مانند سایر مردم، چشم و گوشم بسته بود. آن ایام، گوشم کر نبود، و به سقطفروشی مشغول بودم. گاهی، به اتفاق دوستانم، در مجلس درس آخوند ملا محمّدجعفر حضور می یافتم، و در این مجالس، بهجای کتب عربی و فقه و اصول، کتاب مثنوی ملای رومی خوانده میشد، و آخوند، آن اشعار را شرح میداد، و هروقت به آنجا میرفتم، صحبتهایی میشنیدم که همه تازگی داشت آخوند ملا محمّدجعفر، خودش، روزی از مریدان بسیار نزدیک حاج محمدکریمخان (رییس شیخیه) بود. اولی بهواسطهی برخورد

١. مقصود، صبح ازل است.

به مسافر تازهورودی به کرمان، و مباحثات علمی، مجذوب آن شده، و تغییر عقیده می دهد، و درس و بحث حاج محمّدکریمخان را گذارده، و به خواندن مثنوی و تفسیر کردن اشعار آن کتاب، دل می بندد. تنها خود آخوند پیرو جلالالدین رومی نمی شود؛ بلکه عدهای از مردمان باذوق و منورالفکر و عارف مسلک، به او گرویده، و همهروزه، در مجلس درسش حضور پیدا می کردند، و من هم حاضر می شدم. در این مجلس، نامحرمی نبود، و همهی ما، اهل راز بودیم، و بدون ترس و بیم از ظلم و ستمکاری حكّام و مأمورين دولت، و بستگان و ملاهايي كه با حكومتهاي وقت، بند و بست داشتند، صحبت می کردیم. هرروز، این شیخ بزرگوار، دریچهای از نور به روی قلب شاگردان خود میگشود، و مثل این بود که مأموریتی معنوی به او رجوع شده، که عدهای را از جهل و نادانی، به علم و معرفت، رهبری کند. چنان حرفهای عالمانهی آخوند، در من اثر داشت، که چشم از دنیا و زندگی پوشیده، تصمیم گرفتم، دل به دریا زده، سفری دور و دراز بنمایم، و دنیا را سیر و سیاحت کنم، و آنقدر جستجو کنم، تا حقیقت را

در این کلام، نویسنده که خواسته مطلب را در لفافه بیان کند، از ملا صادق اسانی که یکی از پیروان اولیهی باب بود. با عنوان «مسافر تازهورودی به کرمان» یاد کرده که ملا محمدجعفر، به سبب «مباحثات علمی، مجذوب آن شده، و تغيير عقيده» داده بود.

حالبتر از این، بیان او دربارهی مشی عرفانی ملا محمدجعفر و الكردانش است. صنعتى زاده، با توجه به استفادهى ملا محمد جعفر از كتاب ملاوی، او و شاگردان بابی شدهاش را از پیروان جلال الدین مولوی معرفی الرده النها، خود آخوند، ييرو جلالالدين رومي نمي شود؛ بلكه عدهاي از

٢. عزيه خانم، تنبيه النائمين، صص١١۴ و ١١٥.

۳. صنعتیزاده، وقتی به این بخش رسیده، مطلب زیر را در پاورقی آورده است: «شنیدم، روزی در [ابادی] لنگر، مرحوم حاج محمّدکریمخان، روضهخوانی داشته. بهواسطهی آن که یکی از تیرکهای چادر، کم بوده، و به این واسطه، نزدیک بود روضهخوانی به تعویق بیفتد، آخوند ملا محمّدجعفر، از لنگر تا شهر کرمان ـ که مسافتش شش فرسنگ است_ پیاده آمده، و به اتفاق چند نفر مرید دیگر، آن تیرک را به روی شانه های خود گذارده، و برای حاج محمّدکریمخان می برند؛ و آنان، این عمل را، از فرط ارادت و اخلاص، انجام داده بودند.» (عبدالحسين صنعتيزاده، روزگاري که گذشت، ص١۶، پ١).

۱ عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۱۶ و ۱۷.

مسلمان، با شرح و تفسیر مثنوی، راه را برای بیان تدریجی اعتقاد بابی خویش هموار می کردند. ا

سفر براى كشف حقيقت

در فصل سوم کتاب، که «آنچه در بندرعباس گذشت»، نام دارد، سفر مهم حاج على اكبر صنعتى، به هندوستان، و سپس، اسلامبول، شرح داده شده است. ابراساس نوشتهی عبدالحسین صنعتی زاده، همراهان او در این مسافرت، کربلایی اکبر، کرمعلی موتاب، و شیخ ابوالقاسم روحی، نام داشتند. " پیش از این آمد که در گفتار صنعتی زاده، هدف از این مسافرت، «پيداكردن حقيقت»، توصيف شده است. ً

در فهرستی که از تعدادی از بابیان دیدارکننده با میرزا یحیی صبح ازل در قبرس، فراهم آورده شده، نام این سهتن (صنعتی، موتاب، و کربلایی اکبر) لیز به چشم میخورد. در آنجا از حاج علی اکبر صنعتی، یاد شده، و دو نفر دیگر نیز همراهان او در مسافرت به قبرس، گفته شدهاند. این دیدار، در سال ۱۳۱۱ق. صورت گرفت. ۵ در همین سفر بود که به سبب یک حادثهی ناخواسته، که در نزدیکی جیرفت روی داد، حاج علی اکبر، قدرت شنوایی خود را از دست داد، و تا پایان عمر ناشنوا گردید. مردمان باذوق و منورالفكر و عارفمسلك، به او گرويده، و همهروزه در مجلس درسش حضور پیدا می کردند.»

نکتهی قابل توجهی که باید آن را از نظر دور نداشت، استفادهی باییان (ازلیان) از کتاب مثنوی است. شیخ هادی نجمآبادی -که پیش از این یاد شد_ نظر خاصی به مثنوی داشت. یکی از نزدیکان او، به این نکته اشاره کرده است: «مرحوم آقا، همیشه، مثنوی مولوی میخواندند، و هنگامی که خسته می شدند، از یکی از فرزندان خود می خواستند برای شان مثنوی قرائت

حاج ميرزا نصرالله ملكالمتكلمين، واعظ بابي (ازلي) بهظاهر مسلمان، كه در عصر مشروطه، شهرت فراوانی یافت، به مثنوی دلبستگی فراوان داشت. آ ادوارد براون، در کتاب «یکسال در میان ایرانیان»، از یک بابی کرمانی، به نام «فتح الله»، یاد کرده، و به گونهای نوشته که احتمال تأثیر مثنوی در بابی شدن او را به ذهن مي آورد.

البته، سبب علاقهی بابیان به کتاب مثنوی را در همسانی برخی اشعار آن با دیدگاههای ایشان باید جست. نمونهای مهم از این همسانی، در کتاب «كيمياء السعادة» (عشقيّه) قابل بررسي است. اين كتاب، اثر يكي از بابيان کرمانی نخستین است، و در آن، خواسته تا با بهرهگیری از اشعار مولوی، دربارهی ظهور باب سخن گوید. از این روست که داعیان بابی (ازلی) چون ملا محمّدجعفر کرمانی و شیخ هادی نجمآبادی، در ظاهر یک روحانی

١. نسخهای از کتاب «کیمیاء السعادة» (عشقیّه) ـ که بهوسیلهی میرزا مصطفی کاتب رونویسی شده ـ با شمارهی ۲۶۲، در میان اسناد ویلیام میلر، در کتابخانهی دانشگاه پرینستون نگهداری میشود. میرزا مصطفی کاتب، یکی از ازلیانی بود که در مسیر استنساخ آثار باب و صبح ازل کوشش بسیار داشت. در همین فصل، از او یاد شده، و تصویرش نیز در بخش اسناد و تصاویر آمده است. بررسی موضوع بهرهگیری بابیان از مثنوی، همراه با تحلیل کتاب «کیمیاء السعادة»، در فصلی از پژوهش تفصیلی نگارنده که به رویکردهای تبلیغی شیخ هادی نجمآبادی میپردازد. خواهد آمد.

۲. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۱۸ تا ۲۷.

۲۰ پیشین، ص۲۰.

۲. پیشین، ص۱۷.

۵ ناصر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص۱.

۱. فؤاد فاروقی، آقا شیخ هادی، سپید و سیاه، ش ۱۳۴۸ ۱۳۴۸ ش.، ص۵۷. روایتگر این گفتار، میرزا عیسی نجم آبادی (نوهی دختری شیخ) است.

۲. مهدی ملکزاده، زندگانی ملک آلمتکلمین، ص۱۳۷. فصل «زندگانی ملک المتکلمین» از این پژوهش، تکاپوهای پیش از مشروطیّت ملکالمتکلمین، و نیز رویکرد بابی (ازلی) او را شرح داده

٣. ادوارد براون، يكسال در ميان ايرانيان، صص٥٠٥ تا ٥٠٨.

به نظر میرسد، عنوان «حاجی»، بعد از همین سفر، برای علی اکبر صنعتی، مرسوم شده باشد. باید گفت که یکی از راههای رایج حج در آن زمان، گذر از دریاهای سیاه، مدیترانه، و سرخ، و رسیدن به شهر جده، و سیس، مکه، بود. ٔ جزیرهی قبرس، در میان این راه قرار داشت، و بابیان (ازلیان) _ با ظاهر اسلامی خود_ به اسم حج، و حتی، گاه، با انجام واقعی آن عمل عبادی، در میان راه، به قبرس رفته، و با صبح ازل دیدار می کردند.

ديدار با سيّد جمالالدين افغاني

فصل پنجم کتاب، که در آن، به اقامت حاج على اکبر صنعتى و دوستانش در اسلامبول پرداخته شده، از نگاه تاریخی، یکی از مهمترین فصلهای کتاب «روزگاری که گذشت» است. اهمیت این فصل، در دادههایی است که از «جنبش اتحاد اسلام» به دست می دهد.

اجمالی از جنبش اتحاد اسلام

فصل یایانی تکاپوهای فکری-سیاسی سید جمال الدین افغانی، به سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ق.، و در اسلامبول گذشت. وی، در آن برههی زمانی، تبلیغات وسیعی را برای عمومیت بخشیدن به سیطرهی خلافت عثمانی بر جهان اسلام _و ازجمله، ایران عصر ناصری ـ ترتیب داد. از این تکاپوهای او، با عنوان «جنبش اتحاد اسلام» یاد می شود. به گفته ی یکی از تاریخ نگاران، هدف نهایی سیّد جمال الدین درباره ی ایران، خلع ناصر الدین شاه از سلطنت،

ناصرالدينشاه سامان دهند. مُ

و کشیدن آن کشور به زیر لوای خلافت عثمانی بود. ٔ و بهروایتی دیگر،

مقصود او، «در ظاهر، اتحاد دول اسلامیّه و اتفاق مسلمانان بود؛ لیکن، در

در این میان، گروهی از یاران سیّد جمالالدین، در اسلامبول، و گروهی

نیز در تهران، به او یاری میرساندند. در گروه نخست، کسانی چون میرزا

آقاخان كرماني، شيخ احمد روحي، ميرزا حسنخان خبيرالملك،

ابوالحسن ميرزا شيخ الرئيس قاجار، شيخ محمود افضل الملك كرماني، و ... جای داشتند.^۳ با توجه به ادبیات تاریخنگارانهی حاج میرزا یحیی

دولت آبادی، این پژوهش، از این کسان، با عنوان اعضای «حوزهی اتحاد

اسلام اسلامبول» یاد می کند. برخی یاران برجسته ی سیّد جمال الدین در

تهران، عبارت بودند از ميرزا على خان امين الدوله، محمّدتقي خان مجدالملك، حاج شیخ هادی نجم آبادی، حاج میرزا هادی دولت آبادی، حاج سیّاح

محلاتی، حاج میرزا یحیی دولتآبادی، میرزا رضا کرمانی، و ... ایشان، در

«حوزهی اتحاد اسلام تهران» جای داشتند. این دو گروه، با همکاری

پیوستهای، توانستند برای چندسال، حرکتی جدی را در مخالفت با حکومت

معنی، جمهوریّت و مشروطیّت ایران را ساعی و جاهد بود.» آ

۱. احمد خانملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، ج۱، ص۲۱۰.

۲. محمّد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص۸۳.

٣. شيخ محمود افضل الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم ميرزا آقاخان کرمانی، صص ح و

۲. دولتآبادی، در یادکرد از جنبش اتحاد اسلام و یاران سیّد جمالالدین در اسلامبول و تهران، اینگونه نوشته: «در طهران هم حوزهای تشکیل میشود از بیداران، تا هواخواهی از حوزهی ملی استانبول، بنماید.» (یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۲۴)

۵. بحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، صص۱۲۳ تا ۱۲۷. ۶. نگارنده، دربارهی جنبش اتحاد اسلام، پژوهشی تفصیلی، انجام داده، و آن را در آینده انتشار خواهد داد. جایگاه فعّالان بابی (ازلی)، در جنبش اتحاد اسلام، در آن پژوهش به بحث گذاشته خواهد شد.

۱. شرح این راه را در سفرنامههای حج دوران قاجار میتوان یافت. یکی از پایاننامههای دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی در دانشگآه تهران، که به این موضوع پرداخته، ویژگیهای این راه را شرح داده است. این پایاننامه، نوشتهی خانم دکتر اسرا دوغان است، که در تابستان سال ۱۳۹۱ دفاع شد. و بهزودی به طبع خواهد رسید.

۲. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۳۴ تا ۴۴.

ورود صنعتى به اسلامبول، با تكاپوهاى اتحاد اسلام سيّد جمالالدين همزمان بود. باید دانست که در میان همکاران سیّد جمالالدین در اسلامبول، تکاپوگران بابی (ازلی) جایگاهی ویژه داشتند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحى، شيخ ابوالقاسم روحى، شيخ محمود افضل الملك، احمدميرزا فرزند صبح ازل، میرزا حسین شریف کاشانی، و میرزا رضا کرمانی، بابیان یا بابی زادگانی بودند که در این مسیر، با او همکاری می کردند. ۲

اگرچه سیّدجمالالدین، خود، سودایی دیگر در سر داشت، و اتحاد اسلام لیز در چارچوب عثمانی آن، از ابعادی گسترده برخوردار بود، ولی چنین به نظر مى آيد كه فعالان بابي (ازلي)، در ظاهر اتحاد اسلام، خواهان براندازي سلطنت قاجار بودند که بزرگترین دشمن آیینشان بهشمار میرفت. یکی از

دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

آنگونه که صنعتیزاده، نوشته، پدرش در اسلامبول، پس از ملاقات با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، «تمام مشکلات و ناراحتیها» را به فراموشی سپرد. ا پس از حاصلشدن صمیمیت بیشتر، میرزا آقاخان تصمیم گرفت صنعتی را با سیّد جمال الدین آشنا کند. صنعتی زاده، از زبان پدرش، نوشته:

[روزی، میرزا آقاخان،] به سراغم آمد، و به اتفاقش، بهجانب محلمی ایاس پاشا رهسپار شدیم، و در ضمن صحبت، اظهار داشت: «میخواهم شما را نزد آقای سیّد جمالالدین اسدآبادی برده، و با او آشنا کنم. سیّد، به مردمانی که وطندوست هستند، بسیار احترام میگذارد. بیشتر اوقات، در خانداش، کسانی که برای آزادی ملت ایران کوشش دارند، اجتماع مینمایند. و حیف است که در اسلامبول باشی. و سیّد جمال را ملاقات ننمایی! ٔ

در آن مجلس ملاقات با سیّد جمالالدین، از ایرانیان، میرزا آقاخان، میرزا رضا کرمانی، و علی اکبر صنعتی، حضور داشتند. ۲ صنعتی، در زمان اقامت در اسلامبول، با میرزا رضا کرمانی - که چندی بعد، به قتل ناصرالدینشاه اقدام کرد_نیز همدم بود:

[ميرزا رضا كرماني،] هميشه، درب اتاق و كنار كفشكن مينشست. و چون از دولتیان، زیاد صدمه دیده بود، و سیّد هم بیپروا از آنان مذمت میکرد، بهکلی شیفته و فریفتهی سخنان او شده، و هرموقع، او صحبت می کرد، دهانش از تعجب باز می ماند، و به تمام بیاناتش، گوش می داد. هیچوقت، کسی به خاطرش خطور نمی کرد که از آن مجالستها و استماع بیانات، آن مرد فقیر و ستمکشیده، روزی، کارش به اینجا بکشد که با شلیک چندگلولهی ششلول، ناصرالدینشاه را هلاک، و بنیاد سلسلهی

۱. پیشین، ص۴۲.

۱. پیش از این. دربارهی میرزا آقاخان. سخن به میان آمد. او، مانند صنعتی، توسط ملا محمّدجعفر كرماني، با تعاليم باب آشنا شده بود. (اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٤، ص٩٢٤) شیخ احمد روحی، افضل الملک، و شیخ ابوالقاسم نیز ممان گونه که گذشت فرزندان ملامحمّدجعفر بودند، و مانند وی میاندیشیدند. (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۳، ص۳۳۰، پ ۲) احمدمیرزا، فرزند صبح ازل بود. در نوشتهای که افضلالملک کرمانی، در شرح زندگانی میرزا آماخان نگاشته، یکی از یاران سید جمالالدین، در حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول، با عنوان «احمدمیرزا، که تازه از ایران به اسلامبول آمده بود»، معرفی شده است. وی، بیش از این، دربارهی احمدميرزا، سخن نگفته است. و اين طبيعي است. (شيخ محمود افضل الملک، مختصري از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ح) اما فاضل مازندرانی، آشکارا از «میرزا احمد، فرزند میرزا یسی ازل»، که در آنزمان، در اسلامبول اقامت داشت، و با میرزا آقاخان و شیخ احمد همکاری مركرد، ياد كرده است. (اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهورالحق، ج۵، ص٣٩٧) ميرزا حسين اریف کاشانی، فرزند ملا محمّدجعفر نراقی (یکی از بزرگان بابیان، و از شهداء بیان)، بود. بهنوشتهی مسیط طباطبایی، شریف، در زمرهی کسانی قرار داشت که «در پیرامون شمع وجود او، [یعنی سیّد جمال الدين،] گرد آمدند، و در زير ظاهر جذاب اتحاد اسلام»، به تكاپو پرداختند. (سيّد محمّد محيط المالمايي، تاريخ تحليلي مطبوعات، ص۵۵) ميرزا رضا كرماني نيز از بابيان كرمان بود، و با شاگردان ملا محمد جعفر حشر و نشر داشت. دربارهی اعتقاد بابی او، در فصل «دربار شاهی و قتل السر الدین شاه قاجار» (بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدین شاه»، ص۱۷۵)، گفتگو

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۳۴.

۲. پیشین، صص ۳۶ و ۳۷.

٣. پيشين، صص ٣٨ تا ۴١.

مجلاتی که ما، برای بیداری هموطنان میفرستیم، جلوگیری مینماید. و چون مراسلات و مکاتیب مهمی است که بایستی به هر نحو شده، به تهران برسد، و به هیچکس هم اطمینان نمی شود کرد، قرعهی انجام این کار، به نام تو اصابت نموده، و باید در این موقع، فداکاری کرده، و اگر لازم شود، جان خود را هم فدا کنی!» در همان وهلهی اول، مشکلات کار را دانستم، ولی، چون وظیفهی خود میدانستم، بی چون و چرا، با جان و دل، انجام این خدمت را برعهده گرفتم. همان لحظه، در تدارک مراجعت به ایران افتادم، و پس از دو روز، حامل بستهی کوچکی بودم. مقصد مأموریت من، تهران، و آن بسته [را] _که رویش هم چیزی نوشته نشده بود_ بایستی به آقای حاج شیخ هادی نجم آبادی مجتهد، برسانم

یکی از اسبابی که بر اهمیت تاریخی فصل پنجم «روزگاری که گذشت»، مى افزايد، آگاهى از مقام و اهميت شيخ هادى نجم آبادى، نزد سيد جمال الدين و بابیان اسلامبول است که رهبری جنبش اتحاد اسلام را در دست داشتند. این، از آن روست که بستهی امانتی او، در صورت یافتشدن از جانب مأموران حكومت أيران، مي توانست به قيمت جان صنعتى تمام شود!

نکتهی قابل توجه دیگری که در این فصل وجود دارد، پاورقی بسیار مفصلی است که از ابتدای آن _یعنی صفحهی ۳۴ کتاب_ شروع شده، و تا صفحهی ۵۱ در فصل ششم، ادامه می یابد. این پاورقی، متن کامل شرح حال ميرزا أقاخان كرماني است كه به قلم شيخ محمود افضل الملك (فرزند ملامحمدجعفر كرماني)، نگاشته شده است. صنعتىزاده، اين شرح حال را بدین گونه معرفی کرده است: «این شرح احوال، به قلم مرحوم شیخ محمود افضل الملک _معروف به «جدی افندی»_ برادر شیخ احمد روحی شهید، مى باشد.»

اما، اینکه چگونه با اعتقاد به این آیین، دعوت به اتحاد اسلام، وفق داده میشود، موضوع بسیار جالب قابل بحثی است که تفصیل بیشتری خواهد ولى آنچه با كوشش در كلمات اختصار، بهعرض مىرساند، اين است: این اقدام آنها که ضمناً، به همقدمی با سیّد کشانده شده ـ امر سیاسی بوده، و چارهجویی برای ریشهکن ساختن بیدادگرانی است که اینهمه خونهای مقدّس ترین مردمان جهان را به هوای نفس ریخته بودند! ا

همانگونه که پیش از این آمد، حاج علی اکبر صنعتی، در همین مسافرت، به قبرس نیز رفت، و با پیشوایش، میرزا یحیی صبح ازل، دیدار کرد، و صنعتی زاده نیز که از آن دیدار آگاه بود، نمیخواست از آن ذکری به میان آورد.

پایان بخش سفر حاج علی اکبر به اسلامبول، مأموریتی بود که از جانب سیّد جمالالدین و یاران بابی او، برعهدهی وی قرار گرفت: رساندن بستهای محرمانه، به حاج شیخ هادی نجم آبادی، چهرهی برجستهی حوزهی اتحاد اسلام تهران. خاطرهای که حاج علی اکبر، برای فرزندش دربارهی این مأموريت مهم نقل كرده، چنين است:

روزی، میرزا آقاخان، با همان طرزی که خودش برای من معلوم کرده بود، یعنی با اشاره و حرکات لبها، سر حرف را باز کرده، گفت: «رفقای من، میخواهند به تو مأموریتی بدهند؛ و چون انجام این مأموریت بیخطر نیست، و تو، گوشهایت کر است، [و] کسی، از تو مظنون نمی شود، انجام این کار را از تو خواستهاند!» پرسیدم: «چه مأموریتی، و چه کاری؟» گفت: «اخیراً، دولت ایران، در پستخانهها، از توزیع مراسلات و جراید و

آگاهان بابی (ازلی)، در نوشتهای، هدف میرزا آقاخان و شیخ احمد از شرکت در جنبش اتحاد اسلام را بدین قرار یاد کرده است:

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۴۳ و ۴۴.

^{1.} این سخن را محمدصادق ابراهیمی (۱۲۶۵ تا ۱۳۴۲ ش.) که یکی از بزرگان بابیان (ازلیان) بود-برای چهاردهی نوشته است. (نک.: نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص۲۳۱

مكارى سؤال كردم: «اين جمعيت، در اينجا چه ميكنند؟» او هم نمی دانست، و از راهگذری پرسیدیم. او، با وحشت و اشاره، [با] انگشتی که به زیر گلوی خود کشید، به ما فهماند که دونفر را سر بریدهاند! مکاری، برای آن که دچار مخمصه نشود، و زودتر از آن محل دور گردد، نهیبی به قاطر و الاغهایی که در جلویش میرفتند، زده، و در رفتن، عجله کرد. نمی دانم چرا من، برخلاف او، میل داشتم که در میان آن جمعیت رفته، و از قضیه اطلاع پیدا کنم. همین که به کاروانسرای نیمخرابهای رسیدیم، اتاقی از کاروانسرادار، کرایه کرده، خورجین و اسبابهای خود را در آن گذاردم، و سپس، کرایدی مکاری را داده، و درب اتاق را قفل، و به جانب خرابدای که آنجا را «پای قاپوق» میگفتند، روان شدم. از میان مردم گذشته، و از تماشای منظرهی کشتهی دونفر که سر آنها را بریده، و جسد آنها را روی هم انداخته بودند، متأثر شدم. از شخصی که طفل چندسالهای را در بغل گرفته بود، پرسیدم: «این دونفر، چه گناهی مرتکب شدهاند؟» آن شخص گفت: «اینها، بابی، و از دشمنان شاه می باشند!» مطلب را تا آخر پی بردم، و دانستم که لابد، آن بیچارگان، از زمرهی آزادیخواهان روشنفکر میباشند. در عقب سر آن تماشاچیان و جمعیت، چند زن و کودک که از خانواده و بازماندگان آن دونفر بودند، با ترس و وحشت و چشمان اشکبار، نشسته، و منتظر بودند تا آن جمعیت، پراکنده شده، و کشتگان خود را برای دفن و کفن، به قبرستان ببرند. با خود گفتم: «بدون شک، اگر از مأموریت من، فراشان و دولتیان، مختصر بویی ببرند، مرا هم به آسانی، بدون پرس و سؤال، گوش تا گوش، سر میبرند!» تماشاچیان را میدیدم که مانند بره، به آن منظره مینگریستند! در دلم می گفتم: «اگر این مردم، می دانستند که این دونفر برای نجات [و] آزادی ملت ایران کوشش داشته، و به گناه آزادیخواهی، به این وضع اسف آور کشته شدهاند، یک دقیقه هم تأمل نمی کردند، و این طور مانند گوسفند،

تماشاچی نبودند!» به خاطرم آمد که هنگام عزیمت از اسلامبول، زیاد

با این حال، وی، مأخذ این شرح حال را به اشارهای گذرا یاد کرده، و تنها، در پاورقی آخرین صفحهی کتاب، نشانی آن را آورده است. این شرح حال، در ابتدای کتاب معروف «هشت بهشت» که اثر مشترک میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است. آمده است. اهمانگونه که در مقدمهی این پژوهش آمد، این دو فعال بابی (ازلی)، در آن کتاب، برآن بودهاند تا به بیان احکام آیین باب پرداخته، و با بحثی تاریخی کلامی، بطلان طریقت بهائی را به اثبات رسانند. ا

دیدار با شیخ هادی نجمآبادی

منظرهی اعدام بابیان در تهران

فصل ششم کتاب «روزگاری که گذشت»، دوران کوتاه اقامت حاج علی اکبر در شهر تهران را شرح داده است. آنچه در ابتدای ورود به تهران، توجه او را به خود جلب نموده و فرزندش نیز آن را در کتاب خاطرات خود آورده اعدام دونفر «بابی» در «پای قاپوق» است، که بخشی از این زندگی نامه، به توصیف جزئیات آن پرداخته است:

اینجا، محوطهای بود بسیار زشت و نکبتبار! هرگوشهای از آن، تلی از خاکروبه و کوزه ی شکسته، و مردههای سگ و گربه بود. در گوشهای از آنجا، جمعیتی که بالغ بر دویستنفر میشدند، به تماشا ایستاده بودند. از

نسخدی خطی این نوشته، با عنوان «شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی»، با شمارهی ۱۰۷۴۶، در کتابخاندی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود. این نسخه، به علی روحی (خواهرزاده ی شیخ احمد روحی و شیخ محمود افضل الملک)، تعلق داشته است.

فریدون آدمیت که در نگارش کتاب «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»، از یاری برخی از بابیان مانند علی روحی و علی محمد قاسمی، بهره مند بود _ تاریخ نشر کتاب «هشت بهشت» را ۱۳۳۹ ش.. دانسته است: «هشت بهشت، [تهران، مرداد ۱۳۳۹ شمسی]، (تاریخ انتشار آن را از ناشران کتاب، تحقیق کردیم.)» (فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۵۱، پ ۱)

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۴۵ تا ۵۸، با عنوان «در تهران».

سفارش کرده بودند که مواظب اطرافیان خود بوده، و کسی از بستهی کوچکی که محتوی مراسلات و روزنامهی قانون بود، و من، حامل آن بودم، مستحضر نشود. چه، به اندک سوء ظن و احتمالی، کارم ساخته میشد! هوا تاریک میشد، و تماشاچیان، کم میشدند. و بهجز چندنفر بچههای ولگرد، دیگر کسی باقی نمانده بود. و بستگان آن دو کشتهی بی گناه که به تهمت بابی بودن، کشته شده بودند، دو تابوت آورده، و با یر داخت یول زیادی به میرغضب و فراشانی که مأمور اجرای امر شاه بودند، جسد آن دو کشتهی بی گناه را به قبرستان بردند.

روشن است که توصیف آن دو بابی کشتهشده، به «آزادیخواه» و «روشنفکر»، خود نمودی از رویکرد فکری حاج علی اکبر صنعتی است.

دیدار با شیخ هادی نجم آبادی

وی، در ادامه، به شرح مراجعهی خود به منزل شیخ هادی نجم آبادی، و دیدار با او، پر داخته است:

روز دیگر، در طلیعهی آفتاب، از کاروانسرا خارج شده، و از مرد شیرفروشی، نشانی منزل آقا شیخ هادی را پرسیدم، و با آن که راه زیادی تا خارج شهر بود، پرسان پرسان، خانه را پیدا کرده، و برخلاف این که منتظر بودم به درب خانهی عالی و باشکوهی میرسم، خانهی شیخ، معمولی، دیوارهایش، چینه، و اتاقهایش، خشتی بود. پسربچهای جلوی درب، مشغول جاروب كردن بود. از او پرسيدم: «آيا منزل آقا شيخ هادي، اینجاست؟» گفت: «بلی.» پرسیدم: «آقا، در منزل تشریف دارند؟» جواب داد: «بلی»، و من، از حركات دست و لبهایش، جوابها را استنباط می کردم. گفتم: «ممکن است از آقای شیخ، اجازه بگیرید همین ساعت، خدمتشان برسم!» مثل این که پرسید: «میخواهی استخاره کنی؟» گفتم:

«بلی.» جاروب را روی سکوی درب خانه گذارده، و داخل خانه شد. پس از لحظهای، مراجعت کرده، و با دست، اشاره کرد که درب اتاق مجاور آن راهرو، ورود کنم. از این که خانهی شیخ، خلوت، و کسی نبود، مسرور شدم. پردهی سفیدی را که به در اتاق آویخته بود، یک طرف زده، و در کنار اتاق، شیخ را که روی نمدی، نشسته، و کتابی در جلو داشت، مشاهده کردم. از همان نظر اول، او را شناختم. چهرهای گشاده [و] نورانی داشت. سلام کردم، و به گوشهای نشستم، و از این که گوشم نمی شنود، عذرخواهي كردم. و همين كه دانست از اسلامبول آمدهام، تا آخر قضايا را پی برد، و از این که صبح خیلی زود، برای ملاقاتش، بدون آن که احدی آگاه گردد، رفتهام، خوشحال شد. سپس، از جای برخاسته، و به اشاره، به من فهمانید که مایل است در خلوت با من صحبت کند، و خودش، در جلو افتاد، و به حیاط اندرونی رفتیم، و در اتاقی که در گوشهی آن، لحاف کرسی بود، وارد شدیم، و تکلیف نشستن کرد. سپس، من، بستهای را که حامل آن بودم، و در آستر قبای خود پنهان کرده بودم، پس از شکافتن آستر، آن را درآورده، به دستش دادم. نگاهی به سر و ته آن کرده، و آن را در بغل گذارد. گفت: «باید از روی فراغت، بخوانم!» پرسید: «قلیان میکشی؟» گفتم: «خیر.» صدا زد چای و نان پنیر آوردند. بعد، گفت: «در تهران، کجا سکونت داری؟» گفتم: «در کاروانسرایی، نزدیک پای قاپوق.» گفت: «لابد، روز قبل، کشتهشدن دو نفر بی گناه را دیدهای؟» گفتم: «بلي.» آهي كشيده، گفت: «اين اطرافيان ناصرالدينشاه، هميشه، حقیقت را از او مکتوم مینمایند، و با هرکسی دشمنی دارند، او را به اتهام این که بابی میباشد، از میان میبرند، و مالش را تاراج میکنند! اما این طور نمی ماند. آخرش هم همین حرفهایی را که این ها می گویند، خواهی نخواهی، به دست خودشان، رواج می دهند. این، آتشی است که در درون این مردم، روشن شده، و تا بنیاد این کاخ ظلم را سرنگون ننمایند. دستبردار نیستند!» پرسید: «در تهران سکونت میکنی؟» گفتم: «چون زن

شیخ هادی نجم آبادی، گذشته از اشتراک دیانتی که با فعالان بابی اسلامبول داشت، همانند ایشان، از دوستان و همکاران میرزا ملکمخان نیز بهشمار میرفت. در آن زمان، ملکمخان، ضلع سوم مثلث همکاری بود که دوضلع ديگرش را سيّد جمال الدين، و فعالان بابي، تشكيل داده، و با تمام قدرت، در براندازی حکومت ناصری می کوشیدند. در همان سالها بود که میرزا ملکمخان، ازسوی صبح ازل، «رجعت عیسوی» خوانده شد. روزنامهی «قانون» نیز که بیانگر اندیشه های ضد قاجار میرزا ملکم خان بود، بر اساس همین همکاری، به اسلامبول می آمد، و از آنجا، به یاران ایران، همچون شیخ هادی نجم آبادی، میرسید. کیش از این گذشت که رسالهی «اصول آدمیت» لیز که شیخ، تبلیغ آن را به صنعتی توصیه کرد، از آثار میرزا ملکمخان است. ۳

همکاری با یاران سیّد جمالالدین، در تهران

روایت کتاب، با تغییر تصمیم حاج علی اکبر از مراجعت به کرمان، ادامه می یابد. پس از آن، شرحی کوتاه در مورد اقامت چندماههی وی در تهران، و همراهی با مخالفان حکومت قاجار، آورده شده است:

عاقبت، خیالم به اینجا کشید که چندی در تهران توقف کرده، بالاخره،

۱ ارای شرح این موضوع، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی درگزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولتآبادی.

و بچه در کرمان دارم، میروم.» گفت: «احتیاج به کمک داری؟» با آن که بهجز وجه بسیار قلیلی، در جیب چیزی نداشتم، در پاسخ گفتم: «احتیاجی ندارم.» از این که از او کمکی مادی نخواستم، تعجب کرد، و گفت: «شما، با زحمت زیاد، از راه دوری آمده، و این بستهی امانت را به من رساندید، چطور ممکن است کمکی نخواهید؟!» گفتم: «آرزوی من این بود که بتوانم خدمتی انجام دهم!» تبسمی کرد، [و] گفت: «حالا فهمیدم، شما هم از جمله کسانی هستید که برای بیداری ملت ایران، و رفع ظلم و ستم، مجاهدت مينماييد! البته اينطور است. اگر شما، طرف اعتماد نبودید، این مأموریت را به شما نمی دادند. حالا که به کرمان می روید، در آنجا سعی کنید دوستان و رفقایی پیدا کنید. یک دست، صدا ندارد. البته باید در همهجای ایران، بر ضد ظلم و اجحاف مأمورین دولتی قیام شود. از همین روزنامههای «قانون»، و کتاب «اصول آدمیت»، که در اسلامبول چاپ میشود، به هرطریق میدانید، به دست مردم بدهید بخوانند. من هم همیشه دعا میکنم، و از درگاه خداوند مسألت مینمایم هرچه زودتر فتح و ظفر نصیب کسانی شود که با اجرای عدل و مروت همراهی دارند. اگر ماندنی شدی، باز اینجا بیا! از ملاقات شما، خیلی خوشحال میشوم. اگر در ظاهر، گوشت نمی شنود، گوش باطنت بیدار می باشد. ملول نباش!» از خانهی حاج شیخ هادی خارج شدم، اما فریفتهی رفتار و عوالم سادگی و بیریابودن او شدم. حرفهایش، همه، در دلم نقش بسته، و خود را مکلف میدیدم که من هم محب و دوستدار مردم و ترقی مملکت باشم، و برای آن که کشور ایران هم از هرجهت، به سایر ممالک متمدن عالم برسد، آنچه به قدر قوه و توانایی، می توانم، کوشش کنم. ا

۱/ لمونههایی از ارسال، و پخش مخفیانهی روزنامهی قانون در ایران را حاج سیّاح محلاتی (عضو ازلی حوزهی اتحاد اسلام تهران)، در خاطرات خود آورده است. (حاج سیّاح، خاطرات حاج سیّاح، صص ۳۳۲، ۳۴۰، و ۳۶۳) نگارنده، در پژوهش تفصیلی پیشگفته دربارهی جنبش اتحاد اسلام، به شرح این موضوع، خواهد پرداخت. کتاب «خاطرات حاج سیاح» نیز یکی از منابع اصلی در مىاالمات مشروطەپژوهى است. براى شرح رويكرد نهاننويسى او، نك.: سيّد مقداد نبوى رضوى. المش وقایعنگاران بابی درگزارشگری جنبش مشروطیّت ایران. فصل مربوط به حاج محمّدعلی

[/] برای مطالعهی رسالهی «اصول آدمیت»، نک.: ملکم، رسالههای میرزا ملکمخان ناظمالدوله، بخش «فراموشخانه و جامع آدمیت»، کتاب «اصول آدمیت» (صص ۳۲۶ تا ۳۴۲).

۱. پیشین، صص۴۸ تا ۵۲. صنعتیزاده، پس از پایان شرح ملاقات پدرش با شیخ هادی نجم آبادی، یک پاورقی را که نصف صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب را در بر گرفته، به ذکر کمالات شیخ، اختصاص داده است. وی در فراز پایانی این پاورقی، چنین نوشته است: «از این مقوله صحبتها دربارهی مرحوم حاج شیخ هادی، بسیار زیاد است، و اگر نگارنده، میخواستم تمام آنچه را که شنیدهام، بنویسم، این پاورقی، مفصل و طولانی می شد.»

وجودم، مُثمر ثمری باشد به تدریج، دوستان و آشنایانی پیدا کردم، و آنها هم با من همفكر بودند، و هر هفته، چند جلسه تشكيل داده، و تمام صحبتهای ما، مذمت از رفتار مأمورین دولت بود. و همیشه، از ظلم و تعدى آنها، هركسي، شمّهاي بيان ميكرد، و سنبُل اين صحبتها، هميشه، همان خطابهها و بیانات سیّد جمال بود. مخصوصاً، رفتاری را که درباریان نسبت به سیّد جمال الدین در حضرت عبدالعظیم کرده بودند، بسیار شرمآور، و بهقدری جاهلانه و از روی نادانی انجام یافته بود، که همیشه مورد بحث قرار می گرفت در ظرف چندماه توقف در تهران، و معاشرت و آمیزش با مردمانی که همه، از آزادیخواهان نخبه و از خود گذشته، بودند، شوق و ذوقی که در بیداری هموطنان داشتم، یک بر چند شد! هیچ قدمی را بهجز آن که به مقصد و هدایت باطنی نزدیک باشد. برنمی داشتم

با توجه به قرائن تاریخی ذکرشده در گفتار بالا، باید گفت این جمع که به گفتهی حاج علی اکبر، گروهی از همفکران او بوده، و از «آزادی خواهان نخبه و از خود گذشته» بهشمار می آمدند، همان اعضای حوزهی اتحاد اسلام تهران بودند. با تأمل در عبارات صنعتى، نفوذ كلام و عقايد سيدجمال الدين در آن جمع دانسته می شود. روشن است که فعالان و تکایوگران بابی (ازلی) نیز در آن میان جای داشتند.

بازگشت به کرمان

بعد از آن درنگ کوتاه، صنعتی، بر آن شد تا به کرمان بازگردد. نویسنده، در ادامهی بحث، از دیدار حاج علی اکبر با پدر خویش (پدربزرگ نویسنده)، سخن گفته است. پدر، که از ناشنواشدن فرزندش، بسیار اندوهگین شده بود،

از مجالست او با سيّد جمال الدين، و نيز قانون خواهي اش، ناراحت شده، و شماتتش کرد. صنعتی، کوشید تا با بسط و توضیح موضوع، پدر را آرامش دهد، ولى سودى نداشت:

[پدر،] بهجای آن که درست فکر کند، و حق را از باطل تشخیص دهد، گفت: «از این صحبتهای تو، بوی کفر می آید! اگر به خودت رحم نمی کنی، لااقل، به ما رحم کن!» گفتم: «من، با خدای خودم، عهد کردهام که لحظهای آرام نگیرم، و از این صحبتهای تو هم، در عقیدهی راسخی که دارم، تردیدی پیدا نخواهم کرد!»

روشن است که پدر صنعتی، احتمال می داد فرزندش، با بابی ها همنشین شده باشد. چرا که در آن زمان، بسیاری از کسانی که از این قبیل سخنان می گفتند، به بابیان نسبت داده میشدند.

پیشروان آزادی در کرمان

فصل هشتم کتاب، که «پیشروان آزادی» نام دارد، یکی دیگر از بخشهای مهم این نوشته است. منعتی زاده، در این بخش، بر آن است تا به زندگانی برخی از بزرگترین فعالان بابی عصر ناصری بپردازد، هر چند که بر پایهی روش نهاننگارانهی خود، به عنوان «پیشروان آزادی»، اکتفا کرده است. وی، پس از بیان مقدمهای در توصیف ستمهایی که توسط نخستین پادشاه قاجار، بر اهل كرمان رفته بود، از ظلم و جور برخى حاكمان عصر قاجار سخن گفته است. ٔ صنعتی زاده، هدف خود از نگارش این مقدمه را ریشه یابی

۱. پیشین، ص۵۵.

۱. برای بعث دربارهی «تهمت بابی گری در عصر قاجار»، نک .: فصل «زندگانی ملک المتکلمین»، بخش «فتنهی بابی و بهائی: مانعی در پیشرفت آزادیخواهی»، ص۲۵۲.

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۷۸ تا ۱۰۴.

۲. پیشین، صص ۷۸ و ۷۹.

۱. عبدالحسین صنعتی زاده، روزگاری که گذشت، صص ۵۲ تا ۵۴.

مبارزههای «پیشروان آزادی» با سلطنت قاجار، عنوان کرده، و نوشته:

مقصودم از بیان این مطالب، این است که اگر در این فصل، شمّهای از مجالس سری [را شرح داده، و] یا به بیان شرح احوال مختصری از پیشروان آزادی می پردازم، خوانندهی محترم، بداند که پیدایش این مخالفین، و این رادمردان شجاع و از خود گذشته، از کجا آب خورده است. ا

در شرح گفتار بالا، باید توجه داشت که دشمنی بابیان کرمانی مخالف با حکومت قاجار، بیش از آن که در ستمهای مؤسس این سلسله و اخلاف او، ریشه داشته باشد، از دیدگاه اعتقادی ایشان نشأت می گرفت. پیش از این گذشت که در نگاه آنان، خاندان قاجار، «رجعت بنی امیه» بودند، و ناصرالدینشاه قاجار، میرزا تقیخان امیرکبیر، و سعیدالعلمای مازندرانی، جنایت کارانی بودند که هر عذابی را استحقاق داشتند. چرا که هریک، به شکلی با باب و پیروان او درگیر شدند، و ضربههایی جبراننایذیر به ایشان وارد آوردند. پیش از این گذشت که فعالان بابی (ازلی)، در نظر داشتند تا با مبارزههایی یی گیر، سلطنت قاجار را به زیر آورند.

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

میرزا آقاخان و شیخ احمد، بهروایت «روزگاری که گذشت»

ميرزا أقاخان كرماني و شيخ احمد روحي، هردو، داماد ميرزا يحيى صبح ازل بودند. اینان، نخستین پیشروان آزادیاند که شرح احوالشان، مورد نظر صنعتی زاده، بوده است:

میرزا آقاخان، سر خود را برای همین تحریرات و نامههای آتشینی که

۱. عبدالحسین صنعتی زاده، روزگاری که گذشت، صص ۸۳ و ۸۴.

و صدای پرمهابت او را خواننده، چنان از خلال جملات نوشتههایش درک میکند، که گویی، در میدان جنگی، سرداری، به سربازانش، فرمانهای نظامی و حمله میدهد. و آنطور از خود بیخود میشود، که میخواهد

برضد دولت استبدادی قاجاریه، نوشته، تقدیم ملت ایران کرد. طنین کلام،

بیمحابا، جان خود را برای نجات وطن فدا کند! البته، روزی می رسد که از طرف ملت ایران، از آن فدایی و شهید راه حریّت و آزادی، قدردانی به عمل آید.

صنعتیزاده، در ادامه، به رسالهی «ان شاء الله، ما شاء الله» میرزا آقاخان، اشاره کرده، و سپس، در پاورقیهای صفحات ۸۴ تا ۹۷، متن کامل آن را آورده است. وی، در ادامهی بحث دربارهی «پیشروان آزادی»، آخرین لحظات زندگانی میرزا آقاخان و یارانش را با شور و احساس فراوان، وصف کرده

آخرین لحظات زندگی را، با دونفر از همقدمان و یاران وطن پرست خویش، با شجاعت و از خود گذشتگی، به آخر رسانده، به نوعی که موجب افتخار و شرف عموم ایرانیان می باشد. محمّدعلی میرزا، در عصر روز ششم ماه صفر ۱۳۱۴، با چندنفر میرغضب، به سر وقت میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسنخان خبیرالملک می رود، و در صدد میافتد که شخصاً حضرات را استنطاق نماید. مشار الیه، این طور تصور کرده بود که آنان، در جلوی پای او، به خاک افتاده، و با عجز و الحاح، او را ميستايند، و به گناهان خويش اعتراف ميكنند. اما، بر خلاف، خود را در مقابل آنان، بس کوچک می بیند! زیرا آنها، بدون آن که به مقام او اهمیتی داده، و بخشایش بطلبند، هر سؤالی را یاسخی دندانشکن و صحیح میدهند! این طرز بیاعتنایی، چنان او را برآشفته میسازد که با رذالت، مانند یک نفر قاطرچی، سخنانی خالی از ادب و نزاکت بر زبان

۲. نک.: مقدمهی پژوهش حاضر.

٣. شيخ محمود افضل الملك كرماني، مختصري از شرح حال مرحوم ميرزا آقاخان كرماني، ص ز.

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، در کرمان، تبلیغ آیین باب، و نیز مبارزه با بهائیان را _اما در لباس اسلام_ پی می گرفتند. ا نخستین سفر مهم میرزا آقاخان _ که در تاریخ ثبت شده_ سفر اصفهان

اوست. میرزا آقاخان، مدتی در اصفهان، میهمان همکیش خود، میرزا نصرالله ملك المتكلمين، بود. او، همچنين، چندى در ادارهى ظل السلطان بهسر برد. ا مدتی پس از رسیدن میرزا آقاخان به اصفهان، شیخ احمد روحی نیز به آنجا آمد. ایشان، سپس به تهران رفتند. توقف میرزا آقاخان در تهران، مدتی به طول انجامید، و سبب آن نیز وجود تعداد بیشتری از «همفکران» او در آن شهر بود. وی، در تهران، بیشتر با شیخ محمدمهدی شریف کاشانی ارتباط

داشت. ۵ شریف کاشانی ـ که از بابیان برجسته بود_ نوشته که میرزا آقاخان و

١. ميرزا حيدرعلى اصفهاني. بــهجة الصدور. صص٢٧٤ تا ٢٩١. آنچه نويسندهي بهائي كتاب. دربارهي سفر کرمان خود آورده، از تبلیغات میرزا آقاخان و شیخ احمد در کرمان، اما در ظاهری اسلامی. حکایت دارد. وی، از قول یکی از بهائیان کرمانی، نوشته: «[گذشته از شیخیها،] پسران ملا جعفر هم در نهایت عداوت! به اسم محبت، با هر بهائی که وارد شود، معاشرت مینمایند تا او را مشهور میکنند، و سبب فرار یا حبس و شهادت بهائی واردشده، میشوند.» (ص ۲۷۶) وی، از درس لهجالبلاغهی روحی در خانهاش، سخن گفته (ص ۲۷۷). و به جمعی که توسط او، و میرزا آقاخان. بابی (ازلی) شده بودند، اشاره کرده است. (ص ۲۸۰) او، نمیرزا آقاخان را مانند روحی، «مدلّس و مزوّر و غدّار و مكّار و مُبغض عنود لجوج» خوانده، و نوشته كه: «فضل و اطلاعش هم از شيخ احمد، بیشتر» بود. (ص ۲۸۰) همچنین، نوشته که وقتی در حضور یکی از بزرگان شیخیان کرمان، ذکری از بابیبودن ملا محمّدجعفر کرمانی و پسرانش به میان آمد، «شیخ احمد، انکار نمود که ملا جعفر و پسرانش، خبر و اطلاع از ظهور نوری بعد از اشراق شمس محمّدی ندارند، و این. تهمت و افتراء است!» (ص ۲۸۶) وی، همچنین، دربارهی ظاهر اسلامی ملا محمد جعفر کرمانی، نوشته: «ملا جعفر ازلی و پسرانش، ... بر تدلیس و تلبیس، خود را بین انام کالانعام، ظاهر نموده، که از تعرض شیخیّه، و علما و حکومت، محفوظ مانده است. و بهعلاوه، به راحت و عزت و ثروت، زندگانی لعوده ... صبح و شام مسجد مىرود، و جمعيت مسجدش زياد است، ... سهيسرش، يكي صاحب مسجد بود، و بر تزویرات پدر، متأسّی» (صص ۲۸۷ و ۲۸۸)

۷. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۸۸. در فصل «زندگانی ملکالمتکلمین»، (ص۲۱۸)، بحثى تفصیلی، دربارهی اعتقاد بابی (ازلی) ملکالمتکلمین، آورده شده است.

میراند، و میگوید: «شما، قاتل هستید!» شیخ احمد روحی، به او پاسخ می دهد: «قاتل، ما نیستیم، تو هستی!» و تمام سخنان زشت او را به خودش نسبت داده، و به قسمي او را فحشباران مينمايد، كه همراهانش، از خجالت، فرار مینمایند! و همان قسمی که گفتهاند: «از جان گذشته، هرچه در دل دارد، بگوید»، مرحوم روحی هم آنچه لایق آن مرد ظالم بود، به او نثار میکند، و در آخر سر، میرغضب را مخاطب ساخته، میگوید: «جلو بیا، زود مرا آسوده کن! نمیخواهم بیشتر از این، این مرد منحوس و ستمگر را ببینم!» میرغضب، به او نزدیک میگردد. میرزا آقاخان، جلو دویده، میگوید: «قبل از کشتن رفقای من، مرا بکش!» میرغضب، به او نزدیک می گردد. در این دفعه میرزا حسنخان، دست او را گرفته، و میگوید: «آنها را بگذار، مرا بکش! اینها، نمیدانند که از هر قطره خون ما، هزاران آزادیخواه به وجود می آید!» آری، این سه نفر رفیق و همقدم، به محمّدعلی میرزا نشان می دهند که تا چه حد و پایه، در راه نجات وطن، و سرنگونساختن بنیاد استبداد، یک دل و یک جهت می باشند! میرغضب، که از تندگویی های مرحوم شیخ احمد به اربابش، دل پردردی داشته، نخست، سر شیخ احمد را میبُرد، و بعد، میرزا آقاخان و خبيرالملک را. بعداً، برحسب دستور محمّدعلى ميرزا و امين السلطان، سرهای آن بزرگواران را پوست میکنند، و در آنها آرد کرده، به طهران مى فرستند. وسيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون.

گذری بر تکاپوهای میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین بردسیری، مشهور به میرزا اَقاخان کرمانی، یکی از تکاپوگران شناخته شدهی بابی (ازلی) در عصر قاجار است. او، با شرکت در مجالس ملا محمّدجعفر كرماني (پدر شيخ احمد روحي) به بابيان پيوست. ا

۱. محمد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدّمه، ص١١.

۱. بحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۶۷.

۵ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۸۸.

۱. پیشین، صص ۸۴ تا ۸۷.

٢. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٤، ص٩٢۴.

میرزا آقاخان، چندسالی در اسلامبول بود تا این که سیّد جمالالدین افغانی به آنجا آمد. در آن زمان (۱۳۱۰ق.)، «جنبش اتحاد اسلام» به رهبری سيّد جمالالدين، آغاز شد، و ميرزا أقاخان و شيخ احمد، در ميان فعال ترين همکاران او جای گرفتند. این تکاپوها، واکنش دولت ایران را در پی داشت، و سرانجام، به دستگیرشدن آندو انجامید.

با كشته شدن ناصر الدين شاه قاجار توسط ميرزا رضا كرماني، دولت ايران که بهدرستی، سیّد جمالالدین، میرزا آقاخان، و شیخ احمد را از عاملان آن كار مىدانست_ سيد جمال الدين را از دولت عثماني خواست. سلطان عبدالحميد، از تحويل او سر باز زد، اما ميرزا أقاخان و شيخ احمد را پيش از آن به ایران فرستاده بود. این دو، سرانجام، در اوایل سال ۱۳۱۴ق. ـ در حالی که هنوز سهماه از قتل ناصرالدینشاه نگذشته بود_ در تبریز بهدست محمّدعلىميرزا ولىعهد (بعدها: محمّدعلىشاه قاجار) كشته شدند. ا

روایت تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی، در عثمانی

یکی از نکات مهمی که در سرگذشت میرزا آقاخان کرمانی باید مورد توجه قرار گیرد، ثبات کیش اوست. دیدگاهی که اکنون دربارهی میرزا آقاخان رایج است، آن است که او، پس از ورود به عثمانی، بهتدریج با اندیشههایی دیگر آشنا شد، و سرانجام، از بابیگری دست شست، و به یک آزادیخواه

کرده است: «[میرزا آقاخان،] چندی هم بهواسطهی مصاهرت با میرزا یحیی _معروف به «ازل»_ به تبلیغ آن آیین نو، اشتغال داشته، و از آنجمله، کتابی بهنام «هشت بهشت»، راجع به [آن] نوشته، و در اول کتاب، این بیت را آورده: «مغان که دانهی انگور آب میسازند * ستاره میشکنند آفتاب میسازند»، [که] کنایت است از اینکه آیین جدید، کاملتر از دین اسلام است. زهی خجالت و شرم! ولی، نگارنده، گمان ندارم که طبیعت سرکش میرزا آقاخان، و معلومات او، اجازهی چنین ارتجاع را شیخ احمد، حرکت خود را در مسیر «نصرت امر» میگفتند، و مورد تأیید حاج میرزا هادی دولتآبادی که آن زمان، از بزرگان درجهی اول بابیان بود_ نیز قرار داشتند. حاج میرزا هادی هم مقصود ایشان را «تبلیغ و نصرت کردن» می گفت. میرزا شیخعلی یزدی (منشی سفارت بریتانیا) نیز از بابیانی بود ^۲ که در زمان اقامت میرزا آقاخان در تهران، با او ارتباط داشت. ^۳ همچنین، بهنظر میرسد آشنایی و ارادت نزدیک میرزا اَقاخان به شیخ هادی نجم آبادی، از همین زمان آغاز شده باشد. ارادتی که موجب شد که او، شیخ را با عنوان یکی «از خصیصان عصر» بستاید. ^{*}

منزل پایانی آن دو تکاپوگر بابی (ازلی) در ایران، شهر رشت بود. آنان، ایران را از راه رشت، ترک کردند، و سرانجام، به اسلامبول رسیدند.^۵ ایشان، مدتی پس از ورود به اسلامبول، به قبرس رفتند، و دوماه در آنجا ماندند. آنان، بعد از دیدار با میرزا یحیی صبح ازل، با دوتن از دختران او ازدواج كردند. مُ أَنْچِنانكه يكي از أگاهان بابي، نگاشته، ميرزا أقاخان، پس از وصلت با دختر صبح ازل، به تبليغ «آن آيين نو» اشتغال داشته است. ٧

١. براى آگاهي بيشتر دربارهي جنبش اتحاد اسلام، و حادثهي كشتهشدن ناصرالدينشاه قاجار، نك .: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدینشاه».

۱. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص۱۱۸.

۲. میرزا شیخعلی، برادر شیخ محمّد یزدی بود. شیخ محمّد، در اسلامبول اقامت داشت، و به روایت بهائیان، «در انجا، نمایندهی ازلیها بود» (محمّدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص۲۷۸)، و «هرکس میخواست به قبریس سفر کند، از او خطی می گرفت، و الا، ممکن نبود، بتواند با ازل ملاقات کند.» (ميرزا ابوالفضل گلبايگاني و سيّد مهدي گلبايگاني، كشف الغطاء عن حيل الاعداء، ص١١٩)

٣. شيخ محمود افضل الملک كرماني، مختصري از شرح حال مرحوم ميرزا آقاخان كرماني، ص ز. ۴. میرزا اقاخان کرمانی، رضوان، ص۱۱۰.

۵. شیخ محمود افضلالملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ز.

۷. محمود دبستانی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، یغما، س۲، ش۶. ص۲۵۹. برای آگاهی از اعتقاد بابی دبستانی، نک.: همین فصل، بخش «آزادیخواهان کرمان»، ص۱۲۹. در فهرستی که عبدالحسین صنعتی زاده از آن آزادی خواهان به دست داده، دبستانی، از کسانی است که با علامت ***، نشان داده شدهاند. همانگونه که توضیح داده شده، صاحبان علامت ستاره، با احتمالی قریب به یقین، تکاپوگران بابی (ازلی) بودند. این ویژگیها، همراه با توصیف دبستانی از تعالیم باب، با عنوان «آیین نو»، بابی بودن او را یقینی میکند. جالب اینجاست که دبستانی نیز در گفتار خود، نهانزیستی را پیشه

در سال ۱۳۱۲ق. (حدود یکسال و نیم پیش از مرگ)، به یکی از بستگانش

در كرمان نگاشت، احكام آيين باب را «قوانين آسماني» خواند! وي، در همان

زمان دستگیری، مورد توجه بابیانی چون حاج میرزا احمد مصباح الحکماء

با مروری بر منابع تاریخی مشروطیّت که توسط وقایعنگاران بابی (ازلی)

نگاشته شده، می توان دید که یکی از نکاتی که در بیشتر آنها آمده، تجلیل

فراوان از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، و شرح جانبدارانه و گاه

حماسی کشته شدن آنهاست، بدون اشاره به اعتقاد بابی شان! در واقع، باید

گفت که آنچه باعث شده این دو نفر در فضای تاریخپژوهی عصر قاجار، تا

این اندازه مشهور شوند، ستایش شدن شان در منابع بابی (ازلی) است که در

بنابراین، برای نگارش کتابهای ضد دینی میرزا آقاخان کرمانی، باید

دلیلی دیگر را سراغ گرفت، و نگارش آنها را نمودی از همان سنت

نهانزیستی بابیان (ازلیان) در عصر قاجار دانست. این کتابها، مهمترین

شمار مهمترین مراجع پژوهش در این حوزه قرار دارند. ا

دلیل، برای استواری نظریهی محققانی چون آدمیت هستند. آ

(نوهی صبح ازل)، و حاج میرزا یحیی دولتآبادی بود!

با این حال، متون و اسناد تاریخی، جز این می گویند. بر اساس آنها، باید گفت که میرزا آقاخان کرمانی، تا پایان، در مسیر رواج آیین باب گام برمی داشت. او، حتی کتابهای ضد دینی و گاه ضد بابی خود مانند «صدخطابه» و «سهمکتوب» را برای همان مقصود نگاشت! این کار، در نگاه نخست، ممكن است غريب و نامعقول بنمايد، اما بايد دانست كه اين دو کتاب، توسط بابیان (ازلیان) نسخهبرداری شده، و پخش میشدند! بهعنوان نمونه، نسخهای از کتاب «صدخطابه» در دست است که توسط میرزا مصطفی کاتب رونویسی شده است. ممانگونه که در ادامهی همین فصل، آمده، این شخص، یکی از فعالان بابی بود، و زندگی خود را با رونویسی و فروش آثار بابی می گذراند. با فرض پذیرش تغییر کیش میرزا آقاخان، آیا می توان پذیرفت که میرزا مصطفی ـ که بابیبودنش تا روزهای پایانی حیات گزارش شده - کتابی ضد دینی و ضد بابی را رونویسی کرده، و پخش کند؟!

میرزا آفاخان کرمانی _که به نظر آدمیت_ چندسالی پس از ورود به عثمانی، اعتقاد بابی خود را کنار گذاشت، در حدود سال ۱۳۱۰ق. (حدود سهسال پیش از مرگ)، کتابی را با عنوان «فصل الخطاب فی ترجمة احوال الباب» تهیه کرد، و به جانبداری از آیین او پرداخت. همچنین، در نامهای که

۱. میرزا آقاخان، در زمان اعزام به ایران، برای حاج میرزا یحیی دولتآبادی، نامهای نوشت، و از او یاری خواست. (یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۶۶) درباره ی نگاه مصباح الحکماء به میرزا آقاخان نیز در فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت» (بخش «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی»)، مطالبی آمده است.

۲. برای آشنایی با این منابع، و نیز نوع توصیف آنها از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران.

٣. بايد گفت كه نظريّهي آدميت، از نظر روششناسي نيز با مشكل روبروست. وي، گاه، در نقل مطالب، به شکلی گزینشی عمل کرده، و مقصود میرزا آقاخان را بهگوندای دیگر، نشان داده است. بعث دربارهی تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی، به تحقیقی جداگانه، نیاز دارد. نگارنده، امیدوار است این موضوع را در آینده مورد بررسی قرار دهد.

۱. نک .: فریدون آدمیت، اندیشههای میرزا آقاخان کرمانی، صص ۹ تا ۱۵، و ...

۲. این نسخه، با شمارهی ۷۱۷۶، در کتابخانهی مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود.

۳. سعیدخان کردستانی –که با میرزا مصطفی، دوستی نزدیک داشت، و آثار زیادی از بابیان را از او گرفته بود_ دربارهی ایمان او به باب تا روزهای پایانی حیات، نکاتی آورده است. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخههای خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، صص ۱ تا ۳).

توفیق نیافت، و پس از دستگیری، در انبار تهران، بهشکلی مبهم درگذشت. ا صنعتى زاده، شرح حال ميرزا احمد كرماني را اين گونه، آغاز كرده است:

چون این فصل کتاب، به نام پیشروان آزادی کرمان نوشته شده، لازم گردید از واعظ و سخنران بزرگ کرمانی، که اگر در یکی از ممالک دیگر عالم بود، در شمار نوابغ محسوب می گردید، شمّهای بنویسم، و با تأثر از

وی، سپس، به جریان دستگیری میرزا احمد در کرمان _به سال ۱۲۹۵ق._ اشاره کرده است. پس از آن، برخی مکارم اخلاقی او را یاد کرده، و سبب گرفتاریاش را از زبان یکی از معاصرانش، «بیان حرفهای تند و ضد حکومت، بر فراز منبر» دانسته است. اوی، در ادامهی این شرح حال، بخشی را نيز به توصيف گفتگوي شجاعانهي ميرزا احمد با وكيل الملك ثاني (حاكم وقت کرمان) اختصاص داده، 0 و مجازات او را شرح داده است. 7

سيّد جمال الدين واعظ، و ميرزا نصرالله ملك المتكلّمين

صنعتی زاده، در این قسمت، جملهی معترضهای دربارهی جنبش مشروطیت آورده است. وی، پس از بیان اهمیت وعظ واعظان، تمام موفقیت مشروطهطلبان را مرهون تلاشهای سیّد جمالالدین واعظ اصفهانی، و میرزا نصرالله ملك المتكلمين _كه هردو، واعظ و سخنران بودند_ دانسته است.

ميرزا احمد مُشرف كرماني

«آزادیخواه» دیگری که از نگاه صنعتیزاده، در زمرهی «پیشروان آزادی» به شمار آمده، ميرزا احمد مشرف كرماني است. اين شخص نيز از فعالان برجستهی بابی (ازلی) بود. پیش از این آمد که عزیه خانم (خواهر ازلی بهاءالله)، در کتاب «تنبیه النائمین»، او را «شخص عظیمالشأن» خوانده، و به شاگردی اش نزد ملا محمدجعفر کرمانی اشاره کرده است. ناشران کتاب «تنبیه النائمین» نیز از او، با عنوان یکی «از فضلاء و آزادی خواهان بهنام بابی»

میرزا احمد، در مکتب ملا محمّدجعفر کرمانی آموخته بود که باید هم با حكومت قاجار، و هم با بهائيان، مقابله كند. از همينرو بود كه با اين دو گروه، به مبارزه و دشمنی پرداخت، و هردو را نیز با خود سرگران نمود. وی، در رسالهای که در رد میرزا حسینعلی بهاءالله نوشته، از او، پیوسته با عنوان «نفس مدّعی» یاد کرده است. ٔ بهاءالله هم او را «رایحهی منتنهی کریهه» خواند.*

میرزا احمد، در سالهای بعد، به جرگهی یاران سید جمال الدین در تهران پیوست، ^۵ و در زمرهی «پیروان» شیخ هادی نجم آبادی قرار گرفت. ² در آستانهی قتل ناصرالدینشاه، بهدستور حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول، به همدان رفت، تا پس از وقوع قتل، مردم را به شورش وادارد. اما، در این کار

۱. برای آگاهی از این شورش، نک .: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدینشاه»، ص۱۶۷. باییان (ازلیان)، بر آنند که میرزا احمد، در زندان مسموم شد، و به قتل رسید. (عزیه خانم، ، تنبیه النائمین، مقدمهی ناشر، ص۴)

۲. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۸۷

۳. پیشین، ص۸۷.

۲. پیشین، ص۸۹.

۵. پیشین، صص ۹۱ تا ۹۴.

۶. پیشین، صص۹۴ تا ۹۶.

١. عزيه خانم، تنبيه النائمين، ص١١٤.

۲. پیشین، مقدمهی ناشر، ص ۴.

٣. متن اين رساله را عزيهخانم، در كتاب «تنبيه النائمين» آورده است. (عزيهخانم، تنبيه النائمين، صص۱۱۵ تا ۱۴۱)

۴. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج۵، ص۱۰۷.
 ۵. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص۳۴۳؛ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار خصوصی، ج۵.

میرزا محمدخان قزوینی، میرزا احمد را از «بیروان» شیخ هادی نجم آبادی خوانده است. (ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰ یادداشتهای میرزا محمدخان قزوینی)

می دانیم که این دو نیز در میان فعالان بابی (ازلی) جای داشتند. توصیف صنعتی زاده چنین است:

و این، شکی نیست که وطن پرستان ایران، و موفقیتی که بعداً در سرنگونساختن بنیاد استبداد و قاجاریه نصیبشان شد، همه، مدیون سیّد جمال الدين واعظ، و ملك المتكلمين بوده، و براى هميشه، نام آن بزرگواران باید در صفحات تاریخ انقلاب ایران نوشته گردد. ٔ

ادامهی شرح حال میرزا احمد مشرف کرمانی

صنعتی زاده، در ادامهی شرح احوال میرزا احمد کرمانی، بار دیگر با روش مخصوص خود در نهاننویسی به میان آمده، و دربارهی میرزا احمد، چنین مىنويسد: «آنچه از نوشتجات و ترشحات قلم او پيداست، مشاراليه، مروّج مذاهب خاصی نبوده، بلکه، خود، داعیهای داشته!» وی، سپس، از قول شخصي بهنام «شيخ المشايخ»، خاطرهاي را بهعنوان شاهد اين دعوي آورده است. جالب اینجاست که روایتگر این داستان نیز بهاحتمال قریب به یقین، یک بابی بود که تمایل نداشت خود و دوستانش به این عنوان شناخته شوند. ۲ صنعتی زاده، در پایان سرگذشت میرزا احمد، از میرزا رضا کرمانی - که او نیز بابی بود ـ یاد کرده است:

متأسفانه، با آنهمه سختی و مشقت زندان، [که برای میرزا احمد رخ داد]. این طور مقدر بود که میرزا رضای کرمانی، قبل از کشتن ناصرالدین شاه، در

پهلوی اتاق حاج میرزا احمد، همشهری خود، منزل نماید، و به هوای او، در حضرت عبدالعظیم سکونت نماید. و چون سوابق حاج میرزا احمد به آزادیخواهی و سرسختی بر اولیای دولت وقت معلوم بود، همین که میرزا رضا گرفتار و محبوس میگردد، حاج میرزا احمد را هم باز به زندان می برند. در این دفعه، در زندان، چراغ عمرش خاموش می گردد، البته نه به مرگ طبیعی.

پیش از این آمد که بهخلاف گفتار صنعتی زاده مسایگی میرزا رضا با میرزا احمد، موجب دستگیری او نشد. بلکه، رفت و آمد آن دو با هم، که از دید برخی، پنهان نمانده بود، و نیز شورشی که میرزا احمد، در همدان برپا كرد، سبب زندانى شدنش بوده است. پس از دستگيرى ميرزا احمد، شيخ هادی نجم آبادی، خواست وی و دوست شورشیاش را نجات دهد. شفاعت شیخ دربارهی همکار میرزا احمد، اثر کرد، اما، پیشینهی ضدحکومتی میرزا احمد، شفاعت استاد را بی اثر گذاشت، و اندکی بعد، در زندان درگذشت. ا

صنعتی زاده، در این فصل، دو تصویر از زمان زندان میرزا احمد و میرزا رضا آورده است. این تصویرها، به زمان همکاری آندو با یاران سیّد جمال الدين به سال ۱۳۰۸ق. مربوطند. ^۳ ناصر الدين شاه، در زير نسخه ي اصلي عکس میرزا احمد، به بابیبودن او اشاره کرده، اما، این دستخط، در تصویری که در کتاب «روزگاری که گذشت» آورده شده، نیست! مخذف آن را باید

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱۰۳.

۱ محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص۱۱۱، پ ۱. برای آگاهی از شورش حاج مهرزا احمد کرمانی، نک.: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدینشاه قاجار»، بخش «تدبیرهای گروه كشندگان ناصر الدين شاه»، ص١٤٧.

١/ ١/ دانست كه مدتى بعد از بيرون رانده شدن سخت سيّد جمال الدين از ايران، ياران او، فعاليت هايي هد حکومتی را آغاز کردند، و بعد از مدتی، بهسبب سادهلوحی میرزا رضا کرمانی، دستگیر شدند. این کروه جای داشت_ در کتاب خاطرات خویش، این گروه جای داشت_ در کتاب خاطرات خویش، این موضوع را به تفصیل شرح داده است. (نک.: حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، فصل «دستگیرشدن من») ا اصل این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

۱. برای آگاهی بیشتر از اعتقاد دینی و تکاپوهای ملکالمتکلمین، و سیّد جمالالدین واعظ، نک.: فصل «زندگانی ملک المتکلمین»، صص ۲۱۸ و ۲۲۸.

۲. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۹۸.

۴. در بخش «آزادیخواهان کرمان»، از این فصل، فهرستی از مشروطهخواهان کرمانی آمده که نام «شیخ المشایخ» نیز در میانشان دیده میشود. در تحلیل این فهرست، دیده خواهد شد که برخی از انان _ و ازجمله شیخ المشایخ _ با احتمالی قریب به یقین، در میان بابیان (ازلیان) جای داشتند.

آخرین لحظهی حیات، دست از عقیدهی خود برنداشته، تا بالاخره، بر دشمنان آزادی، غالب شدند. ا

آقا حسن كتابدار

یکی از این افراد آزادی خواه، «آقا حسن کتابدار» بود:

در میان اشخاصی که یاد می شوند، لازم است از مرد فاضل و دانشمندی، موسوم به «آقا حسن کتابدار»، چندسطری بنویسم. مشار الیه، روزنامههای قانون و مجلات میرزا ملکمخان را به امانت برای مطالعه به هرکس، می داد. خود من، طفل بودم؛ شنیدم کتابی شیرین و قصه ای دلنشین، به اسم کتاب «حاجی بابای اصفهانی» در خانه دارد. با اطمینان کامل، روزی پرسان پرسان، به در خانهاش رفتم، و حلقهی در را کوبیدم. خودش آمد، درب را باز کرد. و همین که دانست کتاب حاج بابا را از او میخواهم، بی مضایقه، کتاب را آورد، و با دست لرزانش به من داد، و سفارش کرد آن را خوب محافظت کنم. نمی دانستم از شوق و ذوق، چه کنم! در وسط کوچهها راه می رفتم، و از آن کتاب می خواندم، و لذت می بردم. ا

آشنایی بیشتر با «آقا حسن کتابدار» را از یکی از نامههای میرزا آقاخان کرمانی که به شوهرخواهرش، آقا میرزا علیرضای طبیب، نگاشته، می توان به دست آورد:

دو کتاب، بهخط غیر، نزد جناب مبادی آداب، آقاحسن کتابدار ــسلّمهالله ــ ارسال شده. یکی، در علم فلسفهی نظری؛ و دیگری، حقوق و قوانین آسمانی. ترجمه از کتب فرنگستان است، در امر جدید. بگیرید، بهدقت ملاحظه فرمایید. مطالب نافعه در آنها بسیار است. نمودی از همان سنت نهانزیستی دانست. این فصل، با رثایی دربارهی آن زندانیان، یایان یافته است. ا

آزادىخواهان كرمان

«آزادیخواهان»، عنوان فصل دهم کتاب «روزگاری که گذشت» است. این فصل نیز در نگاه تاریخی، یکی از بخشهای بسیار مهم کتاب، بهشمار می آید. اهمیت آن، بدان سبب است که در خلال آن، به هویت برخی دیگر از فعّالان بابی جنبش مشروطیّت می توان پی برد.

شروع این فصل، با «مدرسهی ملی کرمان»، و مدیسر آن مدرسه، یعنی «آقا سیّد جواد»، است. صنعتیزاده، در بیان فایدهی واقعی این مدرسه، آن را «در باطن، مرکزی برای وطنپرستان» دانسته، در حالی که «در ظاهر، این مدرسه، برای تحصیل نوباوگان تأسیس شده بود.» آقا سیّد جواد، که «یکنفر از پیشروان آزادی کرمان» بود، «در اوایل، از زمرهی حضرات شیخیّه بود، [ولی،] بعداً از آنها کناره گرفت. شمنعتیزاده، به رویکرد جدید آقا سیّد جواد، اشاره نکرده، اما، باید گفت که او، به باییان (ازلیان) پیوسته بود، آما ظاهری اسلامی داشت. جشین اعطای مشروطیّت، در مدرسهی ملی برگزار شد. در این جشن، بسیاری از دوستان پدر صنعتیزاده حضور داشتند:

بعضی از این اشخاص، گرفتار مصائب و صدمات بسیار شده، کتکها خورده، یا تبعید شده، اموالشان به غارت رفته، با تمام این مصائب، تا

ا. عبدالحسین صنعتیزاده ی کرمانی، روزگاری که گذشت. صص۱۱۶ و ۱۱۷.

۱، پیشین، صص۱۱۷ تا ۱۱۹.

از مردون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص۲۷۸. این نامه، به همراه چند نامهی دیگر
 مرزا آقاخان، در کنار برخی اسناد باقیمانده از شیخ احمد روحی، نزد علی روحی (خواهرزادهی

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱۰۴.

۲. پیشین، صص۱۱۴ تا ۱۲۵.

۳. پیشین، ص۱۱۴.

۴. پیشین، ص۶۹، پ ۱.

۵. محمدصادق ابراهیمی که یکی از آگاهان ازلیان کرمان بود در وصیتنامهی خود، «مرحوم آقا سید جواد» را «راهنمای خود» در آیین باب یاد کرده است. (محمدصادق ابراهیمی، وصیتنامه، ص ۱۱)

افضل الملک، محمود امین الاسلام (درگاهی) (دبستانی)، شیخ مهدی بحرالعلوم، حاج مصباح الحكماء، ميرزا محمّد ناظم الاسلام، و آخوند ملا

صاحبان علامت ** نيز بدين شرحاند: شيخ احمد مجدالاسلام، احمد دهقان (بهمنيار)، شيخ ابوالقاسم فرزند آخوند ملا محمدجعفر، سيّد ابوتراب راوری، کربلایی ابوالقاسم قالی باف (شمر)، أقاحسن کتابدار، حاجی حسین عسكرمراد، ذوالرياستين، دكتر عليرضاخان رييس نمك، أقا ميرزا شهاب الدين (نمایندهی مجلس)، شمس الحکماء (نمایندهی دورهی اول مجلس شورای ملى)، شيخ المشايخ، شيخ حسين قمى شيخالملك، سيّد مصطفىخان كاظمى، ميرزا احمدخان شيباني، علىخان سرهنگ توپخانه، على زارع، على آقا روحي، عطاءالملك (نمايندهي مجلس)، كاظم ايران پور، ميرزا محمّد ابوالفتحزاده، محمدصادق ابراهیمی، میرزا مهدی خان تلگرافچی زاده، معاونالتجار (نمايندهي دورهي اول مجلس)، يوسف پهلوان احمد، شيخ یحیی افضل الملک، و شیخ یحیی (نمایندهی مجلس). در این میان، تصویری از میرزا غلامحسین (ناشر روزنامهی دارالامان کرمان) آورده شده، که پس از توضيح آن، علامت ** ديده مي شود.

کسانی که علامت * را دارند هم عبارتند از: حسن اقاتقی، حسین مشهدی محمد جوپاری، میرزا رضاخان عضو بانک شاهی، صادقخان جوپاری، عباس خان یاور، میرزا غنی خان زند، شیخ فرجالله سرآسیابی (نمایندهی مجلس)، قوام الاسلام، مهدی اقاحسن (رییس بلدیه)، میرزا مهدی خان رییس دفتر، محمّد جواد فولادی، میرزا آقا مستوفی، و محمّدرضا باروتكوب. با بررسی عبارات این نامه، دانسته می شود که میرزا آقاخان، کتابهایی نافع در «امر جدید» که «فلسفهی نظری» و «حقوق و قوانین آسمانی» را شامل می شدند، برای آنا حسن کتابدار فرستاده بود. روشن است که مراد از «امر جدید»، همان اعتقاد بابی است. فریدون آدمیت، بر آن بود که این دو کتاب، همان «حکمت نظری» و «هشت بهشت» بودند. دانسته است که این دو کتاب، در بررسی و تأیید تعالیم و نیز دستورهای باب نگاشته شده بودند. ۲

فهرست مشروطمخواهان كرمان

صنعتیزاده، در ادامهی این فصل، فهرستی از کوشندگان راه مشروطیّت را که با پدرش دوستی داشتند، به دست داده است. ٔ این فهرست، نام نود و چهار تن از کرمانیان اَزادی خواه را در بر می گیرد. آنچه در این میان، توجه خواننده را به خود جلب می کند، علامتهایی است که پس از برخی نامها گذاشته شده است. در جلوی نام برخی از این اشخاص، علامت *** دیده می شود، برای بعضی نشان ** گذارده شده، و تنی چند نیز علامت * را دارا هستند. آ کسانی که دارای علامت *** هستند، از این قرارند: شیخ محمود

۱. شیخ المشایخ، همانی است که خاطرهای را دربارهی میرزا احمد کرمانی، و بی تعلقیاش نسبت به مذهبی خاص، برای صنعتی زاده گفته بود.

شیخ احمد)، قرار داشت. او، این اسناد را در اختیار آدمیت قرار داده بود. (نک.: فریدون آدمیت، اندیشههای میرزا آقاخان کرمانی، ص۲۷۵)

۱. پیشین، ص۲۷۸ پ ۱ تاریخ این نامه، ۱۳۱۲ق. است. شرح آدمیت بر این نامه - که در پاورقی این صفحه از کتاب آمده به بابی بودن میرزا آقاخان در زمان نگارش آن دلالت میکند. تاریخ نگارش این نامه که به حدور دوسال پیش از کشتهشدن میرزا آقاخان بازمیگردد، خود، دلیلی است بر نادرستی نظر آدمیت دربارهی تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی در عثمانی. باید دانست که او، بهاحتمال، بی توجه به ناهمسانی این نامه با نظریهاش، آن را در کتاب خویش آورده است.

۲. بیش از این گذشت که کتاب «هشت بهشت»، در بیان احکام باب است، و در پایان، ضمن بعثی تاریخی-کلامی، به رد اعتقاد بهائی، و تأیید صبح ازل پرداخته است. کتاب «حکمت نظری». به عقاید بابیان، پرداخته است. (نک.: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، حکمت نظری)

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱۲۲. ۴. پیشین، صص۱۲۲ تا ۱۲۵.

در میان افراد گروه نخست که با علامت *** مشخص شدهاند، حاج مصباح الحکماء که احمد نام داشت، نوهی پسری صبح ازل بود. شیخ مهدی بحرالعلوم و شیخ محمود افضل الملک، همانگونه که پیش از این اشاره شد، فرزندان آخوند ملا محمّدجعفر كرماني (بنيانگذار آيين باب در كرمان) بودند، و آخوند ملا یوسف نیز داماد او بود. اینان، همگی، از پیروان صبح ازل بودند. محمود دبستانی، برادر مجدالاسلام کرمانی بود کم در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت. گفتارش دربارهی «آن آیین نو» نیز پیش از این آمد.

در میان گروه دوم، یعنی صاحبان علامت **، شیخ احمد مجدالاسلام (برادر دبستانی)، به نقل یکی از بهائیان هم عصرش، «مرشدی داشت که ازل باشد.» شیخ ابوالقاسم، فرزند ملا محمدجعفر کرمانی بود. کربلایی ابوالقاسم قالی باف (شمر) نیز در «رسالهی کاتب کرمانی» که نگاشتهی یکی از معاصران اوست_ با عنوان «بابي» ياد شده است. ما بابي بودن آقا حسن كتابدار، پیش از این، مورد بررسی و تأیید قرار گرفت. علی آقا روحی، فرزند آخوند ملایوسف، و نوهی دختری ملا محمّدجعفر کرمانی بود، و از بابیان بهشمار میرفت. ۵ عطاءالملک روحی ـ که بعدها به نمایندگی مجلس سنا انتخاب

شد_ فرزند شیخ مهدی بحرالعلوم، و نوهی پسری ملا محمّدجعفر کرمانی بود. وی، همانند پدر و پدربزرگش، به باب و صبح ازل اعتقاد داشت.' محمّدصادق ابراهیمی، در زمان پهلوی، از بزرگان دینی بابیان بهشمار مى آمد. أ شيخ يحيى افضل الملك نيز فرزند ديگر شيخ مهدى بحرالعلوم، و اره ی ملا محمد جعفر کرمانی بود. مهمچنین، باید گفت که در نوشته ی یکی از بابیان کرمان _که دعوی جانشینی صبح ازل را داشت_ تعدادی از بابیان، یاد شدهاند که یکی از ایشان، «جناب آقا شیخ یحیی» است. این شخص، به احتمال، شیخ یحیی افضل الملک، یا شیخ یحیی احمدی (نمایندهی مجلس) است که هردو، در نوشتهی صنعتی زاده، با علامت ** یاد شدهاند. أ

در میان صاحبان علامت *، از محمدجواد فولادی می توان یاد کرد. او، از شاگردان بابی ملا محمّدجعفر کرمانی بود.^۵ قوام الاسلام، و عباسخان یاور (سرهنگ) نیز در نوشتهی همان بابی مدعی جانشینی صبح ازل، در میان بابیان (ازلیان) یاد شدهاند. م

همچنین، باید دانست که در نگاه یکی از استادان آگاه از تاریخ کرمان، الرخى از افراد فهرست صنعتى زاده، شاگردان مكتب ميرزا أقاحان، شيخ احمد

ا تصویر وی، در زمان کودکی، در عکسی که از آخوند ملا محمّدجعفر کرمانی در کتاب «روزگاری که گذشت»، آمده، دیده می شود. این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر آمده است.

۱/ اورالدین چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد؟، ص۱۷۳.

۱/ السویر این شخص نیز در عکس مربوط به ملا محمّدجعفر کرمانی، دیده میشود. سخن محمّدصادق ابراهیمی، دربارهی اعتقاد بابی او نیز در ادامه آمده است.

١/ ميرزا محمّدباقر صنيع الاطباء كاشاني، صورت مكاشفه، ص٩.

۵ محمدصادق ابراهیمی، در بی گفتاری بر یکی از آثار باب، پس از اشاره به نسخه ی متعلق به محمد جواد فولادی، نوشته: «مرفوع آقا محمد جواد، و برادر مادری وی، مرفوع آقا ابراهیم و حيدالملک ــ رضوان الله عليهماــ هردو، اهل كرمان، و از شاگردان باايمان مرفوع ملا محمّدجعفر ار مانی، و این برادر. [یعنی وحیدالملک،] به دامادی آن بزرگوار هم نائل گشته، ولی، از دختر آخوند، الملك يك دختر پيدا كرد كه عيال مرفوع شيخ يحيي افضل الملك بود.» (سيّد على محمّد باب، رسالهای بدون نام، پیگفتار محمّدصادق ابراهیمی)

المرزا محمّدباقر صنيع الاطبّاء كاشاني، صورت مكاشفه، ص٩.

۱. وی، پسر میرزا نورالله (پسر صبح ازل)، بود. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخههای بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص۱۰ دربارهی مسافرت او به قبرس برای دیدار با صبح ازل، در فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت» گفتگو شده است.

٢. براي آگاهي از نسبت دبستاني با مجدالاسلام كرماني، نك .: احمد مجدالاسلام كرماني، تاريخ انقلاب مشروطیّت ایران (جلد اوّل: سفرنامهی کلات)، مقدمهی محمود خلیل پور، ص ط.

٣. حاج آقا محمّد علاقبند، تاريخ مشروطيّت، ص٣٤٣.

۴. کاتب کرمانی، رسالهی کاتب کرمانی، ص۲۷۸.

۵. شیخ یحیی احمدی، فرماندهان کرمان، ص۲۲۱، تعلیقات مصحّح. دکتر محمّدابراهیم باستانی پاریزی، در پاورقی هایی که بر رساله ی کاتب کرمانی نوشته، بهمناسبت ذکر کتاب «هشت بهشت»، از علی روحی نیز یاد کرده است: «این کتاب، در تهران در نسَخی معدود چاپ شده، و مرحوم میرزا علیاقا روحی، یک نسخه، پشتنویس کرد، و به من داد.» (کاتب کرمانی، رسالهی کاتب کرمانی، مقدمه، ص١٠١، پ ١) عطيمخانم (همسر على روحي)، فرزند حاج مصباحالحكماء، و از نوادگان پسرى صبح ازل بود. (عطیه روحی، شجرنامهی نوادگان صبح ازل)

روحى، ميرزا احمد مشرف، ناظم الاسلام، و مجد الاسلام، ياد شده اند. اين كسان عبارتند از: أقا ميرزا غلامحسين [**]، أقا سيّد جواد [= مدير مدرسهى ملى كرمان، و بابي]، ابوالقاسم شمر [* *]، على كاكو [= على زارع * *]، أقا ميرزا شهاب [**]، أقا مهدى رييس بلد [*]، محمود درگاهى (دبستانى) [***]، احمد دهقان (بهمنيار) [**]، و محمّد پسر ميرزا ابوالفتح [**].

روشن است که نزدیک ترین احتمال برای ادامهی راه میرزا آقاخان، شیخ احمد، و میرزا احمد مشرف، همان اعتقاد بابی است که رویکرد سیاسی نیز

دیده می شود که صنعتی زاده، فهرستی از مشروطه خواهان کرمان را با عنوان کلی «آزادی خواهان» به دست داده، اما در میان آنان، برخی را با علامتهای ***، **، و *، ممتاز ساخته است. نیز دیده شد که با توجه به منابع تاریخی دیگر، دانسته میشود که تعداد قابل توجهی از این گروه ممتازشده، همچون نویسندهی کتاب، به گروه بابیان (ازلیان) تعلق داشتهاند. این ویژگی، وقتی کنار فضای کلی کتاب _که در اغلب موارد، به معرفی فعالان بابی (ازلی) پرداخته، و حتی بیشتر تصویرهایش نیز به آن گروه تعلق دارد_ قرار گیرد، و نیز با توجه به روش نهاننویسانهی نویسنده، مورد تأمل باشد، احتمال بابی بودن تمام علامت داران فهرست را به شکلی قریب به یقین به ذهن مي اورد.

فعالان بابی، و ترویج آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی

فصل دوازدهم کتاب، به شرح اقامت چندماههی صنعتی زاده در تهران عصر مشروطیّت پرداخته است. صنعتی زاده، در تهران، به همراه پدرش، به منزل یکی از دوستان قدیمی او که در کوچهی سراجالملک نزدیک میدان توپخانه ـ ساکن بود، رفت. این دوست ـ که در سطرهای بعد، بابیبودنش آشکار خواهد شد_ وقتی فهمید صنعتیزاده، خواندن و نوشتن میداند، یکی از نخستین سؤالهایی که از او پرسید، این بود که آیا کتابهای طالبوف را دیده، یا نه؟ او هم در پاسخ گفت: «تمام را!»

ميرزا عبدالرحيم طالبوف تبريزي، يكي از روشنفكران شناختهشده در زمان مشروطیّت بود. وی، با نگارش کتابهایی مانند «مسالکالمُحسنین»، «کتاب احمد»، و ... بر بسیاری از مشروطهخواهان تأثیر گذاشت. به همان اندازه که تجددخواهان، از آثار و دیدگاههای او جانبداری می کردند، برخی عالمان روحانی، با وی سرگران بودند. و این، نبود مگر بهسبب مطالبی که او، در آثارش آورده بود، و در نگاه ایشان، با اصول دیانت اسلام ناهمخوانی داشت. در همان زمان، شهرت یافته بود که بابیها، در ترویج آثار طالبوف، كوشش دارند: «كتاب احمد، و مسالكالمحسنين ـ تأليف مرحوم طالبوف_... منسوب به این طایفه [یعنی بابیان] شده، و از طرف علماء قرائت آن ممنوع شده بود.» ^آ به نوشتهی احمد کسروی، شیخ فضل الله نوری، خواندن آثار طالبوف را قدغن كرد. عبا اين سخن صنعتيزاده، روشن ميشود که بابیان، بهواقع در نشر آثار طالبوف کوشش داشتند، و آنچه دربارهی ایشان شهرت یافت، بی اساس نبوده است.

۱ عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۱۳۷ تا ۱۴۸.

۲. پیشین، ص۱۴۳.

١ عبدالله بهرامي، خاطرات عبدالله بهرامي، ص٢٥.

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطهی ایران، ص۲۳۱.

در بخش تصاویر کتاب «کرمان در نهضت مشروطیّت»، تصویر «علی زارع»، آمده، و نوشته شده که او. به «علی کاکو» مشهور بود. (محمّد ایرانپور، کرمان در نهضت مشروطیّت، بخش مربوط به

۲. شرح و توضیح دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، مندرج در: شیخ یحیی احمد کرمانی، فرماندهان

ميرزا مصطفى كاتب

صنعتی زاده، مدتی به خانهی این دوست قدیمی که او را «شیخ» می نامد، رفت و آمد داشت:

همهروزه، صبح، یکساعت از روز بالا آمده، به خانهی شیخ میآمدم، و بهاتفاق، به تصحیح کتاب «تکوین و تشریع» که شخص محترمی موسوم به «آقا میرزا مصطفی کاتب»، آن را نوشته بود، مشغول میشدیم. و چون به تدریج، شیخ، با من، انس گرفت، کتب خطی دیگری را هم که نسخههای آن، منحصر به فرد بود، در اختیارم گذارد، تا مطالعه نمایم. و بعداً دانستم که شیخ، با «پروفسور برون» در لندن، مکاتبه دارد، و پروفسور برون، از لندن برای شیخ پولی میفرستد، و شیخ هم بهطور امانت، به همان کاتب دستور میدهد که از آن کتب استنساخ نماید، و سپس، خودش، شخصاً، آن کتابها را تصحیح، و به لندن میفرستد. ا

برای توضیح این فراز، باید گفت که کتاب «تکوین و تشریع»، اثر میرزا آقاخان کرمانی است. ٔ آدمیت، توضیح کوتاهی دربارهی آن کتاب آورده

پیش از این گذشت که میرزا مصطفی کاتب نیز در میان بابیان جای داشت. بامداد، شرح حال او را در کتاب خود آورده است. ٔ یکی از فرزندان صبح ازل که «عبدالوحید» نام داشت، داماد میرزا مصطفی کاتب بود.^۵ این، خود، از مقام ارجمند او نزد پیشوای بابیان حکایت می کند. بامداد، او را «مرد بسیار معتقد به آیین باب، معرفی کرده، و نوشته که به همین سبب، «تمام

اوقات، به کتابت آثار باب و صبح ازل اشتغال داشته، است. فاضل مازندرانی نیز از ارجگذاری بابیان به وی، سخن گفته است:

مقیم طهران بوده، با لباس آخوندی، و شهرت «ملا مصطفی گوش بریده»، نزد ازلیان، محترم، و به شغل کتابت بیان فارسی و دیگر آثار حضرت اعلى، و ميرزا يحيى، و آقاخان كرماني، و شيخ احمد، و غيرها، معاش ميكرد. أ

یکی از آثاری که توسط میرزا مصطفی کاتب، استنساخ و رونویسی میشد، همان کتاب «صدخطابه»ی میرزا آقاخان کرمانی است که پیشتر مورد بحث قرار گرفت. از این فعال بابی، دو اثر، در رد بهائیّت، و اثبات حقانیت صبح ازل، بهجای مانده است. نخست، پاسخی است که او، به ملا زین العابدین نجف آبادی (زین المقربین)، نوشته است. بر اساس نوشتهی یکی از دوستان صمیمی میرزا مصطفی، ملا زین العابدین، یکی از آموزگاران او در تعالیم باب بود، اما با دعوت بهاء الله، به وی پیوست، و مدتی بعد، نامهای برای دوستش فرستاد تا او را نیز بهائی کند. این رساله، در پاسخ آن نامه است. الساله ی دوم او نیز نقدی است به یکی از الواح عباس افندی (عبدالبهاء)، که در آن، صبح ازل را بهسختی نکوهش کرده بود. این دو نوشته، نکات مهمی را دربارهی تاریخ بابیان (ازلیان) و بهائیان، دارا هستند.

مشروطهخواهان بابي (ازلي) تهران

پس از شناخت میرزا مصطفی کاتب ـکه بدون آوردن مشخصات کافی مورد

۱. پیشین، ج۶، ص۲۶۳.

٧. اسدالله فآضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨. بخش اول، ص٥٠٥.

۳. دوست صمیمی میرزا مصطفی کاتب، سعیدخان کردستانی است. وی، این نکته را در شرحی که بر کتابهای بابی خود نگاشته، و برای کشیش آمریکایی، ویلیام میلر، فرستاده، آورده است. (نک.: سعیدخان کردستانی، شرح نسخههای خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، صص۲ و ۳)

۲. این رساله نیز در میان کتابهایی است که سعیدخان کردستانی، از میرزا مصطفی گرفته بود. و بعدها. برای ویلیام میلر فرستاد. (پیشین، صص۲۵ و ۲۶)

۱. عبدالحسین صنعتی زاده، روزگاری که گذشت، ص۱۴۴.

۲. فریدون آدمیت، اندیشههای میرزا آقاخان کرمانی، ص۴۷.

٣. پيشين، ص ۴٩، پ ١.

۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال بامداد، ج۶، صص ۲۶۲ تا ۲۶۴.

۵. پیشین، ج۶، ص۲۶۴.

تكاپوهای حاج میرزا یحیی دولت آبادی

درفصل بیست و یکم کتاب که «چگونه به تجسس همسری پرداختم؟» نام دارد، از تلاشهای نویسنده، برای یافتن شریکی در زندگی، صحبت شده است: من، در بدو ورودم به این شهر [که تهران باشد،] یک هدف و مقصودی داشتم. آرزویم، این بود که یک زندگی مرفهی پیدا نمایم، و شریکی در زندگی یافته، یعنی عیالی مطابق میل و سلیقهی خود پیدا کنم، و با زندگی ساده و بدون پیرایش و آرامی، مطابق همان زندگی که پدر و مادرم

صنعتی زاده، برای راهنمایی جستن، به منزل حاج میرزا یحیی دولت آبادی رفت، و موضوع را با او درمیان گذاشت. دولت آبادی هم بهترین راه را كمك گرفتن از خواهرش، صديقه دولت آبادي، دانست، و همان لحظه، نامهای به او نگاشت. صدیقه دولت آبادی، یکی از اطرافیان خود را برای ازدواج با صنعتیزاده برگزید، اما، آن وصلت صورت نگرفت. همانگونه که پیش از این آمد، این تکاپوها، سرانجام به پیوند صنعتی زاده با قمرتاج (خواهر کوچک دولت آبادی) انجامید.

این سالها، زمانی است که میرزا یحیی ضبح ازل، رخت از جهان بسته بود. در آن دوران، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در میان شخصیتهای درجهی اول بابیان (ازلیان) قرار داشت. صبح ازل که به حاج میرزا یحیی توجهی ویژه داشت_ در آخرین ساعات حیات، وی را بهعنوان «شهید بیان» بر کزید. شهید بیان، در میان بابیان (ازلیان)، جایگاهی ویره داشت. ایشان

خانهی شیخ، مانند قرائتخانهی کرمان، پاطوق عدهای از مشروطهطلبان بود. معمولاً، صبحها، در أين خانه، پس از آن كه تصحيح كتب و كار يكنواخت ما خاتمه مي يافت، آنها هم مي آمدند، و از هرجا، صحبتها مىشد. البته، بعضى از اينَ اشخاص، نويسنده و روزنامهنويس و نطَّاق بودند، و از معاشرت با آنان، و صحبتهایی که میداشتند، هرروز، بر اطلاعاتم افزوده میگشت. ساعاتی که در این خانه، سرگرم تصحیح و یا استماع صحبتهای شیرین و پرمعنی دوستان شیخ بودم، بهکلی، این راکه ششماه متجاوز، از شهر و خانه و مادرم، دور شدهام، فراموش میکردم. ا

آنچه دربارهی شیخ آمده، برای شناخت او کافی نیست. همین اندازه میرساند که او، از بزرگان بابیان تهران بوده است. همچنین، با بررسی تاریخ جنبش مشروطیّت ایران، دانسته میشود که برخی تأثیرگذارترینهای آن رویداد، از بابیان (ازلیان) بودند. نویسندگانی چون حاج میرزا یحیی دولتاًبادی، روزنامهنویسانی چون میرزا جهانگیرخان شیرازی، سخنرانان و نطاقانی چون ملکالمتکلمین، و ٔ بنابراین، با احتمالی بالا، می توان نتیجه گرفت که صنعتی زاده، در این بخش، توصیف مبهمی از «پاطوق عدهای از مشروطه طلبان» که از بابیان (ازلیان) بودند، آورده، بدون آن که نامی از ایشان برده باشد. بهویژه که آنان، در نگاه نویسندهی بابی کتاب، «نخبهترین ساکنان پایتخت» بودند. همنشینی با آن «نخبگان»، صنعتی زاده را «به هوس نو پسندگی انداخت.» "

تجلیل صنعتی زاده قرار گرفته ـ نوبت به توضیح بعدی او از خانهی «شیخ» میرسد که آن هم گویای حقایقی از تاریخ مشروطیت است:

۱, پیشین، صص۲۳۴ تا ۲۴۹.

۲. پیشین، ص۲۳۴.

۳. پیشین، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۷. این معنی، از نامهای که رضوان علی (فرزند صبح ازل)، درباره ی وفات پدرش، نگاشته، به دست می آید. (رضوان علی ازل، شرح صعود حضرت ثمره ی ازلیه، صص ۲ و ۳)

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. برای آگاهی بیشتر از دخالت بابیان (ازلیان)، در جنبش مشروطیّت ایران، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه.

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱۴۷.

که باب و صبح ازل را صاحب وحی و آیات الهی میدانستند_ بر اساس دستورهای باب، وظیفه داشتند تا در زمان نبود صاحبان آیات الهی، به شهداء بیان مراجعه کنند. حاج میرزا یحیی دولت آبادی که از جانب صبح ازل، لقب «اسم الله النّجي» داشت ً _ آخرين كسى بود كه از سوى او، به آن مقام نصب شد. بر همین اساس است که بهائیان در آثار خود، او را «وصی» صبح ازل یاد کردهاند. آنچه صنعتی زاده، در توصیف حاج میرزا یحیی آورده، همین معنی را به ذهن می آورد:

اینک، پس از چهل و پنج سال، سعی مینمایم احساسات خودم را نسبت به این مرد بنویسم. حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، در نظر من، مانند ژنرال و فرماندهی که با یاران خود، در جنگ، مشغول دفاع و حمله بوده باشد، می آید. او، بهوسیلهی قلم، و ارسال نامهها به شهرها و بلاد ایران، آزادیخواهانی را که در دوردستترین نقاط مملکت بودند، راهنمایی کرده، و به فعالیت وامی داشت. و با ملاقات های خصوصی، و تشکیل حوزههای سیاسی، یا انتشار مقالات باامضاء و بی امضاء در جراید ایران و خارجه، لحظهای آرام نمی گرفت. این مقالات، بهمنزلهی مشتهای آهنینی بود که به دهان یاوهگویان و مخالفین آزادی، کوبیده میشد. اعتنایی به آنچه دشمنانش میگفتند، نمیکرد. نهتنها اموال خود را بیدریغ در راه

هدف و مقصود وطن پرستی بذل میکرد، بلکه، همیشه، جان خود را برای

آن که یارانش زودتر به مقصود برسند، در کف دست گذارده، و حاضر

برای هرگونه فداکاری بود. این مطالبی که مینویسم، مبنی بر اطلاعات

شخصی خودم بود. بهعلاوه، از مطالعهی کتاب مهم و تاریخی واقعی مشروطیّت ایران، یعنی «حیات یحیی»، جانبازی او، بهخوبی آشکار می گردد. در ظاهر، با دیگران فرقی نداشت. اما، چون به حرف می آمد، هرکس، در مقابلش، خود را کوچک میدید. با تمام آن معلومات و فضایل، آنقدر خود را خاضع و کوچک میگرفت که انسان در تردید می افتاد که آیا این شخص، همان کسی است که این آثار و نوشتههای جاویدان را از خود باقی گذارده؟! هرموقع، از اقدامات خود برعلیه محمّدعلی میرزا صحبت می داشت، انسان، قهرمان واقعی و وطن پرست حقیقی را در جلو چشم خود مشاهده میکرد. بارها، در مجالس بزرگ و مهم، یا پارلمان، نطقهای پرحرارت تندی که نشانهای از قوّت قلب و شهامت باشد، ایراد کرده، که اکنون، تمام آن سخنرانیها، باقی، و سرمشقی برای آیندگان است. تمام اتکاء و جرأت او، بهواسطهی درستی و صحت عمل، و یاکی عقیده در کلیهی امور بود. اولین کسی که با مخالفت شدید کهنه پرستان در افتتاح مدارس جدید روبرو شد، او بود. و آنقدر استقامت کرد تا به انجام مقصود خویش موفق گشت. او، اولین کتاب کلاسی را بهطرز جدید، به نام «کتاب علی»، تألیف کرد، ٔ و راه را نشان داد، و [کسی که] گریبان اطفال معصوم را از خواندن کتاب ترسّل و دورهی نادری، نجات بخشید، او بود. بدون شک، می توان او را «پدر فرهنگ ایران» دانست. پنجاهسال قبل، افتتاح دبستانی جدید در ایران، از

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهی تکاپوهای بابیان (ازلیان) ـ و ازجمله، حاج میرزا یحیی دولتآبادی ـ در نهضت مدارس جدید، نک.: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «تکاپوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدینشاه»، ص۲۰۳.

۲. حاج میرزا یحیی دولتآبادی، در این کتاب که آن را برای تدریس شرعیّات نگاشته، مانند یک شیعهٔ ی اثنی عشری سخن گفته است. این کتاب را نیز باید یکی از مصداق های نهان زیستی بابیان در عصر قاجار دانست. تصویری از این کتاب، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

۱. صبح ازل، در زمان فرار از ایران، و ورود به بغداد (۱۲۶۹ق.)، و آغاز زندگانی مخفی خود در آنجا. هفتتن از بزرگان بابی را بهعنوان «شهید بیان». برگزید. و ایشان را نمایندهی خود در میان بابیان. قرار داد. (سیّد مهدی دهجی، رساله، صص۷۰ و ۷۲) ملا محمّدجعفر نراقی که خود، یکی از آن هفتتن، بود_ دربارهی برگزیدهشدن شهداء بیان از جانب صبح ازل، نوشته: «بهموجب امر نقطهی بیان، شهداء، در بلاد، تعیین فرمودند، و امر را به شهداء، رجوع فرمود، و خود، به امتثال امر نقطهی بیان، از نظرهای ناکسان زمان، پنهان شده. ولمی. ابواب توقیعات مبارکات ایشان، بر روی شهداء. بلکه بعضی از مؤمنین هم، مفتوح بوده.» (ملا محمّدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص۱۰۳ و ۱۰۴) در بخش «جامعدی آرمانی بابیان»، از مقدمدی این پژوهش (ص۳۳) نیز دربارهی شهداء بیان، گفتگو

۲. ناصر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص۱.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨. بخش نخست، ص٥٠٤.

فتح چندین دژهای محکم کهنه پرستان استبدادی، مشکل تر بود. ا آری، او، تا آخرین نفس، و آخرین لحظهی حیات، دمی نیاسود. نه تنها نوشتن کتاب «حیات یحیی»، نمونهای از پشتکار و فعالیتش بود، بلکه کتابهای مفید ذی قیمت دیگری که تألیف کرده، ۲ هرکدام، در جای خود، اثری جاویدان است. در آخر این خاطرات، با آن که دست و دلم میلرزد، مرحوم دولت آبادی، تا آخرین روز حیات، آنی، از تعقیب هدفهای عالی و وطن پرستانه، و خدمت به نوع، فارغ ننشست، و تا چندساعت قبل از مرگ، به تألیف کتابی که در دست داشت، مشغول بود. او، غروب روز چهارم آبانماه ۱۳۱۸ شمسی، طومار عمر پرافتخار خود را در هم پیچید،

and the state of t

«دربار شاهى» و قتل ناصر الدين شاه

جایگاه حادثهی قتل ناصرالدینشاه، در تاریخ ایران

ادثهی کشتهشدن ناصرالدینشاه قاجار، یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. اهمیت آن را در برخی گزارشها ـ که مخالفان آن پادشاه اوردهاند_ مى توان ديد. حاج ميرزا يحيى دولت آبادى، «وجود ناصرالدين شاه» را «سد بزرگی در برابر افکار تازه» خوانده است. مهدی ملکزاده (فرزند ملك المتكلمين)، نوشته كه با كشته شدن ناصر الدين شاه، «روح اميدى در ارواح اصلاح طلبان ظاهر گشت.» آ سیّد حسن تقیزاده نیز اهمیت آن رویداد را چنین نمایانده: «قتل ناصرالدینشاه در سنهی ۱۳۱۳، باعث تکانی در افکار گردید.» وی، در ادامه، «حصول اندکی آزادی برای فعالیت اصلاح طلبان» را که در یی آن رویداد رخ داد_ ازجمله اسباب بروز «تأثیر معتله به، در افکار»، یاد کرده است.

۱، پحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۷۷.

۱ مهدی ملکزاده. تاریخ جنبش مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۵۸.

ال سيَّد حسن تقيزاده، تاريخ اوايل انقلاب مشروطيَّت ايران، ص ۶۰.

۱. البته، باید گفت که این تکاپوی دولتآبادی نیز در غایت، برای ترویج آیین باب بود. مخالفت تعدادی از عالمان روحانی با نهضت مدارس جدید نیز بیشتر از آن روی بود که متهمان به بابیگری را در میان کوشندگان آن می دیدند، نه مخالفت با اصل آن. نگارنده، بهجهت نقش اساسی شیخ هادی نجمآبادی در پاگیری و پیشبرد نهضت مدارس جدید. این هدف غایی را در پژوهش تفصیلی خود دربارهی او، بررسی خواهد کرد.

۲. برای آگاهی از رویکرد نهاننویسانهی حاج میرزا یحیی دولت آبادی در کتاب «حیات یحیی»، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت ابادی.

۳. عبدالحسین صنعتی زاده، روزگاری که گذشت، صص۲۳۵ تا ۲۳۷.

تهران می آمد، و با تنی چند از ماجراجویان ـ که کمکهای مادی نیز به وی می کردند_ ملاقاتهای محرمانه بهعمل می آورد.» ا

تا آنجا که این پژوهش، آگاهی دارد، آن «آزادیخواهان»، و «حریتخواهان عوالم انسانیت»، که با «فداکاریهای محیرالعقول» خود، آن یادشاه را بهدست ميرزا رضا كرماني، از ميان برداشتند، تاكنون بهشكلي تفصيلي شناخته نشدهاند. این فصل از پژوهش حاضر، بر آن است تا براساس برخی منابع تاریخی، به شناخت بیشتر ایشان پرداخته، و نمودی دیگر از سنت نهاننگاری بابیان را

اقامت میرزا رضا کرمانی، در اسلامبول

مدتی پس از اخراج سخت و خشن سیّد جمالالدین از ایران (جمادیالثانی یا رجب ۱۳۰۸ق.)، کروهی از یاران او، به تکاپوهای مخفی ضدحکومتی روی آوردند، اما بهسبب سادهلوحی میرزا رضا کرمانی، در رمضان سال ۱۳۰۸ق. دستگیر شده، ٔ و حدود دوسال را در زندان قزوین گذراندند. ٔ در میان آنان، میرزا رضا، پس از حبس قزوین، مدتی را نیز در انبار تهران گذراند. 4 به او دستور داده شد که پس از آزادی از انبار، در تهران نماند. ۴ بر همین اساس بود که با حالی نزار، و بدون پولی درخور، به گیلان رفت. رئيس پست انزلى، «بهدستورى كه از ميرزا على خان امين الدوله»، دريافت

قتل ناصر الدین شاه، نقشه ای گروهی، یا کاری شخصی؟

میرزا رضا کرمانی، در بازجویی خود، تأکید کرد که «دستورالعمل مخصوصی» نداشته است. او، گفته بود که جز سیّد جمالالدین، کسی، از نقشهاش برای كشتن ناصرالدينشاه آگاهي نداشت. تحليل بازجوي او (ابوترابخان نظمالدوله) نیز این بود که میرزا رضا، «در این خیال شومی که داشت، گویا، همدستي نداشته باشد، و اگر قبل از وقت، از خيال خود، كسي را مطلع كرده باشد، این فقره هم در زیر شکنجه و صدمات دیگر، معلوم خواهد شد.» آ

با این حال، گفتار برخی آگاهان، از دست داشتن گروهی از مخالفان حكومت قاجار در حادثهی قتل ناصرالدینشاه، حكایت می كند. بهنوشتهی میرزا هاشم محیط مافی (نویسندهی همعصر میرزا رضا)، او، «ازطرف یک کمیتهی سری ایرانی، مأمور کشتن ناصرالدینشاه، بود.» طاج میرزا یحیی دولتآبادی که از نزدیک میرزا رضا را میشناخت، و مسلک دینی و سیاسی مشابهی با او داشت. به «فداکاریهای محیرالعقول جمعی از آزادی خواهان، و برطرفشدن سد بزرگی، که ناصرالدین شاه بود، اشاره کرده است. أناظم الاسلام كرماني، در شرح احوال يكي از مشروطه خواهان (ميرزا محمود اصفهانی)، نوشته که او، در تهران، دانست «حریتخواهان عوالم انسانیت، و مجذوبین حریت و آزادی، نخواهند گذارد که [جشن] قرن ناصرالدين شاه، برحسب ميلش انجام گيرد.» ٥ دوست على خان معير الممالك نیز بر آن بود که میرزا رضا، در زمان اقامت شهرری، «گاه، شامگاهان، به

١. دوستعلى خان معير الممالك، يادداشت هايي از زندگاني خصوصي ناصر الدين شاه، ص١٠٥٠.

۲. حاج سیاح محلاتی، در دوم جمادیالثانی ۱۳۰۸ق. به تهران آمد، و کمی بعد، سیّد جمالالدین، از تهران اخراج شد. بنابراین، زمان اخراج او را باید به همان حدود، بازگرداند. (نک.: حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، صص ۳۲۷ تا ۳۳۱)

۳. پیشین، ص۳۳۹ تا ۳۴۳.

۲. پیشین، ص۴۵۲.

۶ بحیی دولت ابادی، حیات یحیی، ج۱، صص۱۲۸ و ۱۲۹.

۱. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۹، صص۴ و ۷.

۲. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۶.

٣. هاشم محيط مافي، مقدمات مشروطيّت، ص٩٤.

۴. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۷۷.

۵. محمّد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١٧٩.

شكيب ارسلان - كه از ارادتمندان سيّد جمال الدين در اسلامبول بود-

نوشته که میرزا رضا، به سیّد جمال الدین گفت که حاضر است «برای نجات

ملت ایران، خود را فدا کند!» سیّد جمال الدین نیز در پاسخ گفت: «اگر چنین

در این میان، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (عالم بلندیایهی حوزهی

نجف)، از قول پدرش، شیخ علی کاشف الغطاء _ که از اصحاب سیّد

جمال الدین در اسلامبول بود_ خاطرهی مهمی نقل کرده است. براساس این

گفتار، سید جمال الدین، دربارهی یکی از یارانش، به شکلی متفاوت، و گاه

متناقض، سخن میگفت، و معلوم بود «میل ندارد او را به دوستان خود

معرفی کند.» اَن شخص، مدتی بعد، رفت. پس از چندی، خبر کشتهشدن

ناصر الدین شاه پخش شد، و با چاپ تصویر کشنده ی او، معلوم شد که قاتل،

میرزا رضا حکایت دارد. به عبارت دیگر، باید پذیرفت که او، میرزا رضا را

برای کاری بزرگ در نظر گرفته بود. به همین سبب، نمیخواست تا همهی

یارانش، او را بشناسند. حاج علی اکبر صنعتی کرمانی که پیشتر، به اقامتش

در اسلامبول، اشاره شد_ گفته که سیّد جمالالدین، هرگاه واقعهی اخراج سختش از ایران را به یاد می آورد، خشم خود را به وقوع حادثهای مهم، فرو

میداد، و «معلوم بود که هدفی دارد، و خود را به آینده، تسکین میدهد.» میداد، و روایت حسین دانش اصفهانی (دوست سیّد جمال الدین)، نیز درخور تأمل است. او، روزی نزد سیّد جمال الدین رفت، اما وی را در حالتی دید که

این گفتار، از نگاه سید جمال الدین به موضوع قتل ناصر الدین شاه توسط

همان دوست سیّد جمالالدین بود که میرزا رضا کرمانی نام داشت. ٔ

است، برو و بكن!» ا

کرده بود، میرزا رضا را «به نشانی صورت و شمائل شناخت»، و برایش وجهی فراهم ساخت. امینالدوله، آنزمان، ریاست پست ایران را داشت، اما با مخالفان حکومت ناصری همنوا بود، و از دوستان سیّد جمال الدین بهشمار می آمد. وی را شخص نخست حوزهی اتحاد اسلام تهران، و «سرسلسلهی این قوم»، یاد کردهاند. ناصر الدین شاه نیز به او اطمینانی نداشت، و عامل انگلیسیانش می دانست. ا

میرزا رضا، پس از دریافت آن کمک مالی، خود را به اسلامبول، و حوزه ی اتحاد اسلام سیّد جمال الدین، رساند. به روایت دولت آبادی، میرزا رضا، بی درنگ، به منزل سیّد جمال الدین رفت، اما، «به سبب احتیاط»، پذیرفته نشد. سیّد جمال الدین، او را به بیمارستانی فرستاد. وی، چهل روز، آنجا بود، تا وضیعتی مناسب یافت. از آن پس، «چندماه، با همشهریهای خود، میرزا آقاخان، شیخ احمد [روحی]، و برادرانش [شیخ محمود افضل الملک، و شیخ ابوالقاسم،] هممنزل شد»، و «به خدمت گذاری سیّد جمال الدین» پرداخت. *

نخستين گفتگوها دربارهى قتل ناصرالدينشاه

لطف الله اسد آبادی (خواهرزاده ی سیّد جمال الدین)، میرزا رضا را «معتکف» در «منزلی که میرزا آقاخان و شیخ احمد [روحی،] داشتند»، خوانده، و نوشته که او، گاه، در مذاکره با آن دو، «با فرط قدرت» می گفت: «باید درخت کهن را از ریشه قطع کرد، تا این شاخ و برگها و متفرعات، بالطبیعه، خشک شوند!»

١. شكيب ارسلان، سيّد جمال الدين افغاني فيلسوف شرقي، ص٢٥٤.

سید محمد محیط طباطبایی، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۹۳، ۹۴، و ۱۴۶.

۳. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۴۰ و ۴۱.

۱. پیشین، ج۱، صص۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. پیشین، ج۱، صص۱۲۳ و ۱۲۴.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، صص۱۷۵ و ۱۷۶.

۴. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۲۹.

۵. لطفالله اسدآبادی، شرح حال و آثار سیّد جمالالدین اسدآبادی معروف به افغانی، ص۶۸.

گفته بود: «ظالم را بایست کشت، چرا نکشتی؟» در بیان میرزا رضا، «ظالم، در این میان، غیر از شاه و [کامران میرزا] نایب السلطنه، کسی نبود.» ا

برخی اگاهان نیز دربارهی دخالت سلطان عبدالحمید در قتل ناصرالدین شاه سخن گفتهاند. مهدى قلى خان مخبرالسلطنه، به نقش او در قتل ناصرالدين شاه، يقين داشت. دوستعلى خان معيرالممالك، تدبير ناصرالدين شاه در به چالش کشیدن خلافت عثمانیان را سبب دشمنی آن حکومت با وی، و سرانجام، کشته شدنش، دانسته است. احمد خانملک ساسانی، با توجه به مطالعاتی که در آرشیو سفارت ایران در اسلامبول داشت، بهاین نتیجه رسیده بود که سلطان عبدالحمید، «منتظر نتیجهی مأموریت میرزا رضا بوده است.» م با توجه به این که درگیری های سامراء، در سال ۱۳۱۱ق. شروع شد، 0 و در سال ۱۳۱۲ق. نیز ادامه داشت، مذاکرات سلطان عبدالحمید و سیّد جمال الدين، بايد در همان حدود زماني انجام شده باشد.

نقش میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در قتل ناصرالدینشاه

در کنار این، باید دانست که برخی یاران سیّد جمال الدین هم در برانگیختن میرزا رضا برای کشتن ناصرالدینشاه دخالت داشتند. پیش از این آمد که میرزا رضا، در منزل میرزا آقاخان و شیخ احمد، «معتکف» بود. دولتآبادی، آشكارا، سيّد جمالالدين و «حوزهي بيداران اسلامبول»، بهويژه، ميرزا أقاخان

پیوسته «با خشم و خشونت» قدم میزد، و «بی آن که مخاطبی پیش خود داشته باشد»، با بانگ بلند مى گفت: «لا نجاة الا فى القتل! لا خلاص الا فى القتل! لا سلامة الا في القتل! لا راحة الا في القتل!» بيست و پنج روز پس از آن دیدار، خبر کشتهشدن ناصرالدینشاه، رسید. ٔ تقیزاده نیز همین عبارات را از قول «یکی از دوستان» خود آورده، که بهاحتمال، همان دانش اصفهانی

سخن پایانی هم، گفتاری از امین الدوله (عضو برجستهی حوزهی اتحاد اسلام تهران)، است: «همانا، ميرزا رضا كرماني، كه از نزد جمال الدين، به هدم بنیان سلطنت ایران، مجاز، و به سوءقصد، منتظر فرصت بود، به یک تير، قلب شاه را هدف نمود، و مجال آه، نداد!» "با اين ترتيب، دانسته مي شود كه سيّد جمال الدين، در كشته شدن ناصر الدين شاه قاجار، دخالتي بنيادين

نقش سلطان عبدالحميد دوم، در قتل ناصرالدينشاه

میرزا رضا، در بازجوییهای خود، اعتقاد سلطان عبدالحمید به دخالت ناصرالدینشاه در نزاع سنیان و شیعیان سامراء را سبب قتل او دانسته است. أ وی، اظهار داشته که سلطان، آن درگیریها را به تحریک ناصرالدین شاه می دانست. از همین روی، به سیّد جمال الدین گفت: «تو، دربارهی او، هرچه بتوانی، بکن، و از هیچ چیز، اندیشه مدار!» ^۵میرزا رضا، سپس، چنین گفته که سيّد جمال الدين، پس از شنيدن شرح مصيبتهاي او، وي را شماتت كرده، و

۱. پیشین، ص۸. حاج میرزا یحیی دولتآبادی هم سخن سیّد جمالالدین را، بهعنوان عامل تصمیم میرزا رضا برای قطع شجره ی ظلم، آورده است. (یحیی دولتآبادی، حیات یحیی، ج۱، صص۱۲۹ و

۲. مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات. ص۷۹.

٣. دوست على خان معير الممالك، يادداشت هايي از زندگاني خصوصي ناصر الدين شاه، ص١٠٥٠.

۲. احمد خانملک ساسانی، سیاستگران دورهی قاجار، ج۱، ص۲۱۰.

۵. الشيخ محمّد حرزالدين، معارف الرجال، ج٢، ص٢٣٥، پ ١.

۶. وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارشهای خفیهنویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا

١. حسين دانش، خاطرات اسلامبول، ص١٤٤.

٢. سيّد حسن تقىزاده، سيّد جمال الدين باعث نهضتها، ص٢٣٣.

٣. ميرزا على خان امين الدوله، خاطرات سياسي امين الدوله، ص١٩٨.

۴. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۸.

مي داد، و كسب خبر مي كرد. أ

میرزا رضا، در بخشی از بازجوییهای خود، به همنشینی با «مردمان بزرگ»، در «مجمع انسانهای عالم»، اشاره کرده، و گفته که ایشان، او را ملامت کردند که با وجود اینهمه ظلم و بی اعتدالی، چرا باید دست از جان نشسته، دنیا را از دست ظالمان، خلاص نکرده باشد؟! آروشن است که میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، در میان آن مردمان بزرگ جای داشتند. در ادامه، خواهد آمد که میرزا آقاخان، نه تنها در قتل ناصرالدین شاه دخالت داشت، که برای زمان پس از کشته شدن او نیز طرحی آماده کرده بود.

نوشتهی برخی تاریخنگاران علاقمند به سیّد جمالالدین نیز با نکات بالا، همسوست: «ایرانیان هوشمند و زجرکشیده، در اسلامبول، پروانهوار، گرد سیّد، جمع شدند، و تصمیم گرفته بودند که پادشاه قاجار، باید کشته شود، تا ایران، به آزادی نایل گردد!» [†]

حرکت میرزا رضا، به تهران

این رویکردها، همراه با تبلیغات اتحاد اسلام، ادامه داشت، تا زمانی که میرزا افاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسنخان خبیرالملک که املی ترین اعضای حوزه ی اسلامبول بودند در رجب ۱۳۱۳ق، دستگیر شدند. ناصرالدین شاه، که از رد و بدل «لوایح آزادی طلبانه»، میان میرزا افاخان و روحی، با کسانی چون امین الدوله، آگاهی داشت، گزارش کنسول ایران در بغداد، درباره ی تبلیغات ضد حکومتی یاران سیّد جمال الدین را پدرفت، و دستگیری ایشان را خواستار شد. تلاش دولت ایران در فرجام بدستگیری آن سه تن و تحت نظر بودن شان در طرابوزان انجامید. پدستگیری آن سه تن و تحت نظر بودن شان در طرابوزان انجامید.

براساس روایت شیخ محمود افضل الملک، پس از عزیمت آن سه از اسلامبول، میرزا رضا، «از توقف در اسلامبول دلتنگ شد.» وی، از سیّد مال الدین وجهی گرفت تا به ایران عزیمت کند. شیخ ابوالقاسم روحی نیز اصرار، خواست تا به ایران برود. افضل الملک، تذکرهی خود را به او داد. باابر این روایت، میرزا رضا، گفته بود که به خراسان خواهد رفت، و پیشهی دلالی گرفته، و پس از آن، خانواده اش را از تهران به آنجا خواهد خواست. دولت آبادی نیز همین سخنان را از قول میرزا رضا آورده، اما، چنین ادامه داده که تغییر مسیر او به تهران، یا به سبب تصمیم جدید او بود، و یا آن که دار ابتدا، به قصد آمدن طهران، حرکت نموده، و آن عنوان، برای پی گمکردن

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۴۲.

۲. پیشین، ج۱، ص۱۲۴.

۳. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۹، ص۶.

۴. مرتضی مدرسی چهاردهی، سیّد جمالالدین و اندیشههای او، ص۱۱۷.

ا در نسخدی چاپی شرح حال میرزا آقاخان کرمانی، تاریخ دستگیری او، رجب ۱۳۱۲ق. یاد شده است. (سخ محمود افضل الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ید.) اما در نسخدی اصلی و خطی این شرح حال، رجب ۱۳۱۳ق، آمده است. (شیخ محمود افضل الملک گرمانی، شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی، ص۲۲)

٧ الحلم الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سیّد جمالالدین اسدآبادی معروف به افغانی، ص۶۰.

۱ است محمود افضل الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ی.

۱ بیشین، صص یب تا یه.

[🐧] پیشین، ص ید.

که نزدیک شهرری واقع است_ اقامت جست، و پس از آن، در یکی از

حجرههای حرم حضرت عبدالعظیم سکونت اختیار کرد. براساس این نقل،

او، بهعنوان یک «مهمان»، مورد توجه سفیر بریتانیا در تهران بود، و با نظر

وی، در صفائیه ساکن شد. این گفتار، ممکن است غریب باشد، اما، نگاه

ادوارد براون دربارهی قتل ناصرالدینشاه، پذیرش آن را ممکن میکند.

براون، نوشته که ناصرالدینشاه، «در بهای موقعیت پیروزمندانهی دیپلوماسی

انگلیس و روس» کشته شد. در ادامه نیز شعری دربارهی آن رویداد سروده،

و در آن، مرگ آن پادشاه را به «سیاست قدیم مغربزمین» که «بهدست

انسانی شرقی» انجام شد، نسبت داده است. اهمیت سخن براون، در آن

است که او، در زمرهی مخالفان جدی ناصرالدینشاه قرار داشت، و با

دشمنان قسمخوردهی آن پادشاه (بابیان)، در ارتباطی تنگاتنگ بود. در میان

تاریخنگاران برجستهی معاصر، محمود محمود، حادثهی کشتهشدن

ناصرالدینشاه را، یک قتل سیاسی، و نه یک انتقام گیری شخصی، دانسته است:

صدراعظم ایران، مطابق سیاست دیرینهی آنها نبود.

این، یک قتل سیاسی بوده، [و] انتقام شخصی نبوده. میرزا رضا، مأموریت

مخصوصی داشت، و از جانب سیّد جمال الدین مأمور بود، شاه یا

صدراعظم را بکشد. تقصیر آنها این بود که از دایرهی نفوذ انگلیسها

خارج شده، خودشان را به روسها نزدیک کرده بودند، و این کار شاه و

بوده است، گرچه نزد دوستانش بوده باشد.» در ادامه، دانسته خواهد شد که احتمال دوم، درست بوده، و دولت آبادی که خود در میان گروه کشندگان ناصر الدين شاه جاي داشت اين بار نيز به نهاننويسي روي أورده است.

در راستای گفتار دولت آبادی، روایت علی محمد فرهوشی (مترجم همایون)، وجود طرحی از پیش تعیینشده را نشان می دهد. او که از دوستان و همکیشان دولت آبادی بود، میرزا رضا و شیخ ابوالقاسم روحی را در مسیرشان به ایران، در باطوم، دیده بود. وی، میرزا رضا را «شیخ ژولیدهای» که «آدم متفکر و مرموزی» بهنظر می آمد، یاد کرده است. همچنین، نوشته که میرزا رضا، پیوسته، به پاککردن ششلولی که همراه داشت، مشغول بود. آبا توجه به نقلهای پیشگفته، سخن فرهوشی، نشان می دهد که میرزا رضا، از همان ابتدا، در یی قتل ناصرالدینشاه بوده، و آنچه در بازجوییها دربارهی خرید اسلحه از شهر بارفروش گفته بود، ٔ برای انحراف ذهن بوده است.

در هرحال، میرزا رضا، با عنوان جعلی نوکری شیخ ابوالقاسم روحی، همراه با او، به ایران آمد. این دو نفر، در طرابوزان، با میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی که اکنون در آنجا تحت نظر بودند_ دیدار کردند، و «معاهدات خود را نموده، بهطرف ایران آمدند.» ه

اقامت میرزا رضا کرمانی، در شهرری

ميرزا رضا، سرانجام، به اطراف تهران رسيد. بنا به نقلي، وي، ابتدا در صفائيه

دولت آبادی، که فکر قتل شاه را، از همان شروع حرکت از اسلامبول، به مهرزا رضا نسبت داده، نوشته که وی، در شهرری، صورت ظاهری خود را تا

جای ممکن تغییر داد، و در صحن حرم به معالجهی بیماریهای پوستی

۱ ادوارد براون، انقلاب ایران، ص۹۵.

١ حسن اعظام قدسي (اعظامالوزاره)، خاطرات من يا روشن شدن تاريخ صدساله، صص ٨٤ و ٨٥.

۱ محمود محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج۶، ص۱۸۶.

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص ۱۳۰.

فصل «فروزندگان مشعل مشروطیّت»، از پژوهش حاضر، نمونهای از روش نهاننگارانهی علی محمد فرهوشی (مترجم همایون) را بررسی کرده است.

۳. علی محمّد فرهوشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافراشتند.، صص۱۶ و ۱۷.

۴. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۹، ص۸.

۵. محمّد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١٤.

ارداقی، در این کتاب، نام برخی کسانی را که در کشتن ناصرالدینشاه دخالت داشتند، آشکارا آورده، اما، برخی را نیز با نامهای مستعار یاد کرده است. کسانی که نامشان به حقیقت آمده، در زمان نگارش کتاب (۱۳۲۱ ش.) درگذشته، و یا کشته شده بودند. از همین روست که می توان احتمال داد که صاحبان نامهای مستعار، در زمان نگارش کتاب، هنوز در قید حیات بوده، و نویسنده، نمی خواسته ایشان را بشناساند. احتمال دیگر، آن است که پنهان کردن نام ایشان، از آن جهت بود که در میان نقش آفرینان قتل ناصرالدینشاه، نقشی اساسی داشتند، و آشکارشدن نامشان، هنوز، به صلاح نمی بود.

همراهی محمدحسنخان اعتمادالسلطنه با گروه کشندگان ناصرالدينشاه

براساس گزارش ارداقی، تلگرافی به رمز، برای یکی از یاران سید جمالالدین که برای کاری به اصفهان رفته بود_ رسید. آن شخص، با نام مستعار «منوچهر» معرفی شده، و آنگونه که در ادامه خواهد آمد، یکی از اصلی ترین اعضای گروه کشندگان ناصرالدینشاه، بوده است. تلگراف، به «حرکت شیخ ابوالقاسم روحی»، «اسلامبول»، و نیز شهر «بادکوبه»، مربوط بود. تاریخ آن نیز ۱۷ شوال ۱۳۱۳ق. ذکر شده بود. کسی که آن را برای منوچهر فرستاد، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (وزير انطباعات) بود كه در ميان علاقمندان ۱۸ اجنبش و بیداری ملت» جای داشت. می که در زمان اقامت سیّد مال الدين در تهران، «با مقاصد» او، همراه شده بود، با شيخ هادي

کودکان مشغول بود. او، در تمام این مدت، «برای اجرای یگانه مقصد خویش انتظار می کشید!» ا

همکاری اعضای حوزهی اتحاد اسلام تهران، با میرزا رضا کرمانی

برای سرح بیشتر تلاشهای اعضای حوزهی اتحاد اسلام تهران در زمینه چینی قتل ناصرالدینشاه، بر یکی از متون تاریخی کمتر شناختهشده ـکه از قضا متنی بابی (ازلی) است که با روشی نهاننگارانه نگاشته شده ـ باید دست گذاشت. این کتاب، «دربار شاهی»، اثر میرزا علی اکبر ارداقی، است. وی، آن را بهعنوان نخستین جلد از مجموعهی «تاریخ انقلاب ایران»، نگاشته، و بر آن بود تا بخشهای دیگر آن را نیز به نگارش درآورد. ٔ این شخص، برادر شیخ علی قاضی قزوینی بود. آنگونه که براون نگاشته، قاضی قزوینی، در میان ادوازده شاگرد برگزیده، و بازماندهی سیّد جمالالدین»، جای داشت. " وی، همچنین، از اراتمندان شیخ هادی نجمآبادی بود. ٔ در زمان جنبش مشروطیّت نیز در کنار کسانی چون ملکالمتکلمین، سیّد جمالالدین واعظ، و حاج میرزا یحیی دولت آبادی _در انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده_ فعالی*ت می*کرد، ^۵ و سرانجام، در باغ شاه کشته شد. ^۶ علی اکبر ارداقی، در کنار برادر خود، به تکاپو مشغول بود. او، در جنبش مشروطیّت نیز نقشآفرینی داشت، و سرانجام در میان زندانیان باغ شاه جای گرفت. ۲ وی، در سالهای

ا المسلمي مجازات و خاطرات عمادالكتاب، ص٢٠.

ا على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١١٨.

۱ بیشین، صص۱۳۵ و ۱۳۶.

السلط فاظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص٨٢.

۱. يحيى دولت آبادي، حيات يحيى، ج١، ص١٣٠.

۲. علی اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص۲۴۵.

۳. ادوارد بر اون، انقلاب ایران، ص۱۳.

۴. علی اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص۱۹۵. ۵. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

ع. بیشین، ج۴، صص۸۰۳ و ۸۰۴.

۷. ادوارد برآون، انقلاب ایران، ص۲۱۹. در تصویر معروفی که از زندانیان باغ شاه در دست است، این شخص را نیز می توان دید. این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

مى گفت: آدم بدذاتى است، [و] از او نبايد ايمن بود.» اين احتمال هست كه ميرزا رضا خواسته بود از خانوادهي اعتمادالسلطنه و نيز از شمس العلماء محافظت کرده باشد.

با توجه به أنچه منوچهر به شمس العلماء گفت، اعتمادالسلطنه از تصميم بر قتل شاه اطلاع داشت. شمس العلماء، تنها از همراهي اعتمادالسلطنه با طرح اتحاد اسلام سيّد جمال الدين آگاه شده بود، و بيش از آن نمي دانست. منوچهر، دیدگاه صریح خود را برای شمس العلماء شرح داد: انقراض سلطنت قاجاریه! و سپس گفت: «میرزا رضای کرمانی، برای کشتن شاه، به ایران آمده، و پنجشش روز دیگر، این کار را انجام خواهد داد! شمس العلماء را بهت و حیرت فرا گرفت. او که به فایده یا ضرر این کار یقین نکرده بود، مخالفت خود را با آن اعلام کرد. منوچهر، در ادامه گفت: «کشتهشدن ناصر الدین شاه، حتمی است!» وی، از آن روی که احتمال می داد، پس از قتل شاه، خود، و سیّد جمالالدین، از بین بروند، خواسته بود تا شمس العلماء را از دیدگاههای خویش آگاه کند، تا پس از ایشان، «افکار دیگران را برای مساعدت با کسانی که در این راه قیام خواهند نمود، آماده و مهیًا سازند. "

شمس العلماء _ كه از معتقدان سيد جمال الدين بود_ نظر او را دربارهى آن طرح جویا شد. پاسخ منوچهر، مثبت بود. وی، تلگرافی از سید جمال الدین را نشان داد که همزمان با حرکت میرزا رضا از اسلامبول، رسیده بود. سیّد جمالالدین، در آن تلگراف، موافقت خود را با کشتهشدن ناصر الدين شاه اعلام كرده بود. نجمآبادی نیز ارتباط داشت. این وزیر بلندمرتبه، با «جمشید»، یکی دیگر از اعضای اصلی گروه کشندگان ناصرالدینشاه، هم در ارتباط تشکیلاتی بود. آ اعتمادالسلطنه، شیخ محمدمهدی شمس العلماء قزوینی را نیز به یاران سید جمال الدين معرفي كرده بود، تا با ايشان همراهي كند. شمس العلماء، يس از مرگ ناگهانی اعتمادالسلطنه، به آن گروه پیوست. "بر آگاهان تاریخ، دانسته است که یکی از کسانی که در کار طبع کتاب به اعتمادالسلطنه یاری مى رساند، شمس العلماء بود.

نکتهای که شمس العلماء، در نخستین دیدار با اعضای گروه، بازگفت، از واقعیتی مهم حکایت دارد. او، به ایشان گفته بود که در آخرین برنامهی زیارتی که همراه با اعتمادالسلطنه، به شهرری داشت، اعتمادالسلطنه، «با میرزا رضا قریب نیمساعت بلکه زیادتر، بهطور نجوا صحبت کرد»، و در همان شب نیز سکته کرد، و درگذشت!^۵ تاریخ مرگ اعتمادالسلطنه، ۱۹ شوال ۱۳۱۳ق. (۲۸ روز پیش از قتل ناصرالدینشاه) است. در همان زمان، شهرت پیدا کرد که او توسط میرزا علی اصغرخان امین السلطان مسموم شده است. ً

میرزا رضا، بعدها، در بازجویی خود گفت که اعتمادالسلطنه را با شمس العلماء ديده بود، اما با او سخني نگفت. وي سيس اعتمادالسلطنه را «آدم مزوّری» دانسته، و گفته: «به سیّد، خیلی اظهار ارادت می کرد، ولی، سیّد

۱ استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۸.

۱ على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص ١٤٢ تا ١٤٤.

۱. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١٣٩.

۲. پیشین، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۴. بنابر آنچه میرزا محمّدخان قزوینی، نگاشته، شمس العلماء، از نظر اداری، زیر دست اعتمادالسلطنه کار میکرد. قزوینی ـکه از نزدیک شمسالعلماء را میشناختـ بر آن بود که کتاب «المآثر و الآثار» راكه به نام اعتمادالسلطنه است، شمسالعلماء، نوشته بود. (محمّد قزويني، وفيات معاصرين، یادگار، س۵، ش۳، آبان ۱۳۲۷، ص۵۸)

۵. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۶. احمد خانملک ساسانی، سیاستگران دورهی قاجار، ج۱، ص۱۸۳.

امکان خبرگیری از اندرون ناصرالدینشاه

منوچهر، سپس، به ارتباط خود با میرزا رضا که اکنون در صحن حرم حضرت عبدالعظیم ساکن بود_ اشاره کرده، و در پی آن، از واقعیت مهم دیگری پرده برداشت. او، همزمان با حرکت میرزا رضا از اسلامبول، به این نتيجه رسيده بود كه بايد از اوضاع اندرون ناصرالدينشاه، آگاهي داشته باشد. اعتمادالسلطنه هم «یکی از خدمتکاران اندرون» را به او معرفی کرده بود. منوچهر، بهوسیلهی آن خدمتکار، «بعضی کارهای غیرمهم را انجام میداد»، اما، چون به او اطمینان کامل نداشت، تمام مطالب را با او در میان نمی گذاشت. از حسن تصادف، معشوقهی «شاهرخ» (یکی از دوستان منوچهر)، مورد توجّه ناصرالدینشاه قرار گرفته، و اکنون، بهاجبار، در حرمسرای او بود. منوچهر، با کمک آن خدمتکار، می خواست با آن زن، ارتباط برقرار کند. موضوع خبرچینی «کلفتهای اندرون»، بعدها، در بازجویی از میرزا رضا مطرح شد، و طبیعی بود که او آن را انکار کند. آ

دیدگاه شیخ هادی نجم آبادی دربارهی قتل ناصر الدینشاه

شمس العلماء، از منوچهر در مورد نظر شیخ هادی نجم آبادی دربارهی این طرح پرسید. وی، در پاسخ گفت که چون ممکن بود شیخ با این کار موافق نباشد، قرار بر این شده که او را بعد از انجام کار آگاه کنند. شمس العلماء، این روش را درست ندانست. تصمیم بر آن شد که فردای آن شب، «بالاتفاق، به حضور شیخ، شرفیاب شده، و در تحت اصول کلی، عقیدهی او را استمزاج نمایند.» ٔ

پیش از این آمد که شیخ هادی نجم آبادی، در میان اعضای حوزهی اتحاد اسلام تهران جای داشت. دولت آبادی، او را از «رؤسای روحانی پیشکسوت» در همراهی با سید جمال الدین در طرح اتحاد اسلام یاد کرده است. نیز دیده شد که برخی نامههایی که از سوی حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول، برای او فرستاده میشد، از چنان اهمیتی برخوردار بود که در صورت کشف، کشته شدن نامه رسان را در پی داشت. این موضوع، از جایگاه مهم شیخ در میان یاران سیّد جمالالدین حکایت دارد. نظر شمس العلماء در ضرورت مشورت با شیخ، و نیز دیدگاه منوچهر برای آگاه کردن شیخ، پس از انجام کار بهسبب مخالفت احتمالی او، شاهدی دیگر، بر اهمیت مقام شیخ در میان ياران سيد جمال الدين است.

از آن سوی، معشوقهی «شاهرخ»، که مانند خود او، با نام مستعار «فرنگیس» شناسانده شده، به عمارت امینه اقدس انتقال یافت. امینه اقدس، یکی از همسران محبوب ناصرالدینشاه بود. چندروز بعد، «گودرز» که زمانی، در جرگهی مخالفان جدی شیخ هادی نجمآبادی بود، و قصد قتل او را داشت، اما اکنون به ارادتمندان وی پیوسته بود_ در مجلس عمومی شیخ، با او، نجوایی کرد. شیخ نیز بهعنوان رفع خستگی، از جای برخاست، و به اندرون رفت. حاضران اندرون، منوچهر، جمشید، شمس العلماء، و میرزا رضا کرمانی بودند. شیخ، پس از دیدن میرزا رضا، او را در آغوش کشید، و پهلوی خود نشاند. میرزا رضا، از وضعیت تکاپوهای سید جمال الدین در اسلامبول، و دستگیری میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، گزارش

۱. پیشین، ص۱۴۷.

۲. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۸. ۳. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١٤٨.

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۲۴.

۲. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، صص۴۳ و ۴۴. تفصیل این موضوع، در فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت». بخشهای «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی» (ص۱۰۲)، و «دیدار با شیخ هادی نجمابادی» (ص۱۰۸)، آمده است.

۳. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١٤٠.

داد. پس از بیان خوابی که شمس العلماء، دربارهی دستگیری میرزا آقاخان، روحی، و خبیرالملک، و نیز کشته شدن ایشان در تبریز، دیده بود، شیخ، منقلب شد. منوچهر، زمان بیان طرح را بسیار مناسب دید. او گفت که چون «فقدان این سهنفر، برای مجمع آزادیخواهان، گران تمام شده»، باید کاری کرد که در آزادی ایشان، تأثیر داشته باشد. شیخ، از آزادی آنان ناامید بود. میرزا رضا، راه حل را در کشتن شاه دانست. شیخ، این کار را بیشتر موجب كشتهشدن ايشان دانست تا آزادىشان، و همچنين، آن را ترور خواند، و با آن مخالفت کرد. منوچهر، تلگرافی را نشان داد که از سپردهشدن آن سهتن، به سربازان ایرانی در مرز، خبر می داد. نویسنده ی تلگراف، شخصی با عنوان «کوزه کنانی» بود. شیخ، برای بیان نظر خود، مطالبی تفصیلی را به عنوان مقدمه، آغاز کرد، اما سخنانش، با نظر منوچهر برای ادامهی گفتگو در جلسهی بعد، ناتمام ماند. همگی، منزل شیخ را ترک کردند، اما بهسبب آن که میرزا رضا، باید به شهرری میرفت، قرار شد او، آن شب را آنجا بماند. میرزا رضا، بعدها، در بازجویی خود، به دو شب اقامت در منزل شیخ هادی نجم آبادی، اشاره کرده است. وی، ضمن اشاره به «سابقه» و «اختصاص» خود به شیخ، و این که شیخ، با او، «همعقیده» و «همخیال» بود، گفته که لازم ندانسته بود مقصود خود را با شیخ، در میان گذارد.^۳ با این اوصاف، مشخص می شود که او، در این گفتار، خواسته تا جان شیخ را حفظ کرده باشد.

تصمیم بر سرعت بخشیدن در انجام کار

با خروج جمشید از منزل شیخ، دونفر، در تاریکی، او را دستگیر کردند. در

همین حال، ناگهان، صدای تیری از پشت بام منزل شیخ شنیده شد، و شخصی، خود را به میان کوچه انداخت، و مأموران فرار کردند. منوچهر، ميرزا رضا، و شمس العلماء، سراسيمه بيرون آمدند، تا ببينند چه شده است. شخصی که مأموران را فراری داد، گودرز بود. منوچهر، شمس العلماء را روانه کرد. سپس، در بیرونی منزل شیخ، با میرزا رضا به مشورت پرداخت. او، به میرزا رضا گفت که میخواست در جلسهی فرداشب، شیخ را راضی کند، اما حادثهی دستگیری جمشید که ممکن است به دستگیری گودرز هم بینجامد، رخ داد که ممکن است تمام نقشه را به هم بزند. وی، سپس، شیخ را «ذاتاً یک آدم محافظه کار» خواند، و گفت: «این قبیل اشخاص، ممکن نيست موجد انقلاب شوند.»

از آن سوی، فرنگیس، از اندرون شاه، خبر داده بود که وی، معلوم نیست در شهر، به گردش پردازد. منوچهر، به میرزا رضا گفت که باوجود دستگیری جمشید و گودرز، احتمال آسیبدیدن میرزا رضا بیشتر شده است. پس از آن بود که از میرزا رضا پرسید که آیا حاضر است، بدون توجه به این خطر، کار را انجام دهد؟ پاسخ، مثبت بود. میرزا رضا، گفت که از همان زمان حرکت از اسلامبول، «مطابق قولی که به حضرت سیده داده بود، به هیچ عنوان، به استخلاص نمی اندیشیده است. منوچهر، به میرزا رضا گفت که آنشب، و نیز فردا را در منزل شیخ بماند، و برای تحصیل امنیّت، فرداشب به شهرری بازگردد. او، گفت که جلسهی بعدی با شیخ را برهم خواهد زد، و پسفرداشب، در شهرری، به دیدار میرزا رضا خواهد رفت. با این بیان، روشن می شود که آنچه میرزا رضا در بازجویی خود، درباره ی بی خبربودن از گردش شاه در شهر گفته، برای انحراف ذهن بوده است. ا

۱. پیشین، صص۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. پیشین، صص ۱۶۶ تا ۱۷۳.

۳. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۳.

ا على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص١٧٣ تا ١٧٤.

۱ ک.: استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا

می داشت. این خدمتکار، با نام «زرافشان»، ایاد شده است. منوچهر که

ارنگیس را دختر خود نمایانده بود، با کمک زرافشان، با او مکاتبه می کرد، و

اخبار اندرون ناصر الدين شاه را به دست مي آورد. او، به زرافشان تأكيد داشت

که کسی از این نامهنگاریها آگاه نشود! یکی از نامههای فرنگیس، از تصمیم

شاه برای زیارت حرم حضرت عبدالعظیم حکایت داشت. تاریخ این نامه،

۱۶ ذي القعده ي ۱۳۱۳ق. بود، من يعني روز پيش از قتل ناصرالدين شاه. منوچهر،

پس از دریافت آن خبر، به شهرری رفت، و در حرم، با میرزا رضا دیدار کرد. "

ارای میرزا رضا یاد کرده است. این شخص، به احتمال، همان شیخ محمد

الدرمانی، بود که بنا به گفتهی شاهدان، دوبار با میرزا رضا گفتگو کرده بود.^۵

ابن چنین شد که میرزا رضا کرمانی، از عزیمت ناصرالدین شاه به حرم

- ضرت عبدالعظیم، در روز جمعه، ۱۷ ذیالقعدهی ۱۳۱۳ق.، آگاه شد. او،

هر بازجوییاش، زمان این آگاهی را روز پنجشنبه، یاد کرده، ^۶ که همان تاریخ

دولتآبادی، در گزارشی، به چگونگی آگاهی میرزا رضا از تصمیم

(بارت شاه، اشاره کرده است. براساس این روایت، دولت آبادی، در شب

الله از حادثه، به حرم حضرت عبدالعظيم رفته، و منتظر بود تا با دوستانش

به تهران، بازگردد. او، میرزا رضا را دید که در گوشهای تاریک، نشسته، و به

ارداقی، ملا محمّد نامی را بهعنوان خبردهندهی ورود منوچهر به حرم،

ميرزا على اكبر ساعتساز (حكيم)

شخص دیگری که با گروه کشندگان ناصرالدینشاه همراهی داشت، میرزا على اكبر ساعتساز، مشهور به «جكيم»، بود. وى نيز از كسانى است كه در زمان اقامت سیّد جمال الدین در تهران، «با مقاصد سیّد، همراه شدند.» او، همچنین، مانند بسیاری دیگر از اعضای آن گروه، در مجالس شیخ هادی نجم آبادی حاضر می شد، آو در سالهای نزدیک به مشروطیّت، در میان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده قرار داشت. این انجمن را فعالاني چون ملكالمتكلمين، سيّد جمالالدين واعظ، حاج ميرزا يحيى دولت آبادی، و ... تشکیل داده بودند، تا تکاپوهای برخی مخالفان حکومت را سامان بخشیده، و تمرکز دهند. ایشان، در بسیاری از رخدادهای مقدماتی مشروطیّت، نقش اساس داشتند. کارهایی چون ایجاد همراهی میان سیّد محمّد طباطبایی و سیّد عبدالله بهبهانی، تحریک حاکم تهران به چوبزدن تاجران قند، تهديد مظفرالدينشاه به قتل، و سرانجام، صدور دستخط عدالتخانه.

آگاهی از زمان زیارت ناصرالدینشاه

به روایت ارداقی، دکان ساعتسازی حکیم، که «جلو خان ارگ دولتی، در زیر نقارهخانه»، قرار داشت، دارای اتاقی اندرونی بود، که برخی کسان، در آنجا، ملاقاتهای محرمانهی خود را انجام میدادند. منوچهر، یکی از ایشان بود، و در آن اتاق، با خدمتکاری که اعتمادالسلطنه معرفی کرده بود، قرار

مورد اشارهی ارداقی است.

ا اصل: ذرافشان.

ا على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١٨٤.

۱۱ پیشین، صص۱۷۹ تا ۱۸۵.

۱ پیشین، ص۱۷۹.

[🗴] استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۲.

ا استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامدی صور اسرافیل، ش۹، ص۸.

جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۹، ص۸.

١. محمد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص٨٢.

۲. على اكبر ارداقى، دربار شاهى، ص١٩٥٠.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

۴. پیشین، ج۲، صص۲۴۵ تا ۳۰۰. در فصل «زندگانی ملکالمتکلمین» (صص۲۶۰ تا ۲۶۵)، دربارهی این انجمن، و ماهیت بابی آن، سخن گفته شده است.

فکر مشغول است. در این حال، دوتن از زائران، درباره ی زیارت فردای شاه، سخن گفتند، و اشاره کردند که شاه، فردا خواهد آمد، و «قُرُق هم نمی باشد!» میرزا رضا، که در فکر غرق بود، با شنیدن این سخن، تکان خورد، و از روی تعجب گفت: «شاه؟ شاه فردا اینجا می آید، و قُرُق هم نیست؟!» دولت آبادی، نوشته که از این حرکت میرزا رضا تعجب کرد، و چنین گمان برد که او، «شخص عارض دلخستهای است که می خواهد، بی واسطه، عریضهای به شاه خود داده باشد!» ا

با دقت در سخنان دولت آبادی، و درنظرداشتن نقشه ی از پیش طراحی شده ی کشتن ناصرالدین شاه، می توان یقین کرد که آن دو نفر زائر، از اعضای گروه کشندگان بودند که می خواستند بدون آن که کسی از ارتباطشان با میرزا رضا آگاه شود، او را مطلع کرده باشند. باید نتیجه گرفت خود دولت آبادی نیز که از یاران سیّد جمال الدین بود، و در حوزه ی اتحاد اسلام تهران، عضویت داشت با آن دو زائر، همراه بود. نیز، باید نتیجه گرفت که یکی از آن دو، منوچهر بوده است.

نتیجهی کار

بهروایت دولت آبادی، فردای آن روز، میرزا رضا کرمانی، که «شاهد مقصود را در آغوش دیده، و خود را به آرزوی دیرینه، رسیده» می دید، «طپانچهی کوچک خود را، با دل بزرگ، و مغز پر از حس انتقام»، برداشت، و با عریضهای، به حرم رفت. ناصرالدین شاه، با تعداد اند کی از نگهبانان، برای زیارت آمد. همراهان او در داخل حرم، جز «دوسه تن از خلوتیان، و یکی دو نفر از رؤسای خدام»، نبودند. ناصرالدین شاه، پس از آن که زیارت حضرت عبدالعظیم را تمام کرد، به سوی مرقد امام زاده حمزه رفت. میرزا رضا،

مریضهی خود را بهسوی او دراز کرد. ناصرالدینشاه، او را دید، اما، این

المينان گروه كشندگان، از كشته شدن ناصر الدين شاه

دولت آبادی، درباره ی حالات خود در روز کشته شدن ناصر الدین شاه، نوشته که آن روز، پیش از ظهر، میهمان یکی از دوستان خود بود. وی، در گفتگو با آن دوست، که او را «شخص بی اعتنایی به دنیا» یاد کرده، از «بی اعتباری زندگانی این عالم» سخن می گفت. در همین حال، پیشخدمت وارد شد، و گفت که شاه، تیرخورده، اما، کارگر نشده است! آن «رفیق بی اعتنای به دنیا»، کفتن این جمله که: «این، شاهد صدق است که از در آمده!»، دولت آبادی و دوستانش را «متنبه» کرد. ایشان نیز «متفرق» شده، و هریک، به جانب منزل در فتند. آ

با توجه به آنچه دربارهی تکاپوهای حوزهی تهران در سازماندهی قتل امرالدینشاه، آمد، جای این پرسش باقی است که آیا گفتگو دربارهی الی بودن دنیا، در چنانروزی که شب پیش از آن، منوچهر و دولتآبادی، سر ورود آزاد شاه به حرم را به میرزا رضا داده بودند، تصادفی بود؟ آیا آن الساهد صدق گفتار» که از در آمد، خود، قرینهای بر انتظار دولتآبادی و در ستانش، از حادثهای که قرار بود در شهرری به وقوع پیوندد، نبود؟ شاید

ارجه، «بیش از یک چشم برهم زدن» نبود، و قلب شاه، «هدف تیر انتقام» ارار گرفت، و یکقدم آنطرفتر، «آهی کشیده، ... بر زمین خورده، و جان دادا» و به تعبیر ارداقی، «متعاقب صدای تیر، از حلقوم شاه، یک نعره ی الکدازی، خارج، و فوراً، جسد کوه پیکر او، بر زمین در غلطید!» ۲

ا پیشین، ج۱، صص۱۴۱، ۱۴۴، و ۱۴۵.

ا، ملیاکبر آرداقی، دربار شاهی، صص۱۹۰ و ۱۹۱.

۱/ پسپی دولتآبادی، حیات یعیی، ج۱، صص۱۴۰ و ۱۴۱.

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، صص۱۳۹ و ۱۴۰.

ار کفت که خود، در صحنهی قتل حاضر بود، و دید که ناصرالدینشاه، ممان لحظه، كشته شد!

لدبيرهاى گروه كشندگان ناصرالدينشاه

با کشته شدن ناصر الدین شاه، شهرت بابی بودن قاتل او، بر سر زبانها افتاد. به اوشتهی براون، بسیاری از روزنامههای اروپایی، آشکارا، از بابیبودن کشندهی الصرالدين شاه سخن مي گفتند. اين موضوع، موجب شد تا در ناحيههاي مختلف مسلماننشین، شیعیان، به بهائیان، که در غرف مردم، بهاشتباه، بابی الماحته مي شدند، حمله برند، و «در همهجا، بهصدد آحاد اين طايفه» باشند. أ

النشار شعری ساختگی، از زبان میرزا رضا کرمانی

ار همین اساس بود که حاج میرزا یحیی دولت آبادی، عضو گروه کشندگان الصرالدين شاه، به چارهانديشي روي آورد، تا پيش از آنکه مشکلي رخ دهد، سی کیری کند. وی، برای «ضدیت با این سیاست باطل»، از زبان میرزا رضا، المعرى ساخت تا «تشيّع او ظاهر شده، از هدف تير تهمت بابي گرى، نجات الد این شعر، به عنوان وصیت میرزا رضا برای حکشدن روی سنگ ارش، توسط یکی از دوستان دولتآبادی (حاج محمّدعلی تفلیسی) ـ که از «ارادی خواهان» بود، و در مجالس اعیان، رفت و آمد داشت_ پخش شد، و به ولايات هم رسيد:

فدای مردم ایران رضای شاهشکار $^{\circ}$ محب آل محمّد غلام هشت و چهار بتوان گفت که آنان، در پی نتیجهی کار بودند، و پس از اطمینان از به انجام رسیدن آن، چون احساس خطر می کردند، «متنبه» گشته، و «متفرق» شدند.

ارداقی، نوشته که فردای قتل ناصرالدینشاه، چون هنوز خبر مرگ او، یقینی نشده بود، مردم، در بازکردن دکانهای خود، تردید داشتند. در این میان، یکی از معدود کسانی که دکان خود را بازکرد، میرزا علی اکبر ساعتساز (حكيم)، بود. او، بهدستور منوچهر، چنين كرده بود. دوساعت به غروب، شیخ عبدالعلی بیدگلی ـ که در فصل نخست این پژوهش، یاد شد_ به دکان حکیم آمد، و با شور و شعف، شعری را که دربارهی کشتهشدن ناصرالدينشاه سروده بود، خواند:

زدودم ز ایرانیان عار و ننگ عجم زنده کردم به تیر فشنگ

او نيز مانند حكيم، به قطعي بودن قتل شاه، اطمينان نداشت. حكيم، منتظر بود تا یکی از دوستانش، خبر قطعی بیاورد. او، آن دوست را به دیگران معرفی نمی کرد، ولی، همینقدر گفت که وی نیز در محافل شیخ هادی نجمآبادی حاضر میشود، اما نمیخواهد کسی او را بشناسد. آن فرد،

شیخ علی قاضی قزوینی (برادر ارداقی)، بیدگلی را نزد حکیم فرستاده بود، تا اطلاع كسب كند. قاضى قزويني، عمادالكتاب (عضو آيندهى كميتهى مجازات) را نیز نزد شخص آگاه دیگری فرستاده بود. کپیش از این آمد که قاضى قزويني، يكي از شاگردان مخصوص سيّد جمالالدين، و از ارادتمندان شیخ هادی نجمآبادی بود. همچنین، دانسته شد که بیدگلی نیز از نزدیکان و خاصّان شیخ بهشمار میرفت. آن شب، منوچهر به منزل حکیم رفت، و به

ا على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص١٩٤.

ادوارد براون، انقلاب ایران، ص۶۱.

۱ عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج۳، ص۱۳۸.

ا اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهورالحق، تهران، ج۸، بخش نخست، ص٩٨. ٢٠٢٠ عمر الم

^{🗈 🖡} دولت آبادی، ج۱، حیات یعیی، صص۱۵۲ و ۱۵۳.

۱. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص ۱۹۴ و ۱۹۷.

۲. نک.: پیشین، ص۱۹۵.

تک.: فصل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجم آبادی».

مدتزمانی بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، بازجویی از میرزا رضا کرمانی آغاز شد. منوچهر، بر آن بود تا از متن بازجویی آگاهی داشته باشد. او، این موضوع را حیاتی می دانست. آن زمان، تعمیر ساعت سفارت بریتانیا، به میرزا علی اکبر ساعتساز (حکیم) سپرده شده بود. در نگاه منوچهر، حکیم، با سفارت، «مراوده ی دایمی» داشت، و به سبب «سلامت نفس و آزادی خواهی، مورد توجه کارکنان سفارت خانه» بود. از جمله، میرزا عباسقلی خان نواب، و منشی سفارت، «یک محبت و علاقه ی مخصوصی» به او داشتند. از این روی بود که منوچهر، برای حکیم پیغام فرستاد که اگر بتواند، با کمک ایشان، صورت استنطاق میرزا رضا را تهیه کند. منوچهر، بر آن بود که اگر حکیم موفق نشد، قاضی قزوینی - که با برخی درباریان دوستی عمیق داشت برای این کار اقدام کند. ا

حکیم، سرانجام، توانست صورت استنطاق میرزا رضا را بهدست آورد. جمشید، آن نوشته ها را برای منوچهر خواند. منوچهر، که سخنان میرزا رضا را از عمل او مهمتر میدانست، و آن را موجب افتخار جهانی میخواند، دستور داد تا صورت استنطاق او، ضمن نامه ای، برای سیّد جمال الدین که در اسلامبول بود و فرستاده شود. آقاضی قزوینی هم در تهیه ی بخشهای بعدی استنطاق، توفیق یافت. آ

همانگونه که پیش از این آمد، میرزا رضا، در بازجویی خود، از اقامتش در منزل شیخ هادی نجمآبادی سخن گفته، و او را از هممسلکان سیّد

شیخ رسید، او را نگران کرد، و به پرسش از منوچهر واداشت. منوچهر، پیغام داد که خیال نمی کند میرزا رضا، «چیزی بگوید که اسباب زحمت جنابعالی شود.» ۲

جمال الدين، و از «معتقدين سيّد»، ياد كرده بود. اين موضوع كه به گوش

یاریخواهی از سفارت بریتانیا، برای جلوگیری از است. شکنجهی میرزا رضا کرمانی

منوچهر، نگران بود که میرزا رضا، مورد آزار و شکنجه قرار گیرد. او، اعتقاد داشت که «غیر از سفارت انگلیس، هیچ مقامی، بهتر و صالح تر نیست؛ و اگر کسی، مراتب را به استحضار آقای سفیر برساند، حتماً، از نقطه نظر تمدن و انسانیّت، نخواهد گذاشت!»

بر همین اساس، میرزا علی اکبر ساعتساز (حکیم)، که با سفارت بریتانیا، ارتباط داشت، مأمور شد به آنجا برود. او، پیش از رفتن به سفارت، منوچهر را اطمینان داده، و گفته بود: «ممکن نیست سفارت بگذارد، رضا را داغ و درفش نمایند!» نظر او، درست بود. سفارت، به حکیم قول مساعدت داد. ^۳

طراحی شورش در غرب ایران

وفتی بازجوی میرزا رضا، از او، دربارهی «یک سیّد، و یک آخوند، و یک گلا»، که با او «کنار کشیدند، و بهقدر سهربع ساعت، نجوا» کردند، پرسید، وی، «حاجی میرزا احمد کرمانی، و یک سیّدی که هیچ نمی شناخت» را نام برد، و گفت که ایشان، پس از گفتگو با او، «سفرکردند» و رفتند. همچنین،

۱ استطاق از میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، در المدی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص۴ (بقیدی استنطاق با میرزا محمدرضا، از شمارهی ۹).

۱ على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص ٢٣١ و ٢٣٢.

[🕴] پیشین، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۱. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، ص۲۱۰.

۲. پیشین، ص۲۲۲.

٣. پيشين، صص ٢٤١ و ٢٤٢.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، و ... به فعالیتهای ضدحکومتی خود ادامه دهد. ا

حسن صاحب الزّماني، به همدان رفتند، و در آنجا شورشي برپاكردند.

ناظمالاسلام كرماني، دعوت به جمهوريت را اساس آن شورش دانسته، اما،

میرزا محمّدحان قزوینی، نوشته که سیّد حسن، بهسبب زیبایی ظاهری که

داشت، به تحریک میرزا احمد، مهدویت را دعوی کرد، و آن شورش را

پیش از این _ضمن شرح خاطرات صنعتیزاده_ گذشت که حرکت

آندو، در همان مرحلهی نخست، سرکوب شد، و ایشان، به تهران فرستاده

شده، و زندانی گشتند. شیخ هادی نجمآبادی، در مقام شفاعت برآمد، اما

مظفرالدین شاه، تنها با آزادی سیّد حسن موافقت کرد، و میرزا احمد کرمانی،

آنچه در این میان مهم مینماید، آن است که این شورش، با دستور میرزا

آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسنخان خبیرالملک، صورت گرفته بود. سیّد حسن صاحبالزّمانی، این موضوع را سالها بعد بازگفت.^۵

بنابراین، دانسته می شود که حاج میرزا احمد کرمانی، میرزا حیدرعلی زردوز،

و سیّد حسن صاحبالزّمانی، با میرزا رضا دیدار کردند، و پس از گفتگو

دربارهی این مسایل _مطابق آنچه شاهدان به حکومت گفته بودند_ تهران را

به طرف همدان ترک گفتند. سفیه خواندن حاج میرزا احمد، توسط میرزا رضا نیز

مالند آنچه دربارهی کُلفت اندرون، اعتمادالسلطنه، و شیخ هادی نجمآبادی،

بنا بر نوشتهی برخی آگاهان، حاج میرزا احمد کرمانی، همراه با سیّد

اظهار کرد که از مقصد سفر آنها، بی اطلاع است. بازجو، بر آن بود که آنان، از مقصود میرزا رضا آگاهی داشتند. او، همچنین، از شاهدان شنیده بود که آن سهتن، به طرف «همدان» رفته بودند. ميرزا رضا، در پاسخ وي، حاج ميرزا احمد را «اَدم سفیهی» معرفی کرد، و گفت: «مثل من اَدمی، که یکهمچو حرکت بزرگی را میخواهد بکند، به مثل حاجی میرزا احمد آدمی، نیت خود را بروز نمی دهد!» ا

در کنار اعترافهای میرزا رضا، ملا حبیب (خادم آستانهی حضرت عبدالعظیم)، میرزا حیدرعلی پسر میرزا یحیی زردوز را یکی از همراهان حاج میرزا احمد، در ملاقات با میرزا رضا، معرفی کرده بود.

بنا به نوشتهى ناظم الاسلام، «اقا سيّد حسن، خواهرزادهى مشير السلطنه»، که به «سیّد حسن صاحبالزّمانی» شهرت داشت، همان سیّدی بود که میرزا رضا، او را نمی شناخت. وی، از شاگردان و تربیت شدگان شیخ هادی نجم آبادی بود، ٔ و در سالهای بعد، و زمان مشروطیت نیز در میان «احرار»

میرزا حیدرعلی زردوز، در زمرهی یاران سیّد جمالالدین و میرزا ملکمخان بود، که در سال ۱۳۰۸ق.، همراه با میرزا رضا، دستگیر شد. وا، در سالهای بعد، همچون حکیم، در شمار اعضای انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده قرار گرفت، تا همراه با كساني چون ملكالمتكلمين، سيّد جمالالدين واعظ،

سرانجام، در زندان درگذشت.

ا بهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

ا محمد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١١١، پ١.

۱ مسئد فزوینی، وفیات معاصرین، یادگار، س۳، ش۴، ص۱۸ و ۱۹.

ا سمند ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١١١، ب١.

^{🗈 🎎} محمّدعلی گلریز، مینودر یا باب الجنه قزوین، تهران، ص۱۰۰، پ ۱.

۱. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۲.

۲. تقریرات ملا حبیب خادم آستانه، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۷، ص۶.

٣. محمّد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١١١، پ ١.

۴. میرزا محمّدعلی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار در احوال رجال قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، ج۸،

۵. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۶۷.

۶. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص۳۴۳.

١٧٠ تاريخ مكتوم

و نبوده است. این ظاهرسازی همچون پدر، در میان معتقدان صبح ازل جای داشتند. افضل الملک، پس از کبر صنعتی کرمانی که در نامیدی از آزادی میرزا آقاخان و روحی، با مشورت سیّد جمال الدین، به در نیز آورده است. ابر همین قبرس رفت، و در آنجا، با صبح ازل دیدار کرد. ۲

منوچهر

این پژوهش، از هویت منوچهر که باید او را مغز متفکر گروه کشندگان ناصرالدینشاه دانست آگاه نیست. با این حال، می توان احتمال داد که او نیز از بابیان (ازلیان) بوده است. در مقدمهی این پژوهش آمد که فعالان بابی، به احتمال، حدود زمانی را که در آن ناصرالدینشاه کشته شد، زمان بشارت باب بر اضمحلال حکومت قاجار (بنی امیه) می دانستند. آبا این ترتیب، چون منوچهر، در گفتگو با شمس العلماء، هدف خود را «انقراض سلطنت قاجاریه» گفته بود، می توان احتمال داد که او نیز در همان مسیر بابیان گام برمی داشته

شیخ هادی نجم آبادی

پیش از این گذشت که شیخ هادی نجم آبادی، گذشته از تعلق خاطر به بابی گری، مورد توجه ویژه ی صبح ازل قرار داشت. ارداقی، در کتاب خود، حتی از تصمیم امین السلطان بر کشتن مخفیانه ی شیخ به سبب بابی بودن یاد کرده است! کسی که از سوی امین السلطان برای این کار انتخاب شد، یکی از گماشتگان مورد اطمینانش بود، اما در شب مورد نظر، تحت تأثیر اخلاق

گفته بود – جز برای جلوگیری از دردسر برای او نبوده است. این ظاهرسازی را عبدالحسین صنعتی زاده، فرزند حاج علی اکبر صنعتی کرمانی که در اسلامبول، و تهران، از یاران سیّد جمال الدین بود ـ نیز آورده است. ابر همین اساس، می توان احتمال داد که میرزا رضا، سیّد حسن (شاگرد شیخ هادی) را هم می شناخت، ولی نخواست برایش مشکلی فراهم کند.

نقش تکاپوگران بابی (ازلی)، در کشتن ناصرالدینشاه

آنچه تا اینجا به دست آمد، وجود «یک کمیتهی سری ایرانی» برای کشتن ناصرالدین شاه است که از اعضای «حوزهی اتحاد اسلام تهران» تشکیل شده بود. اما باید دانست که برخی کسانی که در آن حادثه دست داشتند، در منابع تاریخی، با عنوان بابی (ازلی) یاد شدهاند:

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

پیش از این گذشت که میرزا آقاخان کرمانی، و شیخ احمد روحی، هردو، از شاگردان ملا محمدجعفر کرمانی (بنیانگذار آیین باب در کرمان) بودند. ایشان، ایران را برای «نصرت امر» ترک گفتند، و در قبرس، با دوتن از دختران میرزا یحیی صبح ازل ازدواج کردند. پس از آن، در اسلامبول، تکاپوهای خود را پی گرفته، و سرانجام، به جنبش اتحاد اسلام سیّد جمالالدین پیوستند.

شيخ محمود افضل الملك و شيخ ابوالقاسم روحي

این هردو، پسران آخوند کرمانی، و برادران شیخ احمد روحی بودند، و

١. شيخ محمود افضل الملک، مختصري از شرح حال مرحوم ميرزا آقاخان كرماني، ص يو.

١ الصر دولت آبادي، فهرست زائران صبح ازل، ص١٠

۱۱ ک.: مقدمدی این پژوهش، بخش «لایههای زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دورهی قاجار».

۱ لک.: فصل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجمآبادی»، ص۶۱.

۱. عبدالحسین صنعتیزاده، روزگاری که گذشت، ص۱۰۱، پ ۱.

۲. برای گفتگوی تفصیلی درباره ی این دو، نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت.»

شیخ که نمونههایی از آن در فصل نخست این پژوهش یاد شد. قرار گرفت، و به حلقهی مریدانش پیوست! او، همانی است که در کتاب ارداقی، با نام مستعار «گودرز» شناسانده شده است.

ميرزا يحيى دولت آبادى

دانسته شد که دولتآبادی (اسم الله النجی)، نهتنها در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت، که در سالهای پایانی حیات صبح ازل، نزد او، از تمام پیروانش مقربتر بود! به همین جهت، رهبر بابیان، او را بهعنوان مرجع پیروانش پس از خود، نصب کرد. ا

میرزا علی اکبر ساعتساز (حکیم)، و میرزا حیدرعلی زردوز

پیش از این آمد که حکیم و زردوز، در میان پیروان سیّد جمالالدین جای داشتند. این دو، در سالهای ابتدایی مشروطیّت، به عضویت در انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده برگزیده شدند. "با بررسی منابع تاریخی، باید گفت که این انجمن، در مجموع، انجمنی بابی (ازلی) بود. ٔ با در نظر داشتن این واقعیت، وقتی عضویت حکیم و زردوز در انجمن باغ میکده، کنار همکاری طولانی مدت ایشان با فعالان بابی (ازلی) قرار می گیرد، احتمال بابی بودنشان را قریب به یقین می کند.

اررسی قرار گرفت. گفته شد که او نیز یکی از فعالان بابی (ازلی) بود. با

شیخ علی قاضی قزوینی و علیاکبر ارداقی (نویسندهی کتاب «دربار شاهی»)

دانسته شد که قاضی قزوینی، در میان دوازده شاگرد مخصوص سیّد جمالالدین

قرار داشت، و به شیخ هادی نجمآبادی نیز ارادت میورزید، و همچنین، از

اعضای انجمن بابی باغ میرزا سلیمانخان میکده بود. قهرمان میرزا عین السلطنه (برادرزادهی ناصرالدینشاه)، در خاطرات خود، به شهرت ازلیبودن قاضی،

و تکفیر او ازسوی برخی عالمان دینی، اشاره کرده است. همچنین، از آن که یک «بابی متعصب»، چون قاضی قزوینی را «قاضی عدالتخانهی مملکتی»

قرار دادهاند تا «به همهی مسلمانها حکومت کند»، تعجب کرده است. در

جایی دیگر نیز او را «بابی» خوانده، ^۳ و سرانجام، در زمان اشاره به مرگ او

در باغ شاه، شهرت «ازلی بابی» برایش آورده است. ^۴ یکی از بهائیان هم عصر

قاضی نیز از «نسبت ازلیبودن»، به او، سخن گفته است.^۵ به هر اندازه که

احتمال بابی بودن قاضی قزوینی، جدی باشد، برادرش را نیز باید بابی دانست. این از آن روست که وی، در تمام تکاپوهای قاضی، همراهی داشت.

شيخ عبدالعلى بيدگلي

بدگلی، همانی است که در فصل نخست این پژوهش، بهتفصیل، مورد

ا الهر مان ميرزا عين السلطنه، روزنامهي خاطرات عين السلطنه، ج٣. ص٢١٠٩.

۱ پیشین، ج۳، ص۲۱۴۷.

ا پیشین، ج۳، ص۲۱۳۱.

۱ به سارت «ازلی بایی مرحوم»، نقطهچین ۱ به ای عبارت «ازلی بایی مرحوم»، نقطهچین اللسه شده است. نگارنده، در زمستان سال ۱۳۸۷ ش.، به لطف دانشمند فقید، زندهیاد استاد ایرج المار، توانست با آقای مسعودمیرزا سالور (فرزند عینالسلطنه) ـکه در سنین کهولت بهسر میبرد_

ملاقات کرده، و این عبارت را در نسخهی اصل خاطرات، بیابد.

^{🦚 🌬} محمّد علاقبند. تاریخ مشروطیّت، ص۱۱۴.

ا الله الحمل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجم آبادی».

۱. على اكبر ارداقي، دربار شاهي، صص ۵۰ تا ۵۸:

نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت.»، بخش «تکاپوهای حاج میرزا یحیی دولت آبادی».

٣. مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران، ج٢، ص٢٣٩.

۴. برای آگاهی بیشتر از حضور بابیان (ازلیان) در آنجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده، نک.: فصل «زندگانی ملکالمتکلمین»، بخش «تهیدی انقلاب، و مجمع آزادمردان»، ص۲۶۰.

در منابع رسمی حکومت ایران، میرزا رضا کرمانی، گاه با عنوان کسی که پیشتر، بابی بود، یاد شده است. اما آنچه احتمال بابیبودن او را بهشکلی جدی، بهدست میدهد، روش نهاننگارانهی مهدی ملکزاده، در تاریخی است که بر جنبش مشروطیّت ایران نگاشته است. همانگونه که در ادامهی این پژوهش، آمده، پدر ملکزاده (ملکالمتکلمین)، یک بابی (ازلی) بود. ادبیات ملکزاده، در نگارش آثار تاریخیاش نیز از دلبستگی او به آن اعتقاد حکایت دارد. ٔ با این رویکرد است که باید به تحلیل نگاه او به میرزا رضا گرمانی پرداخت. وی، هنگام بیان هستههای «روشنفکری» پیش از جنبش مشروطیت، زمانی که به کرمان رسیده، بهشکلی خاص، سخن گفته است. در اگاه او، چگونگی ورود «افکار نوین»، «فلسفهی آزادیخواهی»، و «آن آیین ار» به کرمان، بهروشنی معلوم نبود. اما، در زمان ناصرالدینشاه، «مجمعی از ارادی خواهان، در کرمان تشکیل می یافت، که «در راه انتشار افکار نوین» ارشش می کرد. اعضای این انجمن عبارت بودند از: میرزا آقاخان کرمانی، الملك مهدى بحرالعلوم، شيخ احمد روحي، ميرزا احمد كرماني، افضل الملك، اجی سیّد جواد، و میرزا رضا کرمانی. ٔ اعتقاد بابی (ازلی) تمام این کسان، 🤫 میرزا رضا کرمانی، در بخشهای مختلف این پژوهش به بحث گذاشته المله است. ابا این وجود، آیا می توان پذیرفت که در اوج خفقان ضد بابی

ا به عنوان نمونه، امینالسلطان، در اعلانی که یک هفته پس از قتل ناصرالدینشاه صادر کرد، آورده: هاایل، میرزا رضا کرمانی است. اول، بابی بود. بعد از آن که جمالالدین معروف، به تهران آمد، نزد ان مستخدم شد. مذهب دهری و سوسیالیست دارد.» (ابراهیم صفایی، نهضت مشروطهی ایران بر این ترتیب است که دانسته می شود، شور و شعف او، در سرودن آن شعر در شادباش کشته شدن ناصرالدین شاه، از اعتقاد بابی اش درباره ی نسبت آل قاجار با بنی امیه، و جهنمی بودن ناصرالدین شاه، برخاسته بود!

حاج میرزا احمد کرمانی

حاج میرزا احمد که دست پرورده ی ملامحمد جعفر کرمانی و شیخ هادی نجم آبادی بود به همان اندازه که در میان بابیان (ازلیان) ستوده بود، در میان بهائیان، شخصی نامطلوب شمرده می شد! ا

سيّد حسن صاحب الزّماني

دانسته شد که این شخص، از تربیتشدگان شیخ هادی نجمآبادی بود. او، همچنین، به بهائیان نگاهی سخت داشت. براساس نقل یکی از بهائیان، زمانی که پس از شکست شورش همدان، حاج میرزا احمد و سیّد حسن، دستگیر شده، و به تهران انتقال یافتند، چند زندانی بهائی نیز با ایشان همبند بودند. یکی از بهائیان، در پاسخ زندانبان، آندو را جمهوریطلب خوانده، و گفته بود: «ما، بهائی هستیم، و آنها، جمهوری! آنها، از ما بیزارند، و ما، از آنها در آزار!» سیّد حسن نیز با دیدن زندانیان بهائی، گفت: «بهائیها، غیرت ندارند! اگر من قدرت داشتم، ریشهی آنها را قلع و قمع می کردم!» آ

روشن است که وقتی، نفرت سیّد حسن از بهائیان، در کنار تربیتشدنش توسط شیخ هادی نجمآبادی (یکی از بزرگان ازلیان)، و نیز اعتماد فعالان ازلی به او، و شرکتدادنش در یکی از بخشهای طرح مهم قتل ناصرالدینشاه، قرار گیرد، احتمال بابی بودنش، جدی، و بلکه یقینی می شود.

بایدی اسناد وزارت امور خارجه، ص۷) ۱ گی: فصل «زندگانی ملکالمتکلمین» بخش «اعتقاد بایی ملکالمتکلمین، و مهدی ملکزاده»، ص۲۱۸. ۱ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۰۲.

اجی سیّد جواد، همان مدیر مدرسهی ملّی کرمان است، که خود، از داعیان بابی بود. نک.: فصل
 از درگاری که بر تکابوگران بابی گذشت.»، بخش «آزادیخواهان کرمان»، ص۱۲۶.

نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «پیشروان آزادی در کرمان»، ص۱۲۲.
 عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، ج۱، صص۱۹۹ و ۲۰۰.

این سخن، گویای آن است که در نگاه میرزا رضا کرمانی، شیخ هادی الجم آبادی و سیّد جمال الدین افغانی، منتظر ظهور امام دوازدهم شیعیان لودند. ۲ بنابراین، میرزا رضا را مانند شیخ، یک بابی باید دانست، و بر درستی گزارشهای رسمی دولت ایران، رویکرد نهاننویسانهی ملکزاده، و نیز سخن ميرزا ملكمخان، بايد يقين كرد.

آنچه در این میان مهم مینماید، حذف عبارات پایانی گفتار میرزا رضا ا مالی، در روزنامهی صور اسرافیل است که از سوی همان محقق، مورد الساره قرار گرفته است. جای این عبارات، در روزنامهی صور اسرافیل، سلمه گذاشته شده است! در تحلیل این حذف که آن را نیز یکی از المردهای نهان نویسی بابیان در عصر قاجار باید دانست می توان گفت که مروت استنطاق میرزا رضا کرمانی، با تلاش فعالان بابی چون میرزا علی اکبر ساعتساز (حکیم)، قاضی قزوینی، و نیز با کمک سفارت بریتانیا، بهدست اما، و سرانجام به دست مشروطه خواهان بابي، و ازجمله، ميرزا جهانگيرخان ناصرالدینشاهی، انجمنی در ترویج «افکار نوین» و «اَن آیین نو» بکوشد، و تمام اعضایش، بابی باشند جز میرزا رضا؟! و این که ملکزاده، بهرمز سخن گفته، و نخواسته از همکیشان خویش، آشکارا یاد کند، خود، دلیلی است محکم که او، این کسان را بهواقع، بابی (ازلی) می دانسته است.

در این میان، میرزا ملکمخان _که یکی از راهنمایان سیاسی فعالان بابی بود، و صبح ازل، او را رجعت عیسای مسیح خوانده بود ٔ ـ در سالهای پس از كشته شدن ناصر الدين شاه، به يكي از اروپائيان گفت كه قاتل شاه ايران، از بابيان بو د. ا

گذشته از این، بررسی صورت اصلی استنطاق میرزا رضا کرمانی نیز گویای همین واقعیت است. براساس متن اصلی این استنطاق که نخستینبار توسط یکی از محققان، به آگاهی عمومی رسیده، وقتی بازجویان، از میرزا رضا، دربارهی ارتباط شیخ هادی نجم آبادی و سیّد جمال الدین پرسیدند، پاسخ او، چنین بود:

چه عرض کنم؟ درست نمی دانم ارسال و مرسولی دارد، اما، از معتقدین سیّد است، و او را مرد بزرگی میداند. هرکس که اندک بصیرتی داشته باشد، میداند که سیّد، دخلی به مردم این روزگار ندارد! حقایق اشیاء، جمیعاً، پیش سیّد مکشوف است! تمام فیلسوفها و حکمای بزرگ فرنگ، و همهی روی زمین، در خدمت سیّد، گردنشان کج است! و هیچیک از دانشمندان روزگار، قابل نوکری و شاگردی سیّد نیست! واضح است حاجی شیخ هادی هم شعور دارد و مثل بعضی از آخوندهای بیشعور نیست که آثار و علامات جعلی و ممتنعالقبول که برای صاحبالزمان

ا هما ناطبق، کارنامه و زمانهی میسرزا رضا کرمانسی، بخش «مدافعات» (صورت اصل و هسانسورنشده»ی استنطاق میرزا رضا کرمانی)، صص۱۹۴ و ۱۹۵.

۱ در کتابهای حدیثی شیعی اثنیعشری، روایاتی در شرح رویدادهایی که پیش از ظهور امام دوازدهم رخ خواهد داد، آمده است. با این حال، براساس همان روایات، ظهور امام دوازدهم، به آن علامتها، واسته نیست، و ممکن است آن دسته از رخدادهایی که حتمی نیز یاد شدهاند، رخ ندهند، و ظهور امام دوازدهم، انجام شود. در نگاه روایات شیعی، تمام علائم ظهور، قابل تغییر است، اما اصل ظهور المام دوازدهم، چون «وعدهي خداست»، انجام خواهد شد: «أن القائم من الميعاد، و الله لايخلف المهاد.» کتاب «تحلیل تاریخی نشانههای ظهور». یکی از آثاری است که این موضوع را با روشی اسلیمی، مورد بررسی قرار داده است. (نک.: مصطفی صادقی، تحلیل تاریخی نشانههای ظهور)

۱ مما ناطـق، کارنـامه و زمـانهی میـرزا رضـا کرمـانی، بخش «مدافعـات» (صـورت اصـل و اسانسورنشده»ی استنطاق میرزا رضا کرمانی)، ص۱۹۵، پ ۱۳.

۱ اریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامهی صور اسرافیل، ش۱۰، ص۴. ا و بر این صفحه از صور اسرافیل، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

نک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «دیدار با شیخ هادی نجم آبادی». ص ۱۱۱. برای توضیح بیشتر، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت آبادی.

H. R. Haweis: "Talk with a Persian Statesman", p. 75 .Y

شیرازی (مدیر صور اسرافیل) رسید. وی، صورت این بازجویی را برای نخستینبار، در جریدهی خود، در اختیار همگان قرار داد، اما، این بخش را که بر بابیبودن استاد فقید و متهم به بابیگریاش، شیخ هادی نجمآبادی، و نیز میرزا رضا کرمانی، مهر تأیید می گذاشت، حذف کرد!

همچنین، باید دانست که برپایهی برخی گزارشها، میرزا رضا، در مسیر حرکت از اسلامبول به ایران، در بادکوبه (شهر مورد اشاره در تلگراف رسیده به منوچهر)، با یکی از بابیان برجسته دیدار داشت، و حتی در نامهای برای یکی دیگر از بابیان فعال آنجا، «تقریباً، مرگ شاه را پیشگویی کرده»، و نوشته بود: «بهزودی، روزگار بهتری خواهد رسید که «م. ک.»، چنین امر فرموده است!» * (این احتمال، جدی است که «م. ک.»، همان میرزا آقاخان کرمانی باشد.) پیش از این، دربارهی ارتباط این سخن با بشارتهای بابی، اشاراتی آورده شد.^۵ در میان تاریخنگاران معاصر، ابراهیم صفائی، میرزا رضا را «ازلی» خوانده، و نوشته: «بابيان و ازليان، قصد انتقامجويي از ناصرالدينشاه را داشتند، نه بهائیان.»

او صيفهای کلی درباره ی دخالت بابيان (ازليان) در کشتن ناصر الدين شاه

ار کنار آنچه آمد، اشارههای کلی نیز در این موضوع وجود دارد. عباس

الملدي (عبدالبهاء) _ كه آن زمان، رهبري غالب بهائيان را در دست داشت_

در نامهای که مدتی پیش از کشتهشدن ناصرالدینشاه برای امینالسلطان

ارستاد، چنین نوشت که: «حضرت سیّد جمالالدین، و ازلیها، در اسلامبول

كردامده، قصد اقدام برعليه شاه دارند، و دولت بداند كه بهائيان، از اين امر

برگنارند!» ٔ روشن است که او میخواست تا از اتهام احتمالی بر بهائیان

پیشگیری کرده باشد. حاج آقا محمّد علاقبند (یکی از بهائیان صدر مشروطیّت)

از روضهخوانها، یکی، آقا سیّد جمال [واعظ اصفهانی] نام داشت؛ و یکی،

حاجى ميرزا نصرالله [ملكالمتكلمين]. هردو، از اهل اصفهان، و هردو، از

معتقدین به یحیی. با پسرهای حاجی میرزا هادی دولت آبادی [یعنی حاج

میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمّد] همدست شده، و در عقب مرام و

اعتقاد مذهبی ... خیال کردند که اگر سلطان کشته شود، سلطنت به ازل

الر كشتن ناصرالدينشاه را به بابيان (ازليان) نسبت داده است:

مىرسد. [لذاء] تير به ناصر الدينشاه زدند.

ا لرجه به آنچه گذشت، درستی بخشی از گفتار بالا، که به دخالت بابیان (اللهان) در کشتن ناصر الدین شاه اشاره دارد، دانسته می شود. بخش مربوط به اعتقاد دینی بابیان دربارهی سلطنت صبح ازل نیز در جای دیگر مورد اوجه قرار گرفت، و با اندیشهی سیاسی بابیان، همسان دانسته شد. حاصل آن گفتار، آن بود که می توان احتمال داد که بابیان، بهواقع، بر آن بودند که با الله شدن ناصرالدينشاه، زوال سلطنت قاجار (رجعت بني اميه)، خواهيد رسد، و پادشاهی بابی، با سلطنت صبح ازل، آغاز خواهد شد. "

ا اسداله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨. بخش نخست، ص ٤٣٠.

ا عام آنا محمّد علاقبند، تاریخ مشروطیّت، ص۴۱.

۱ ک. مقدمه ی این پژوهش، بخشهای «جامعه ی آرمانی بابیان»، و «لایههای زیرین تکاپوهای ادالان بایی (ازلی) در دورهی قاجار»، صص ۲۴ تا ۴۴.

۱. ادوارد براون که با صبح ازل و برخی پیروانش، دوستی نزدیک داشت_ میرزا جهانگیرخان را ازلی، دانسته است. جالب اینجاست که او، در آن گفتار، از بابیبودن ملکالمتکلمین و میرزا حهانگیر خان، چون کشته شده بودند، سخن گفته، و نوشته که دیگر ازلیان را، چون زنده هستند، معرفی نمي كند! (Edward G. Browne, Materials for the Study of the Babi Religion, p. 221) آدميت نیز میر زا جهانگیر خان را در زمرهی ازلیان یاد کرده است. (فریدون آدمیت، اندیشههای میرزا آقاخان كرماني، ص٢٢٢) عباس افندي (عبدالبهاء)، نيز بر اعتقاد ازلي او طعن زده است. (عبّاس افندي (عبدالبهاء)، مجموعهى الواح تذهيبشده (بهخط على اكبر ميلاني)، ص٢٢٩) و ...

درباره ی میرزا جهانگیرخان، گفته شده که او، «از مریدان مخصوص شیخ هادی معروف نجمآبادی بود.» (سید ابوالحسن علوی، رجال مشروطیت، ص۴۲)

٣. و. ١. كاساكوفسكي، خاطرات كلنل كاساكوفسكي، ص٩٠.

۵. نک .: مقدمه ی این پژوهش، بخش «لایههای زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره ی قاجار»، صص ۴۴ تا ۴۷.

۶. ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ج۱، ص۲۶، پ ۳.

۷. پیشین، ج۱، ص۲۸.

زمانی که خبر کشتهشدن ناصرالدینشاه پخش شد، گروهی از پیروان صبح ازل ـ که برای دیدار او، به قبرس رفته بودند_ جشنی گرفته، و او را نیز به آن میهمانی دعوت کردند. در آن جمع بود که صبح ازل، «لوح ضیافت» را به زبان عربی نگاشت. ٔ مسلسلس میسید تصفید می

صبح ازل، در لوح ضيافت، از انتشار خبر كشته شدن «عَدُو الله» (دشمن خداوند، یعنی ناصرالدینشاه)، سخن گفته، و به ظلمهای او و یدرش (محمّدشاه)، در زندانی کردن «نقطه» (باب)، اشاره کرده است. او، کسی را که در «ظاهر الامر» به كارهاي «عدو الله» مي رسيد، زنداني كنندهي باب دانسته، و او را «ظالم عنید»، خوانده است. روشن است که این شخص، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدراعظم آنزمان ناصرالدینشاه) بود، که نقش اصلی را در سرکوب بابیان، زندانی کردن چندسالهی باب، و سرانجام کشتن او داشت.

در نگاه صبح ازل، در آن زمان، خونهایی در راه «نفس الله» (باب) ریخته شد، تا آن که «نفس الله» (باب)، بهظلم، با دست کسانی که از امر حق تجاوز کرده بودند، کشته شد. صبح ازل، سپس، خداوند را بر ظلمهای تجاوزکنندگان بر «نفس رب» (باب)، و نیز خشنودی شان بر آن ستمها، شاهد دانسته، و گفته: «آن متجاوزان، در هر سرزمینی بر مؤمنان هجوم آوردند، و خونهای ایشان را بناحق ریختند، در حالی که ظالم بودند.» وی، همچنین، کسانی را

که کشندهی «نفس رب» (باب) بودند، داخل در «نار جهنم» خوانده است. در الله صبح ازل، ناصرالدینشاه، کسی بود که با تمام توان به «نقطه» (باب) سلم کرد، و در خون او شریک شد، و سرانجام، بهسبب آن کارهای ناروا، و ار جنگ با «متقیان» (بابیان) کشته شد. ناصرالدینشاه، در میان کسانی قرار «اشت که پیش از این، به «آیات الله» کفر ورزیدند، بر «انبیاء» ظلم کردند، «رُسُل» را منکر شدند، در زمین تجاوز کردند، در حالی که از نادانان بودند.

در ابتدای لوح ضیافت، آن نوشته، به عنوان آنچه «روح»، از «آیات التاب، القا كرده، ياد شده است. همانگونه كه پيش از اين گذشت، ابايان (ارلیان)، سخنان صبح ازل را مانند سخنان باب، آیات خداوند می دانستند که بهشکل مستقیم و بدون فرشتهی وحی، بر زبان آندو، جاری میشد. ۲ بااراین، دانسته می شود که «لوح ضیافت» نیز در نگاه صبح ازل و پیروانش، ار آیاتی بود که خداوند، به سبب خشنودی از کشته شدن «عدو الله» (ناصرالدینشاه)، بر زبان صبح ازل، جاری کرده بود.

محيدهي سخن

 ۱ این ترتیب، روشن میشود که کشته شدن ناصرالدین شاه، حاصل تلاش گروهی از مخالفان او در خارج و داخل ایران بود. سیّد جمالالدین افغانی، ار اسلامبول، دستور این کار را صادر کرد. سلطان عبدالحمید هم که از نفوذ

١. اين بابيان، به احتمال، ميرزا احمد مصباحالحكماء (نوهي صبح ازل)، و همراهانش، چون علىمحمّد فرهوشی (مترجم همایون)، بودند. (نک.: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «آگاهی از

۲. اصل این لوح ـ که به خط صبح ازل است_ در مجموعهای از اسناد، به شمارهی ۱۰۷۷۲، در کتابخانهی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری میشود. دربارهی آن، نوشته شده: «لوح ضیافت، در هنگام نشر خبر قتل ناصرالدینشاه در سنهی ۱۳۱۳. لوحی از آثار حضرت ثمره، صبح ازل، به خط خودشان، در جلسهی مهمانی که بعد از نشر خبر کشتهشدن ناصرالدینشاه در سنهی ۱۳۱۳ قمری. نوشته شده.» برپایی آن میهمانی توسط پیروان صبح ازل، و دعوت او به آن مجلس، در متن لوح ضیافت آمده است. تصویر صفحهی نخست این لوح در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

۱ اک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «تکاپوهای حاج میرزا یحیی دولتآبادی»،

۱ به عنوان نمونه، میرزا مصطفی کاتب - که در فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، یاد الله ـ در پاسخ به یکی از بزرگان بهائیان (زین المقربین)، به این ویژگی صبح ازل اشاره کرده است: «حضرت ثمره، آنچه نطق می نماید، و آثار، از او ظاهر میشود، جمیعاً، از لسان مُجلّی خود، نقطهی اولی، است. یعنی همان حقیقت، که به لسان نقطهی اولی مُنتَطق بود، به لسان او، منتطق است.» (میرزا مصلفی کاتب، نوشتهی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتُوب جناب ملا زینالعابدین نجف آبادی، سر ۸۲) پیش از این ـ در مقدمهی این پژوهش (ص۱۶) ـ گذشت که باب، خود را «شجرهی طور» می دانست، و بر آن بود که سخن گفتنش، همان سخن گفتن بی واسطهی خداوند است.

111

ناصرالدین شاه در مناطق شیعه نشین عراق _چون سامراه_ نگرانی جدی داشت، به او اطمینان داده بود. این احتمال هست که سید جمال الدین، پیش از نظر سلطان نیز چنین می خواسته است.

گذشته از سیّد جمالالدین، برخی یاران نزدیک او، چون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی هم در ایجاد انگیزه ی لازم در میرزا رضا دخالت داشتند. بنابراین، چنین مینماید که طرح کشتن ناصرالدینشاه، در حوزه ی مرکزی اتحاد اسلام در اسلامبول رقم خورد.

در این میان، تکاپوهای سیاسی اعضای برجسته ی آن حوزه، که از دید حاکمان ایران مخفی نمانده بود، به دستگیری اصلی ترین یاران سیّد جمال الدین انجامید. به نظر می رسد، این دستگیری، در سرعت بخشیدن به حرکت میرزا رضا نقش داشته است. وی، همراه با یکی دیگر از اعضای حوزه ی اسلامبول (شیخ ابوالقاسم روحی) به ایران آمد، و در میان راه، با برخی بابیان قفقان نیز دیدار داشت.

تلگراف رمز دربارهی حرکت آندو، به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (وزیر انطباعات ناصری، اما، عضو حوزهی تهران) رسید. میرزا رضا در تهران، با یاران سیّد جمال الدین، هماهنگیهای لازم را انجام داد. آن گروه، با خبرگیریهای مهمی که از اندرون شاه داشتند، دانستند که وی، بر آن است که بدون محافظ، به زیارت حرم حضرت عبدالعظیم برود. میرزا رضا، توسط ایشان از جمله، منوچهر و حاج میرزا یحیی دولت آبادی از آن تصمیم آگاه شد، و توانست به آسانی تمام به حکومت پنجاه سالهی پادشاهی مقتدر و قدر تمند یایان بخشد!

وی، در بازجوییهایش، برای انحراف ذهن بازجویان، جای خرید ششلول را ایران، و نه اسلامبول، یاد کرد؛ جاسوسی کلفتهای اندرون را بی اساس خواند، و از ناآگاهی نسبت به برنامهی گردش ناصرالدین شاه سخن

المت. همچنین، اعتمادالسلطنه، شیخ هادی نجمآبادی، میرزا احمد کرمانی و بهاحتمال، سیّد حسن صاحبالزمانی و به به گونه ی غیرواقعی یاد کرد تا مواقب ناگوار نداشته باشد. وی، در یک مورد اشتباه کرد، و آن، سخنگفتن از نوع اعتقاد خود، شیخ هادی نجمآبادی، و سیّد جمال الدین، دربارهی ظهور امام دوازدهم شیعیان بود. به نظر می رسد این سخن، از سوی بازپرسان امام دوازدهم شیعیان بود. به نظر می رسد این سخن، از سوی بازپرسان می گیری نشد، اما در زمان چاپ عمومی صورت بازجویی او، توسط بابیان

گروه کشندگان ناصرالدینشاه، برای زمان پس از قتل او نیز برنامه داشتند. آنچه عضو اصلی و ناشناخته یآنان (منوچهر)، درباره ی قیام، به اسسالعلماء گفته بود، از همین تصمیم حکایت دارد. همچنین، با دستوری که از اسلامبول رسیده بود، برخی اعضای حوزه ی تهران، چون میرزا احمد گرمانی، سیّد حسن صاحبالزمانی، و میرزا حیدرعلی زردوز، به همدان رفتند، تا پس از کشته شدن ناصرالدینشاه، در آنجا شورش کنند. ایشان، با این حال، این کارها، اضمحلال سلطنت قاجار را هدف گرفته بودند. با این حال، این

در این میان، دیده می شود که بسیاری أز دست اندرکاران آن طرح، در مان گروه بابیان (ازلیان) قرار داشتند. ناصر الدین شاه، کشنده ی سیّد علی محمّد اب و بسیاری از پیروان نخستین او بود. همچنین، به سعی و تلاش او، الشین باب (صبح ازل)، باقی مانده ی عمر خود را در تبعید گذراند. دوران به اساله ی سلطنت او نیز در مجموع، برههای سخت برای آن طایفه بود. به اساله ی سلطنت او نیز در مجموع، برههای سخت برای آن طایفه بود. به این دلیل، در درجه ی نخست از لعن و نفرت ایشان قرار داشت. با این ارسیف است که گزارش حاج میرزا یحیی دولت آبادی (ملقب به «اسم الله البی» از سوی صبح ازل، و بزرگ بابیان پس از او)، درباره ی «طپانچه ی درجی»، و «دل بزرگ، و مغز پر از حس انتقام» میرزا رضا ـ که خود نیز

یک بابی منتفر از ناصرالدینشاه بود معنی دار می شود. صبح ازل نیز پس از انتشار خبر کشته شدن ناصرالدینشاه، در جشنی که برپا شده بود، «لوح ضیافت» را نگاشت که در نگاه او و پیروانش، آیات خداوند بود که بر زبان او جاری شده بود! آیاتی که رضایت الهی از کشته شدن ناصرالدینشاه را نشان می داد!

برپایهی نظر ادوارد براون و محمود محمود، قتل ناصرالدینشاه، یک انتقام شخصی نبود، و در سیاست بریتانیا ریشه داشت! در این میان، گفتار براون به عنوان یک شاهد آگاه، و به ویژه، مخالف ناصرالدینشاه مهم می نماید. همچنین، آنچه منوچهر، دربارهی نگاه سفارت بریتانیا به «آزادی خواهی» حکیم گفته بود، قرینه ای قابل تأمل است. با این نگاه، دستور پذیرایی از میرزا رضا، از سوی سفیر بریتانیا در تهران، می تواند در خور تأمل باشد.

بر همین اساس است که می توان گفت گروهی از اهل سیاست (انگلیسیان، سیّد جمال الدین، و سلطان عبدالحمید)، به کشتن ناصر الدین شاه روی آوردند. تکاپوگران بابی (ازلی) نیز که براساس مبانی اعتقادی خود، برای خون خواهی پیشوایان شان، به وادی سیاست قدم گذاشته بودند، و در این مسیر بشارتهایی نیز داشتند، با ایشان همراه شدند، و پادشاه ایران را با دست یک فعال بابی (ازلی) از میان برداشته، و از دشمن قدیمی خود انتقام کشدند!

tellenglitain a lemantian expension of a language

فروزندگان مشعل مشروطیّت

على محمّد فرهوشيي (١٢٥٣ تا ١٣٤٧ ش.)

مل محمد فره وشی، معروف به «مترجم همایون»، از بابیان دولت آباد اصفهان او د، وی، در سال ۱۳۱۳ق.، همراه با جمعی از پیروان میرزا یحیی صبح ازل به فبرس رفت، تا با او دیدار کند. اسخهای شامل کتاب «تغرید الانس و المات الروح» (اثر صبح ازل) موجود است، که «میرزا علی محمد درات آبادی، مشهور به مترجم همایون»، آن را در قبرس از روی نسخهی ادرات رونویسی کرده است. این شخص، همچنین، با یکی از ادرهای صبح ازل ازدواج کرد. "

ار ووشی، که در سالهای پایانی حیات، یکی از بزرگان بابیان (ازلیان) در ایران، به شمار می آمد، در این زمینه، آثاری نیز دارد. کتاب «آیین باب»، و رسالهای بدون نام در بیان احوال صبح ازل، دو مکتوب اوست که اولی، در بیان

ا ااسر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص۱.

ا این اسخه، با شماره ی ۱۰۷۸۱ در کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری می شود. در پایان اسخه، نوشته شده: «خط میرزا علی محمّد دولت آبادی، مشهور به مترجم همایون، که در جزیسره ی امرس، در قلصه ی ماغوسه، در سنه ی ۱۳۱۳، از روی خط مبارک حضوت ثموه - ارواح العالمین الداه نوشته است.»

[🔻] سلیه روحی، شجرهنامهی نوادگان صبح ازل.

یکی از مشخصههای قابل توجه در این قبیل آثار فرهوشی، تأکید بر ناشناس ماندن است. کتاب «آیین باب»، نوشتهی «ع_ف» است، کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی»، ترجمه شدهی «م. ف.» بوده، و کتاب «مذاهب ملل متمدنه» هم از سوی «ع. م. ف.»، به فارسی برگردانده شده است. این، در حالی است که دیگر آثار او، چنین نیست. روشن است که این نوع یادکرد، نمودی از روش نهاننگاری بابیان (ازلیان) است که از سنت نهانزیستی ایشان در عصر قاجار برخاسته بود.

یکی دیگر از ویژگیهای فرهوشی، تکاپوهای پیوستهی او در مسایل فرهنگی زرتشتیان بود. بر همین اساس، پس از درگذشتش، انجمن زرتشتیان

ایران، «به پاس خدمات فرهنگی وی» در «مدارس و فرهنگ کشور و (رتشتیان»، آیین یادبودی برگزار کرد. در آن مراسم، «انبوهی از زرتشتیان» و سعداران و بستگان آن روانشاد شرکت داشتند.» پس از انجام نیایش توسط موبد خسرو، و ترجمه ی نیایش توسط موبد رستم شهزادی، فرهنگ مهر (ربیس وقت انجمن زرتشتیان تهران)، «از مقام خدمتگزاری فرهنگ نوین استاد علی محمد فره وشی در این کشور، به ویژه، برای زرتشتیان، زبان به استاد علی محمد فره وشی در این کشور، به ویژه، برای زرتشتیان تهران به استان گشود.» سهراب سفرنگ نیز که از دبیران دبیرستان زرتشتیان تهران بود. درباره ی «کوششهای روانشاد فره وشی، در بنیانگذاری و پیشرفت بود. درباره ی «کوششهای روانشاد فره وشی، در بنیانگذاری و پیشرفت بود. درباره ی «کوششهای از سخنان این شخص درباره ی «سوابق ممتلان شادروان را ستود.» بخشی از سخنان این شخص درباره ی «سوابق ممتلاد وستی و همکاری خویش (متجاوز از ۶۰ سال) با مترجم همایون، در درستی و مکاری خویش (متجاوز از ۶۰ سال) با مترجم همایون، در سرستان زرتشتیان»، بدین قرار است:

بهطور تناوب، مدت ۱۷ سال، در مدارس پسرانه و دخترانهی زرتشتیان، سمت ریاست و سرپرستی داشتند، و در واقع، بنیانگذار مدارس پسرانه و دخترانهی زرتشتیان بودند که بعداً، در اثر توسعه و ازدیاد دانش آموزان، مدرسهی ابتدایی و متوسطهی پسران و دختران، از هم، مجزا، و به نام دبستان پسرانهی فیروز بهرام، و دبستان دخترانهی ایرج و گیو، و دبیرستان دخترانهی انوشیروان دادگر، نامگذاری گ دیدند.

ازادمردانی که مشعل مشروطیّت را برافروختند

ا، پیشین، ص۲۷۹.

ار اوشی، یکی از فعالان سیاسی عصر قاجار بود، و در تکاپوهای

۱. در این پژوهش، از این رسالهی بدون نام، با عنوان «شرح حال میرزا یحیی صبح ازل». یاد شد.
 است.

۲. این تعبیر را نورالدین چهاردهی -که زمانی، با گروهی از پیروان صبح ازل آشنایی داشت-به کار برده است. (نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص۱۱۵)

ا مجلمی هوخت. س۱۹، ش۱۰ دی ماه ۱۳۴۷، صص۶۴ و ۶۵، بهنقل از: علی ابوالحسنی (منذر). سلطنت علم و دولت فقر، ص۲۷۹.

شکل داستان، نوشته شده، و درضمن، از عدالت و طرز حکومت پارهای از كشورهاي قديم تعريف كرده است. اين كتاب را مرحوم علىخان ناظمالعلوم. به فارسی ترجمه کرده، نسخهی آن را تقدیم ناصرالدینشاه کرده بود. شاه، از خواندن این کتاب، متغیر شده، و امر کرده بود که از انتشار آن جلوگیری کنند. نسخههای این کتاب، در دارالفنون، توقیف، و طعمدی موریانه گردید. ا

سيّد جمال الدين افغاني و ميرزا ملكمخان

اینجاست که فرهوشی، سخن دربارهی «آزادی خواهان» را آغاز کرده است: باری، ایرانیان اروپادیده، که از اوضاع حکومتهای باختری آگاه بودند، بسی آرزو داشتند که میهن آنها نیز به همان طرز اداره شود؛ و بهقدری که می توانستند، از تبلیغات و مجاهدتهای محرمانه، کوتاهی نمیکردند. ولی، نظر به کمی عده، از کوششهای خود نتیجهای نمی گرفتند، و بسا میشد که به طرف حبس و شکنجه و اعدام میرفتند! ٔ

در این میان، سیّد جمالالدین افغانی و میرزا ملکُمخان، جایگاهی ویژه

در رأس این عده، باید سیّد جمالالدین اسدآبادی و ملکمخان ارمنی جلفایی را قرار داد، که ناصرالدینشاه، هردو را به ایران دعوت نمود، و پس از چندی، آنان را با خفت و خواری بی نظیری تبعید کرد. بهخصوص، سیّد جمال را با این که در زاویهی حضرت عبدالعظیم، پناهنده و مریض و بستری بود، با سوارانی، از آنجا بیرون آورده، و به طرف مرز ترکیه

مشروطه خواهی نیز دست داشت. او، سالها بعد، در حدود سن ۸۶ سالگی، گـزارشـی از تکاپـوهـای هممسلکان خویـش نگاشـت. تحلیـل روش نهاننگارانهی این نوشته که «آزادمردانی که مشعل مشروطیّت را برافروختند» نام دارد، موضوع فصل حاضر از این پژوهش است. این تحلیل، همچنین، نمودی از تکاپوهای سیاسی و فرهنگی فعالان بابی را پس از کشته شدن ناصر الدین شاه، و پیش از جنبش مشروطیت، به دست می دهد.

استبداد ناصرالدينشاه قاجار

نخستین بخش از نوشتهی فرهوشی دربارهی «آزادمردان مشروطهخواه»، به نوع ادارهی ایران پیش از مشروطیّت، و شرح استبداد ناصرالدینشاهی، ير داخته است:

ايران، تا زمان سلطنت مظفرالدينشاه، بهطور استبداد مطلق اداره مي شد، و شاهان قاجار، در تحکیم رژیم استبدادی، سخت پافشاری میکردند. بهخصوص، ناصرالدینشاه، که کاملاً مراقب اوضاع بود، و هر سری را که از آن بوی آزادیخواهی استشمام میکرد، بهسختی میکوبید، و آن را نابود مي نمود!

شنیدم، وقتی در کاخ گلستان، مشغول ساختن بنایی بودند. ناصر الدین شاه، به تماشای ساختمان رفت، و از بنا که در بالای عمارت کار می کرد، ایرادی گرفت که: «چرا فلان دیوار را کوتاه ساختهای؟» بنا، در جواب گفت: «قربان! قانونش این طور است!» شاه، غضبناک شد، و امر کرد بنا را از بالای عمارت به طرف زمین برت کنند، زیرا که لفظ «قانون» را به زبان آورده بود!

کتاب فرانسه ای هست به نام «تلماک»، که [توسط] فنلون فرانسوی، به

ا پيشين، ص ١٤.

ا پيشين، ص ١٤.

ا پيشين، ص ١٤.

۱. علی محمّد فرهوشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ماهنامهی رادیو ایران، مرداد ١٣٤٠، صص ١٤، ١٧ و ٣١.

طرف صبح، برای تماشای این بندر تازهساز، به گردش پرداختیم. در خیابان، به شخصی برخوردیم که با همسفران ما آشنا بود. این شخص، شیخ ابوالقاسم (برادر کوچک شیخ احمد روحی) بود که از اسلامبول به طرف ایران می آمد. پس از سلام و تعارف، با هم در خیابان به قدمزدن پرداختیم، و او، شرح گرفتاری میرزا آقاخان و رفقایش را نقل کرد، و

«فعلاً در طرابوزان تحت نظر هستند، و علت آن هم این است: پس از آن که علاءالملک (سفیر ایران در اسلامبول)، آنها را به امر اتابک ا توقیف کرد، از دربار عثمانی، مأمورانی خواست تا آنها را به طرف ایران ببرند، و در مرز، به مأموران ایرانی تحویل دهند. سیّد جمال، از قضیه آگاه شد، و از سلطان عثمانی _عبدالحمید_ درخواست کرد که از فرستادن آنها به طرف ایران صرف نظر نماید. سلطان هم به مأمورین خود دستور داد که آنها را تا اخطار ثانوی، تحت نظر داشته باشند.»

در اثنای گردش، ما، به قهوهخانهای رسیدیم، و شیخ ابوالقاسم، ما را به صرف چای دعوت کرد. در مدخل این قهوهخانه، دو سکّو، در طرفین، واقع بود که ما، در روی یکی از آنها نشستیم. در سکوی مقابل ما، شیخ ژولیدهای، نشسته بود. شیخ ابوالقاسم، او را به ما معرفی کرد، و گفت: «آقا میرزا رضای کرمانی، و همسفر من هستند که به ایران میروند.»

شیخ هم سری تکان داد، و بدون این که متوجه ما شود، دست به خورجین سفری خود برد، و ششلولی از آن بیرون آورد، و با دست، مشغول پاککردن آن شد. روی هم رفته، آدم متفکر و مرموزی به نظر من آمد. در این مدت که با شیخ ابوالقاسم، مشغول صرف چای و صحبت

پیش از این آمد، که یاران و همراهان سیّد جمالالدین و میرزا ملکمخان، در ایران و عثمانی، بیشتر، از فعالان بابی (ازلی) ضد قاجار بودند. بر همین مبناست که یکی از اسباب رویکرد مثبت نویسنده به این دو، دانسته می شود.

دىدار با ميرزا آقاخان كرماني و شيخ احمد روحي

فرهوشی، در ادامه، نوشته که سیّد جمال الدین، در زمان اقامت در تهران، «به ارشاد پرداخت، و مریدان زیادی پیدا کرد، که مقاصد او را محرمانه تبلیغ می کر دند.» او، در این میان، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک، و میرزا رضا کرمانی را به عنوان مریدان سیّد جمال الدین در اسلامبول، یاد کرده، و داستان دیدار خود با ایشان را آورده است. این دیدار، آنگونه که فرهوشی آورده، در مسیر سفر او و همراهانش به «مکّهی معظمه» روی داد:

توضیح آن که: در اواخر سال ۱۳۱۲ قمری، یکی از بستگان من، با عیال، و دو نفر عموهای خود، به قصد تشرّف به مکهی معظّمه، از تهران، حرکت کردند. من هم چون علاقهای به دیدن کشورهای خارجی، و مخصوصاً، زیارت مکّه، داشتم، با اجازهی پدر، با آنها همراه شدم، و همه، تصمیم گرفتند از راه روسیه، به اسلامبول بروند، و از آنجا، با کشتی، به طرف جدّه، عزیمت نمایند. در این موقع، هفدهسال از سنین عمر من میگذشت. از تفصیل این مسافرت صرفنظر کرده، و بهطور خلاصه، مینویسم که هرطور بود، ما، به باطوم رسیدیم، و بنا بود که عصر، با کشتی به طرف اسلامبول برويم. ا

فرهوشی و همراهانش، در باطوم، با شیخ ابوالقاسم روحی، و میرزا رضا

ا الله الراتابك. همان ميرزا على اصغرخان امين السلطان است كه چندسال بعد (١٣١٨ق.). از سوى ما الدینشاه، لقب «اتابک اعظم» گرفت. (نک نه مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۲،

۱. پیشین، ص۱۶.

۲. پیشین، ص۱۶.

بودیم، میرزا رضا، سر به زیر، مشغول پاک کردن ششلول بود، و هیچ صحبتی با ما نکرد.'

همانگونه که پیش از این آمد، شیخ ابوالقاسم روحی، و میرزا رضا کرمانی، با دستور سیّد جمالالدین و حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول، بهقصد کشتن ناصرالدین شاه، حرکت کرده بودند، آو طبیعی است فرهوشی، که بهیقین بعدها از این موضوع آگاه شده بود، نخواسته تا لایههای زیرین آن را بیان کند. وی، سیس، به دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی،

خلاصه، ما، طرف عصر، به کشتی رفتیم، و پس از آن که به بندر طرابوزان رسیدیم، کشتی، مدت دو ساعت، برای بارگیری، در این بندر توقف کرد، و ما هم برای تماشای بندر، با قایق به ساحل رفتیم. در حین عبور، به قهوه خانهای رسیدیم که مردم، مشغول صرف قهوه و صحبت بودند. یکی از همسفران گفت: «آقایان، اینجا هستند!» و خواست جلو برود. مقصود او، میرزا آقاخان و همراهان بود. حاج مصباح که ریاست هیأت ما را داشت، او را از شتاب منع کرد، و گفت: «اینها، تحت نظر هستند! نباید اظهار آشنایی کرد!» ما، گردشکنان رفتیم، و در گوشهای به عزم صرف قهوه

ميرزا أقاخان با شيخ احمد، مشغول بازي شطرنج بودند، و خبيرالملك هم به تماشای بازی سرگرم بود. همان رفیق ما، بهعنوان تماشای شطرنج، به آنها نزدیک شد. میرزا آقاخان، همانطور که به صفحهی شطرنج نگاه می کرد، کلماتی زیر لب گفت، و رفیق ما آمد و گفت: «بفرمایید برویم!» در راه گفت: «میرزا آقاخان، ما را دیده بود. وقتی که من، نزدیک تر رفتم، مثل این که با حریف خود حرف می زند، بدون این که سر خود را بلند

کند، و متوجه من بشود، گفت: «زودتر از اینجا بروید، مبادا مورد سوءظن واقع شوید! در اسلامبول، به خانم من بگویید که برود نزد پدرش، و کتابها و نوشتجات مرا بدهد به ادوارد برون انگلیسی که فعلاً در اسلامبول اقامت دارد.» ا

ار تحلیل گفتار بالا، به دو نکته، دیگربار، میتوان اشاره کرد. نخست، این که مهرزا أقاخان كرمانى _مانند شيخ احمد روحي_ داماد صبح ازل بود. الرهوشي، اينجا، دانسته، به نام پدر همسر او، اشاره نكرده است. نكتهي دوم، ارتباط دوستانهی میرزا آقاخان کرمانی با بابیان (ازلیان)، در سال پایانی حیات است. این دوستی، ازجمله شواهد بسیاری است که نشان می دهد او، تا پایان ات، در میان بابیان (ازلیان) جای داشت، و آنچه درباره ی ترک بابی گری او در عثمانی شهرت یافته، درست نیست. ا

اهاننگاری در شرح سفر به «مکّهی معظّمه»

مسافرت حج یادشده در بالا را بهشکلی دقیق تر آورده است. البته، باید الست که او، حتی در آن رساله نیز به خود، اشارهای نکرده است. با مطابقت مان آن رساله با گفتار بالا، مشخص می شود که روایت گر آن، خود فرهوشی رده است. او، در معرفی فصل مربوط به آن مسافرت، نوشته:

دیگر از کسانی که از زندگانی صبح ازل در جزیرهی قبرس، در قلعمی ماغوسا، گزارش می دهد، زائری است که به قصد زیارت، در ایّام جوانی، بدانجا رفته، و مدت دوسال در قبرس اقامت داشته، و مشاهدات خود را

ا مار محمّد فرهوشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند.، ص۱۷.

ا الراراءي نادرستي روايت رايج دربارهي تغيير كيش ميرزا آقاخان كرماني در عثماني، در فصل هروزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت» (بخش «پیشروان آزادی در کرمان»)، ص۱۱۹ گفتگو

۱. علىمحمّد فرەوشى، آزادمردانى كە مشعل مشروطيت را برافروختند.، صص١٤ و ١٧. ۲. نک .: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصر الدین شاه».

دو نوشته، به هفدهساله بودنش در زمان این سفر، اشاره کرده، اما، در مقاله، مقصد آن سفر را «مکّهی معظّمه» برای حج، ولی در رساله، مقصد آن را قبرس، برای دیدار با صبح ازل، یاد کرده است.

در بیان سبب این دوگانهگویی، گذشته از سنت نهانزیستی و روش نهاننگاری، یکسانی راه مکّه و قبرس که پیشتر، مورد اشاره قرار گرفت' _ نیز باید مورد نظر باشد. گفته شد که یکی از راههای سفر حج در عصر قاجار، رفتن به اسلامبول، گذشتن از دریای مدیترانه و کانال سوئز و دریای سرخ، رسیدن به جدّه، و عزیمت به مکه بود. جزیرهی قبرس، در این مسیر قرار داشت. بابیان (ازلیان) که خود را مسلمان نشان می دادند، برای دیدار با صبح ازل، ایران را با عنوان سفر حج، ترک میکردند، ولی با انتخاب آن مسیر، به قبرس میرفتند. البته، ایشان، گاه، بهواقع، به مکّه نیز میرفتند.

دیده شد که فرهوشی، در ابتدای مقالهی عمومی خود، به یکی از «بستگان»، که «با عیال، و دو نفر از عموهای خود»، عازم حج شده بود، اشاره کرده است. با توجه به رسالهي او، دانسته مي شود كه آن شخص، همان مصباح الحكماء بود كه با همسر خود، و دوتن از عموهايش _كه پسران صبح ازل_ بودند، ايران را ترک کرده، و به قبرس رفتند. فرهوشی، در رسالهی خود نیز مانند مقالهاش، بس از شرح حرکت از تهران تا بندر انزلی، به روایت دیدار با شیخ ابوالقاسم روحی و میرزا رضا کرمانی، رسیده است:

کشتی، حرکت کرد. به بادکوبه رسیدیم. از آنجا نیز به راهآهن نشسته، بهقصد باطوم حرکت کردیم، و چون به تفلیس رسیدیم، معلوم شد راهآهن را سیل برده. ناچار، چهلروز در این شهر، توقّف کردیم، تا راه تعمیر [شد،] و حرکت کردیم. همین که به باطوم رسیدیم، در قهوهخانه، شیخ ابوالقاسم (برادر شیخ احمد روحی)، و میرزا رضای کرمانی (قاتل شاه) را برای نگارنده، نقل کرده است، و بنا به میل خود ایشان، از بردن نامشان خودداري مي شود.

شرح مسافرت آن زائر بابی (ازلی) که خود فرهوشی است بدین شکل آغاز شده است:

در سالی که ناصرالدینشاه، به تیر میرزا رضا، کشته شد، من، با حاج میرزا احمد، كه طبيب، و ملقب به «مصباح الحكماء»، و فرزند آقاى ميرزا نورالله (پسر صبح ازل) بود، و عیال ایشان که خواهرزادهی صبح ازل، و مسماة به «قمرخانم» بود، بهقصد زیارت حضرت ازل، از تهران، بهسمت قبرس حرکت کردیم عده ی دیگری هم بودند. یکی، خانم حاجیه (عیال صبح ازل)، با دو پسرش، عبدالوحید و تقی الدین، و یک دختر، مسماة به هبت الله خانم. این چندنفر، از قبرس به تهران آمده، برای دو مقصود. یکی، دیدن اقوام؛ و دیگر، آوردن یکی از دخترهای صبح ازل [برای ازدواج]. پس از انجام تشریفات عروسی، این جمع، خیال حرکت به قبرس را داشتند، که ما هم همراه آنها به راه افتادیم. زن دیگری هم همراه ما بود، موسوم بود به «عمّهخاتون»، که مادرزن میرزا عبدالعلی (پسر صبح ازل)، می شد. این زن هم برای دیدن دخترش، به قبرس مسافرت می کرد. من، در این وقت، در مرحلهی هفده از سنین خود بودم. ٔ

دیده شد که نویسنده، در مقالهی خود که به چاپ عمومی رسیده، از شخصی بهنام حاج مصباح، بهعنوان رییس کاروان یاد کرده، اما او را نشناسانده است. با توجه به رونوشت رسالهی او که خطی است، و چاپ عمومی نیافته دانسته می شود که این شخص، حاج میرزا احمد مصباح الحكماء، فرزند ميرزا نورالله (فرزند صبح ازل) بود. نويسنده، در هر

١. على محمّد فرهوشي، شرح حال ميرزا يحيي صبح ازل، مقدمه، ص٠.

ا کی، فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «سفر برای کشف حقیقت». ص۱۰۰.

این است که یا پدر من انگلیسی، و مادرم ایرانی بوده، و یا پدرم ایرانی، و مادرم انگلیسی بوده، که من اینقدر عاشق ایران هستم!»

من، بلافاصله، گفتم: «شق ثانی، درست است!» و پروفسور، باز، خنده را سر داد، و گفت: «عجب این جوان، مانند اصفهانی ها، در گفتن مُتَلَک، چه خوب حاضرجواب است!» حاج مصباح گفت: «این هم اهل اصفهان است!» گفت: «پس قضیه، معلوم شد!»

باید گفت که براون، پس از رفتن دوستان بابیاش به قبرس، خود نیز از اسلامبول به آنجا رفت، و دیگربار، با صبح ازل دیدار کرد. شرح این مسافرت را دختر حاج مصباحالحكماء، أورده است:

ادوارد براون (مستشرق انگلیسی)، در ۱۳۰۷ قمری، سفری به قبرس، و در همان سال هم، به عكًا، رفت. شرح ملاقات خود را با اين دو برادر، در مقدمهی نقطة الکاف، شرح داده است. و بعد از آن سال، مکرر، به قبرس رفته. و در سال ۱۳۱۳، که پدرم، مرحوم احمد مصباح الحکماء، با مادرم، در جزیرهی قبرس بودند، پروفسور ادوارد براون هم به جزیره آمده، ۱۵ روز، میهمان دار او بودند [پدر و مادرم،] دوسال در قبرس بودند، در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ - که ناصرالدین شاه کشته شد.

ادوارد براون، با بابیان (ازلیان)، روابطی عمیق داشت، و طبیعی است که فرهوشی، چون به مسافرت قبرس خود، اشاره نکرده، از اقامت پانزدهروزهی براون در آنجا نیز حرفی به میان نیاورد.

دیدیم که عازم ایران بودند. خبر گرفتاری شهدای راه وطن (میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسنخان خبیرالملک) را آنها به ما دادند، که در بندر طرابوزان، فعلاً، زندانی هستند. ا

دیدار با ادوارد براون

پیش از این گذشت، که میرزا آقاخان کرمانی، به همسفر فرهوشی سفارش کرد که به همسر او بگوید که نزد پدر خود (صبح ازل) رفته، و کتابهای او را نیز به ادوارد براون که آنزمان، در اسلامبول بود_ بدهد. فرهوشی، در ادامهی مقالهی خود، به اقامت در اسلامبول، و دیدار با براون، پرداخته است:

باری، ما، به کشتی برگشتیم، و به اسلامبول وارد شدیم. همسفر ما، پیغام ميرزا آقاخان را به عيالش رسانيد. ادوارد براون هم به ديدار ما آمد، و از گرفتاری میرزا آقاخان و رفقایش، اظهار تأسف کرد. ما، چندروزی در اسلامبول اقامت داشتيم، و براون هم غالب اوقات نزد ما مي آمد، و با حاج مصباح - که مرد ادیبی بود ـ صحبت میکرد.

من، خاطرهای هم از پروفسور براون دارم، که تا کنون فراموش نکردهام. توضیح، آن که: روزی، ما، او را برای صرف ناهار دعوت کردیم. گفت: «به این شرط می پذیرم که ناهار، روی زمین، و بهطرز ایرانی، صرف

ما هم قبول کردیم. او، در روز موعود آمد. در موقع ناهار، من، سفره را روی زمین انداختم، و ابتدا، نان و پنیر و سبزی، و یک کاسه ماست. روی آن گذاشتم. پروفسور، منتظر نشد که بقیهی غذا آورده شود. از روی صندلی برخاست، و آمد کنار سفره نشست، و یک پای خود را جمع، و دیگری را دراز کرد، و لقمهی نانی را در ماست فرو برد، و چون خواست به طرف دهان ببرد، مقداری از ماست به لباسش ریخت، و در این حال، قاهقاه خندید، و گفت: «من میخواهم مافیالضمیر خود را بگویم، و آن،

ا حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، مقدمهی ناشر، صص و تا یا.

ا سلمه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۶.

۱ گذارنده، در جایی دیگر، گفتاری کوتاه دربارهی روابط براون با بابیان (ازلیان) و بهائیان، آورده است. (اکر: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، پیش مربوط به ادوارد براون)

١. على محمّد فرهوشي، شرح حال ميرزا يحيى صبح ازل، ص٩١.

فرهوشی، در ادامهی مقالهی عمومی خود، به کشته شدن ناصرالدین شاه، رسیده، و نوشته که خبر قتل او را در اسلامبول شنید:

خلاصه، ما، مدتی در اسلامبول توقف داشتیم، و در همانجا شنیدیم که ناصرالدین شاه، با طپانچهی میرزا رضا کرمانی به قتل رسیده است؛ یعنی، در همانجا که اهانتی به سیّد جمال کرده بود! ا

باید گفت که نویسنده، در اینجا نیز نهاننگاری را پیشه کرده است. این بدان جهت است که او، در رسالهی شرح حال صبح ازل، از توقف چند روزه در اسلامبول، سخن گفته، و به قبرس رسیده است:

از باطوم هم حرکت کرده، به اسلامبول رسیدیم، و پس از چندروز توقف، مجدداً به کشتی نشسته، به قبرس رسیدیم. در اینجا، بنا بر تلگرافی که از اسلامبول کرده بودیم، سهنفر از پسران حضرت ثمره، به استقبال آمده بودند، و آنها، رضوان الله، و آقای بهّاج، و میرزا عبدالعلی، بودند که با درشکه، ما را از بندر تا قلعهی ماغوسا بردند.

روشن است که کشته شدن ناصرالدین شاه (۱۷ ذی القعده ی ۱۳۱۳ق.)، " چندماه پس از حرکت میرزا رضا کرمانی از اسلامبول (رجب ۱۳۱۳ق.) **ا** نیز دیدارش با کاروان فرهوشی، صورت گرفت. بر پایهی رسالهی شرح حال صبح ازل، باید گفت که فرهوشی و همراهانش، خبر کشتهشدن ناصرالدینشاه را

ار قبرس شنیدند، نه در اسلامبول. روشن است که او، به عنوان یکی بابی (ارلی) که سنت نهانزیستی را در نظر داشت، در مقاله آی که برای عموم مردم مینگاشت، نمیخواست از قبرس سخنی به میان آورد، بنابراین، نوشت كه خبر كشته شدن ناصر الدين شاه را در اسلامبول شنيده است!

ممان گونه که پیش از این آمد، زمانی که خبر کشته شدن ناصر الدین شاه ۱۱ صبح ازل رسید، او، در جشنی که گروهی از زائران بابی، تدارک دیده بردند، شرکت کرد، و «لوح ضیافت» را دربارهی کشته شدن قاتل باب (المر الدين شاه) نگاشت. ابر آن پايه كه آن زمان، كساني چون مصباح الحكماء، و فر وشی، به دیدار صبح ازل رفته بودند، می توان احتمال داد که ر گزار کنندگان آن جشن، ایشان بودند.

الاهي از كشته شدن ميرزا آقاخان كرماني و شيخ احمد روحي

ر اساس آنچه فرهوشی، در مقالهی عمومی خود، نوشته، مدتی بعد از کشتهشدن السرالدينشاه، خبر كشتهشدن ميرزا أقاخان كرماني، و شيخ احمد روحي،

پس از چندی هم، باز، در روزنامههای ترکیه، خواندیم که میرزا آقاخان و رفقایش، در تبریز، شهید شدهاند. از قراری که بعدها شنیدم، گویا، به اصرار اتابک، این شهدای راه آزادی را به تبریز می آورند، و زندانی مىكنند. سلطان عبدالحميد، به اصرار سيّد، تلگرافى به مظفرالدينشاه میکند، که آنها را آزاد، و به اسلامبول عودت دهند. این تلگراف، به دست اتابک میافتد. بنابراین، بهطور رمز، به محمّدعلی میرزا، تلگراف میکند که آنها را شبانه، نابود کند، تا فردا که مضمون تلگراف سلطان عثمانی را به شاه خبر می دهد، کار، گذشته باشد. محمّدعلی میرزا هم به

۱. على محمّد فرهوشي، آزادمرداني كه مشعل مشروطيت را برافروختند.، ص۱۷.

۲. على محمّد فرهوشي، شرح حال ميرزا يحيي صبح ازل، ص٩١.

۳. اعلامیهی میرزا علی اصغرخان امین السلطان، مندرج در: ابراهیم صفایی، نهضت مشروطیت ایران برپایهی اسناد وزارت امور خارجه، ص۸.

۴. پیش از این گذشت که در نسخهی چاپی شرح حال میرزا آقاخان کرمانی، تاریخ دستگیری او، رجب ١٣١٢ق. ياد شده است. (شيخ محمود افضل الملک کرماني، مختصري از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ید.) اما در نسخهی خطی این شرح حال، رجب ۱۳۱۳ق.، آمده است. (شیخ محمود افضل الملک کرمانی، شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی، ص۲۲)

ا الله المسل «دربار شاهي، و قتل ناصرالدينشاه»، بخش «واكنش ميرزا يحيى صبح ازل، به كشتهشدن الحر الدين شاه»، ص ١٨٠.

م دهد. بر اساس این روایت، دانسته می شود که سیّد جمال الدین، عاقبت

بديرفت تا دوباره نزد سلطان عبدالحميد شفاعت كند. از قضا، شفاعت او،

بديرفته شد، و سلطان عبدالحميد، تلگرافي براي مظفرالدينشاه فرستاد، و

ارادی ایشان را خواستار شد. در این میان، میرزا علی اصغرخان امین السلطان

که صدارتش در آغاز پادشاهی شاه جدید، تمدید شده بود ـ پیش از آگاهی

الماه، حكم كشتن ايشان را صادر كرد. سرعت عمل او، شايد، از آنجا ناشي

مىشد كه احتمال مى داد مظفرالدين شاه، خواهش سلطان عبدالحميد را

الميرد. همچنين، روشن است كه امينالسلطان، از رسيدن ميرزا على خان

اسالدوله به تبریز، و کوشش او برای ازادی آن زندانیان، نگرانی داشت.

مانگونه که در ادامه، آمده، امین الدوله، در مقام پیشکاری محمدعلی میرزا

(ولى عهد جديد) در تبريز، به آنجا عازم شده بود. امين الدوله، نقطهى اميد

اویسنده، و همراهان بابیاش، دو سال در قبرس ماندند. یکی از خاطراتی که ار، در رسالهی شرح حال صبح ازل نگاشته، به تمرین خط نزد صبح ازل

پس از آن که دو دفعه به زیارت ایشان مشرف شدم، و انواع ملاطفتها و مهربانیها دیدم، استدعا کردم سرمشقهایی به من بدهند که خط درشت را

مشق كنم، زيرا كه خط درشت ايشان، فوقالعاده خوب بود، و قطعات

زیادی از ایشان، باقی است. ایشان هم بزرگواری فرموده، استدعای مرا

اجابت فرمودند، و چندی، سرمشق میدادند، و من هم مینوشتم، و به

پاران میرزا آقاخان بود تا او و دوستانش را رها کند. ٔ

النامت دوسالهی فرهوشی در قبرس

یایهی شرف و افتخاری بلند شود!» ٔ

روایت فرهوشی، آگاهی جدیدی را دربارهی کشتهشدن آن سهتن بهدست

حضور مىبردم، و تعليمات لازمه را مى گرفتم.

گفتهی او رفتار میکند، و شبانه، آنها را در باغ شمال تبریز، نابود مینماید، یعنی، امر میکند که سر آنها را از بدن، جدا نمایند.

با توجه به آنچه از رسالهی فرهوشی گفته شد، نیز مشخص می شود که او، خبر کشتهشدن میرزا آقاخان کرمانی و همراهانش را در قبرس شنیده، نه آنگونه که سیاق مقالهاش نشان میدهد، در اسلامبول، و با خواندن روزنامههای عثمانی. این نوع گزارشگری نیز باید نمونهای از روش نهاننگاری او، دانسته شود.

روایتی که تا کنون، دربارهی تلاش سیّد جمال الدین برای آزادی دستگیرشدگان اسلامبول، بیشتر، مورد توجه بوده، آنی است که شیخ محمود افضل الملک کرمانی (برادر روحی)، نگاشته است. بر اساس این روایت، زمانی که آن سهتن، در طرابوزان تحت نظر بودند، سیّد جمال الدین، از سلطان عبدالحميد خواهش كرد تا ايشان را به ايران نفرستد. سلطان عبدالحمید نیز ابتدا، خواهش او را پذیرفت، اما پس از مدتی، با تلاشهای سفير ايران (محمودخان علاءالملك ديبا)، ابوالهدى افندى (نديم سلطان)، و مدیر ضبطیهی اسلامبول، حکم فرستاده شدن ایشان به ایران، صادر شد. این زمان بود که افضل الملک، دوباره از سیّد جمال الدین کمک خواست، اما او زير بار نرفت، و گفت: «اگر پسر مرا، بالفرض، به مقتل ببرند، و از يككلمه شفاعت من، وی نجات یابد، تن به کشتن او میدهم، اما عار خواهش از دشمن بر خود نمینهم! بگذار به ایران برده، سر ببرند، تا در دودمان ایشان،

۱. على محمّد فرهوشي، آزادمرداني كه مشعل مشروطيت را برافروختند.، ص١٧.

۲. شیخ محمود افضلالملک کرمانی، مختصری از شرححال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، صص ید و یو.

است. ابا این ترتیب، دانسته می شود که هیچ سفری به مکه، در میان نبوده، و دیگربار، باید گفت که آن کاروان بابی (ازلی)، بهاسم سفر حج، ایران را ترک کردند، اما، دوسال، در قبرس ماندند، و از همان راه مرسوم حج، بازگشتند!

تكاپوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدینشاه

میرزا علیخان امینالدوله، و تکاپوگران بابی (ازلی)

همانگونه که پیشتر آمد، کشتهشدن ناصرالدینشاه، آغاز امیدواری برای فعالان سیاسی ضد قاجار بود. ۲ برکناری امین السلطان نیز که چندی بعد، روی داد، امیدواری ایشان را دوچندان کرد. این رویکرد را در گفتار فرهوشی،

خلاصه، وقتى كه ما به ايران مراجعت كرديم، مظفرالدينشاه، بر تخت سلطنت جلوس کرده بود. او، برعکس پدرش، شاه ملایمی بود. اتابک [را] معزول، ٔ و مرحوم [میرزا علیخان] امینالدوله را که مردی نیکفطرت بود ـ به صدارت منصوب نمود. ا

ميرزا على خان امين الدوله را از دولتمردان اصلاح طلب عصر ناصري و مظفّری خواندهاند. با بررسی زندگانی امینالدوله، دیده میشود که او، با فعالان بابي (ازلي) ضد قاجار، پيوندي عميق داشته است. در كتاب خاطرات حاج میرزا یحیی دولت آبادی، نمونههایی از پیوندهای امین الدوله با «بیداران»

روزی، فرمودند: «فردا که آمدی، یک صفحه خط ریز بنویس، و بیاور!» چون بردم، فرمودند: «خط درشت، به چه کار شما خواهد خورد؟! بهتر این است که با خط ریز، مشق کنی!» و یک کتاب از خطوط خود. به من مرحمت کرده، فرمودند: «از روی این کتاب بنویس! هم خطّت خوب میشود، و هم صاحب کتابی میشوی!» اطاعت کردم، و مشغول به نوشتن کتاب شدم. از خطوط درشت ایشان، قریب یک صد قطعه، چه خودشان مرحمت کردند، و چه بستگان [دادند،] همراه خود، به تهران آوردم، و میان دوستان، تقسیم نمودم. ایشان، در نوشتن، شیوهی مخصوصی داشتند که مخصوص خودشان است. خلاصه، آن کتاب، تمام شد، بردم. کتاب دیگری مرحمت کردند. و در مدت اقامت دوساله، تقریباً، شش کتاب، از روى خط اصل نوشتم، كه همه را حاج ميرزا احمد [مصباحالحكماء] گرفت، و هنوز در میان کتب او هست. ا

پیش از این آمد که یکی از آثار صبح ازل، که بهوسیلهی فرهوشی، در قبرس، از روى خط صبح ازل، نوشته شده، در دست است. این کتاب، «تغرید الانس و نغمات الروح، نام داشته، و در میان اسناد علی روحی، در کتابخانهی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری میشود. نیز آمد که روحی، داماد حاج مصباح الحكماء بود. بنابراين، بايد نتيجه گرفت كه اين كتاب، از همان شش کتابی است که فرهوشی، از صبح ازل گرفته، و رونویسی کرده بود.

فرهوشی، پس از شرح اقامت در قبرس، به چگونگی خداحافظی کاروان با صبح ازل، اشاره کرده، و هدیههایی را که صبح ازل، برای پدر و مادرش فرستاد، یاد کرده است. او، سپس، بدون هیچ اشارهای به سفر «مکّهی معظمه، به شرح رسیدن به تهران، و دادن هدیهها به پدر و مادرش، رسیده

۱، پیشین، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

٧ ك.: فصل «دربار شاهي، و قتل ناصرالدينشاه». بخش «جايگاه حادثهي قتل ناصرالدينشاه. در تاریخ ایران»، ص۱۴۱.

٣ منظور از اتابک، همان ميرزا على|صغرخان امين|السلطان است كه چندسال بعد (١٣١٨ق.). از سوى مطفر الدین شاه، لقب «اتابک اعظم» گرفت. (نک نه مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۲.

۱ ملی محمد فره وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند.، ص۱۷.

١. على محمد فرهوشى، شرح حال ميرزا يحيى صبح ازل، ص٩٢.

که از بابیان بود، ا «رابطهی خصوصی» داشت. ا

امین الدوله، در خاطرات خود، میرزا آقاخان کرمانی را از «نجبای کرمان»، و «صاحب تألیف و تصنیف» خوانده است. شیخ احمد روحی را نیز از «فضلای متبحر، و علمای مستبصر کرمان به ذوق سلیم و طبع مستقیم، مخصوص به حکم و معارف، معروف به صفات زکیّه و اخلاق مرضیّه»، یاد کرده است. جریان دستگیری آن «سهتن از افاضل ایران، و هنرمندان زمان» را هم «امری که تاریخ انسانیّت را ملوّث کرد، و داغی به رخسار مروّت و مردمی، گذاشت»، دانسته است. "با این توصیف، می توان گفت که یکی از دلایل یادشدن امین الدوله، به ویژگی «نیک فطرت»، از سوی فرهوشی، ارتباط محكم او، با فعالان بابي (ازلي) ضد قاجار بوده است.

تکاپوهای فرهنگی فعالان بابی (ازلی)

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، دربارهی آغاز نهضت مدارس جدید در زمان مظفرالدين شاه، نوشته كه «تمام افكار تازه، و احساسات وطن خواهانهي ملت، ال تیه خطرناک سیاستبازی بیرون کشیده [شده]، و در وادی امن معارفپروري، فرود» آمد. ۴

زمانی که شیخ هادی نجم آبادی، برای سالگرد کشته شدن میرزا رضا ارمانی، مجلسی برپاکرد، تنها، امینالدوله و یکی از محارم خود را به آن را _ كه اغلب، همان بابيان (ازليان) بودند_ مي توان ديد. ا

به عنوان نمونه، دولت آبادی، به «روابط معنوی» امین الدوله با «حوزهی بیداران طهران»، اشاره کرده است. ممچنین، نوشته که پس از کشته شدن ناصرالدینشاه، و دستگیری و انتقال میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خبيرالملك، به تبريز، «بيداران طهران، و مخصوصاً، دوستان ميرزا أقاخان»، امید داشتند که او، در مقام پیشکاری ولیعهد جدید در تبریز، آنان را «در سایهی وطن پرستی و تجددخواهی»، نجات دهد. ا

در میان فعّالان بابی (ازلی) که با امینالدوله ارتباط داشتند، شیخ هادی نجمآبادی، از جایگاهی ویژه برخوردار بود. او، که در نگاه دولتآبادی، از «بیداران عصر حاضر» بود، دنسبت به امین الدوله، «سمت پیشوایی» داشت. ع زماني هم كه «روحاني نمايان»، به «جنجال» بر ضد صدارت امين الدوله يرداختند، يكي از اسباب مخالفتشان، «اظهار ارادت صدراعظم، به بعضي از روحانیان وارسته از دنیا، مانند حاج شیخ هادینجمآبادی، و غیره» بود. ^۷

امین الدوله، در یکی از نامه هایش به دولت آبادی، پدرش، حاج میرزا هادی دولت آبادی، را «جناب مستطاب شریعتمدار آقا دامت برکاته»، یاد کرده بود. ^ او، همچنین، با میرزا محسنخان مظفرالملک (پدر همسر دولت آبادی)

المرمانميرزا عين السلطنه (برادرزادهي ناصر الدين شاه)، به شهرت ازلي بودن مظفر الملك اشاره كرده است. (قهرمانميرزا عينالسلطنه، روزنامهي خاطرات عينالسلطنه، ج٣. ص٢١٨٥). حاجآقا محمد علاقبند، بهانی معاصر با مشروطیّت، نیز وی را ازلی خوانده است. (حاج آقا محمد علاقبند، تاریخ

ا رسی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۱۶۹. دولت آبادی در همین کتاب، به ازدواج خود با دختر مللم الملک، اشاره کرده است. (یعیی دولت آبادی، حیات یعیی، ج۱، ص۱۲۲، پ ۱)

ا سرزا على خان امين الدوله، خاطرات سياسي امين الدوله، صص ٢٠٨ و ٢٠٩.

ا بسمی دولت ابادی، حیات یحیی، ج۱، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

نگارنده، در جایی دیگر، دربارهی کاربرد واژهی «بیداران»، در ادبیات نهاننگارانهی حاج میرزا یحیی دولتآبادی، گفتگو کرده است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولتآبادی)

دربارهی «حوزهی بیداران تهران» - که اساس «حوزهی اتحاد اسلام تهران» بود- در فصلهای «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت» (ص۱۰۰)، و «دربار شاهی، و قتل ناصرالدینشاه» (ص ۱۵۲)، گفتگو شده است.

٣. يحيي دولتآبادي، حيات يحيي، ج١، ص١٤٨.

۴. پیشین، ص۱۶۹.

۵. پیشین، ص۵۹.

۶. پیشین، ص۱۸۵.

۷. پیشین، ص۲۰۷.

۸ پیشین، ص۳۲۶.

۲۰۶ تاریخ مکتوم

باید گفت که هر سه شخص نامبرده، از تکاپوگران بابی (ازلی) بودند. دربارهی حاج میرزا یحیی دولتآبادی (اسم الله النّجی)، در جایجای این پژوهش صحبت شده است. شیخ مهدی کاشانی (شریف کاشانی) نیز از بابیان (ازلیان) بود، و سالیانی پیش، برای دیدار با صبح ازل به قبرس رفته بود. ' پدر او، ملا محمدجعفر نراقی (اسم الله الرقیب)، ' در زمان اقامت صبح ازل در بغداد (۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰ق.)، یکی از هفتتن شهداء بیان بود که نمایندگی صبح ازل در میان بابیان را برعهده داشت. محمدعلی خان نصرت السلطان نيز از بابيان (ازليان) بود. پدر او، ميرزا حسين خان مصباح السلطنه، کتابی با نام «رحیم و رجیم»، دربارهی باب، نگاشته بود. م

در تحلیل گفتار بالا، باید گفت که فرهوشی، سهتن از تکاپوگران بابی (ازلی) را در میان کوشندگان نهضت فرهنگی، یاد کرده، و کارهای سیاسی ایشان را نیز آورده است. روشن است که او، بهسبب نهانزیستی خود، اخواسته تا از رویکرد اعتقادی ایشان، سخنی بگوید.

الكاپوهاى سياسى فعالان بابى (ازلى)

دیده شد که فرهوشی، ضمن اشاره به ورود دولت آبادی، شریف کاشانی، و امرتالسلطان به نهضت فرهنگی مدارس جدید، نمونهای از کارهای سیاسی مخفیانهی ایشان را نیز آورده است. این کار، همان پخش شبنامههای الله حکومتی بود که در نگاه فرهوشی، جهت «بیداری عامّه، [بیان] مضرات

خواند. بهنوشتهی یکی از آگاهان، «از نتایج این مجلس بود اقدام امینالدوله، به افتتاح مدرسهی رشدیّه، و ترویج معارف، و تکثیر مدارس و مکاتب.» ا

امین الدوله، با نظر ارشادی پیشوای خود، شیخ هادی نجم اَبادی، مدرسهی رشدیّه را در تهران، بنیان نهاد. بهنوشتهی یکی از تاریخنگاران بابی (ازلی)، این کار، سرآغاز «نشر معارف، و ترویج دانش، و تأسیس مدارس جدید»، و در یک کلام، «نهضت فرهنگی»، و «طلیعهی انقلاب مشروطیت» بود. آ

توصیف نهاننگارانهی دولت آبادی از «نهضت فرهنگی»، حضور فعالان بایی (ازلی) را در میان دیگر کوشندگان آن، بهشکلی جدی، نشان میدهد. بهنوشتهی این تکاپوگر بابی (ازلی)، أن «دستور دانشمند» (امینالدوله)، زمانی که می خواست کار معارف جدید را آغاز کند، «بیداران تهران را در هر لباس که باشند»، فراخواند. مونهای از حضور «بیداران تهران» در آن «نهضت فرهنگی» را در ادامهی گفتار فرهوشی، میتوان دید:

در مدت زمامداری امین الدوله، آزادی خواهان، نفسی کشیدند، و انجمن معارفی تشکیل دادند، و شروع به تأسیس چند مدرسدی ملی، از قبیل شرف و علمیه و ادب و غیره نمودند، و بعدها، سهنفر از اعضای این انجمن، تشکیل یک کمیتهی مخفی دادند، و شروع به انتشار شبنامهها نمودند، و در آنها، مطالبی برای بیداری عامه، و مضرات سلطنت استبدادی، و منافع حکومت ملی را مینوشتند. این سهنفر، عبارت بودند از: حاج میرزا یحیی دولت آبادی، و شیخ مهدی کاشانی، و نصرت السلطان پسر مصباح السلطنه. *

ا اسریف کاشانی، شرح سفر خود به قبرس، و دیدار با صبح ازل را در کتاب «تاریخ جعفری». آورده است. (شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص۱۱۵ تا ۱۲۴)

ا و الله به ملا محمّدجعفر نراقی، لقب «اسم الله الرقیب»، داده بود. (نک.: شیخ محمّدمهدی شریف السالي، تاريخ جعفري، ص١٤٥)

۱ سید مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱، ۷۰، و ۷۲.

ا السر دولت آبادي، يادداشت دربارهي ميرزا حسين خان مصباح السلطنه.

١. ميرزا محمد ناظم الاسلام كرماني، تاريخ بيداري ايرانيان، مقدمه، ص١٢٤.

۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، صص۱۱۶ و ۱۱۷. برای آگاهی از رویکرد بابی (ازلی) ملکزاده، نک .: فصل «زندگانی ملک المتکلمین»، ص۲۱۸، نیز: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به مهدی ملکزاده. ٣. يحيى دولت آبادى، حيات يحيى، ج١، ص١٨٢.

۴. على محمّد فرهوشي، آزادمرداني كه مشعل مشروطيت را برافروختند.، ص١٧.

بنده نیز در این کمیته، به اصطلاح معروف، کوچک ابدال، یا به عبارت ديگر، پالانچي پهلوان دوم، بودم. اين شبنامهها را با خط جعلي، ژلاتين میکردم، و نسخههای آن را، شبانه، با یک نفر دیگر، موسوم به «عبدالخالق سدهی»، منتشر مینمودیم. یعنی، مقداری از آنها را لوله کرده، در جیبهای خود میریختیم، و اول شب، از منزل دولت آبادی، که مقابل مسجد سراجالملک بود، بیرون میآمدیم. من، در درشکه قرار می گرفتم، و به طرف حسن آباد، و از آنجا، با درشکه ی دیگر، به طرف دروازه قزوین می رفتم. و بلافاصله، این اوراق را به روی زمین، مى انداختم. كسى هم اين عمل را نمى ديد، زيرا كه شبها، خيابان، برق نداشت، و کاملاً تاریک بود، و فقط، در دکانها، چراغهای نفتی، مى سوخت. و رفيق من هم، به طرف خيابان رى مى رفت، و اين عمل را تكرار مىكرد. مخارج درشكه را كميته مىداد. گاهى هم آنها را پاكت کرده، تمبر میزدیم، و در تهران، یا حضرت عبدالعظیم، و یا شمیران، به صندوق پست مي انداختيم.

دولتی ها، درصدد دستگیری ناشرین برآمدند، و جمعی را هم گرفتند. ولی به کشف کمیته موفق نگر دیدند. و این شبنامه ها، در بیداری عامه، تأثیر خوبی کرد، و بر شمارهی آزادیخواهان افزود، و همه، منتظر فرصت بودند تا نهضتی برای آزادیخواهی شروع شود. ٔ

مهدی ملکزاده (فرزند ملکالمتکلمین) نیز در شرح حال پدر خود، به این گروه و کارهای شان اشاره کرده است. او که خود در میان بابیان (ازلیان) جای داشت ٔ _ نمونهای از تکاپوهای این گروه را _که در سال ۱۳۱۸ق. _{بر}

ضد قرض از روسیه_ صورت گرفت، چنین شرح داده است:

یک انجمن سری، برای مخالفت با استقراض روس و ایران، از اشخاصی که نام آنها را در اینجا ذکر میکنیم، و همهی آنها، از کسانی هستند که در مشروطیّت ایران، و بنیان حکومت ملی، زحمات زیادی کشیده، و مشقات بسيار ديدهاند، تشكيل يافت. ازجمله، ملك المتكلمين، حاجي میرزا یحیی دولت آبادی، آقای میرزا سلیمانخان میکده، میرزا محمّدعلیخان نصرت السلطان، حاج شیخ مهدی کاشی، می باشند. ناگفته نماند که معتمدخاقان _ که سپس به لقب «قوام الدوله» ملقب شد، و در آن زمان، محرم مرحوم مظفرالدینشاه بود، و در دربار آمد و شد داشت_ اگر حه جزء این انجمن نبود، ولی، چون با دولت آبادی و ملک المتکلمین، دوستی بسیار داشت، ... انجمن را از جریانات کارهای دولت، و نظریات درباریان، و روابط آنها با خارجیها، مطلع میساخت.

باری، افراد انجمن، در مجالس و محافل، به اندازهای که مقتضیات اجازه می داد، مضرات این قرارداد را گوشزد مردم می نمودند، و تلگر افات چندی با سیم کمپانی، بهطور محرمانه، به علماء عتبات و ایرانیان مقیم خارجه، و روزنامههای آزادیخواه فرانسه و انگلیس مخایره کردند، و عدم رضایت ملت ایران را نسبت به استقراض اعلام نمودند.

و نیز لوایح مفصلی، بهنام «شبنامه»، که به خط حاجی میرزا على محمّد (مترجم همايون) نوشته مي شد ٰ و در آن تاريخ، اين عنوان، در ایران سابقه نداشت_ ژلاتین کرده، و شبها، در کوچه و بازار منتشر نمودند. انتشار شبنامهها را که در آن زمان، کار خطرناکی بود، بهعهدهی نصرت السلطان، و دكتر ملكزاده -كه در آن ايام، در دارالفنون تحصيل مي كرد_ واگذاردند.

شانزده لایحه اعتراض، در تحت عنوان مخالفت ملت ایران با

ا المام می دود که ملکزاده، فرهوشی را با عنوان «حاجی»، یاد کرده، در صورتی که بهیقین می دانست 🗱 اور به مکه نرفته بود، بلکه دوسال در قبرس بوده است.

۱. علیمحمّد فرهوشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند.. صص۱۷ و ۳۱.

برای آگاهی از رویکرد بابی ملکزاده، نک.: فصل «زندگانی ملکالمتکلمین»، بخش «اعتقاد باس ملک المتکلمین و مهدی ملکزاده»، ص۲۱۸.

استقراض، که با کمال دقت و اطلاع نوشته شده بود، و مندرجات آنها، متکی به اطلاعات سیاسی و تاریخی بود، منتشر نمودند، و بعضی از آن لوایح را برای روزنامهی حبلالمتین کلکته فرستاده، و در آن جریدهی ملی به طبع رسید. ا

ملکزاده، در جایی دیگر نیز به این تکاپوها اشاره کرده، و فرهوشی را این گونه یاد کرده است: «فرهوشی مترجم همایون، که مقام علمی و تألیفات زیادش در پیشرفت علم و فرهنگ ایران، بر همه معلوم است، و امروز هم که به سن کهولت رسیده، خدمات سودمندی در بسط علم و تربیت، می نماید.» ملکزاده، در آن روایت، کسانی چون میرزا محسن (برادر صدرالعلماء)، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، شیخ محمدرفیع طاری، و میرزا محمدحسین اعتضادالحکماء را نیز در میان آن انجمن آورده است. اینان، همگی، از تکاپوگران بابی (ازلی)، بودند. "

اهمیت متون تاریخی بالا، در نشان دادن نمونهای از فعالیتهای ضد

حکومتی تکاپوگران بابی (ازلی)، در زمان مظفرالدین شاه، و پیش از جنبش

مشروطیت، است. شخص دیگری که در گفتار فرهوشی یاد شد، عبدالخالق

سدهی است که در انتشار شینامهها کمک میکرد. او نیز از بابیان سده

اصفهان بود که به تهران آمده بود. این شخص، در وصیتنامهی خود، به نقد

طولانی بهائیان پرداخته، و در واقع، کتابی تفصیلی در رد دعوت بهاء الله، از

دیدگاه بابیان (ازلیان)، نگاشته است. اسدهی، چندسال بعد، به انجمن بابی

باغ میرزا سلیمانخان میکده دعوت شد، و در میان مشروطهخواهان جای

گرفت. ٔ مهدی ملکزاده، در توصیف این شخص، از «روح سرکش»، و

«افکار بلند» او، یاد کرده است. "با دانستن رویکرد بابی (ازلی) ملکزاده،

در گفتار بالا، منزل حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در مقابل مسجد

سراجالملک، یاد شده است. علت این همجواری، امامت پدر او، حاج میرزا

هادی دولت آبادی، در آن مسجد بود. کوچهی دولت آبادی، هنوز هم در کنار مسجد سراج الملک (خیابان امیر کبیر)، باقی است. حاج میرزا هادی، آن زمان،

در میان بزرگان درجهی اول بابیان (ازلیان) جای داشت، و از سوی صبح

ازل، به لقب «اسم الله الودود» نامبردار شده بود. "با این حال، در آن مسجد

برای مسلمانان امامت می کرد، و «در خانهی خودش، درس و ادارهی

مى توان احتمال داد كه افكار بلند سدهى، همان اعتقاد بابي او، بوده است.

۱ اسخدای از این وصیتنامه، با شمارهی ۲۳۰، در مجموعهی ویلیام میلر، در کتابخانهی دانشگاه ار پنستون، نگهداری می شود.

۱ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۲، ص۲۳۹. دربارهی رویکرد بابی (ازلی) انجمن الع میکده، در فصل «زندگانی ملکالمتکلمین» (بخش «تهیدی انقلاب، و مجمع آزادمردان»). سر ۲۶۰ گفتگو شده است. نگارنده، همچنین، در جایی دیگر، شرح دیگری دربارهی آن آورده است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت

۱ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۲، ص۲۴۰

ا سرزا ابوالفضل گلپایگانی و سیّد مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص۴۰۵؛ اسدالله الدل مازندراني، تاريخ ظهور الحق ج٨، بخش نخست، ص٥٠٤.

۱. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص۱۱۹ و ۱۲۰.

۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳. سعیدخان کردستانی، که با برخی از بزرگان بابیان تهران. دوستی صعیمی داشت. میرزا محسن را در میان ایشان یاد کرده، و دربارهاش نوشته که «در باطن، ازلی بود.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخههای خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص۲۶) حاج میرزا علیمحمّد دولت آبادی، برادر کوچک تر حاج میرزا یعیی بود، و همراه با پدرش (حاج میرزا هادی دولت آبادی)، به قبرس رفته، و با صبح ازل دیدار کرده بود. (ناصر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل. ص١) شيخ محمّدرفيع طاري. آز «بزرگان ازليّه». ياد شده است. (عزيزالله سليماني اردكاني. مصابیح هدایت، ج۶، ص۸۴ میرزا محمدحسین اعتضادالحکماء نیز داماد حاج میرزا هادی دولتآبادی، بود. (صدیقه دولتآبادی، نامهها، نوشتهها، و یادها. ج۱. ص۵) بنابر آنجه استاد دکتر سیّد محمّد دبیرسیاقی، برای نگارنده. بازگفتند، اعتضادالحکماء. نوهی میرزا محمّدهادی قزوینی (فرزند آخوند ملا عبدالوهاب قزوینی) بود. استاد دبیرسیاقی از طرف مادر، به خاندان ملاعبدالوهاب نسب میرسانند. میرزا محمّدهادی قزوینی، در میان حروف حی باب جای داشت (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق. ج۳. صص۳۰۴ تا ۲۰۶) و در سالهای بعد. از سوی صبح ازل. شهید بيان (مرجع بابياًن)، دانسته شــد. (اسدالله فاضل مازنــدراني، اسرار الآثار خصوصي، جـ۵، صص۲۵۱

شریعت، برقرار کرده، به قوت ثروت و مکنت که او را در دولت آباد بود، ریاست شرعیهی اسلامیه برقرار» کرده بود. ا

نقش مهم حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در تأسیس مشروطیت ایران فراز پایانی نوشته ی فرهوشی، اشارهای مختصر، به چگونگی برپایی نظام مشروطه در ایران است:

چون صفحات مجله، گنجایش شرح و بسط زیادی را ندارد، به اختصار کوشیده، و میگویم: همین که عینالدوله به صدارت رسید، بهطور دیکتاتوری حکومت می کرد، و تجار را به چوب بست، و جمعی از طلاب را تبعید نمود، زمینه فراهم گردید، و مردم، به علما متوسل شدند، و در مساجد، جمع، و به حضرت عبدالعظيم و قم رفتند. و جمعي هم، در سفارت انگلیس تحصن نمودند، که شرح آن را نویسندگان، به تفصیل نوشتهاند. آ

باید گفت که تکاپوگران بابی (ازلی)، در جنبش مشروطیت ایران، نقشی مهم داشتند. فرهوشی، در یکی از آثار خود، نوشته که «در قضیهی مشروطیّت ایران، بابیان، پیشقدم بودند.» آاو، در رسالهی شرح حال صبح ازل نیز به این موضوع اشاره کرده است:

از این طایفه (بابیهای اولیه)، عدهی قلیلی مانده، و کتب و نوشتجاتی هم که در دست داشتهاند، بهمرور زمان، از بین رفته، و کمی باقی مانده است. بهعلاوه، این طایفه، به قول خودشان، برعکس بهائیها، به امر صبح ازل، از تبلیغات و تکثیر عده، ممنوع بودهاند، ولی، در آزادیخواهی، جزء نفرات اولیه بودهاند، و در مشروطیّت ایران هم متحمل زحمات بسیاری

برای بررسی دقیق نقش فعالان بابی (ازلی) در جنبش مشروطیت، باید به بررسى تحليلي تكاپوهاي اعضاي انجمن باغ ميرزا سليمانخان ميكده پرداخت. چنان که گفته شد _و در ادامه نیز بحث می شود_ بیشتر اعضای این گروه، از بابیان (ازلیان) بودند، و توانستند در برهههای مختلف مشروطیّت، اثرگذار باشند. یکی از مهمترین نقش آفرینی های ایشان، گنجاندن موضوع «عدالتخانه» در میان خواسته های عالمان روحانی متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم بود. این کار مهم، توسط حاج میرزا یحیی دولت آبادی (اسم الله النّجي) انجام شد. فرهوشي - كه خود از اعضاي گروه جوانان انجمن باغ میکده بود ' به این کار، اشاره کرده است:

از مطالب گفتنی هم _ که شاید، کمتر کسی بداند_ این است که شمس الدین بک (سفیر عثمانی) که مردی فاضل و ادیب و آزادی خواه بود_ محرمانه، به آزادیخواهان، مساعدتهایی میکرد. ازجمله، وقتی که علما، درصدد بودند که خواسته های خود را به شاه برسانند، عین الدوله مانع بود، و نمی گذاشت که اخبار، به طور واقع، به گوش شاه برسد. شمس الدین بک، به دولت آبادی گفته بود که: «من، ممکن است خواستههای روحانیان را به شاه برسانم!»

روزی، دولت آبادی، مرا خواست، و پاکتی به من داد که به سفیر عثمانی برسانم. من، به سفارت غالباً میرفتم، یعنی، سفیرکبیر، [کتابهای] فارسی، مخصوصاً، دواوین شعرا را از دولتآبادی میخواست، و او هم تهیه می کرد، و به توسط من، برای سفیر می فرستاد. من، آن ها را می بردم، و وجهش را دریافت کرده، به دولت آبادی میدادم. به همین جهت، رفتن من به سفارت، عادی شده، و پیشخدمتها هم تا مرا میدیدند، به سفیر خبر

وقتی که من، سفیر را دیدم، و پاکت را به او دادم، بازکرد، و مشغول

١. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨. بخش نخست، صص٥٠٥ و ٥٠٥.

۲. علیمحمّد فردوشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند. ص۳۱. ٣. على محمّد فرهوشي، آيين باب، ص١.

۴. على محمّد فرهوشي، شرح حال ميرزا يحيى صبح ازل، مقدمه، ص۴.

ا مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۲، ص۲۵۶.

بیان ملکزاده، عدالتخانه، «در حقیقت، تخم مشروطیّت» بود. ا

توصیفی که ملکزاده، از سفیر عثمانی به دست داده، نشان می دهد که او، در سالهای پیش از مشروطیّت، با فعالان بابی (ازلی)، دوستی قدیمی داشته است. بنابر این روایت، شمس الدین بک، «مردی آزادی خواه، دانشمند، عارف، و عالم به ادبیات زبان فارسی» بود، و «چون جویای اهل دل، و طالب معاشرت با مردان روشنفکر بود، از دیرزمانی، بهوسیلهی مرحوم خان شوکت (مستشار سفارت عثمانی) که با رهبران احرار، سر و سری داشت_ با ملکالمتکلمین و حاجی میرزا یحیی دولتآبادی، دوستی پیدا کرد، و اکثر، از ملاقات یکدیگر، بهرهمند می شدند.» آ

باید گفت میرزا حسن خان شوکت که «منشی سفارت عثمانی» بود، در شمار بابیان (ازلیان) و «یاران» حاج میرزا هادی دولتآبادی، جای داشت. ۲ ملکزاده، در ادامه، به کمکهای شمسالدین بک، به مخالفان حکومت قاجار اشاره کرده است:

در مشكل ترين موقع بحران، اين سفير روشن ضمير، برخلاف مسلك دولتش، بدون خوف و اندیشه، گامهایی در راه موفقیت مشروطهطلبان برداشت، و بهوسیلهی همین مرد آزادیخواه بود که کمیتهی انقلاب ملی، به بسیاری از حقایق سیاسی و اطلاعات سودمند دست یافت، و باز، بهوسیلهی همین مرد خیرخواه [بود که] طرفداران مشروطیت، توانستند مطالب خود را به مظفرالدینشاه برسانند. و او را از نیات ملت و جریانات امور، آگاه سازند. أ

ا ابن ترتیب، نقش مهم حاج میرزا یحیی دولت آبادی (اسم الله النّجی)، در

خواندن، شد، و چون به مادهی آخر رسید، دست روی آن گذاشت، و به من گفت: «آیا این ماده را هم علما، خواستهاند؟» من، در جواب گفتم:

خلاصه، بهطوری که دولت آبادی، بعدها به من گفت، این خواسته ها را سفير عثماني، به شاه ميرساند، و شاه هم مشيرالدوله (وزير امور خارجه) را خواسته، با او، مشورت میکند. مشیرالدوله هم در این موقع، شهامتی بروز میدهد، و میگوید: «قربان! این کار، خواهی نخواهی، دیر یا زود، خواهد شد! چه بهتر آن که اعلیحضرت، نام نیکی در دنیا از خود باقی گذارید!» شاه، قبول میکند، و عینالدوله را معزول، و دستخط مشروطیّت صادر میشود، و شورشها خاتمه پیدا میکند. ا

ملکزاده، گنجاندن مادهی مربوط به عدالتخانه را «رُل بزرگ آزادیخواهان واقعی»، یعنی همان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده، نامیده است. ٔ روایت او، نشان از آن دارد که تقاضای عدالتخانه، با هماهنگی بزرگان مخالفان، به فهرست خواسته های متحصنان اضافه شد. اما، حاج میرزا یحیی دولتآبادی ـ که واسطهی میان تحصنکنندگان و سفیر عثمانی_ بود، نوشته که این خواسته، در فهرست نبوده، و او، خود، آن را اضافه کرده، و نزد شاه فرستاده، و سپس، آن را به تصویب مخالفان رسانده است. و

[«]از این موضوع، خبری ندارم.» و دو سه دفعه، تعجب خود را تکر ار کرد. بعدها، دانستم که دولت آبادی و رفقایش، از علما تقاضا کرده بودند که خواستههای خود را بنویسند، تا آنها را از راهی که میدانند، به شاه برسانند. و پس از گرفتن، ورقه را عوض کرده، و یک ماده، در آخر آن، الحاق كرده بودند به اين مضمون كه: ما، همان حكومت قانون را میخواهیم که در ممالک اروپا برقرار است!

ا مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲. ص۳۰۱.

ا پولین، ص ۲۵۶.

ا الله السدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج ٤. ص٢٨٨.

ال يواسن، ص ۲۵۶.

۱. على محمّد فرهوشي، آزادمرداني كه مشعل مشروطيت را برافروختند، ص ٣١.

۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۴. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۲، صص۱۸ تا ۳۳.

desired and property of the second s

«زندگانی ملکالمتکلمین»

هدى ملكزاده (۱۲۶۰ تا ۱۳۳۴ ش.)

ای ملکزاده، فرزند بزرگ حاج میرزا نصرالله ملکالمتکلمین اصفهانی او، که در دارالفنون تهران درس خوانده بود، در حدود سال ۱۳۲۴ق. (۱۲۷۵ ش.)، برای تحصیل پزشکی به بیروت رفت. پس از بازگشت به ایران او ۱۳۳۳ق./ ۱۲۹۳ ش.)، به ریاست بهداری کل نظام در وزارت جنگ، ایر ریاست بیمارستان احمدیه، رسید. وی در دورههای هفتم تا سیزدهم میرای ملی، نماینده ی بم بود، و یکبار نیز سناتور شد. آرامگاه او، ایرزمین مقبره ی ملکالمتکلمین، میرزا جهانگیرخان شیرازی، و قاضی ادرینی، قرار دارد. "

الله «زندگانی ملکالمتکلمین»

ماکراده، یکی از تاریخنگاران پیشکسوت در حوزهی تاریخنگاری جنبش ملکراده، یکی از او، دو کتاب «زندگانی ملکالمتکلمین» و «تاریخ

ا مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيت ايران، ص١٢٤.

ا بهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص۱۶۸.

ا امریر آرامگاه مهدی ملکزاده، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

بنیانگذاری نظام مشروطه در ایران، دانسته میشود.

گذشته از این، با توجه به اسناد، می توان به صورت جدی، احتمال داد که شمس الدین بک، از هویت بابی (ازلی) این فعالان، آگاه بوده است. این، از آن روست که در میان اسناد ادوارد براون، نامهای از میرزا مصطفی کاتب موجود است که نشان می دهد که او، با آن سفیر، آشنایی داشته، و برخی آثار بابی را در اختیارش قرار می داده است. نامهای به تاریخ ۲۴ شعبان ۱۳۳۱ق.، به خط میرزا مصطفی، در آن مجموعه، موجود است که در آن، به فرستادن «حکمت نظری» و «هشت بهشت»، برای «جناب شمس الدین افندی سفیر»، اشاره شده است. پیش از این آمد که این دو کتاب، در شرح عقاید و احکام آیین باب، نگاشته شده اند. بنابراین، چنین می نماید که بابیان نهان زیستی چون میرزا حسن خان شوکت، ملک المتکلمین، دولت آبادی، و میرزا مصطفی کاتب، آن اندازه با سفیر عثمانی نزدیک بودند که مطالب مربوط به آیین باب را با او در میان می گذاشتند.

این نامه، در ابتدای کتاب «هشت بهشت»، که با شمارهی (F.54(8 در مجموعهی اسناد ادوارد براون، در کتابخانهی دانشگاه کیمبریج نگهداری می شود، قرار داده شده است. تصویر این نامه، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

ملکالمتکلمین را، گردن آنها که می گویند، از بابی های بسیار متعصب میدانند.» ٔ بامداد نیز دربارهی اعتقاد ملکالمتکلمین، نوشته: «می گویند که اول، بهائی شد، و بعد، تغییر مسلک داده، و ازلی گردید.» نورالدین مهاردهی که با برخی پیروان صبح ازل دوستی داشت_ ملکالمتکلمین را ال «بزرگان بابیّه» یاد کرده، و در ادامه، به سنت نهانزیستی ایشان اشاره کرده است. " فريدون آدميت، ملك المتكلمين و سيّد جمال الدين واعظ را «دو همشهری ازلیمشرب» خوانده است. در میان بهائیان، عباس افندی (مدالبهاء)، به اعتقاد بابی ملکالمتکلمین، پرداخته، و او را بهتعریض، ملكالاخرمين»، ناميده است. ٥ حاج آقا محمّد علاقبند _ كه از بهائيان معاصر با مشروطیت بود_ ملکالمتکلمین و سیّد جمالالدین واعظ را «از معتقدین به یحیی»، یاد کرده است. اسدالله فاضل مازندرانی هم، او را در شمار «بابیان مديد الشهره[ى اصفهان] ... كه چندى، با بهائيان محترم اصفهان نيز جرشید»، آورده است. از گزارشهای جاسوسان بریتانیا، چنین برمی آید که ماکالمتکلمین، زمانی که به سالهای پیش از مشروطیت، در شیراز سخنرانی می درد، «اغلب، در بین وعظ خود، اظهار بابیبودن خود را مینمود.» ^ مجموع مدارک ذکرشده در بالا، سبب می شود که در نگاه این پژوهش،

انقلاب مشروطیّت ایران» به طبع رسیده است. این دو کتاب، در میان مهمترین منابع در حوزهی تاریخنگاری مشروطیت ایران قرار دارند. نویسنده، که مانند پدر خود، در میان بابیان (ازلیان) جای داشت، در نگارش هردو کتاب، روش نهاننگاری را پیش گرفته است. بر همین اساس است که با دانستن رویکرد اعتقادی، و نیز روش نگارشی او، آگاهیهای عمیقتری از دادههای تاریخیاش بهدست میآید. این فصل از پژوهش حاضر، بر آن است تا با تحلیل روش نهاننگاری او در نگارش کتاب «زندگانی ملکالمتکلمین»، نمایی عمیقتر از تکاپوهای ملکالمتکلمین و دیگر همراهانش بهدست دهد.'

اعتقاد بابی ملکالمتکلمین، و مهدی ملکزاده

در منابع مختلف تاریخی، به اعتقاد بابی (ازلی) ملکالمتکلمین اشاره شده است. ادوارد براون ـ که او را باید یک «بابیپژوه برجسته» نامید_ ملکالمتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را در میان بابیان مشروطهخواه یاد کرده است. اهمیت گزارش براون، در آن است که او، با بابیان (ازلیان) ارتباطی بسیار دوستانه داشت، و بسیاری از بزرگان ایشان را از نزدیک می شناخت. ٔ سیّد حسن تقیزاده، در گفتگو با یکی از تاریخنگاران غربی، سخن براون را تأیید كـرده، و آندو را بابـي (ازلي) خوانـده است. ٔ قهرمانميـرزا عيــنالسلطـنه (برادرزادهی ناصرالدینشاه)، در خاطرات خود، به شهرت ملکالمتکلمین به اعتقاد بابی، اشاره کرده است. وی، در یکی از یادکردهایش، نوشته: «این

ا لهر مان ميرزا عين السلطنه، روزنامه ي خاطرات عين السلطنه، ج٣. ص١٨١٥.

ا مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۴، ص۳۴۶، پ ۱.

۱ اورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص۹۸.

ا فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیّت ایران، ص۱۰۹.

ماس افندی (عبدالبهاء)، مجموعهی الواح تذهیبشده (بهخط علی اکبر میلانی)، ص۲۲۹. عبدالبهاء. ار لامدی خود، برخی بابیان (ازلیان)، یا همان «امت یعیای بیوفا» را طعن زده است. ازجمله، العنكلمين را «ملكالاخرمين» گفته است. اين مجموعه _كه به خط على اكبر ميلاني نوشته المده بدون نام است. تصویر صفحهی یادشده از این مجموعه، در بخش اسناد و تصاویر، آمده است. ا ما ما محمّد علاقبند، تاریخ مشروطیّت، ص۴۱.

٧ اسداله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨، بخش نخست، ص١٧٠.

[🔥] را این اتفاقیه (مجموعه گزارشهای خفیهنویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۷ قمری)، صص۷۰۷ و ۷۰۸.

برای آگاهی از روش نهاننگاری ملکزاده، در نگارش کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران». نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران. بخش مربوط به مهدی ملکزاده.

^{2 .} Edward G. Browne, Materials for the Study of the Babi Religion, p. 221. ۳. دربارهی این ویژگی براون، نک .: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری

جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به ادوارد براون.

⁴ N. R. Keddi, Roots of Revolution, p. 292, foot 8.

ملكالمتكلمين، بهعنوان يك بابي (ازلي) شناخته شود. بهويژه، سخن براون به عنوان یک مطلع آگاه _همراه با تأیید تقی زاده_ و نیز گزارش جاسوسان بریتانیا، که نفعی در انتساب ملکالمتکلمین به بابی گری نداشتند، این نتیجه گیری را جدی می کند.

باید گفت که مهدی ملکزاده نیز چون پدر خویش می اندیشید. کتابهای «زندگانی ملکالمتکلمین»، و «تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران»، به خودی خود، نشانگر این معنی است. توصیف ملکزاده، از «اقلیت منورالفكر»، راهنماي مناسبي به نظر ميرسد:

اقلیت منورالفکر: در مقابل قدرت و خودمختاری طبقهی حاکمه ر روحانیون، یک طبقهی کوچک روشنفکری که عدهی آنها در تمام ایران. از چندهزارنفر، تجاوز نمیکرد، و معتقدین بسیار ناچیزی داشتند، وجود داشت. این اقلیت روشن ضمیر که از چندنفر روحانی متقی منزوی، و حکما و عرفا، و طرفداران تمدن و فرهنگ نوین، تشکیل یافته بود_ چون جسم ناتوانی، در میان دو سنگ آسیا، زیر فشار روحانیون و عمال دولت. با ذلت و سختی، عمر پرمحنتی میگذرانیدند، و چون روحانیون، به عوام تلقین کرده بودند که آنان، مردمانی بیدین و مخالف شرع مبیناند، مورد تنفر و بیاعتنایی عمومی بودند، و در کوچه و بازار، مردم، از ملاقات و معاشرت و صحبت با آنها، اجتناب میکردند، [و] همانطوری که از جذامی دوری میجستند، از آنان پرهیز میکردند. ا

این توصیف، بدون هیچ شک و شبههای دربارهی بابیان (ازلیان) است. چرا که جز بابیان و بهائیان، کسانی با این جمعیت، در ایران نبودند که مورد مخالفت و دشمنی دو قدرت حکومتی و دینی بوده، و «مورد تنفر و بی اعتنایی عمومی» باشند. دیده می شود که ملکزاده، ایشان را «اقلیت

مورالهکر»، و «اقلیت روشن ضمیر» نامیده است. وقتی این سخن، در کنار اماد بابی پدر او قرار گیرد، نشان میدهد که او نیز به بابیان علاقه داشته است. او، بابیان را «روشنفکر» خوانده، و نوشته که از «تمدن و فرهنگ نوین» الداری می کردند. گذشته از این، در جایی دیگر از تاریخ خود، دربارهی ورود «آن آیین نو» به کرمان، سخن گفته، و سپس، مجمعی را که تمام امالی آن، بابیان (ازلیان) بودند، یاد کرده است. ابر همین اساس است که اماد بابی (ازلی) این تاریخنگار آگاه و پیشکسوت مشروطیّت، بهدست میآید. ممچنین، باید دانست بیشتر کسانی که ملکزاده، هفت جلد تاریخ خود را بدیاد ایشان، نگاشته، بابیانی بودند که در سالهای مشروطیّت کشته شدند. المای کتاب ملکزاده، بهترتیب، به یاد ملکالمتکلمین، میرزا مالكيرخان، سيّد جمال الدين واعظ، حاجي ميرزا ابراهيم آقا، قاضي قزويني، رو المدس، و ثقة الاسلام تبريزي، نگاشته شده است. در اين ميان، ملك المتكلمين، الله جمال الدين واعظ، ميرزا جهانگيرخان، و قاضي قزويني، بابي (ازلي) ا الله و همگی، در میان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده ـ که الرش خواهد آمد_ قرار داشتند."

ملکزاده، در تدوین تاریخ خود، از دو کتاب تاریخی بسیار مهم که

ا رای تحلیل گفتار ملکزاده دربارهی «آیین نو» در کرمان، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش ، ما ما کاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، بخش مربوط به مهدی ملکزاده (قسمت ر الله «فاجعهی بزرگ: کشتهشدن میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خبیرالملک»). ا الراروي اعتقاد بابي ملكالمتكلمين، نكاتي، پيش از اين آمد. رويكرد بابي سيّد جمالالدين واعظ نيز المامه، مورد بررسی قرار می گیرد. پیش از این گذشت که ادوارد براون، میرزا جهانگیرخان را بایی (اللي) ياد كرده، و سيّد حسن تقيزاده نيز سخن او را درست دانسته بود. فريدون آدميت هم به مسل و به نوشته است. (فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص۲۲۲) عباس افندی، ا را در میان ازلیان، آورده، و بهتعریض، «صور و ناقور»ش، خوانده است. (عباس افندی (مدالهاء)، مجموعهی الواح تذهیبشده (بهخط علی اکبر میلانی)، ص۲۲۹) دربارهی اعتقاد بابی ه السي قزویني هم پیش از این، سخن به میان آمد. (نک.: فصل «دربار شاهي و قتل ناصرالدين شاه ا ا ا به بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدین شاه»، ص۱۷۳) ا مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

۱. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۶۸.

۲۲۲ تاریخ مکتوم

حاصل کار بابیان (ازلیان) بود، استفاده کرده است. نویسندگان آن کتابها، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، و شیخ محمدمهدی شریف کاشانی بودند، که هردو، از بابیان برجسته بهشمار می آمدند. این دو کتاب («حیات یحیی» و «واقعات اتفاقیه در روزگار»)، در زمان کار ملکزاده، هنوز به طبع نرسید. بود، ٔ و طبیعی است که او، بهسبب آشنایی با بازماندگان آندو، توانست از آثارشان بهره برد. وی، شریف کاشانی را از «مردمان آزادیخواه، و باشخصیت این کشور»، که «در راه مشروطیّت، و روشن کردن افکار ایرانیان، زحمات بسیار کشید»، یاد کرده است. در ادامه، فصل هایی از کتاب «زندگانی ملکالمتکلمین»، که به تکاپوهای پیش از مشروطیت او باز می گردند، بررسی می شوند.

ولادت، تحصيل، سفر حج و هندوستان

ولادت و تحصيل

آنگونه که ملکزاده، نگاشته، پدرش، میرزا نصرالله، فرزند میرزا محسن بهشتی بود. وی، در ماه رجب ۱۲۷۷ق، در اصفهان به دنیا آمد.^۳ از سن شانزدهسالگی، بهمدت هفتسال، نزد آخوند ملا صالح فریدنی - که یکی از شاگردان برجستهی حاج ملا هادی سبزواری بود به تحصیل فلسفه پرداخت. * ملکزاده، این استاد را در میان «روشنفکران» آن زمان در اصفهان

حمایت میشد.

الم از شیخ محمّد منشادی یزدی

از نخستین گزارشهایی که به اعتقاد بابی (ازلی) ملکالمتکلمین،

مراواند مربوط باشد، آنی است که حاج میرزا یحیی دولت آبادی، دربارهی

الم محمّد منشادی یزدی، آورده است. در بیان دولت آبادی، منشادی،

المردى فاضل و باجرأت، و صاحب افكار تازه» بود كه به اصفهان آمد، و با

معلی خود، موجب شد تا «آثار ذوقی، و افکار تازه»، در اصفهان

۱۱۱ کند، و «در دائرهی منجمد افکار عمومی، حرارتی، افزوده شود.»

مطادی، از سوی «ظاهرپرستان»، به «کفر و الحاد» متهم شده بود. او، از

الله حاج میرزا هادی دولت آبادی، و ملا محمدباقر فشارکی که از روحالیان باذوق اصفهان»، و «دارای نطق و بیان سودمندی برای عوام» بود_

الله میرزا یحیی دولت آبادی که خود، با منشادی همنشین شده بود_

اوشته که اقامت کوتاه منشادی در اصفهان، و «پردهدریها»یش بر فراز منبر،

الر زمین دل مستعدین، برای نمو افکار تازه، و خرق اوهام، بذر قابلی،

المد وی، سپس، به اثر منشادی بر ملکالمتکلمین، و سید جمالالدین

واعظ، رسیده است: «خلاصه، شیخ منشادی، به افکار اصفهانیان خدمت

هرده، دونفر از واعظین آن شهر، از سبک سخنان او استفادهی بسیار مینمایند، و

همانگونه که در جایی دیگر، اشاره شده، عبارتهایی چون «بیداران»، مه رالفکران»، «افکار تازه»، و ... در ادبیات نهاننگارانهی دولت آبادی، بیشتر

الدو، حاج میرزا نصرالله بهشتی، و سیّد جمالالدین است.» ﴿

ا آبین باب ارتباط دارند. ^۲ بر همین اساس است که به این توصیف نیز

ا بسی دولت آبادی، حیات یعیی، ج۱، صص ۶۳ و ۶۴.

ا ایک سیّد مقداد نبوی رضوی. نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران. الحس مربوط به حاج میرزا یحیی دولت آبادی.

۱. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۱. ٣. مهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، ص١١.

۴. پیشین، ص۱۲.

۵. پیشین، ص۶۳.

نگاهی در همین مسیر احتمالی باید داشت. بهویژه آن که، شخصی چون حاج میرزا هادی دولتآبادی (آن زمان: بزرگ بابیان اصفهان) نیز در این حرکت قرار داشت. سیر کلام دولتآبادی، چنان مینماید که زمان حضور منشادی در اصفهان، به حدود سال ۱۲۹۹ق.، باز میگردد، یعنی ۲۲ سالگی ملكالمتكلمين. في المنافقة المن

سفر حج و هندوستان، و دوستى با ميرزا حسين خان مصباح السلطنه

ملكالمتكلمين، در همان زمان (١٢٩٩ق.)، به مكه رفت، و پس از آن، از جانب بغداد، رهسپار هندوستان شد، ^۲ و دوسال آنجا ماند. ^۲ بنابر آنچه ملكزاده، آورده، ميرزا حسين خان مصباح السلطنه (ژنرال كنسول ايران در بمبئی) ـ که «مردی روشنفکر و دانشمند» بود_ بیش از دیگر ایرانیان آنجا، «شیفتهی لطف بیان، و فصاحت گفتار» ملکالمتکلمین شد. او، «آنچه در قوه داشت، در شناسایی ایشان به اوضاع هندوستان، و آشنایی با مردمان معروف و دانشمند، فروگذار نکرده، و در حقیقت، تمام دورهی توقف در هندوستان را با مصاحبت یکدیگر می گذراندند»، و «طولی نکشید که این مصاحبت، به دوستی واقعی، و رفاقت صمیمی، مبدل شد»، و در فرزندان ایشان نیز ادامه یافت. ا مصباحالسلطنه، فرزند میرزا مسعود انصاری (وزیر امور خارجهی عصر محمدشاه قاجار) بود. او، به بابیان پیوسته، و چنان که پیشتر نیز اشاره شد، کتابی با نام «رحیم و رجیم»، دربارهی باب، نگاشته بود. ^۵ شیخ محمدمهدی

ا هلس از این، گذشت که این افراد، «شهید بیان» نام داشتند، و نراقی، یکی از ایشان بود. (نک.: سیّد المدى دهجي، رساله، صص ۶۱ و ۷۰)

الریف کاشانی، این شخص را از بابیان (ازلیان)، و در میان ارادتمندان پدر الله الرقيب على محمد جعفر نراقى (اسم الله الرقيب) ـ كه آن زمان، يكى از شهداء ان، و نمایندگان صبح ازل در سرپرستی بابیان بود' ـ یاد کرده است. ا

توصيف ملكزاده، در حمايت زياد مصباح السلطنه از ملك المتكلمين، و بهریژه، تبدیل شدن مصاحبت ایشان، به «دوستی واقعی و رفاقت صمیمی»، الم همين هم كيشي، مي تواند مربوط باشد. مي توان احتمال داد، كه مصباح السلطنه، والى از اعتقاد بابى ملك المتكلمين آگاه شد، با او، دوستى واقعى يافت. محمنین، یکی از پسران مصباح السلطنه، چون پدرش، بابی (ازلی) بود. او، مدان میرزا محمّدعلی خان نصرت السلطان است، که بعدها در میان المار گران بابی (ازلی) ضد قاجار قرار گرفت، و در سلک مشروطهخواهان هرآمد. ^۲ با این توصیف است که نوع ادامهی دوستی مصباحالسلطنه و ما المتكلمين، در فرزندانشان (نصرت السلطان و ملكزاده)، دانسته مي شود.

دوستی با اردشیر ریپورتر

ملکالمتکلمین، در هندوستان، مورد محبت پارسیان (زردشتیان ایرانی تبار ما رستان) نیز قرار گرفت، و دوستی همیشگی خود با ایشان را آغاز کرد. ار دوستان زردشتی او، اردشیر ریپورتر بود.^۵ ارتباط ایندو، تا آخرین روا حيات ملكالمتكلمين ادامه داشت. اين سفر دوساله، با اخراج

المدم محمدمهدي شريف كاشاني، تاريخ جعفري، ص١٤٥٠.

ا ااسر دولت آبادی، یادداشت دربارهی میرزا حسین خان مصباح السلطنه.

ا ران آگاهی از تکاپوهای نصرتالسلطان، نک.: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت». بخش «تکاپوهای اسان (ازلیان)، در عصر مظفرالدینشاه»، ص۲۰۵.

ش مدای ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۱۸ و ۱۹.

[🎉] پیشین، ص۲۵۹.

۱. دولتآبادی، در همان بخش، به بازگشت خود از تهران به اصفهان. در اواخر سال ۱۲۹۹ق.. اشاره کرده است. (یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۶۲)

۲. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۱۳.

۴. پیشین، صص۱۵ و ۱۶.

۵. ناصر دولت آبادی، یادداشت دربارهی میرزا حسین خان مصباح السلطنه.

از آن دریای فضل و دانش، استفاده ی بسیار کرد، چنانچه همیشه اسم سیّد جلیلالقدر را با احترام میبرد، و از مراتب دانش، و قوه ی جاذبه، و اتکای به نفس، و اطلاعات تاریخی و سیاسی او، تمجید میکرد، و تا زمانی که سیّد بزرگوار به رحمت ایزدی نپیوسته بود، با هم مکاتبه داشتند. ا

دوستان روشنفكر ملكالمتكلمين

ملكالمتكلمين از هندوستان، پايان يافت:

روح تازهای که در کالبد مسلمانان و ایرانیان هندوستان دمیده شده بود، و آتش مهر ایران، که در قلوبشان، روشن، و نور آزادی و آزادمردی که در افکار پیدا شده بود، جلب توجه زمامداران و بدخواهان را کرد، و برای خاموشکردن این چراغ دانش، به مخالفت پرداختند، و حکومت وقت را وادار کردند که به ایشان اخطار کند که دیگر، توقفش در هندوستان، موافق با صلاح وقت نیست، و بهتر است که هرچه زودتر، به طرف ایران حرکت کند.

آشنایی با سیّد جمالالدین افغانی

ملكزاده، آشنايي پدرش با سيّد جمالالدين را اين گونه ياد كرده است:

در ربیع الاول هزار و سیصد و سدی قمری، مرحوم ملک المتکلمین، [در راه بازگشت از هندوستان،] وارد بندر بوشهر می شود، و در منزل ملک التجار که در بلندی همت و شخصیت، معروفیت به سزا داشته سکنا می کند. از حسن اتفاق، در همان زمان، مرحوم سیّد جمال الدین اسد آبادی، معروف به افغانی که موقعیت بلند، و مقام ارجمند آن مرد بزرگ، بالاتر از این است که محتاج به معرفی باشد در بوشهر بود، و این دو مرد بزرگ آزادی خواه، از ملاقات یکدیگر برخوردار می شوند، و در حدود سه ماه، انیس و جلیس بوده اند.

ملاقات ملک المتکلمین با سیّد جمال الدین، به دوستی صمیمی میان ایشان انجامید. به روایت ملک زاده، سیّد جمال الدین، که آن زمان، در حدود پنجاهسال داشت، درباره ی ملک المتکلمین جوان، گفته بود: «من، در این ویرانه گنجی یافتم!» توصیف ملک زاده، از میزان علاقه ی پدرش به سیّد

ار پیشین، ص۵۷.

ا بياسن، صص ۶۳ و ۶۴.

ا سه ای ملکزاده، زندگانی ملکاالمتکلمین، ص62. ملکزاده، اینجا، او را بهاشتباه، «مؤیدالدوله» یاد ار ده، اما در جای دیگر، او را بهدرستی، «مؤیدالسلطنه» آورده است. (مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مسر و طبت ایران، ج۱، ص۷۳)

ا دادراده، در ادامه، نام شیخ محمّد عبده را نیز آورده، و نوشته: «یکی از تربیتیافتگان سیّد الالدین افغانی بود، و به بالاترین مقام روحانیت در میان مسلمانان ارتقاء یافت، و در نتیجهی در این اللامی را استوار نمود، و نام بزرگش، در اسادی علماء روشنفکر مسلمانان برای همیشه باقی خواهد ماند. با مرحوم ملکالمتکلمین دارد داشت، و برنامهی مدارس ابتدایی و عالیه، و کتابهایی که برای ایران مورد استفاده بود، از

۱. پیشین، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. پیشین، ص۵۶.

٣. پيشين، ص٥٧.

الممن باغ ميرزا سليمانخان ميكنده، جاي داشت، و در تكاپوهاي مشروطهخواهي، از مشهوران زمان بود.

قهرمانمیرزا عینالسلطنه (برادرزادهی ناصرالدینشاه)، در خاطرات خود، وی را «ازلی» خوانده است. ٔ نورالدین چهاردهی ـکه برخی پیروان صبح ارل را میشناخت_ از او، با عنوان یکی از «بزرگان بابیّه» یاد کرده است. ٔ مهاس افندی (عبدالبهاء)، وی را در میان «امت یحیای بیوفا» آورده، و بر ابشان طعن زده است. ٔ حاج آقا محمّد علاقبند (وقایعنگار بهائی معاصر با مشروطیّت) هم او را در کنار ملکالمتکلمین، از «معتقدین به یحیی» یاد کرده است. این نکته نیز مهم است که سیّد محمّدعلی جمالزاده (فرزند سیّد مالالدین)، باب را بزرگترین شخصیت تاریخ معاصر ایران دانسته، و به الهارت، آرامگاه میرزا آقاخان کرمانی، در تبریز، همراه با پدر خود، اشاره

ميرزا محمود صدر

ملکزاده، میرزا محمود صدر را «یکی از روشنفکران، و خطبای نامی آن (مان»، یاد کرده است.[^] در جایی دیگر نیز دربارهاش نوشته: ایسن «روشنفکران»، برخی از بابیـان (ازلیان) و بهائیان، دیــده میشوند کــه بدين قرارند:

سيد جمال الدين واعظ اصفهاني

توصيف ملكزاده، از سيّد جمال الدين واعظ اصفهاني، چنين است:

سىسال تمام، با مرحوم ملكالمتكلمين، دوست و همقدم و همفكر بود، و تا روزی که اساس مشروطیّت، با توپ ستمگری و بیداد، منهدم شد. و هردو شهید شدند، چون یک روح در دو بدن، در خدمت به نوع و اساس تمدن و آزادی، با یکدیگر همکاری میکردند.'

ملکزاده، در جایی دیگر، نوشته که سیّد جمالالدین واعظ، در «مجامع روشنفکران آن زمان، شرکت کرد، و با ملکالمتکلمین، آشنایی، و سپس، دوستی فناناپذیری پیدا کرد.» ٔ نخستین گزارش از آشنایی این دو که این پژوهش، بر آن آگاه است، همان تأثیرپذیریشان از سبک سخنرانی شیخ محمد منشادی یزدی است. کیش از این آمد که منشادی، «صاحب افکار تازه» بود، و در حدود سال ۱۲۹۹ق. (۲۲ سالگی ملک المتکلمین) به اصفهان آمد. سیّد جمال الدین، همچون ملک المتکلمین، در میان اعضای برجستهی

ا مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹.

۱ اله مان ميرزا عين السلطنه، روزنامه ي خاطرات عين السلطنه، ج٣، صص٢١٥٨ و ٢١٨٥.

۱ اورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص۹۸ و ۲۴۰.

ا ماس افندي (عبدالبهاء)، مجموعهي الواح تذهيبشده (بهخط على اكبر ميلاني)، ص٢٢٩. تصوير این صفحه، در بخش اسناد و تصاویر، آمده است.

٨ حاج آقا محمّد علاقبند، تاريخ مشروطيت، ص٩١.

ا او، آین عبارت را ضمن نامهآی که به دکتر هما ناطق، نوشته، آورده است. (نک.: هما ناطق، روحانیت

ار برخاست بابیان، مندرج در: www.faravahr.org)

۷ هما ناطق. میرزا رضای شاهشکار آبشخور سرخوردگیها و سرکشیها، فصلنامهی باران، ش. ۱۳. پاسز ۱۳۸۵. این موضوع را جمالزاده، برای نویسنده، نگاشته است.

۸ مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۶۴.

آنجمله. دائرةالمعارف ـکه تازه به طبع رسیده بود_ فرستاد، و از این طریق، روزنهی کوچکی از معلومات تازه، در این شهر خاموشان، باز شد. مرحوم شیخ محمّد عبده، از کسانی است که نام بزرگش، سرلوحهی افتخارات عالم اسلام است، و چون علاقه و دوستی مخصوصی نسبت به ایران و ایرانیان، در تمام دورهی زندگانی خود نشان می داد، به نام فرزندان روشنفکر ایران، از آن مرد بزرگ، سپاسگزاری میکنیم، و از خداوند مسألت مینماییم که درجات او را متعالی فرماید. و به روحانیون ایران توفیق عطا فرماید که از افکار آن مرد بزرگ، و طریقهای که در عظمت اسلام و بزرگی مسلمانان پیش گرفت، پیروی کنند. (مهدی ملکزاده، زندگانی ملک المتکلمین، صص ۶۵ و ۶۶)

۱. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۶۴.

۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۶۵.

۳. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص۶۴.

۲۳۰ تاریخ مکتوم

ملکزاده، در جایی دیگر، فاتحالملک را شخصی «روشنفکر و آزادیخواه»، یاد کرده، و نوشته که خانهی او، «محفل آزادمردان آن زمان بود.» آنچه السل مازندرانی، ضمن بیان شرح حال یکی از زنان معروف بهائی، دربارهی الحالملک آورده، احتمال بهائیبودن او را قریب به یقین میکند:

دیگر [از بهائیان ایالات متحدهی آمریکای شمالی]، مادام لورا کلیفورد بارنی دریفوس، از قدماء امریک، بود بارنی، بهاتفاق هیپولیت دریفوس فرانسوی که هنوز با هم ازدواج نکرده بودند مسافرت در ایران نمودند، و در تمامت بلاد ایران، خصوصاً طهران و تبریز و اصفهان، پذیرایی و تجلیل لایق از ایشان بهعمل آمد، و در اصفهان، میرزا اسداللهخان وزير و فاتح الملک، مهماننوازی بهعمل آوردند.

ممان گونه که در ادامه آمده، میرزا اسدالله وزیر، از «اعاظم رجال بهائی» در اسلمهان بود. ٔ نوع بیان فاضل مازندرانی، بیش از هرچیز، اعتقاد بهائی میزبانان را به ذهن می آورد. به ویژه، در اصفهان، که پذیرایی از آن دو بهائی، از سوی 🐠 بهائی برجسته (وزیر)، و نیز فاتحالملک، صورت گرفته است. با این اراب است که با احتمالی قریب به یقین، فاتحالملک را باید بهائی دانست.

المخ حسن شيخ العراقين

ماکراده، دربارهی شیخالعراقین، نوشته که او، «مرد توانا و مقتدری بود، و از اس رو، به طرفداران فکر تازه، کمکهای زیادی کرد.» آ او، در جایی دیگر، المالعراقين را اينگونه به وصف آورده است:

اعیانی بود در لباس روحانیت، بسیار متنفذ و متمول، و فطرتاً آزادیخواه.

یکی از وعاظ معروف آن زمان بود، و در حکمت الهی، مقامی بلند داشت. و در نطق و بیان، کمنظیر بود. مردی بود آزادیخواه، پاکفطرت، شیرینگفتار، و در میان مردم به حسن اخلاق و نیکوکاری، معروف؛ و دوستان آزادیخواهش، او را «فال امام جعفر صادق» مینامیدند. ا

این شخص، باید همان میرزا محمود صدرالعلماء فریدنی باشد که از «اهل عمائم و اهل منبر» بود، و در حدود سال ۱۳۲۲ق.، بهائی شد. او، حتی در برخی مناطقی که بابیان (ازلیان) زیاد بودند، به تبلیغ ایشان پرداخت، و توانست جمعی از ایشان را بهائی کند. ۲ میرزا محمود، در اصفهان، «مورد سوءقصد معاندين، خصوصاً، طلاب اصفهان، بهتحريك شيخ محمّدتقي نجفی، واقع شد.» وی، از سوی عباس افندی (عبدالبهاء)، لقب «صدر الاحرار» گرفت. أ

حاج فاتح الملك

آنچه ملکزاده، دربارهی فاتحالملک نوشته، بدین قرار است:

یکی از آزادمردان زمان بود، و پس از آن که تحصیلات خود را در دارالفنون طهران به پایان رسانید، به سمت ریاست قشون اصفهان انتخاب شد، و سالها، با ملک المتکلمین، دوست و همفکر بود، و در روشن کردن افکار مردم، زحمات بسیار کشید، و در نوشتن کتاب «رؤیای صادقه»، ^۵ سهمی بهسزا دارد، و پس از فتح طهران بهدست مشروطهطلبان، از طرف اهالی اصفهان، به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی، انتخاب شد. ۲

ا المدال ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران، ج١، ص٢٠٣.

السداله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨، بخش دوم، صص١١٩٤.

[🛚] بیشین، بخش نخست، ص۱۲۵.

ا ۱۱۱ ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۶۴ و ۶۵.

١. مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران، ج١، ص٢٠٣.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج١، بخش نخست، صص١٤٩ و ١٧٠.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، ج ، ص ۴۴٧.

۴. پیشین، ج۳، ص۸۴.

۵. دربارهی کتاب «رؤیای صادقه»، در ادامهی همین فصل گفتگو شده است.

۶. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۶۴.

به مهلکه انداخت. روحانیون، او را متهم به فساد عقیده کرده بودند، و

در آثار بهائیان، میرزا اسدالله وزیر، یکی از بزرگان ایشان در اصفهان یاد شده

است. میرزا حیدرعلی اصفهانی که از بهائیان قدیمی بود، و با وزیر، وستی داشت_ دربارهاش نوشته: «کوچک و بزرگ و علما و اعیان و ارکان

مولت، او را بهائی میدانند و میشناسند. وزیر اصفهان است، و خانهاش

مامن و منزل بهائیان است، و جمیع اعضا و اجزاء و انجال و عائلهی او،

الهائي هستند.» کفاضل مازندراني، او را از «اعاظم رجال بهائي» ياد کرده، و

اوشته که نزدیک به سیسال در دستگاه ظل السلطان سمت داشت. وزیر، «نزد

اس و عام اهالی»، به بهائی بودن معروف بود، و «خانهاش، مرکز اجتماعات

مؤیدالسلطنه که آن زمان، رییس تلگرافخانهی اصفهان بود_ در شرح

ملکزاده از روشنفکران اصفهان، «مردی حکیم و دانشمند، و دارای قدرت

مؤیدالسلطنه نیز در میان بهائیان جای داشت. فاضل مازندرانی، او را در

میان بهائیان یاد کرده، و نوشته که ابتدا، مانند پدرش، شیخی بود، ولی، پس ال آن که به بهائیان پیوست، «بهنوع مراعات حکمت»، در مسایل مربوط به

اعتقاد بهائي، «مناظره كرده، تنوير افكار و تشهير اذهان، همينمود. او، حتى،

انواع زحمات و خسارات، به او وارد آوردند. ا

و توجهات بهائیان، و اقامتگاه مبلغین و مسافرین شد.» ^۳

و دشمن آخوندهای آن زمان. در دورهی زندگانیاش، بهسبب نفوذی که داشت، به آزادمردانی که مورد تعقیب ملاها قرار میگرفتند، کمک بسیار میکرد، و در نجات چندنفر از آزادیخواهان که به مخاطرهی عظیمی دچار شده بودند_ کمک بسیار نمود.'

شیخالعراقین، با میرزا احمد دولتآبادی (فرزند بزرگ حاج میرزا هادی دولت آبادی) دوستی تمام داشت، و یکبار نیز با گماشتگان مسلح خود، ار هجوم مخالفان دولتآبادی _که قصد هجوم به منزل او، و کشتنش را داشتند_ مانع شد. ابنابراین، میرزا احمد دولت آبادی را یکی از همان «آزادیخواهان، که به مخاطرهی عظیمی دچار شده بودند»، و مورد حمایت شیخ العراقین قرار گرفتند، باید دانست. پس از درگذشت او نیز دولت آبادی، با همسرش ازدواج کرد. با این توصیف است که احتمال بابیبودن شيخ العراقين، به ذهن مي آيد.

ميرزا اسدالله وزير

ملکزاده، میرزا اسدالله وزیر را «مرد بسیار نیکنفس و منورالفکری» یاد

مدت سیسال، وزیر اصفهان بود، و در نیکی فطرت و پاکی نیت و نیکوکاری، معروف بود، و در راه پیشرفت فلسفهی نوین، از بذل مال مضایقه نداشت، و در حفظ آزادیخواهان از شر بدخواهان، خود را مکرر

محمد حسين ميرزا مؤيد السلطنه

و ستمکاران مینمود.» ٔ وی، در جایی دیگر، وزیر را اینگونه توصیف کرده

١. مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران، ج١، ص٢٠٣.

٢. ميرزا حيدرعلى اصفهاني، بمجة الصدور، ص٣١٧.

٣. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨. بخش نخست، ص١٢٥.

المهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، ص ۶۵. ملكزاده، اينجا، او را بهاشتباه، «مؤيدالدوله»، ياد گرده. اما در جای دیگر، او را بهدرستی، «مؤیدالسلطنه». آورده است. (مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، ص۷۳)

الله و دشمن ملاهای ریاکار، و مأمورین جبار دولت»، یاد شده است. * کرده، و نوشته که او، «کوشش بسیار در تنویر افکار، و مخالفت با مرتجعین

۱. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۲۰۴.

۲. حسین سعادت نوری، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، ارمغان، دورهی ۳۶، ش۷، ص۳۳۷. ٣. صديقه دولت آبادي، نامه ها، نوشته ها، و يادها، ج١، ص٢٥، پ ١٣.

۴. مهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، ص8٥.

به دیدار عباس افندی (عبدالبهاء) رفت، و «ایامی، در جوار فضل و عنایت، او، بهسر برد. ٔ پدر او (محمّدمیرزا مؤیدالسلطنه)، در عکا، با میرزا حسینعلی بهاء الله، ديدار كرده بود. ٢

ملکزاده، از مجلسی در سال ۱۳۱۸ق.، با حضور ملکالمتکلمین، سیّد جمال الدين واعظ، ميرزا اسدالله وزير، حاج فاتحالملک، و محمّدحسين ميرزا مؤیدالسلطنه، یاد کرده است. ٔ شاید، همین رفت و آمد ها بود که موجب شده بود که برخی بگویند ملکالمتکلمین، ابتدا، بهائی بود، و سپس، ازلی شد. أهمچنين، اين بهائيان را بايد همان «بهائيان محترم اصفهان» دانست كه ملکالمتکلمین، چندی با ایشان «جوشید.» نیز، باید احتمال داد که دوستی ملكالمتكلمين با چنين كسان بود كه موجب شد، وقتى يكى از بزرگان بهائیان (میرزا حسن ادیب)، به اصفهان آمد، بهپیشنهاد بهائیان، در منزل ملکالمتکلمین ـ که آن زمان، در فارس بود_ ساکن شد. ً

المابوهای فرهنگی در اصفهان (۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ق.)

ماگالمتکلمین، از زمان بازگشت به ایران، در تکاپوهای مختلف سیاسی و ا ملكي، نقش داشت. ملكزاده، نوشته كه او، هميشه، بر آن بود كه «علم و مرفت»، زمینهساز «آزادی و عدالت» است، و «اساس مقدس حکومت ملی»، ار المدارس ملی، و «جرائد آزاد» استوار است. از همین روی بود که «به هستیاری جمعی از روشنهٔ کران»، مدرسهای بنیان نهاد. او، این گونه مدارس را اگار خانهی آدمسازی» میخواند. ۲

ملکزاده، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران»، بسیاری از افراد بالا

را در کنار تعدادی دیگر آورده، و ایشان را اعضای «یک مجمع سری از الحمدي آزادي خواهان و دانشمندان»، ياد كرده است. اين مجمع سرى ـ كه از

اراخر سلطنت ناصرالدین شاه، آغاز به کار کرده بود_ به سبب «فشار استبداد

رو حانیون» که در اصفهان، بیش از جاهای دیگر ایران بود ـ «با کمال حزم

و احتیاط، منعقد می شد، و [اعضای آن،] با عشق و علاقمندی ای که در

مردان صدر مشروطیت بود، برای روشن کردن افکار مردم، و نشان دادن

ماسد دستگاه دولت و ملاها، کوشش مینمودند.» ملکزاده، پدر خود و

مله جمالالدین واعظ را «سروران، و مؤسّسین این انجمن ملی» یاد کرده

این مدرسه، قرار بود تا در «روز ولادت حضرت حجّت، [نیمهی] شعبان ۱۳۱۷، افتتاح شود، اما شب پیش از آن، «عدهی زیادی از طلاب، به تحریک علما، به مدرسه هجوم بردند»، و آن اساس را به هم زدند. فردا صبح نیز «در مساجد، اجتماع کردند، و از این فتح و فیروزی، شادیها نمودند، و مؤسّس

١. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج٨، بخش نخست، صص ۴۲۶ و ۴۲٧. ٢. روحالله مهرابخاني، شرح حال جناب ميرزا ابوآلفضائل گلپايگاني، ص١٣٥.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۷۳.

۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج۴، ص۳۴۶، پ ۱.

۵. اسدالله فاضل مازندراني، تاريخ ظهور الحق، ج ٨، بخش نخست، ص١٧٠.

ع. این رخداد را احمد مجدالاسلامکرمانی ـ که از دوستان و همکاران ملکالمتکلمین، و خود، از بابیان (ازلیان) بود_ آورده است: «... میرزا حسن، معروف به ادیبالعلماء، از طهران. به عزم اصفهان و شیراز حرکت نموده. وارد اصفهان شد. این شخص، یکی از عماید بابیّه است. و تقریباً، سعت پیشوایی، نسبت به ایشان دارد. ورود او به اصفهان، حضرات بابیّه را به هیجان آورد، و دور او را گرفتند، و منزل او را در خانهی حاجی میرزا نصرالله ملکالمتکلمین ـکه خودش در آن تاریخ، در فارس شيراز بود_ مقرر داشتند» (احمد مجدالاسلام كرماني، تاريخ انحطاط مجلس، ص٢١٣) باید گفت که ادیب طالقانی، ابتدا، توسط شیخ هادی نجمآبادی، با اعتقاد بابی، آشنا شد. و سپس، به بهائیان پیوست. و خیلی زود، به یکی از بزرگان ایشان تبدیل شد. (نک.: اسدالله فاضل مازندرانی. تاريخ ظهور الحق. ج.٨. بخش نخست. صص ۴۶۲ تا ۴۷۸) يادشدن اديب طالقاني بهائي. بدعنوان یکی از «عماید بابیّه». توسط مجدالاسلام کرمانی، خود، نمودی از روش نهاننگاری این وقایعنگار بابی (ازلی) است. برای آشنایی بیشتر نسبت به مجدالاسلام کرمانی، و روش نهاننگاری او، نک.: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، بخش مربوط به شيخ احمد مجدالاسلام كرماني.

۱ سدی ملکزاده. تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران. ج۱. ص۲۰۲. ۱ سدی ملکزاده. زندگانی ملکالمتکلمین. ص۶۹.

چنانچه تاریخ مشروطیّت ایران گواه است، مسافرت مرحوم سیّد جمال الدین افغانی به ایران، و ورودش به تهران، هیجانی در افکار تولید کرد، و با وجود مراقبت و سختگیری دولت وقت، عده ی زیادی از روشنفکران و جویندههای حقیقت، پروانهوار، دور شمع وجودش گرد آمدند، و از آن سرچشمه ی فضل و آزادی استفاده نمودند، و از فلسفه ی جدید آگاهی یافتند، و پس از آن که آن مرد بزرگ را به انواع مصائب از ایران بیرون کردند، پیروانش، کانونی تشکیل دادند، و گرد هم جمع می شدند، و به تبلیغ افکار بلند آن مرد نامی می پرداختند.

وی، سپس، به همکاری ملکالمتکلمین با پیروان سیّد جمالالدین در تهران، رسیده است:

چون ملک المتکلمین، از تبریز به تهران آمد، معتقدین به سیّد جمال الدین، آنچه را که در او دیده بودند، در این مهمان تازه وارد، یافته، و چون مردمانی که گمگشتهی خود را پیدا کرده اند، وجود عزیزش را مغتنم شمردند، و تا زمانی که در تهران توقف داشت، از نعمت افکار و بلندی گفتارش بهرهمند شدند، و تخمی را که سیّد جلیل القدر، در قلوب کاشته بود، به دست او، آبیاری شد. زمینهی همکاری روشنفکران مرکز و ولایات را برای بسط تمدن و آزادی فراهم نمودند، و ... [بعدها،] هستهی مرکزی نهضت آزادی خواهی ایران را به وجود آوردند.

باركست به اصفهان، بهخواست ظلالسلطان (١٣١٣ق.)

این زمان بود که نامهای از شاهزاده مسعودمیرزا ظل السلطان (پسر بزرگ اسرالدینشاه، و حاکم اصفهان)، به ملک المتکلمین رسید، و ضمن وعده به مالی مهمجانبه، از او خواست تا به اصفهان بازگردد. ملک المتکلمین،

ا بيانين، ص٧٢.

مدرسه را بی دین و دهری نامیدند، و معلم خانه را خانه ی شیاطین، و مرکز فساد و فرنگی مآبی، خواندند. ایشان، حتی، «پدران اطفالی [را] که داوطلب ورود به مدرسه بودند، دشمن شریعت، [و] پیروان کفر، خطاب کردند. این کار، آشوبی در اصفهان ایجاد کرد، و به تعبیر ملکزاده، «بازار فتنه و ریاکاری، رونقی یافت، و باب دشمنی با علم و عدالت، گشایش یافت، و روحانی نمایان، برای این که گوی ریاکاری و سالوسی را از همگنان بربایند، و در نظر عوام منزلتی پیدا کنند، بیش از دیگران، بر این آتش جهل و نادانی می دمیدند، و مردم را به آشوب تحریک می کردند.»

مسافرت به تبریز (۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ق.)

چون مخالفتها با ملکالمتکلمین زیاد شد، و «بیم آن میرفت که نظم عمومی، از هم گسسته شود، و بی گناهانی تلف شوند»، او، اصفهان را ترک کرد، و «با دونفر از همفکران خود، به طرف آذربایجان رهسپار گشت.» ورود ملکالمتکلمین به تبریز، با ماه محرم ۱۳۱۳ق. مصادف شد. او، در مجلس عزاداری مظفرالدین میرزا ولی عهد، سخنرانی کرد، و مورد توجه ویژهاش قرار گرفت. ملکالمتکلمین، در تبریز، با برخی مخالفان حکومت قاجار که بعدها، در میان مشروطه خواهان قرار گرفتند، دوستی یافت. کسانی چون سیّل حسن شریف زاده، میرزا آقا فرشی، میرزا محمدعلی خان تربیت، و.... آ

اقامت در تهران، و همکاری با یاران سید جمال الدین افغانی (۱۳۱۳ق.) ملکزاده در این بخش، ابتدا، به تأثیر گذاری سید جمال الدین در تهران، اشاره کرده است:

المسن، ص۷۳. منظور از «هستهی مرکزی نهضت آزادیخواهی»، همان «انجمن باغ میرزا سلیمانخان
 است. که در ادامه یه همین فصل، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۷۰ و ۷۱.

۲. پیشین، صص ۷۲ و ۷۳.

«پس از مشاورهی کتبی با دوستان اصفهان»، به زادگاه خود بازگشت، و مورد استقبال «عموم طبقات» قرار گرفت. ملکزاده، در بیان سبب درخواست ظلالسلطان، نوشته:

ظلالسلطان (حاکم اصفهان) – [که] فرزند ارشد ناصرالدینشاه بود، و خود را حقاً، وارث تخت و تاج میدانست بسبت به مظفرالدینشاه رشک میبرد، و در باطن کینهورزی میکرد، و بهوسیلهی جاسوسان، از اوضاع دربار ولی عهد، مطلع بود. و چون از مهربانی مظفرالدینشاه به ملکالمتکلمین، و توجه مردمان آذربایجان به آن مرد آزادیخواه، مطلع ممکن شود، وسائل مراجعت ایشان را به اصفهان فراهم کند. به علاوه، در آن زمان، ظلالسلطان، مورد بی مهری و سوءظن ناصرالدینشاه واقع شد، بود، و از این راه هم میل نداشت مردمان روشنفکر که از اوضاع اصفهان، و تعدیات او به مردم آگاهی دارند در پایتخت زیست کنند. این بود که به وسیله ی میرزا اسدالله خان وزیر که از دوستان ملکالمتکلمین بود که به وسیله ی نوشت، و ایشان را به مراجعت اصفهان تشویق کرد، و بود که افادی نوشت، و ایشان را به مراجعت اصفهان تشویق کرد، و اطمینان داد که [از] هیچ نوع مساعدت، مضایقه نخواهد کرد. آ

ملکالمتلکمین که به دعوت ظل السلطان به اصفهان رفته بود از همان ابتدای ورود، با تجدید دشمنی مخالفانش روبرو شد. روایت ملکزاده، آن است که:

عدهای از علما و طلاب، به دستیاری ظلالسلطان، گرد هم جمع میشوند، و از او، تبعید این مرد بزرگ را تقاضا مینمایند. و چون حکومت، نمی توانست بهظاهر با مقاصد آنها همراهی کند، بهناچار، به طبقهی عوام و رجّاله متوسل میشود، و با همان حربهای که در تمام ادوار تاریخی دنیا،

بزرگان را از پای درمی آوردند، دست می آزند، و چماق تکفیر را که بزرگ ترین حربه ی ارتجاع و کهنه پرستی است بیرون می کشند، و دین خدا را برای پامال کردن حق و راستی، آلت دست قرار می دهند. فلسفه ی جدید را بدعت در دین اعلام کرده، و قانون خواهی را بر خلاف شرع مبین معرفی می کنند، و حکمت و فرهنگ را وسوسه ی شیطانی می گویند، و رواج دین و شرع را [در] خاموش کردن این چراغ هدایت می طلبند. ا

الحاده، سپس، نمونههایی از مخالفتهای دشمنان پدرش را آورده، و بر المان تاخته است. پس از آن، نوشته که آن مخالفتها، تا آنجا پیش رفت که ان ملکالمتکلمین در خطر قرار گرفت، اما، خبر کشتهشدن ناصرالدینشاه، ارساع را دگرگون کرد. روایت ملکزاده، این است که چون درگذشت المان در ایران، هرجومرج را در پی داشت، مخالفان ملکالمتکلمین نیز از آن الملکی احتمالی ترسیدند؛ پس به فکر خود افتاده، و از او دست برداشتند.

أرتباط ظل السلطان با فعّالان بابي (ازلي)

النجا، به یک نکتهی مهم تاریخی - که به بحثی تفصیلی محتاج است الساده شود، و آن، روابط پنهانی ظلاالسلطان با فعالان بابی ضد قاجار شد ظل السلطان، با حاج میرزا هادی دولت آبادی دربارهی سلطنت آیندهی در و لزوم کمک او به عنوان یک روحانی - سخن گفته بود. حاج شیخ الی لجم آبادی، از دوستان صمیمی ظل السلطان بود. میرزا آقاخان کرمانی، از اسایسته ترین فرد برای خیالات میرزا ملکم خان می دانست، و حتی به اس مقدمات برای پادشاهی اش نظر داشت. حاج محمد علی سیّاح است کارگزار ظل السلطان در تکاپوهای سلطنت طلبانه اش بر ضد الدین شاه و بود. میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی، از اصلاح طلبی او

ا پیشین، ص۷۴.

۱ پیشین، صص۷۵ و ۷۶.

ستایش می کرد. شیخ مهدی شیخ الممالک قمی، با او رابطه داشت. میرزا محسن خان مظفرالملک، زمانی، در زمره ی اجزای حکومتی او بود. حاج میرزا یحیی دولت آبادی _ که در کتاب خود، از ظلم و ستم ظل السلطان بر خانواده اش در اصفهان، بسیار سخن گفته _ در زمان مشروطیّت، برای به سلطنت رساندن او، کوشش داشت. ملک المتکلمین، سیّد جمال الدین واعظ، میرزا جهانگیرخان شیرازی، و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، نیز در زمان مشروطیت، به نفع ظل السلطان کار می کردند. فعالان سیاسی که با بابیان (ازلیان) بر ضد ناصر الدین شاه هم مسیر بودند نیز با ظل السلطان همراهی داشتند. کسانی چون میرزا ملکم خان، سیّد جمال الدین افغانی و میرزا علی خان امین الدوله. بنابراین، در توجه به نوع بیان منفی گونه ی وقایع نگاران و تاریخ نگاران بابی (ازلی)، چون دولت آبادی و ملکزاده، درباره ی ظل السلطان، با دقت بیشتری باید برخورد کرد. ا

برپایی مدرسه، در اصفهان (۱۳۱۵ق.)

پیش از این آمد که در زمان مظفرالدینشاه، تأسیس مدارس جدید، در تهران، با نظر ارشادی شیخ هادی نجمآبادی، توسط میرزا علی خان امینالدوله، آغاز شد. ملکزاده، در کتاب دیگر خود، این رویداد را «نهضت فرهنگی»، و «طلیعهی انقلاب مشروطیّت ایران»، خوانده است. وی، در این کتاب نیز به تلاش «جمعی از دانش پروران» در تهران، و شروع به کار انجمن معارف، اشاره کرده است. در ادامه، نوشته که ملکالمتکلمین، در اصفهان، با وجود اقتدار افزونشدهی علما، «از خیال دیرینهای که در دل داشت، چشم پوشی نکرد، و مجدداً، درصدد تأسیس مدرسهی جدید، یا به گفتهی خود،

مارخانهی آدمسازی»، افتاد.» این کار، در سال ۱۳۱۵ق. انجام شد. برخی داش آموزان آن مدرسه، بعدها، برای تحصیلات بالاتر، به تهران فرستاده الله، و در دارالفنون و مدرسهی آمریکاییها درس خواندند. ۲

بربایی «شرکت اسلامیّه» در اصفهان (حدود ۱۳۱۸ق.)

ا به روایت ملکزاده، ملکالمتکلمین، که «از دیرزمانی، بر این عقیده بود استقلال حقیقی کشور، جز در سایهی بی نیازی از خارج، مقدور نیست، و استقلال حقیقی کشور، جز در سایهی بی نیازی از خارج، مقدور نیست، و استفال حقیقی داخله فراهم نمی شود، ... به ترویج صنایع داخلی، و به کار گماشتن داخله فراهم نمی شود، ... به ترویج صنایع داخلی، و به کار گماشتن مایدان ایرانی، همت گماشت. او، توانست با کوشش و تلاش، جمعی از مایداران اصفهان را با خود همراه کند. نتیجهی کوششهای او، برپایی اسلامیکه بود. این شرکت، با سرپرستی حاج محمد حسین کازرونی کی از «تجار روشنفکر اصفهان» بود – «با سرمایهی نهصدهزار تومان در آن دوره، مبلغ هنگفتی بود»، برای «ترویج امتعهی داخله، و به کار اشتن هنرمندان»، کار خود را آغاز کرد. شرکت اسلامیکه، رشد سریعی داده، و پس از چندماه، «صدها دستگاه نستاجی و صنعتی، به کار افتاد، و در امار افتادند. شعبههای شرکت اسلامی، در تمام شهرهای در امار ابران برقرار شد.»

الدارش کتاب «رؤیای صادقه» (۱۳۱۸ق.)

روات ملکزاده، از نگارش کتاب «رؤیای صادقه» که در تاریخ ادبیّات ماسر ایران از شهرت برخوردار است.

۱. تحلیل این ارتباط، به مجال دیگری نیاز دارد.

نک.: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت». بخش «تکابوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدین شاه».
 ص۲۰۵.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۱۶.

۱ مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۷۶ و ۷۷.

۱, پیشین، صص۷۷، ۸۰، و ۸۱.

۱۱ پیشین، صص۹۱ و ۹۲.

و شیخالعراقین نسبت به اعتقادهای بابی (ازلی) و بهائی، مورد اشاره قرار گرفت. شیخ احمد کرمانی، همان مجدالاسلام کرمانی است. این شخص، در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت، و در تکاپوهای سیاسی، با ملک المتکلمین هممسیر بود. دربارهی میرزا اسداللهخان نیز گفته شده که از بزرگان بابیان (ازلیان) بود."

با این ترتیب است که دانسته می شود، نویسندگان این کتاب، اغلب، از بابیان (ازلیان)، و بهائیان بودند. آنان، در این کتاب، به شیخ محمّدتقی نجفی اصفهانی ـ که دیدگاهی بسیار منفی به ایشان داشت، و به کشتن برخیشان نيز فتوا داده بود_ حمله كرده، و او را به استهزا گرفتهاند. ظل السلطان، بهواقع، مورد کینهی بهائیان قرار داشت، ٔ اما، بر پایهی اَنچه پیشتر دربارهی روابط پنهانی او با فعّالان بابی (ازلی) آمد، باید احتمال داد که آوردن نام او در این کتاب، سببی دیگر داشته است.

ترک اصفهان، و اقامت در تهران (۱۳۱۸ق.)

بهروايت ملكزاده، سخنراني ملكالمتكلمين برضد كارهاي ظلاالسلطان در

١. نك.: احمد مجدالاسلام كرماني، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران (ج ١: سفرنامهي كلات)، مقدمهي محمود خلیل پور (نوهی دختری مجدالاسلام)، ص خ.

در همين ايام، [يعنى پس از تأسيس شركت اسلاميّه،] مرحوم ملکالمتکلمین، برای روشنکردن افکار، و پردهبرداشتن از روی اعمال روحانیون و دولتیان، کتابی به نام «رؤیای صادقه»، تألیف و منتشر نمود. و در مدت کمی، هزارها نسخهی خطی از روی آن برداشته شد، و به تمام نقاط ایران، و بسیاری از کشورهای خارجه فرستاده شد. و شهرت این کتاب، به جایی رسید که چندی بعد، در مملکت روسیه به طبع رسید، و در هندوستان هم چاپ شد.'

اين كتاب، در مقام هجو ظل السلطان، و شيخ محمّدتقي مجتهد اصفهاني (آقا نجفی) است، و صحنهی تمثیلی محاکمهی آندو را در روز قیامت، به تصویر می کشد. ملک زاده، پس از شرح بالا، نوشته: «خالی از فایده نیست که صفحهای از «رؤیای صادقه» را که مربوط به همین روحانی عالی مقام است، بنویسیم، و مردم را به چگونگی اوضاع آن زمان، و رفتار این مروّجین دین، آگاه سازیم.» آسپس، فرازهایی از بخش مربوط به آقا نجفی را آورده است. ۳ ملکزاده، در گفتار بالا، نگارش «رؤیای صادقه» را به ملکالمتکلمین نسبت داده، اما در جایی دیگر، نوشته که فاتحالملک، در نگارش آن کتاب «سهمی بهسزا» داشته است. کی از معاصران ملکالمتکلمین، کسانی را که در نگارش «رؤیای صادقه» دخالت داشتند، بدین قرار آورده است: سیّد جمال الدين واعظ، ملك المتكلمين، شيخ احمد كرماني، فاتح الملك، شیخالعراقین، و میرزا اسدالله (منشی اول کنسولگری روسیه در اصفهان).^۵ پیش از این، رویکرد سیّد جمالالدین واعظ، ملکالمتکلمین، فاتحالملک،

۷. یکی از بهائیان معاصر با مجدالاسلام کرمانی ـ که آو را از نزدیک میشناخت_ دربارهاش نوشته که «مرشدی داشت که ازل باشد.» (حاج آقا محمّد علاقبند، تاریخ مشروطیّت، صص ۳۶۳ و ۳۶۴).

۱ ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، ج۱، ص۳۴۰. وقتی این گفتار، در کنار تحصن جمع زیادی از الهانیان اصفهان، در کنسولگری روسیه، در سال ۱۳۲۱ق.. که به پشتگرمی میرزا اسدالله خان انجام شد. قرار میگیرد. اعتقاد بهائی او. به ذهن میآید. شاید. صفایی، از آن جهت که بهائیان در عصر هاجار، به بابی معروف بودند، او را بابی (ازلی) پنداشته است. برای آگاهی از تحصن بهائیان در گسولگری روسیه در اصفهان، نک.: میرزا حسن جابری اصفهانی، تاریخ اصفهان و ری، ص۶۰۶.

ا مرزا حسینعلی بهاء الله، ظلالسلطان را «ظل ظائل» خوانده، و در آثار خود، بر او طعن زده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج۴، صص۲۹۹ و ۳۰۰) روایت بهائیان، آن است که ظلالسلطان، سالها بعد، و زمانی که عباسافندی (عبدالبهاء)، به اروپا رفته بود، خواست با او ارتباط برقرار كند، اما، عباس افندى، او را نپذيرفت. (نك.: اسدالله فاضل مازندراني. تاريخ ظهور الحق، ج٨، بخش نخست، ص١٧٤)

۱. پیشین، ص۹۴.

۲. پیشین، صص ۹۴ و ۹۵.

٣. پيشين، صص٩٥ تا ٩٨.

۴. پیشین، ص۶۴.

۵. میرزا حسن جابری اصفهانی، تاریخ اصفهان و ری، صص ۳۳۹ و ۳۴۰.

خراب کردن بعضی از قصرهای دورهی صفوی، «شکافی در ارکان استبداد، و حكومت خودمختاري ظلالسلطان و ملاها، ايجاد كرد، و أنها را بر مخالفت با مرحوم ملك المتكلمين برانگيخت، و زماني نكشيد، كه آن مرد نامي، اصفهان را ترک کرده، به طرف طهران مسافرت نمود. ا آنچه در اینجا، مهم مينمايد، أن است كه ملك المتكلمين، كه بهواقع، در ميان بابيان (ازليان) قرار داشت، بهواسطهی «اتهام بابی گری»، توسط «اَقایان اصفهان»، از آن شهر اخراج شد. ابا این حال، ملکزاده، با روش نهاننگارانهی خود، به این موضوع، هیچ اشارهای نکرده، و آن دشمنی را به صرف انتقاد ملک المتکلمین از «ظل السلطان و ملاها»، محدود كرده است. روايت او، همچنين، بيانگر این است که ظلالسلطان، اسباب بدنامی ملکالمتکلمین در تهران را

حرکت غیرمنتظرهی مرحوم ملک المتکلمین به طرف طهران، نگرانی فوقالعادهای در ظلاالسلطان ایجاد کرد، و به دستیاری کارکنانی که در طهران داشت، به تحریکات پرداخت، و ملاهای اصفهان را بر آن داشت که مکاتیبی به علماء طهران بنویسند، و آن مرد بزرگ را به بیقیدی به اصول دین، و طرفداری از طبیعیون و افکار جدید، متهم نمایند، و نگذارند به خیالاتی که در مغز خود میپروراند، و آرزوهایی که در دل دارد، نایل گردد. این بود که جمعی از ملاهای طهران، عَلَم مخالفت و بدگویی را بر ضد او، بلند کر دند.

با این ترتیب، می توان احتمال داد که آن بدنامی، همان موضوع بابی گری، بوده است. با این وجود، در تهران، سیّد محمّد طباطبایی (بعدها: رهبر روحانی مشروطهخواه)، به حمایت از ملکالمتکلمین پرداخت. بهروایت

ملکزاده، او، «در مقابل هجوم ملاهای عوامفریب و کهنهپرست، به کمک و ترویج مرحوم ملکالمتکلمین همت گماشت، و مجلس وعظ و خطابهای در مسجد خود برپا کرد، و ایشان را برای وعظ و هدایت افکار، دعوت نمود.» ا نتیجهی حمایت طباطبایی، رضایت بخش بود:

اهمیت صاحب مجلس، و [و نیز] ناطق معروف، موجب شد که همهروزه، هزارها از کلیدی طبقات، برای استفاضه حضور یابند، و به مقام رفیعی که آن خطیب بی نظیر در دانش و فصاحت کلام و افکار نو و مصالح عمومی داشت، پیبرند، و بدخواهان و کهنهپرستان مرتجع، سرافکنده شوند چون همهروزه، عدهای از روشنفکران، در مجالس خطابه حضور پیدا میکردند، و آن بیانات فصیح، نقل مجالس و محافل پایتخت شده بود، و از تأثیرات آن، پادشاه را مطلع کرده بودند، از طرف مظفرالدینشاه، یک انگشتر الماس، با تشریفات و احترامات معموله، به ملکالمتکلمین اهدا شد. ۲

تكاپو برضد استقراض از روسیه (۱۳۱۸ق.)

یکی از رویدادهای آن زمان، تصمیم حکومت برای قرض مالی از روسیه بود. این زمان، ملکالمتکلمین و برخی از همکارانش، به فعالیت برضد انعقاد أن قرارداد پرداختند. أن همكاران، بدين قرازند: حاج ميرزا يحيى دولت آبادي، ميرزا سليمانخان ميكده، ميرزا محمدعلىخان نصرتالسلطان، و شيخ محمدمهدی شریف کاشانی. شرح تکاپوهای این انجمن، پیش از این آمد. با این حال، تکاپوهای ایشان به جایی نرسید، و آن قرض انجام شد. حکومت، به مقابله با کسانی که در آن تکاپوها دست داشتند، پرداخت.

۱، پیشین، ص۱۱۰.

۱ پیشین، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۱۹ پیشین، ص۱۱۹.

ا کی: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت». بخش «تکاپوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدینشاه».

۱. مهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، ص١٠۶.

٢. احمد مجدالاسلام كرماني، تاريخ انحطاط مجلس، ص٥٥.

۳. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۱۱۰.

دیدار با طالبوف، و ناکامی در سفر اروپا

ملکالمتکلمین، پس از گیلان، به بادکوبه رفت، تا از آنجا به اروپا برود. او، در بادکوبه، با عبدالرحیم طالبوف دیدار داشت. به روایت اشرفالواعظین:

چون به بادکوبه رسیدیم، جمعی از روشنفکران و آزادیخواهان، انتظار ورود ما را داشتند، و چون پروانه، گرد شمع وجود آن جناب، جمع شدند. جناب طالبوف که از آزادمردان آن دیار است، و کتابها در تربیت و روشنکردن افکار ایرانیان تألیف نموده به ملاقات حضرت ملک شتافت، و این دو آزادمرد نامی، ایامی چند، از صحبت یکدیگر برخوردار شدند، و ایرانیان بادکوبه و آزادیخواهان قفقاز، از مجمع آنها استفاده ی بسیار نمودند. ا

آنچه پیش از این، در ترویج آثار طالبوف از سوی فعالان بابی (ازلی) آمد، سببی برای علاقه ی دوجانبه ی ملکالمتکلمین و طالبوف، می تواند دانسته شود. ملکالمتکلمین، بزرگان و ثرو تمندان بادکوبه را به تأسیس مدارس جدید تشویق کرد. بعد از اقامتی چندروزه در بادکوبه، به او اطلاع داده شد که از ورود به اروپا ممنوع است، و باید به ایران بازگردد. بهروایت اشرفالواعظین:

نماینده ی دولت ایران، به طور خصوصی به ما فهماند که دولت نمی خواهد قضیه ی سیّد جمال الدین افغانی تجدید شود، و یک مرد روشنفکر چون حضرت ملک، به ممالک خِارجه _که در آنجا می توان به آزادی آنچه را که در صلاح مُلک و ملت ایران است، گفت و نوشت می مسافرت نماید.

گروهی دستگیر شدند، و برخی نیز به انزوا روی آوردند. ملکالمتکلمین هم بهسبب یأس و ناامیدی، به مسافرت خارج، تصمیم گرفت. ا

مخالفت حاجى خمامى با ملكالمتكلمين (١٣٢٢ق.)

ملكزاده، به نقل از سيّد حبيب الله اشرف الواعظين _كه «يكي از وعاظ روشنفکر، و از دوستان و پیروان مرحوم ملکالمتکلمین» بود، ٔ و در سفر گیلان، همراهی اش می کرد_ نوشته که او، بر آن بود که «استعداد مردم گیلان برای قبول تمدن، و زیر پا گذاردن خرافات، از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است. و هرگاه زمامداران ملت پرستی پیدا شوند، بهزودی، در شاهراه سعادت خواهند افتاد، و طناب خود را از زیر بار خرافات و موهومات آخوندها، بیرون خواهند کشید.» با این حال، حاجی خمامی (روحانی بزرگ رشت)، به مخالفت با ملكالمتكلمين پرداخت. اشرفالواعظين و ملكزاده، او را «روحاً، مردی جامد و مستبد، و مخالف با افکار جدید»، خوانده، و نوشتهاند که «چون، بازار ریاست خود را کساد یافت، و توجه عموم را نسبت به مسافر تازهوارد یافت، و از گفتههای او آگاهی پیدا کرد، بنای ضدیت گذارد.» او، ملکالمتکلمین را تکفیر کرد، و «افکار نوین را که ریشهی تمدن و انسانیت بود_ مخالفت با شرع و شریعت اعلام نمود، و پیروان آن را کافر و بیدین، یاد کرد.» با این حال، آنچه ملکالمتکلمین گفته بود، اثر خود را گذاشت. او، توانست در بندر انزلی، مدرسهای با نام «عضدیّه» تأسیس کند. ملکزاده، نهضت مشروطهخواهی گیلان را نتیجهی فعالیتهای آن زمان پدرش، در سال ۱۳۲۲ق. دانسته است. ۳

۱، پیشین، ص۱۲۸.

۱ لک.: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت.»، بخش «فعالان بابی، و ترویج آثار میرزا مهدالرحیم طالبوف تبریزی»، ص۱۳۳.

۱ اسل: گفته و نوشته شود.

۱ مهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، صص١٢٨ و ١٢٩.

۱. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۱۲۳.

۲. پیشین، ص۸۱.

۲. پیشین، صص ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۷.

باید گفت که ملکزاده، در شرح اخراج پدرش از شیراز، تنها به انقلاب او اشاره کرده، و مخالفانش را به ظلم و ستم نسبت داده، اما، لایههای زیرین را شرح نداده است. این، در حالی است که گزارش خفیهنویسان بریتانیا، از آن حکایت دارد که او بهسبب گفتارهای آشکارش دربارهی اعتقاد بابی، از شیراز اخراج شد:

بالنسبه به شورش و شلوغ در اصفهان از بابت حضرات بابی، در اینجا هم این مطلب سرایت کرده، جناب آقا میرزا ابراهیم مجتهد، ورقه نوشته خطاب به مردم، که هرکس حضرات بابی را به دست بیاورد و به قتل برساند، ثواب عظیم دارد. مردم به هیجان آمده، نزدیک بود شورش بشود. جناب علاءالدوله، مخبر شده، فرستادند پیش آقا میرزا ابراهیم، قدری تندی به او کرده، و او را ساکت نمودند. بعد، چند نفر سرهی بابی را هم گرفته، به زبان خوش، آنها را خرجی داده، از شهر بیرون کردند، و مردم را استمالت کرده، آرام نمودند.

بعد از آن، شخصی واعظ، که از اصفهان بود، و ملقب به «ملک المتکلمین» بود، و چهار پنج ماه بود از اصفهان به شیراز آمده، وعظ می کرد، و اغلب در بین وعظ خود، اظهار بابی بودن خود را می نمود، چند شب قبل، مجلسی داشته، و جماعتی از حضرات بابی را دور خود جمع کرده، نطق می کرد. جناب علاء الدوله، مطلع شده، همان شب، دو نفر قزاق فرستادند، او را گرفته، به کناره بردند. بعد، فرستاده، او را از کناره، به آباده برده، که از آنجا، حاکم آباده، او را از خاک فارس اخراج کند.

با توجه به آن که در این گزارش، تبلیغات ملکالمتکلمین، پس از گفتاری دربارهی سرایت آثار بستنشینی بهائیان اصفهان در کنسولگری روسیه، به اسراز، آورده شده، شاید بتوان احتمال داد، که ملکالمتکلمین، با بهائیان شیراز

از این روی بود که ملک المتکلمین، به مشهد رفت. او، در آنجا، مورد توجه نایب التولیه قرار گرفت، و در مسجد گوهرشاد، «در حضور هزارها خواص و عوام، منبر تشریف برد، و چراغ هدایت افکار را در آن محیط قدس، روشن نمود.» ۱

مسافرت به شیراز (۱۳۲۱ق.)

ملکالمتکلمین، پس از بازگشت به ایران، چندی در تهران و اصفهان ماند، و پس از آن، به دعوت «جمعی از آزادمردان فارس»، به شیراز رفت. آو، در شیراز، به منبر میرفت، و افکار خود را به «خواص و عوام، از هر طایفه»، انتقال میداد. او، مدتی در مسجد وکیل سخنرانی داشت، و «مردم را به راه وطن دوستی و عدالتگستری، و مخالفت با اساس ظلم و استبداد» میخواند، و «از تهدید حکومت وقت، و تکفیر ملاهای کهنه پرست، اندیشه به دل راه نداد.» به روایت ملکزاده، او، «انقلابی بزرگ برضد ظالمین، و پیروان حکومت استبدادی، و دشمنان وطن برپا کرد.»

بهنوشتهی ملکزاده، علاءالدوله (حاکم شیراز)، به تهران تلگراف کرد، و حضور ملکالمتکلمین در شیراز را «مایهی فساد، و برانگیختن انقلاب، دانست، و تبعیدش را خواستار شد. پس از موافقت حکومت مرکزی، شبی، تعدادی سرباز، او را دستگیر کرده، و تا حدود اصفهان برده، و رها کردند. ملکزاده، علاءالدوله را «از جابرترین رجال آن دوره» که «به استبداد عقیده معروف بود»، یاد کرده است.

۱. پیشین، ص۱۲۹.

گزارش خفیه نگاران بریتانیا، از اقامت ملک المتکلمین در شیراز، به سال ۱۳۲۱ق.، نشان دارد. (وقایع اتفاقیه، صص ۷۰۷ و ۷۰۸)

۳. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص۱۳۰ و ۱۳۱.

۴. پیشین، ص۱۳۵.

ملکالمتکلمین، در فرازی از آن نامه که «حاکی به مراتب مودت و ملاحاندیشی» بود فرشتین نیست، تا به اصفهان بیاید. به نظر میرسد که وزیر، از او خواسته بود تا به اصفهان بیاید تا با کمک هم، ظلالسلطان را ساقط کنند. ملکالمتکلمین، در پاسخ

فرضاً، بهطوری که مرقوم فرموده بودید، به اصفهان بیایم، و با هزار رنج و مشقت، موفق به کوتاه کردن دست بی رحمی ظل السلطان از گریبان این مردم بیچاره و نادان بشویم، تصور نمی فرمایید که ممکن است ظالم دیگری بهجای او بر قرار شود، و سودی از کردهی خود نبریم؟! زیرا رجال این دولت، همه، تربیت شدگان مدرسهی ظلم و استبداد هستند همهجا، همین آش است و همین کاسه این است که پس از تفکر زیاد، و زحمات بسیار که خود جناب عالی، شاهد و گواهید بر بنده ثابت شده که هرگاه دست به یک اقدام اساسی زده نشود، اقدامات کوچک و ناچیز [بی اثر است] لذا، باید ریشهی ظلم و بیداد را از بیخ برانداخت، و بساط ستمگری را پایمال نمود، و درخت کهن جور و استبداد را از بیخ برانداخت، و شجرهی طیبهی مساوات و عدالت را بهجای او، غرس کرد این است که مصمم هستم که بهزودی، به طهران _که مرکز تمام این بدبختی هاست ـ بروم. زیرا، اگر کاری باید کرد، در آنجا باید بشود، و اگر اصلاحاتی پیش بیاید، از آنجا باید شروع شود. مادامی که قلب مریض است، سلامتی سایر اعضای بدن، غیر ممکن است؛ و مادامی که دماغ، ناتوان است، تمام مشاعر، مختل خواهد بود، و مكاتباتي كه از دوستان طهران میرسد، بوی عشق و امیدواری از آنها احساس میشود. ا

ا لوجه به نوشتهی ملکالمتکلمین، دانسته می شود که این زمان، دوستان او از تهران، امیدوار بوده، و او را نیز امید داده بودند.

اقامت در اطراف اصفهان (۱۳۲۱ق.)

ملک المتکلمین، پس از اخراج از خاک فارس، ابتدا به ملک خود در مهدی آباد اصفهان رفت، و چندماه آنجا ماند. او، در آنجا، باغی داشت که به صوابدید میرزا اسدالله وزیر (وزیر مالیهی ظل السلطان) که در میان بهائیان جای داشت ساخته بود. در همان زمان، نامهای از وزیر، به او رسید. وی، در آن نامه، از ملک المتکلمین خواسته بود تا به اصفهان بیاید. آو، در پاسخ به وزیر، نوشت که اکنون، به کتاب مثنوی که بزرگ ترین کتاب شرق است مشغول است:

گرامی نامه ی مرقومه [را] ... در حالی که مشغول [بودم] به خواندن کتاب مثنوی که یگانه مونس من است زیارت کردم انصافا، مثنوی، بزرگ ترین کتابی است که در شرق نوشته شده، و هرگاه، شخص، با دقت، این کتاب ملکوتی را مطالعه کند، تغییرات شگفتی در اخلاق و افکارش پدیدار می شود، و در عرفان و فلسفه و درک حقایق، به مقامی بالاتر از آنچه داشته، نایل می گردد؛ و به همین جهت است که ملاهای ایران، برای نگاه داشتن مردم در ظلمت و تاریکی، خواندن این کتاب مستطاب را منع کرده اند، و سالکین آن طریقت را مرتد می دانند. ولی امیدوارم، اعتقاد من به مثنوی، موجب نگرانی علماء اصفهان نشود؛ زیرا من، دیرزمانی است که در نظر آنان، مرتد هستم، و به قول خودشان، تحصیل حاصل محال است.

ارتباط برقرار کرده بود، و چون، آن زمان، بهائیان را نیز بابی میگفتند، همین نسبت درباره ی او هم آورده شده است. تاریخ این گزارش، ۲۰ ربیعالاول ۱۲۲ق. است.

۱. به عنوان نمونه، یکی از تاریخ نگاران بهائی، به این موضوع اشاره کرده است: «در آن زمان [= عصر قاجار] عامدی ناس، بهائی را به نام بابی میخواندند.» (عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ح۳. ص۱۳۷)

۲. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۱۳۶ و ۱۳۸.

۳. پیشین، ص۱۳۷.

ملکزاده، در فصل دهم از کتاب خود، به شرح برخی رویدادهایی که در کُندشدن حرکت آزادیخواهی اثر داشت، پرداخته است:

در این دوره، که روشنی در افکار پیدا شده بود، و امیدواری در قلوب روشن ضمیران ظاهر گشته بود، متأسفانه، حوادثی چند، روی داد که افق آزادی را تیره و تاریک کرد، و یأس و ناامیدی، جای امیدواریها را گرفت، و در نتیجه، مستبدین و ملاها، گستاخ تر گشتند، و قدرت نفوذ آنها، بالا گرفت، و در بیدادگری و خفهکردن افکار نوین، بیش از پیش، کامیاب شدند. ا

کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خبیرالملک

ملکزاده، سپس، نفوذ روسها در ایران، و حمایت ایشان از مستبدان در برابر آزادیخواهان را، بهعنوان نخستین عامل در افول حرکت آزادیخواهی، دانسته، و سپس، به بحث «شهادت سهنفر از سران احرار، و برگزیده ترین فرزندان ایران» رسیده است:

موضوع دیگر که سبب مرعوبیت آزادیخواهان ایران شد، شهادت سهنفر از سران احرار، و برگزیده ترین فرزندان ایران، مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، مرحوم روحی، و مرحوم خبیرالملک، است، و چنانچه تاریخ مشروطیّت، این جنایت بزرگ را به تفصیل نگاشته، و تا ایران زنده است، و آزادمردانی در این سرزمین زیست میکنند، این فاجعه ی عظیم را فراموش نخواهند کرد. *

ملكزاده، سپس، به شرح دستگيري أن سهتن، بهسعي ميرزا محمودخان

پیش از این گذشت که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، ایران را برای «نصرت امر» ترک گفته، و در قبرس، با دوتن از دختران میرزا یحیی صبح ازل ازدواج کردند، و سپس، در اسلامبول به تکاپو پرداخته، و در جنبش اتحاد اسلام، دو بازوی توانای سیّد جمالالدین افغانی بهشمار آمدند. دولت ایران، بهدرستی، ایشان را از عاملان کشتهشدن ناصرالدینشاه میدانست. آین که ملکزاده، به این ویژگیهای ایشان، هیچ اشارهای نکرده، نمودی مهم از روش نهاننگاری او، در نگارش زندگانی ملکالمتکلمین است. ملکزاده، همین رویکرد را نسبت به این «فاجعهی بزرگ»، در کتاب تاریخ خود دارد. آ

تهمت بابی گری

عامل بعدی افول حرکت آزادیخواهی که مورد توجه ملکزاده قرار گرفته، «تهمت بابیگری» است:

از سالهای چند، «نهضت»، یا به عقیده ی جمعی، «فتنه ی بابی و بهائی»، در ایران پیدایش یافته بود، و کشمکشها و خونریزی زیاد، رخ داده، که از موضوع این تاریخ خارج است؛ ولی، متأسفانه، به ذکر این حقیقت

علاءالملک (سفیر ایران در عثمانی)، که مردی «شقی»، و «یکی از رجال مستبد و جابر ایران بود»، اشاره کرده، و به «شهادت» ایشان، با دستور محمّدعلی میرزا ولی عهد، رسیده است. ا

۱, پیشین، صص۱۴۳ و ۱۴۴.

برای بررسی نقش میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در حادثه ی کشته شدن ناصرالدین شاه.
 نک.: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین شاه»، ص۱۴۷.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۱، ص۱۴۰. برای توضیح بیشتر، نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، بخش مربوط به مهدی ملکزاده.

۱. پیشین، ص۱۴۲.

۲. پیشین، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

٣. اصل: خبير السلطنه.

۴. پیشین، ص۱۴۳.

زندگانی ملکالمتکلمین ۲۵۵

این حرکت، «به ضعف و پریشانی طبقهی احرار، و قدرت و نفوذ دستگاه استبداد و ملاها تمام شد، و نفوذ این طبقه را بر جان و مال مردم صدچندان

این بخش را باید یکی از مهمترین نمودهای روش نهاننگارانهی ملکزاده، بهعنوان یک وقایعنگار بابی بهظاهر مسلمان، دانست. به نظر مرسد، آنچه تا به حال در این پژوهش آمده، ملاک مناسبی برای سنجیدن مهران درستی سخنان ملکزاده باشد. دانسته شد که کارهایی که ملکزاده، به «ارادیخواهان متهم به بابی گری» نسبت داده، بهواقع، بیشتر، از سوی «فعالان الى ضد قاجار، انجام مىشد. كسانى چون حاج شيخ هادى نجم آبادى، حاج مرزا یحیی دولت آبادی، شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، حاج میرزا احمد ارمانی، میرزا رضا کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، مدالخالق سدهي، على محمد فرهوشي، محمد على خان نصرت السلطان، ملك المتكلمين، سيّد جمال الدين واعظ، حاج ميرزا على محمّد دولت آبادي، ر ... همان فعالان بابی ضد قاجار بودند که در ادبیات نهاننگارانهی ملکزاده، «آزادیخواهان»ی که از روی ستم و بهدروغ به بابیگری متهم بردلد، یاد شدهاند. ایشان، در عصر ناصری و مظفری، در دو بُعد فرهنگی و سیاسی، تکاپوهایی مهم داشتند.

باید گفت که سخن ملکزاده، از جهتی درست است. اتهام بابیگری، الایی جانکاه بود، و بهواقع، مانعی برای پیشرفت حرکتهای سیاسی بر ضد مرمت قاجار بهشمار میرفت. اما، در اتهامبودن آن، نباید بزرگنمایی کرد. ان، از آن روست که بسیاری از تکفیرشدگان آن عصر، بهواقع، بابی (ازلی) ا بهائی بودند. پیش از این گذشت که بابیان (ازلیان)، حکومت قاجار را

تاریخی، مجبوریم اعتراف کنیم که عمال استبداد، و ملاهای ایران، که همیشه کوشش می کردند که مردم را در تاریکی جهالت و بیدادگری نگاه دارند، چون آزادمردی در ایران پیدا میشد، و قدمی در راه تنویر افکار و هدایت مردم به طرف تمدن و آزادی برمی داشت، بدون درنگ، آخوندها. او را متهم به بابی گری می کردند، و عوام را برضد این طبقه برمی انگیختند. چنانچه اگر کسی برخلاف دستگاه ظلم حرفی میزد، بابی میشد؛ اگر صحبت از مدرسه و روزنامه می کرد، بابی می شد؛ اگر از ظلم مأمورین دولت شکایت می کرد، بایی می شد؛ و هرگاه از حقوق ملی و مصالح اجتماعی سخن میراند، بابی میشد؛ مخصوصاً، کسانی که از منافع اجراء قوانین در کشور و بسط عدالت صحبت میکردند، بدون شک، بابی بودند، و ریختن خون آنها حلال بود! این بود که چماق تکفیر، چون شمشیر برندهای، بالای سر آزادمردان و طرفداران انصاف و عدالت، آویخته شده بود، و چون کسی، قدمی در راه بهبودی اوضاع، و پیروی از دنیای متمدن. برمی داشت، بدون درنگ، شمشیر تکفیر، به حیات او خاتمه می داد، و از جامعه، رانده و مردود میگردید، و در ردیف بابیها، بیدینها، [و] طبیعی مذهبها جای می گرفت، و چارهای جز سکوت، یا فرار، یا همرنگشدن با جامعه، نداشت. چه بسیار اشخاص روشنفکر ولی سستعنصر، که گامی در راه اصلاح کشور برداشتند، و مورد خشم و تعقیب مرتجعین گشتند، از کردهی خود پشیمان شده، و در حضور علماء، به توبه پرداختند؛ و بسیاری، از ایران مهاجرت کردند، و به سرگردانی، در نقاط دور از وطن، عمرشان خاتمه یافت. ا

ملکزاده، سپس، به بسطنشینی بهائیان در کنسولگری روسیه در اصفهان - که به سال ۱۳۲۱ق. رخ داد_ رسیده، و آن را «یک کار بی خردانه، بلکه، مجنونانهای [که] از طرف بهائیان اصفهان سرزد»، یاد کرده است. در نگاه او،

۱. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص۱۴۴ و ۱۴۵.

«رجعت بني اميّه» مي دانستند، و گذشته از آن، با شخص ناصر الدين شاه، به عنوان کشنده ی سیّد علی محمّد باب، دشمنی ویژه داشتند، و از همین روی بود که با تمام توان، برای براندازی آن حکومت، و آن که در رأسش قرار

تهیهی انقلاب

تمرکز تکاپوهای «آزادیخواهان» در «شب انقلاب»

ملکزاده، در فصل مربوط به «تهیهی انقلاب»، از تمرکز تکاپوهای «آزادی خواهان» در آستانهی جنبش مشروطیت که آن را «شب انقلاب» خوانده_سخن گفته است:

داشت، می کوشیدند، و دیده شد که سرانجام او را از پای درآوردند.

در این زمان است که نزدیکی و همکاری اجتماعی مابین عناصر ملی، پدیدار می شود، و عملیات انفرادی که هریک از آزادمردان ایران، برای تنویر افکار، و انجام وظیفهی وجدانی خود داشتند_وجه تازهای به خود می دهد، [و] روح همکاری و همفکری، و طرح نقشهی عملیات دامندداری که به نهضت مشروطیت منتهی میشود، پیش میآید. روابط بیشتری در میان احرار پدیدار میشود، و عملیات اشتراکی که در تمام دنیا موجب جنبش عمومی است، پیدایش می یابد. اوضاع کشور، و قدرت مخالفین آزادی و بدخواهان ملت، تحت مطالعه قرار می گیرد، و توانایی آزادمردان. و وسائلی که ممکن است بدان دست یابند، و موجب تقویت یک نهضت اجتماعی گردد، سنجش میشود، و خطمشی مقطوعی برای بلندکردن نداه آزادی، و استفاده از عناصری که افکارشان مستعد برای قبول حکومت ملی و برقراری عدالت بود، ترسیم میشود.

این توصیف را باید گفتاری بسیار مهم دربارهی مقدمات مشروطیّت دانست.

با بررسی تکاپوهای «انجمن باغ میرزا سلیمانخان میکده» که در ادامه أمده_ جزئيات اين سخن كلي، دانسته خواهد شد.

ملکزاده، جامعهی آن زمان ایران را به سهطبقه تقسیم کرده است. طبقهی نخست، حکام و روحانیان بودند که «در تمام شؤون»، قدرتنمایی می کردند، و بر جان مردم «تسلط کامل» داشتند. طبقهی سوم، از «عوام» تشکیل شده بود. ایشان، «در ظلمت نادانی و جهل» فرو رفته بودند، و در «نفوذ و اقتدار طبقهی اول» قرار داشتند. توصیف ملکزاده از افراد طبقهی سوم، نمودی دیگر از روش نهاننگارانهی اوست:

اگرچه عدهی زیادی از طبقات مختلفهی ایرانیان، از اوضاع ناراضی بودند، و در اندیشهی بهبودی دستگاه اجتماعی کوشش میکردند، ولی، این طبقه، نجات و فلاح را در پیروی و پیشرفت شعبات مختلفهی مذهبی که به نام شیخی، صوفی، بابی، [و] بهائی، در ایران تشکیل شده بود، تشخیص داده، و آن مسالک را که با کیش آزادی خواهی و حقوق ملی و تشکیلات اشتراکی و اصول مشروطیت، صدها فرسنگ فاصله داشت، پیروی می کردند. این طبقه از مردم که تحت لواء کیش های مختلفهی مذهبی زیست می کردند، و برای پیشرفت مسلک خود تلاش می نمودند_ اگرچه مردمان بدخواهي نبودند، [و] مخالفتي با اصول مشروطيّت نداشتند، ولي، چون مورد تنفر و خصومت طبقهی حاکمه، و اکثریت مردم و روحانیون، بودند، من غيرمستقيم، سد راه طرفداران نهضت ملى قرار گرفته بودند. زیرا چون آزادمردی در ایران پیدایش میافت، و چراغ هدایت افکار را در دست می گرفت، و مردم را به راه آزادی [و] فرهنگ جدید دعوت میکرد، روحانیون و عوام، او را متهم به طرفداری یکی از این کیشهای مذهبی میکردند، و چماق تکفیر، بر سرش کوبیده میشد، و به دیار نیستی و عدمش مي فرستادند. ا

بنابراین، گفتار بالا، و نسبت دادن ایشان به طبقه ی دوم ـ و نه طبقه ی سوم که بابراین در شامل می شد ـ باید نمودی از روش نهاننگارانه ی ملکزاده، دانسته شود.

حاج شيخ هادى نجم آبادى: روحانى منورالفكر تهران

ملکزاده، در ادامهی شرح دورهای که «آزادمردان ایران، برای طلوع صبح سعادت، در تکاپو بودند»، به دونفر از «روحانیون طبقهی اول طهران»، که «برای تنویر افکار، و نشاندادن مفاسد اوضاع، قدمی بس مفید برداشتند»، اشاره کرده است. این دو، شیخ هادی نجم آبادی، و سیّد محمد طباطبایی، بودند، و در نگاه ملکزاده، «حقی بهسزا، در تهیهی زمینهی مشروطیّت ایران» داشتند. کمتار او، دربارهی شیخ هادی نجم آبادی، چنین است:

یکی از آنها که مرحوم حاجی شیخ هادی نجمآبادی بود، در تقوا و پاکدامنی، نظیر نداشت، و دارای افکار بس بلند بود. او، سعی میکرد پردهی سالوسی و ریاکاری را که آخوندها، برای منافع خود آویخته بودند، پاره کند، و حقیقت آن روحانی مآبها را به مردم نشان دهد، و از منافع عدالت، که پایهی مذهب اسلام است، مردم را آگاه سازد. همهروزه، عدهای از روشنفکران، گردش جمع می شدند، و از افکار بلندش، بهرهمند می گشتند، و به خرابی دستگاه روحانیت پی می بردند. به همین جهت، مرحوم حاج شیخ هادی هم، با مقام ارجمندی که در جامعه داشت، و تمام مردم در زهد و تقوای او تردید نداشتند، از تکفیر آخوندها _ چون سایر آزادی خواهان _ بی نصیب نشد، و او را طبیعی مذهب و بی دین خواندند، و بعضی، او را منسوب به طبقه ی بابیه دانستند، و در تحقیر آن مرد بزرگ، که تاهی نکر دند. ۲

در این میان، «آزادمردان» که بسیار کم بودند، و «از دل و جان، طرفدار حکومت ملی، و حقوق اجتماعی، و بسط قانون و عدالت، و برقراری مجلس مبعوثان ملت، بودند»، به طبقهی دوم که همان «طبقهی متوسط» بود، تعلق داشتند. ایشان، همان کسانی بودند که در فرجام کار، مشروطیّت ایران را تأسیس کردند:

چون این آزادمردان، فاقد وسائل مادی و اقتدارات ظاهری بودند، و از قدرت دولت، و [نیز] نفوذ در عوام، بی بهره بودند، موفقیت در راهی که در پیش گرفته بودند، بس دشوار و خطرناک بود [همچنین، با این که] وقایعی در جهان پیدایش یافته بود، و موجبات و عللی در ایران به وجود آمده بود که تا حدی، راه را برای وصول به منظور، صاف کرده بود. رسیدن به مقصود، با مشکلات زیاد که بزرگترین آنها، جهل و نادانی مردم کشور، و نفوذ و اقتدار طبقهی حاکمه و روحانیون بود، غیرممکن به نظر میرسید، و شاید، اکثر از ملل متمدن جهان، ملت ایران را آماده و مستعد برای قبول حکومت ملی نمیدانستند، و مردم این سامان را هنوز رشید و بالغ بر این که تقدیرات خود را در دست گیرد، نمیدانستند، ولی. چنانچه تاریخ ملل جهان، گواه است، چون نیروی ایمان و اتکاء به نفس. و حس فداکاری، در مردمی پدیدار گردد، تمام مشکلات بشری، یکی بعد از دیگری، چون سنگرهای پوشالی در مقابل طوفان، از پای در می آید، و موانع استبدادی، چون کوههای یخ، در مقابل نور و حرارت خورشید، ذوب گردد، و پرچم آزادی، در روی خرابهای ستمگری، برپا شود، و ملتی که هزارها سال در تاریکی زیسته، از خواب غفلت بیدار شود، و زمام ملک و ملت را در دست گیرد، و خود بر خود حکومت کند. ٔ

با توجه به آنچه تا کنون آمد، روشن است که بسیاری از آزادیخواهانی که مورد تجلیل ملکزاده قرار داشتند، به گروه بابیان (ازلیان) وابسته بودند.

ا، پیشین، صص۱۹۹ تا ۱۵۱. سایه ایران از مایان می در ماه می از می از ایران از می از ایران از می از ایران از از از

۱. پیشین، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

با توجه به آنچه دربارهی شیخ هادی نجمآبادی دانسته شد، روش نهاننگارانهی ملکزاده، آشکارا، قابل بررسی است. شیخ، طبیعیمذهب و بیدین نبود، اما بهواقع، از بابیان (ازلیان) بود. «افکار بس بلند»ی که ملکزاده، به شیخ نسبت داده، بهاحتمال زیاد، همان اعتقاد بابی اوست، چراکه این ویژگی را برای طباطبایی نیاورده است. بسیاری از «روشنفکران»ی هم که «همهروزه»، نزد شیخ میرفتند، در میان تکاپوگران بابی (ازلی) جای داشتند. برخی از ایشان، چون ملکالمتکلمین (پدر ملکزاده)، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، حاج ميرزا احمد كرماني، قاضى قزويني، ميرزا جهانگيرخان شيرازي، عبدالخالق سدهی، و ... در این پژوهش یاد شدند.

تهیهی انقلاب و مجمع آزادمردان

ملکزاده، در بحث مربوط به مقدمات مشروطیت ایران، و دورهای که «آزادمردان ایران، برای طلوع صبح سعادت، در تکاپو بودند»، پس از یادکرد از شیخ هادی نجم آبادی و سیّد محمّد طباطبایی، به «مجمع آزادمردان» رسیده است. در توصیف ملکزاده، «مجمع آزادیخواهان»، از اعضای انجمنهای کوچکی که به شکل مستقل و کماثر در برابر استبداد کار میکردند،

با این که از طرف زمامداران دستگاه استبداد، کمال مراقبت به عمل می آمد که از اجتماعات جلوگیری شود، و اشخاصی که به آزادیخواهی مظنون بودند، در مضیقه و فشار بودند، جلسات عدیدهی چند نفری در تهران تشکیل می شد، و در اطراف اوضاع کشور تبادل نظر می کردند، و مقالات سودمندی از چگونگی اوضاع ایران نوشته، برای روزنامهی حبلالمتین و

جراید مصر می فرستادند، و در حدود امکان، در مجالس عمومی، به تبلیغات و روشن کردن افکار می پرداختند، و پس از آن که آشنایی و تماس مابین این مجامع کوچک و عناصر مختلف آزادیخواه پیدا شد، بر آن شدند که یک مجمع عمومی، تشکیل داده، و کلیهی افراد طرفدار اصلاحات نوین را که مورد اعتماد بودند، دعوت نموده، و مجتمعاً، در اطراف وضعیت ناگوار ایران، تبادل نظر کرده، و همگی با هم، همصدا شده، خطمشی واحدی پیش گیرند، و فعالیت بیشتری از خود نشان دهند. و چون تشکیل مجلسی که در حدود چهل نفر از افرادی که اغلب آنها، مورد سوءظن یا تعقیب بودند، خالی از اشکال نبود، بر آن شدند که محل خلوت و مناسبی را برای منظور فوق انتخاب نمایند. این بود که باغ مرحوم میرزا سلیمانخان میکده _ واقعه در خیابان گمرک_ را که در آن زمان، کنار شهر واقع شده بود، و خیلی کمجمعیت بود، و بهعلاوهی درب عمومی، یک درب کوچک هم در طرف جنوبی داشت که در صحرای معروف به «اراضی امین الملک» باز می شد، و به کلی خلوت بود، اختیار کردند. و در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲، قریب به چهلنفر از آزادیخواهان ـ که جملگی مخالف با حکومت استبدادی بودند، و آرزوی بسط عدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند_ در آنجا جمع شدند. ا

ملکزاده، سپس، فهرستی از اعضای آن انجمن را که پدر همسرش، میرزا سلیمانخان میکده، به او داده بود، آورده است. گذشته از آن، چندنفر دیگر ار اعضای آن را که از راههای دیگر شناخته بود، یاد کرده است. نگارش مقالات بی امضا درباره ی فایده های مشروطیت، ارتباط با شاهزاده اروالفتحمير زا سالارالدوله (فرزند قدرتطلب مظفرالدينشاه) براي بهرهگيري ال او، سير دادن سيّد محمّد طباطبايي و سيّد عبدالله بهبهاني به مخالفت جدي یا حکومت، و ... کارهای مهمی است که ملکزاده، در این کتاب، به آن

١، مهدى ملكزاده، زندگاني ملك المتكلمين، صص ١٥٢ و ١٥٣.

۱. بسیاری از کسانی که در فصل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجمآبادی» (صص۶۳ و ۶۴)، در فهرست شاگردان شیخ آمدهاند، به گروه بابیان (ازلیان) وابسته بودند. مدارک این سخن، در پژوهش تفصیلی نگارنده دربارهی شیخ هادی نجم آبادی خواهد آمد.

۱۰ شرح حکومت قانون و نتایج حاصل از مجلس مؤسسان، برای متحصنان

١١. تحريك عبدالمجيدميرزا عين الدوله (صدراعظم وقت)، براى انصراف از تجديد دوستي با روحانيان مخالف؛ ألمان منافع المنافع الم

١٧. كمك مالي به مخالفان دولت؟ "

۱۳. تهدید طباطبایی و بهبهانی به قتل، درصورت سازش با عینالدوله؛ ا

با بررسی میزان تأثیرگذاری این کارها در روند حرکت مشروطهخواهی، می توان نتیجه گرفت که اعضای این گروه، بیش از هرکس دیگری در شکل گیری حکومت مشروطیّت در ایران نقش داشتهاند. ایشان را باید کسانی دانست که از ناراضی بودن مردم بهره بردند، موجهایی ایجاد کردند، و بر آن موجها سوار شدند، و حكومت قاجار را متزلزل كردند. در اين ميان، ارستاده شدن سیّد اسدالله خرقانی به نجف، دخالت در چوبخوردن تاجران الله تهران، و نقش اساسی در تأسیس عدالتخانه را باید از مهمترین کارهای ایشان دانست. خرقانی، توانست در نجف، تکاپوهایی مهم چون دخالت در ورود آخوند ملا محمّدكاظم خراساني در مشروطيّت، داشته باشد. اهميت و ب خوردن تاجران قند تهران نیز که سرانجام به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری) انجامید ـ بر آگاهان از تاریخ آن

- ۱. فرستاده شدن سیّد اسدالله خرقانی به نجف، برای فعالیت در آنجا؛ ۲
- ۲. ایجاد اتحاد و همقدمی میان سیّد محمد طباطبایی و سیّد عبدالله بهبهانی؛ ۲
 - ۳. حركتدادن تاجران تهران بهسمت مخالفت با دولت؛ ٥
- ۴. ارتباط با ابوالفتح ميرزا سالارالدوله (فرزند قدرت طلب مظفر الدين شاه)؛ ٩
- ۵ زمینهچینی برای چوبخوردن تاجران قند تهران، و بهرهگیری از آثار آن
 - (ازجمله: تحصن معترضان در شهرری، و حرم حضرت عبدالعظیم)؛ ۷
 - تماس با روحانیان مخالف؛[^]
- ۷. دخالت در پیوستن پسر بزرگ شیخ فضل الله نوری به متحصنان شهرری؛ ۹
 - ۸ رساندن نامهای تهدیدآمیز به مظفرالدینشاه؛ ۱۰
 - ۹. تلاش برای دامنزدن به اختلاف میان متحصنان شهرری با دولت؛ ۱

۱. پیشین، صص ۱۵۷، ۱۵۸، و ۱۶۷.

پرداخته، و به اعضای انجمن باغ میکده، نسبت داده است. وی، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران»، این انجمن را بهشکلی تفصیلی، شرح داده، و تعداد بیشتری از اعضای آن را یاد کرده است. او، آن گروه را بهدرستی، «هستهی انقلاب مشروطیّت» نامیده، آو کارهای زیر را که گاه در روند مشروطهخواهی، بسیار اثر داشتند_ به ایشان نسبت داده است:

۲. مهدی ملکزاده. تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران. ج۲، ص۲۳۶.

۳. پیشین، ص۲۴۵.

۴. پیشین، صص۲۴۵ تا ۲۵۲.

۵. پیشین، صص۲۵۳ تا ۲۵۵.

۶. پیشین، صص ۲۵۷ تا ۲۶۰.

٧. ميرزا حسن رشديه، كسى بود كه ميرزا احمدخان علاءالدوله (حاكم تهران) را به اين كار تشويق كرد. (مهدى ملكزاده، زندگاني ملكالمتكلمين، ص١٤٥؛ شيخ محندمهدي شريف كاشاني، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج۱. ص۲۸) ملکزاده. رشدیه را در مَیآن اعضای انجمن باغ میکده. یاد کرده است. (مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۳۹)

۸ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران،ج ۲، ص۲۷۳.

۹. پیشین، ص۲۷۵.

١٠. پيشين، صص ٢٨٢ تا ٢٨٥.

۱۱. پیشین، ص۲۸۷.

ا، الله المجمع معطي حساس دعوات شوال او ايو روست كه ٢٨٧. منيشها ١

ا، پیشین، صص ۲۸۵ تا ۲۸۹.

۱ پیشین، صص ۲۹۲ و ۲۹۴.

۱ پیشین، ص۲۹۳.

۵ پیشین، ص۳۰۰.

ا گارنده، در جایی دیگر، به تکاپوهای مشروطهخواهی خرقانی در نجف، اشارهای داشته است. (نک.: سیّد مقداد نبوی رضوی، تکیهگاه مشروطهخواهان در نجف، مندرج در: انقلاب ناتمام (ویژهنامدی ۱۰۶ سالگی جنبش مشروطه)، ضمیمهی روزنامهی شرق، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱).

جنبش پوشیده نیست. نقش اعضای این گروه در برپایی عدالتخانه که در حکم مقدمهی مشروطیّت بود_ نیز پیشتر مورد بررسی قرار گرفت. ا

در میان اعضای این انجمن، بابیان برجستهای چون شیخ محمدمهدی شريف كاشاني، ملكالمتكلمين، سيّد جمالالدين واعظ اصفهاني، حاج ميرزا یحیی دولت آبادی، سیّد اسدالله خرقانی، شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، میرزا عباس على خان شوكت، حامدالملك شيرازي، ميرزا محمود شيرازي، حاج میرزا علی محمّد دولت آبادی و ... حضور داشتند. برخی از ایشان، در میان منسوبان نسبی و سببی صبح ازل قرار داشتند، و برخی نیز در گذشته، به قبرس رفته، و با پیشوایشان دیدار کرده بودند.

گذشته از آن که در منابع مختلف تاریخی، دربارهی اعتقاد بابی حدود نيمي از اعضاي آن انجمن، مطالبي آمده، سخني از سيّد جمال الدين واعظ، نشان از آن دارد که فکر بابی (ازلی) بر آن انجمن حاکم بود، و بیشتر حاضران، آنگونه می اندیشیدند. واعظ، به یاران خود اندرز داد که چون بیشتر ایشان مورد سوء ظن حکومت هستند، باید از حضور در مجالس غیراسلامی بپرهیزند. این گفتار، نشان از آن دارد که بیشتر آن حاضران، در محافل غیراسلامی که مورد سوء ظن حکومت قاجار قرار داشت، شرکت می کردند. چنین مجالسی، جز به بابیان (ازلیان) و بهائیان تعلق نداشت. ناگفته پیداست که دشمنی شدید میان بابیان (ازلیان) و بهائیان، و نیز تفاوت رویکرد ایشان نسبت به حکومت قاجار، مانع از آن بود که بهائیان، بهصورتی جدی، به آن انجمن مخفی حساس دعوت شوند. از این روست که باید گفت روح حاکم بر انجمن باغ میکده، تفکر بابی (ازلی) بوده است.

تكاپوهاى مشروطهخواهانهى ملكالمتكلمين

ملکزاده، در فصلهای بعدی کتاب، به شرح تفصیلی فعالیتهای مشروطهخواهانهی پدرش پرداخته، که از حوزهی مطالعاتی این پژوهش خارج است. ملک المتکلمین، در این مسیر، تا آنجا پیش رفت که به یکی از اركان مشروطه خواهان تبديل شد. احمد مجدالاسلام كرماني _ كه از اعضاي ازلی انجمن باغ میکده بود، ۲ اما نسبت به ملک المتکلمین انتقادهایی داشت_

با تأمل در متون دیگر، دانسته می شود که آنچه ملکزاده _به عنوان یک

لویسندهی بابی_ دربارهی «طلوع صبح سعادت» آورده، به باور بابیان (ازلیان)

دربارهی نزدیکی زمان «ذلت اعداء الله»، و «نصرت و ظفر اهل الله»

بازمیگشت. بر همین اساس، باید گفت که برخی تکاپوگران بابی (ازلی)،

دیگر هممسلکان خود در مخالفت با حکومت قاجار را که در «انجمنهای

کوچکی»، «به شکل مستقل و کماثر، در برابر استبداد کار میکردند»، در باغ

میرزا سلیمان خان میکنده، گردآورده، و «مجمع آزادمردان» و «مجمع

آزادی خواهان» را تشکیل دادند، تا حرکتی جدی را رقم بزنند. ایشان، در

الرجام، به جنبش مشروطیّت رسیدند، ولی این، پایان کار نبود. در نگاه

تکاپوگران بابی مشروطهخواه، نظام مشروطیّت، مقدمهای بر پادشاهی مرآت

(ميرزا يحيى صبح ازل) بود. الميزا مريد الميد الا ميد

واقعاً هم، رشته در دست او بود، و تمام انجمنها، تابع ارادات او بودند، و

۱. دربارهی این موضوع، در مقدمهی پژوهش حاضر (بخشهای «جامعهی آرمانی بابیان» و «لایههای زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دورهی قاجار») گفتگو شده است.

۲. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۱۶۱ تا ۳۰۸.

٣. مهدى ملكزاده، تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران، ج٢، ص٢٣٩. دربارهي اعتقاد ازلى مجدالاسلام کرمانی، پیش از این، گفتگو شد.

۱. نک.: فصل: «فروزندگان مشعل مشروطیّت». بخش «نقش مهم حاج میرزا یحیی دولتآبادی. در تأسيس مشروطيّت ايران»، ص٢١٢.

۲. نگارنده، امیداور است که در آینده، این بحث را بهصورت مستند، در کتباب «دورهی طلایی

مجلس هم، ... مطبع اوامر و نواهی انجمنها بود. پس می توانیم بگوییم در ظرف این دو ساله، [که از آغاز مشروطیّت تا قتل او گذشت،] قوای ملت ایران، فقط در دست ملکالمتکلمین بود، و اگر بعض عیوب در وجود او نبود، یکی از بزرگان دنیا شمرده میشد!^ا

ملکالمتکلمین، در سخنرانیهای خود، بهسختی به محمّدعلی شاه می تاخت. بهنوشتهی شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی (رییس انجمن باغ میکده)، او، برجسته ترین واعظ در «اظهارات قبایح اعمال و افعال سابقهی استبداد، و ظلمهای دولتیان» بود، و «بدون ملاحظه» سخن میگفت. وهرمانمیرزا عين السلطنه (برادرزادهی ناصرالدين شاه) نيز كه تكاپوهای ملك المتكلمين را از نزدیک شاهد بود، در همین مسیر _اما از دیدگاه خود_نوشته:

سه شنبه، ١٣ شوال المكرم ١٣٢٥ق.: ملك المتكلمين بهشتى _كه مرد آشوب طلب بدگوی بدزبانی است، و از اول این آشوبها، دقیقهای وقت خود را از فساد و تحریک فروگذار و تلف نکرده_ در مسجد سپهسالار خطابه خواند. نطق مفصلی، باز در تکذیب [محمّدعلی]شاه، و این که به دروغ قسم خورده، باید زد، باید کشت، باید چنین و چنان کرد، بیان نمود جمعه ۲۹ شوال ۱۳۲۵ق.: اجتماعی در مدرسهی صدر شده بود. راپرت داد که ملکالمتکلمین بهشتی که جهنمی میگویند_ اول، منبر رفت، [و] از شاه، بد گفت. ا

همین تکاپوها بود که سرانجام محمّدعلیشاه را به واکنش واداشت. ملکالمتکلمین، در میان هشتنفری بود که او، تبعیدشان را میخواست، اما،

مجلس نمی پذیرفت. همچنین، در میان کسانی بود که او، بر دستگیری شان یافشاری داشت. به همین علت نیز زمانی که مجلس مورد حمله قرار گرفت، و مشروطهخواهان پراکنده شدند، در میان دستگیرشدگان، ملكالمتكلمين، و ميرزا جهانگيرخان شيرازي، كه «بهواسطهي حملات سخت و زننده، و دشنام و بدگویی، خود را منفور شاه کرده بودند، به دار اویخته شدند.» ٔ روایت شده که ملکالمتکلمین، هنگام مرگ، خواست از محمّدعلی شاه عفو بخواهد، اما، میرزا جهانگیرخان، او را شماتت کرد، و گفت: «ملک! از پسر امخاقان تقاضای عفو میکنی؟!» از برخی مخالفان محمد على شاه، او را پسر مادرش (ام خاقان) ـ و نه پسر مظفر الدين شاهـ می گفتند، و حرامزادهاش میخواندند!) توصیف ملکزاده از کشتهشدن ملك المتكلمين، چنين است: و مد مو روا لهن المهد

دژخیمان که برای خودنمایی به آقای خود، کمال قساوت و ملعنت را به کار می بر دند ـ طناب بلندی را که یک سر او را به توپ بسته بودند، به دور گردن آن آزادمرد دوران، و مؤسس آزادی و مشروطیّت، و خداوند فصاحت و بیان، انداختند، و سر دیگر طناب را، چند نفر گرفته چون خداوند، مقدر فرموده بود که بهخلاف آنچه محمّدعلی شاه میخواست، خون این شهید ریخته شود، و چنانچه خود او، [به شاه] گفته بود، از قطرات خونش، آزادمردانی بهوجود آیند، آن روح نیرومند، چنان مقاومتی از خود نشان داد که میرغضبان، برای خاتمهدادن به کاری که مشغول بودند، کارد و شمشیرها را کشیده، و بدن آن مظلوم را پارهپاره کردند!^۵

ا. سیّد احمد تفرشی حسینی، روزنامهی اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص۲۶۲.

۷. ابراهیمخان کلانتری باغمیشدای، روزنامدی خاطرات شرفالدوله، ص۲۲۶.

۱، سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ص۶۴۰.

۱. محمّدابراهیم باستانی پاریزی، آسیای هفتسنگ، صص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۵ مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

١. احمد مجدالاسلام كرماني، تاريخ انحطاط مجلس، ص٤٨.

۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج۲، ص۲۴۰ کی در این

۳. شیخ محمّدمهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج۱، صص۱۸۵ و ۱۸۶. ۴. قهرمان ميرزا عين السلطنه، روزنامهي خاطرات عين السلطنه، ج٢. صص١٨١٥ و ١٨٣٣.

ین با

روایت صادق مستشارالدوله که خود از زندانیان باغ شاه بود، و در جریان قتل ملکالمتکلمین ورار داشت که علت کشته شدن ملکالمتکلمین با چاقو، تنومندی او بوده است:

معلوم شد، چند دقیقه ی پیش، حین خفه کردن مرحومان ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان به وسیله ی طناب، چون ملک المتکلمین تنومند بود، میرغضب، به سهولت، به انجام امر شنیع خود موفق نمی شده، با حالت عصبانی، با ضربات خنجر، به حیات آن مرحوم خاتمه داده است. ا

جسد ملکالمتکلمین و میرزا جهانگیرخان را در خندقی انداختند، اما، برخی دوستانشان، جسدها را برداشته، و در جایی دیگر به خاک سپردند:

جسد آن دو شهید راه آزادی را کشیده، در خندقی که نزدیک باغ شاه بود، انداختند، و منظور آنها این بود که بدن این دو شهید، طعمهی سگها شده، و حتی اثری از آنها باقی نماند. ولی در نیمهی شب، عدهای از آزادیخواهان، با از خود گذشتگی، آن دو بدن پارهپاره را از خندق بیرون کشیده، و در قبرستان کوچکی که در طرف جنوبی باغ شاه بود، دفن کردند. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

آنگونه که نگارنده از مطلعی آگاه شنید، برخی مردم، محل دفن ملکالمتکلمین و میرزا جهانگیرخان را «قبرستان بابیها» می گفتند. مکانی که آندو، و نیو قاضی قزوینی، دفن شدهاند، بعدها، توسط ملکزاده، خریده شد، و تا کنون، به صورت مقبرهای کوچک، نگهداری می شود. آرامگاه ملکزاده هم در زیرزمین آن مقبره قرار دارد. برخی منسوبان ملکالمتکلمین و میرزا جهانگیرخان نیز آنجا دفن شدهاند.

كتابنامه

ارین پور، یحیی. از صبا تا نیما. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰. اراهیمی، محمدصادق. وصیتنامه. تصویر از نسخهی خطی.

ابوالحسنی (منذر)، علی. سلطنت علم و دولت فقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴. احمدی، شیخ یحیی. فرماندهان کرمان. با مقدمه ی محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران،

اردانی، علی اکبر. دربار شاهی. تهران، چاپخانه و کتابخانهی مرکزی، ۱۳۲۱.

ارل، رضوانعلی. شرح صعود حضرت ثمرهی ازلیه، نسخهی خطی، مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، کتابچهی شمارهی F.25.

اسدآبادی، لطفالله. شرح حال و آثار سیّد جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی. مندرج در: سه رساله دربارهی زندگی و مبارزهی سیّد جمال الدین اسدآبادی،

مادق صادق (مستشارالدوله)، خاطرات و اسناد مستشارالدولهی صادق، مجموعهی اول، یادداشتهای تاریخی و اسناد سیاسی، ص۱۵۰.

۲. مهدی ملکزاده، زندگانی ملکالمتکلمین، ص۲۸۱.

۳. تصویری از آرامگاه ایشان، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

۱ این نسخه بدون نام است. و این نام را نگارنده. با توجه به نوع ادبیات نویسنده. بر آن گذاشته است.

۲۷۰ تاریخ مکتوم

محتوم

استنطاق میرزا رضا کرمانی. مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامهی صوراسرافیل. ش۹ و ۱۰.

به كوشش سيّد هادي خسروشاهي، تهران، كلبهي شروق: نشر سماط، ١٣٧٩.

اصفهانی، حاج میرزا حیدرعلی. بهجةالصدور. بمبئی، بی نا،، ۱۳۳۱ق.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. المآثر و الآثار. تهران، انتشارات كتابخانهي سنائي، بي تا.

اعظام قدسی (اعظامالوزاره)، حسن. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله. بیجا.، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹.

افضل الملک کرمانی، شیخ محمود. مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، مندرج در: کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. هشت بهشت. بیجا.، بینا. (چاپ بابیان)، بی تا.

_____. شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی. نسخه ی خطی، کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، ش۱۰۷۴۶.

افنان، ابوالقاسم. عهد اعلى، زندگانى حضرت باب. همكار و ويراستار: دكتر هماتاج بازيار، آكسفورد، انتشارات ONEWORLD، بى تا.

اقتداری، احمد. صنعتی، نویسندهای از کرمان. یغما، آذر ۱۳۵۶، ش ۳۵۱.

اکبرنژاد، مهدی. بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهلسنت. قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

امین، میرزا مهدی. **دلیل المتحیرین**. نسخه ی خطی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۵۸.

امین الدوله، میرزا علی خان. خاطرات سیاسی امین الدوله. به کوشش حافظ فرمانفرمانیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.

ایرانپور، محمّد. کرمان در نهضت مشروطیت، تهران، انتشارات دستان، ۱۳۸۳.

باب، سیّد علی محمّد. بیان عربی. بی جا.، بی نا. (چاپ بابیان به دستخط محمّد صادق ابراهیمی)، بی تا.

....... بیان فارسی. بی جا.، بی نا. (چاپ بابیان به خط نستعلیق)، بی تا.

. تفسیر سورهی یوسف. نسخه ی خطی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۶۹.

_____. صحیفه ی بین الحرمین. نسخه ی خطی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، ش۲۱۴.

____. صحیفهی عدلیّه. نسخه ی خطی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۱.

_____. صحیفهی مخزونه. نسخه ی خطی، مجموعهی ویلیام میلر، کتابخانهی دانشگاه پرینستون، ش۲۴۳.

. کتاب الفهرست. نسخه ی خطی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، ش۱۱۴.

استانی پاریزی، محمّدابراهیم. آسیای هفت سنگ. تهران، مؤسسهی انتشارات دانش، ۱۳۴۶.

. سخنی چند در پیرامون اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر فریدون آدمیّت، و روزگاری که گذشت به قلم صنعتی زاده کرمانی، ماهنامهی وحید، س۵، ش۷.

بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۳.

ا العلوم کرمانی، مهدی. حاشیه بر ترجمهی تاریخ باب از زبان روسی. مجموعهی ویلیام میلر، کتابخانهی دانشگاه پرینستون، ش۲۶۱.

راون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمهی احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸.

. یکسال در میان ایرانیان، ترجمهی مانی صالحی علامه، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶

۱. این ترجمه. دارای حاشیههایی با امضای «م ه ۱۴» است. این امضا. از آن شیخ مهدی بحرالعلوم گرمانی بوده. و از این روست که وی. بهعنوان نویسندهی حاشیه. یاد شده است.

۲۷۲ تاریخ مکتوم

ر زالدين، الشيخ محمّد. معارف الرجال. قم، مكتبة آيةالله العظمى المرعشى النجفى، 1400ق.

المسيني البحراني، السيّد هاشم. البرهان في تفسير القرآن. قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.

کیم، سیّد محمّدحسین. فهرست نسخههای خطی کتابخانهی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. ج ۲۰، تهران، کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.

اسم اصفهانی، فضل الله بن روزبهان. وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم. به کوشش رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.

الش، حسین. خاطرات اسلامبول. مندرج در: مرتضی مدرسی چهاردهی، سیّد جمالالدین و اندیشههای او، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

استانی کرمانی، محمود. میرزا آقاخان کرمانی. یغما، س۲، ش۶، صص۲۵۵ تا ۲۶۰، شهربور ۱۳۲۸.

ارات آبادی، قمرتاج. زندگی نامه ی خودنوشت قمرتاج دولت آبادی، تصویر از نسخه ی خطی ا

والتابادي، ناصر. فهرست زائران صبح ازل. نسخهي تايبي.

. یادداشت دربارهی حاج میرزا هادی دولت آبادی. تصویر از نسخه ی خطی.
. یادداشت درباره ی میرزا حسین خان مصباح السلطنه. تصویر از نسخه ی

___. كتاب على. بيجا.، بينا. (چاپ سنگي)، ١٣٢١ق.

سیّد مهدی. رساله. نسخه ی خطی، مجموعه ی ادوارد براون، کتابخانه ی دانشگاه کیمبریج، ش(F.57(9).

البن، اسماعيل. فراموشخانه و فراماسونري در ايران. تهران، انتشارات اميركبير، ١٣٥٧.

ا اس اسخه، بدون نام است، این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

بروشکی، محم*ّدحسن. اثبات بیاعتباری کتاب اقدس.* به اهتمام فرجالله عفیفی، تهران، نشر راه نیکان، ۱۳۸۹.

بهاء الله، ميرزا حسينعلي. ا**يقان**. نسخهي خطي، تاريخ كتابت: حدود ١٢٩٨ق.

_____. لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی مشهور به نجفی. بیجا.، مؤسسهی ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

بهرامي، عبدالله. خاطرات عبدالله بهرامي. تهران، انتشارات علمي، ١٣٥٣.

پهلویها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، جلد اول: رضا شاه، به کوشش فرهاد رستمی، تهران، مؤسسهی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامهی صوراسرافیل.

تفرشی حسینی، سیّد احمد. روزنامهی اخبار مشروطیت و انقلاب ایران. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.

تقریرات ملا حبیب خادم آستانه. مندرج در: تبریزی، میرزا قاسمخان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامهی صوراسرافیل، ش۱۷.

تقیزاده، سیّد حسن. تاریخ اوایل انقلاب مشروطیّت ایران، مندرج در: سیّد حسن تقیزاده، تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۹.

_____. زندگانی طوفانی. به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۷۲.

. سیّد جمال الدین باعث نهضتها. مندرج در: سه رساله دربارهی زندگی و مبارزهی سیّد جمال الدین اسد آبادی، به کوشش سیّد هادی خسروشاهی، تهران، کلبهی شروق: نشر سماط، ۱۳۷۹.

تنکابنی، محمّد بن سلیمان. قصص العلماء. به کوشش محمّدرضا برزگر خالقی و عفّت کرباسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

جابری انصاری، میرزا حسن. تاریخ اصفهان و ری. اصفهان، بینا.، ۱۳۲۲.

چهاردهی، نورالدین. باب کیست و سخن او چیست؟. تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۶۳.

...... بهائيت چگونه پديد آمد؟، تهران، انتشارات فتحي، ١٣۶۶.

حاج سیاح، [محمّدعلی]. خاطرات حاج سیاح. به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف الله گلکار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶. ان، ۱۳۲۱.

شهاب فردوسی، سیّد هدایةالله. حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی. به کوشش محمّد رحیمیان فردوسی، قم، کانون مکتوب، ۱۳۸۲.

سادق، صادق مستشارالدوله. خاطرات و اسناد مستشارالدولهی صادق، مجموعهی اول، یادداشتهای تاریخی و اسناد سیاسی. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۱.

صادقی، مصطفی. تحلیل تاریخی نشانههای ظهور. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.

الصافى الكلپايگانى، لطفالله. منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر. قم، مؤسسة السيدة المعصومة، ١٤١٩ق.

مسح ازل، میرزا یحیی. تغرید الانس و نغمات الروح. نسخه ی خطی، کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۸۱.

_____. لوح ضیافت. نسخهی خطی، کتابخانهی مرکزی دانشگاه تهران، مجموعهی اسناد بهشمارهی ۱۰۷۷۲.

. مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع. مجموعهی اسناد ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، مجموعهی اسناد به شمارهی (15)*F66.

صدرالاسلام الخوئي، محمدامين (اصل: الشيخ صدرالاسلام محمدامين الإمامي الخوئي)، مرآة الشرق. تصحيح و تقديم: على الصدرائي الخوثي، قم، مكتبة سماحة آيةالله العظمى المرعشي النجفي الكبرى، ١٤٢٧ق.

مدیقه دولت آبادی، نامهها، نوشتهها، و یادها. به کوشش مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی، شیکاگو، Midland Printers.

صفائی، ابراهیم. اسناد دوران قاجاریه. تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۵.

_____. رهبران مشروطه. ج١، تهران، انتشارات جاويدان، ١٣٤٢.

. نهضت مشروطهی ایران بر پایهی اسناد وزارت امور خارجه. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بینالمللی وابسته به وزارت امور خارجهی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.

مىنعتىزادە كرمانى، عبدالحسين. روزگارى كە گذشت. تهران، چاپخانەي تابان، ١٣۴۶.

رضازاده شفق، صادق. خاطرات مجلس و دموکراسی چیست. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۳۴

روحی، عطیه. شجرهنامهی نوادگان صبح ازل. بیجا.، بینا. (چاپ بابیان)، بیتا.

. شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، بی جا.، بی نا. (نسخه ی تاییی)، بی تا.

روحی کرمانی، شیخ احمد. نامههای شیخ احمد روحی کرمانی. نسخه ی خطی، کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، ش۱۰۷۴۲.

زعیمالدوله تبریزی، میرزا مهدی خان. مفتاح باب الابواب با تاریخ باب و بهاء. ترجمه ی حسن فرید گلپایگانی، چاپ تابان، بی جا.، ۱۳۳۴.

سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران. ترجمهی سیّد محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشار کتب ایران، بیتا.

سپهر، میرزا محمدتقی لسانالملک. ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه). تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۵ق.

سدهی، عبدالخالق. وصیتنامه. نسخهی خطی، مجموعهی ویلیام میلر، کتابخانهی دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۰.

سعادت نوری، حسین. حاج میرزا یحیی دولت آبادی، ارمغان، دورهی ۳۶، ش۷.

سلیمانی اردکانی، عزیزالله. مصابیح هدایت. ج ۱، بیجا، مؤسّسهی ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.

______. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

شکیب ارسلان، سیّد جمال الدین افغانی فیلسوف شرق، مندرج در: لوتروپ ستودارد، عالم نو یا امروز مسلمین، تعریب عجاج نویهش، با حواشی بهقلم امیر البیان امیر شکیب ارسلان، ترجمهی سیّد احمد مهذّب، ج۲، بهسرمایهی شرکت طبع کتاب، . اسرار الآثار خصوصى. ج٣، بىجا.، مؤسسهى ملى مطبوعات امرى، ١٢٨

_. اسرار الآثار خصوصى. ج ۴ و ۵، بى جا.، مؤسسهى ملى مطبوعات امرى، ١٢٩

.... تاریخ ظهور الحق. ج۲، ۴، ۵، و ع، تصویر از نسخهی خطی.

_____. تاریخ ظهور الحق. ج ۳، بیجا.، بینا.، بیتا.

___. تاریخ ظهور الحق. ج۸، بخش نخست، بیجا.، مؤسسهی ملی مطبوعات

. . تاریخ ظهور الحق. ج۸ ، بخش دوم، بیجا، مؤسسهی ملی مطبوعات امری،

فروغی، محمّد حسین. روزنامهی تربیت.

فرهوشی، علیمحمّد. آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند. ماهنامهی رادیو ایران، شع، صص۱۶، ۱۷، و ۳۱، مرداد ۱۳۴۰.

_____. آيين باب. بيجا.، بينا. (چاپ بابيان)، بيتا.

قزوینی، محمد. وفیات معاصرین. یادگار، س۳، ش۴، آذرماه ۱۳۲۵.

_____. وفیات معاصرین. یادگار، س۵، ش۳، آبان ۱۳۲۷.

_. یادداشتهای قزوینی. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳. قسمتی از الواح خط نقطهی اولی و آقاسیّدحسین کاتب. بیجا، بینا، (چاپ بابیان)، بیتا.

القمى، محمّد بن على بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة. صحّحه و علق عليه على اكبر الغفاري، طهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٩٥ق.

قهیر، ملارجبعلی. کتاب ملارجبعلی قهیر. نسخهی خطی، مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، ش(F.24(9)

گاتب، میرزا مصطفی. رونوشت نامهای از کرمان. مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، کتابچهی شF.25.

۱. این نسخه، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

صنیعالاطباء کاشانی، میرزا محمّدباقر. صورت مکاشفه. تصویر از نسخهی خطی. ا ظل السلطان، مسعودميرزا. تاريخ سرگذشت مسعودي. تهران، انتشارات بابک، ١٣۶٢.

عبّاس افندى (عبدالبهاء). مجموعهى الواح تذهيب شده (بهخط على اكبر ميلاني). بيجا.، بينا. (چاپ سنگي)، بي تا.

عرفان، محمود. فراماسونها. يغما، س٢، ش١١، بهمنماه ١٣٢٨.

عزيه خانم. تنبيه النائمين. بي جا.، بي نا. (چاپ بابيان)، بي تا.

علاقبند، حاج آقا محمّد. تاريخ مشروطيت. بي جا.، انتشارات لجنهي ملى محفظهي آثار و

علوی، سیّد ابوالحسن. ر**جال مشروطیت**. به کوشش نخستین حبیب یغمائی، بازخوانی و تجدید چاپ به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.

العميدي، سيد ثامر هاشم. در انتظار ققنوس: كاوشي در قلمرو موعودشناسي و مهدي باوري. ترجمه و تحقیق: مهدی علی زاده، قم، مرکز انتشارات مؤسسهی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.

عين السلطنه، قهرمان ميرزا. روزنامهي خاطرات عين السلطنه. ج ١، به كوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.

.. روزنامهی خاطرات عینالسلطنه. ج ۳، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

_. روزنامهی خاطرات عینالسلطنه. ج ۱۰، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

فاروقی، فؤاد. آقا شیخ هادی. سپید و سیاه، ش ۸۳۱، صص ۱۶، ۱۷، ۵۷ و ۵۹، تهران،

فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی. ج۱، بی جا، مؤسسهی ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

_ . اسرار الآثار خصوصي. ج٢، بي جا.، مؤسسهي ملي مطبوعات امري، ١٢٤

۱. این نسخه، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است. ۲. این نسخه، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

- هشت بهشت. مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، ش F.53،
- . . هشت بهشت. مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، ش(8).F.54.
- كرماني، ميرزا محمدحسين. كيمياء السعادة (عشقيه). نسخهى خطى؛ مجموعهى ويليام میلر، کتابخانهی دانشگاه پرینستون، ش۲۶۲.
- کسروی، احمد. تاریخ مشروطهی ایران. تهران، مؤسسهی انتشارات امیرکبیر (دو جلدی)،
 - _____. تاریخ مشروطهی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- [كلانترى باغميشهاى، ميرزا ابراهيمخان.] روزنامهى خاطرات شرفالدوله (ابراهيمخان كلانترى باغمیشهای). به كوشش یحیی ذكاء، تهران، انتشارات فكر روز، ۱۳۷۷.
- كميتهى مجازات و خاطرات عمادالكتاب. بهاهتمام محمّدجواد مرادىنيا، تهران، انتشارات
- كلبايكاني، ميرزا ابوالفضل؛ كلبايكاني، سيّد مهدى. كشف الغطاء عن حيل الاعداء. تاشكند، بينا.، بيتا.
- گلریز، سید محمدعلی. مینودر یا باب الجنه قزوین. تهران، انتشارات دانشگاه تهران،
- گوبینو، آرتور (کنت دو گوبینو). مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی. ترجمهی م. ف. [= على محمد فرەوشى]، بى جا.، بىنا.، بىتا.
- مجدالاسلام كرماني، احمد. تاريخ انحطاط مجلس (فصلي از تاريخ انقلاب مشروطيّت ايران). مقدّمه و تحشيه: محمود خليل پور، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان،
- . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول: سفرنامهی کلات، مقدمه و تحشیه از محمود خلیل پور، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، بی تا.
- المجلسي، محمّدباقر. بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. بيروت، مؤسسة
- مجموعهی اسناد و مدارک چاپنشده دربارهی سیّد جمال الدین مشهور به افغانی. جمعآوری و تنظیم: اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،

- __. نوشتهی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملا زین العابدین نجف آبادي. نسخهي خطي، مجموعهي ويليام ميلر، كتابخانهي دانشگاه پرينستون،
- کاتب کرمانی (نویسندهای ناشناخته). رسالهی کاتب کرمانی، تصحیح و تحشیه: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.
- کاساکوفسکی، و. ا. خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه ی عباسقلی جلی، تهران، کتابهای سیمرغ (بهسرمایهی انتشارات امیرکبیر)، ۲۵۳۵.
- كاشاني، حاجي ميرزا جاني. نقطة الكاف. بهكوشش ادوارد براون، ليدن، مطبعهي بريل،
- کدی، نیکی. تحریم تنباکو. ترجمهی شاهرخ قائممقامی، شرکت سهامی کتابهای جیبی،
- کردستانی، سعیدخان. شرح و توضیح نسخههای خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان **کردستانی**، نسخه ی تایپی، مجموعه ی ویلیام میلر، کتابخانه ی دانشگاه پرینستون، مجموعه ی CO385 جعبه ی شماره ی ۴.
 - كرماني، حاج محمدكريم حان. ازهاق الباطل. كرمان، مطبعة السعادة، ١٣٩٢ق.
- علم تیر شهاب در راندن باب خسران مآب. مندرج در: حاج محمد کریم خان كرماني. مجمع الرسائل فارسى. كرمان، چاپخانهى سعادت، ١٣٨۶ق.
 - ___. رساله در رد باب مرتاب. كرمان، چاپخانهى سعادت، ١٣٨٤ق.
 - _____. الشهاب الثاقب في رد النواصب. كرمان، مطبعة السعادة، بي تا.
- کرمانی، میرزا آقاخان. رضوان. نسخهی خطی، مجموعهی ویلیام میلر، کتابخانهی دانشگاه
 - _. صدخطابه. نسخهی خطی، کتابخانهی مجلس شورای اسلامی، ش۷۱۷۶.
- کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. حکمت نظری. مجموعهی ادوارد براون، کتابخانهی دانشگاه کیمبریج، شF.53، (ج۱).
 - _____. هشت بهشت. بیجا.، بینا. (چاپ بابیان)، بی تا.

١. اين نسخه، بدون نام است. اين نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

۲۸۰ تاریخ مکتوم

1441

محمود، محمود. تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۵.

محیط طباطبایی، سیّد محمّد. تاریخ تحلیلی مطبوعات. تهران، مؤسسهی انتشارات بعثت، ۱۳۶۶.

. سیّد جمالالدین اسدآبادی و بیداری مشرقزمین. تهران، کلبهی شروق: نشر

محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیّت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جانفدا، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳.

مدرسی چهاردهی، مرتضی. سیّد جمالالدین و اندیشههای او. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

مرآتی نوری، بدیعه. وقایع راستین تاکر نور. بی جا.، بی نا. (چاپ بابیان)، بی تا.

مظفری، حمیده، به یاد دانشمند فقید شادروان حاج میرزا یحیی دولت آبادی. بی جا. [تهران]، چاپخانهی فردوسی، ۱۳۲۷.

معلم حبیب آبادی، میرزا محمّدعلی. مکارم الآثار در احوال رجال قرن ۱۳ و ۱۴ هجری. ج ۸ تصحیح، تحقیق، تکمیل از سیّد محمّدعلی روضاتی، اصفهان، انتشارات نقش مانا، ۱۳۸۱.

معیرالممالک، دوستعلیخان. یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

مکی، حسین. **زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر**. تهران، بنگاه نشر و ترجمهی کتاب، ۱۳۶۰. ملکزاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲.

_____. زندگانی ملکالمتکلمین. تهران، چاپخانهی شرکت مطبوعات، ۱۳۲۵.

ملکم، رسالههای میرزا ملکمخان ناظمالدوله. گردآوری و مقدّمه: حجت الله اصیل، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

مؤبد بیدگلی، شیخ عبدالعلی. هنایش خرد. طهران، چاپخانهی جناب آقا مرتضی، ۱۳۲۲ق.

. دیوان مؤید. ضمیمهی: مؤبد بیدگلی، شیخ عبدالعلی. هنایش خرد، طهران، چاپخانهی جناب آقا مرتضی، ۱۳۲۲ق.

موریه، جیمز. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. ترجمه ی میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.

مهرابخانی، روح الله. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی. بی جا. مؤسسه ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

ناطق، هما. روحانیت در برخاست بابیان، مندرج در: www.faravahr.org.

. میرزا رضای شاهشکار آبشخور سرخوردگیها و سرکشیها. فصلنامهی باران، ش۱۳، پاییز ۱۳۸۵.

ناظمالاسلام کرمانی، محمد. تاریخ بیداری ایرانیان. به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه و انتشارات نوین، ۱۳۶۲.

نبوی رضوی، سیّد مقداد. تاریخ مکتوم. فصلنامهی گفتگو، ش۵۹، اسفند ۱۳۹۰.

. تکیهگاه مشروطهخواهان در نجف. مندرج در: انقلاب ناتمام (ویژهنامهی ۱۰۶ سالگی جنبش مشروطه)، ضمیمهی روزنامهی شرق، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱.

. نقش وقایعنگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیّت ایران، فصلنامهی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش۶۱ بهار ۱۳۹۱.

نجارزادگان، فتحالله. بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت در شخصیتشناسی امام مهدی در دیدگاه فریقین. قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.

نجمآبادی، شیخ مهدی. حیات حاج شیخ هادی نجمآبادی. ضمیمهی: نجمآبادی، شیخ هادی. تحریرالعقلاء. به کوشش سیف الدین نجمآبادی، هامبورگ، انتشارات کتابسرا، ۱۳۸۹. ا

نجم آبادی، شیخ هادی. تحریر العقلاء. به سعی و اهتمام مرتضی نجم آبادی، تهران، مطبعهی ارمغان، ۱۳۱۲.

. تحرير العقلاء. نسخه ي خطي، كتابخانه ي مجلس شوراي اسلامي، ش ۴۶۲۵.

۱. این نوشته، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

نجم آبادی، میرزا محسن. تقریرات آقا شیخ محسن نجم آبادی دربارهی تأسیس کمیتههای سری مخصوصاً «بین الطلوعین». مندرج در: رائین، اسماعیل. حیدرخان عمواوغلی. تهران، مؤسسهی تحقیقات رائین و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲.

نراقی، حسن. زندگی نامهی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین). بی جا، انتشارات گوتنبرگ، بی تا.

. نخستین شاعر آزادیخواه ایران. دورهی مجلهی یغما، س۱۳، صص۱۴۷ تا ۱۴۹ تهران، چاپخانهی برادران علمی، ۱۳۳۹.

نراقی، ملا محمدجعفر. تذکرة الغافلین. نسخه ی خطی، مجموعه ی ادوارد براون، کتابخانه ی دانشگاه کیمبریج، ش(F.63(9).

النورى، الميرزا حسين بن محمدتقى. كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار. تحقيق: احمد على مجيد الحلى، كربلاء، العتبة المقدسة العباسية، ١٤٣١ق.

نیکلا، [آلفونس]. مذاهب ملل متمدته (تاریخ سیّد علی محمّد معروف به باب). ترجمه ی ع م ف [= علی محمّد فرهوشی (مترجمهمایون)]، بیجا، بینا، ۱۳۲۲.

وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارشهای خفیهنویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری). به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۱.

هاردینگ، آرتور. خاطرات سر آرتور هاردینگ. به کوشش محمّدجواد شیخالاسلامی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.

هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات (توشهای از تاریخ شش پادشاه، و گوشهای از دورهی زندگی من). انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴.

Browne, Edward G. Materials for the Study of the Babi Religion. Cambridge, Cambridge University Press, 1918.

Haweis, H. R. Talk with a Persian Statesman. Contemporary Review, July 1899.

Keddie, Nikki R., Roots of Revolution, New Haven, Yale University Press, 1981.

Smith, Peter. A Note on Babi and Bahai Number in Iran. Iranian Studies, Vol. XVII, Nos. 2-3 (Spring – Summer 1984).

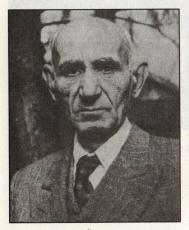
تصاویر و اسناد



شيخ عبدالعلى بيدگلي



عبدالحسين صنعتى زاده كرماني



مهدى ملكزاده



على محمّد فرهوشي



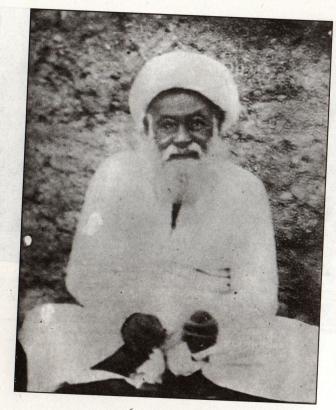
ميرزا حسينعلى بهاء الله



سيّد على محمّد باب



میرزا یحیی صبح ازل، و سهتن از فرزندانش (آن که پشت سر صبح ازل است، رضوانعلی است که گزارش درگذشت او را نگاشته است.)



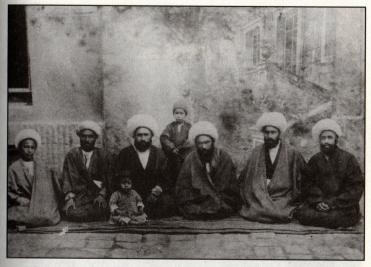
حاج شیخ هادی نجم آبادی



مشروطهخواهان زندانی در باغ شاه میرزا علیاکبر ارداقی، نویسندهی کتاب «دربار شاهی» (سومین نفر نشسته از سمت راست)، شیخ علی قاضی قزوینی، برادر ارداقی (نخستین نفر ایستاده، از سمت چپ).



نمونهی کامل تصویر میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسنخان خبیرالملک، در کتاب «روزگاری که گذشت».

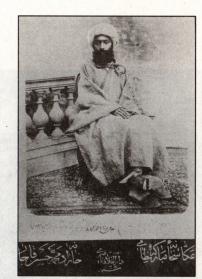


تصویر برخی از بزرگان بابیان کرمان در کتاب «روزگاری که گذشت». از چپ به راست: شیخ محمود افضل الملک (***)، آخوند ملا یوسف (***)، آخوند ملا محمدجعفر کرمانی (بنیانگذار آیین باب در کرمان)، شیخ مهدی بحرالعلوم (***)، ابراهیم وحیدالملک، محمدجواد فولادی (*) کودک ایستاده: شیخ یحیی افضل الملک (**) کودک نشسته: عطاءالملک روحی (**)

تصویر حاج میرزا احمد کرمانی در زمان دستگیری سال ۱۳۰۸ق. یادداشت ناصرالدینشاه که در کتاب «روزگاری که گذشت» حذف شده، این است: «حاجي ميرزا احمد كرماني بابي که سابقاً هم در حبس بوده است.»



حاج على اكبر صنعتى كرماني





حاج میرزا هادی دولت آبادی





نمای فعلی مسجد سراج الملک (محل امامت حاج میرزا هادی دولت آبادی) (تصویر از نویسندهی کتاب)

ميرزا مصطفى كاتب



سلطان عبدالحميد دوم



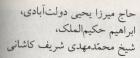
ميرزا رضا كرماني



ناصرالدينشاه قاجار



تصوير سيدجمالالدين افغاني در کتاب روزگاری که گذشت





آخرین تصویر از حاج میرزا یحیی دولتآبادی (این معنی توسط همسر حاج میرزا یحیی، حمیده مظفری، در ابتدای رسالهی «به یاد دانشمند فقید شادروان حاج میرزا یحیی دولت آبادی»، آورده شده است.)



نمای فعلی آرامگاه حاج میرزا یحیی دولتآبادی (سمت راست) در کنار آرامگاه خواهرش، صدیقه دولت آبادی (سمت چپ) در زرگندهی تهران. (تصویر از نویسندهی کتاب)



ادوارد براون



ميرزا على اكبر ساعتساز (حكيم)



محمد حسن خان اعتماد السلطنه در حضور ناصر الدين شاه





تهران» در زندان (۱۳۰۸ ق.)

گروهی از مسافران قبرس در زمان كشتهشدن ناصرالدينشاه قاجار. ردیف جلو، از راست به چپ: میرزا احمد مصباح الحكماء (فرزند ميرزا نورالله پسر صبح ازل)، ميرزا تقى الدين (فرزند صبح ازل)، میرزا عبدالوحید (فرزند صبح ازل، بعدها: داماد ميرزا مصطفی کاتب).

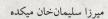
ردیف پشت: علی محمّد فره وشی (مترجم همايون، داماد ميرزا نورالله پسر صبح ازل).



ميرزا على خان امين الدوله



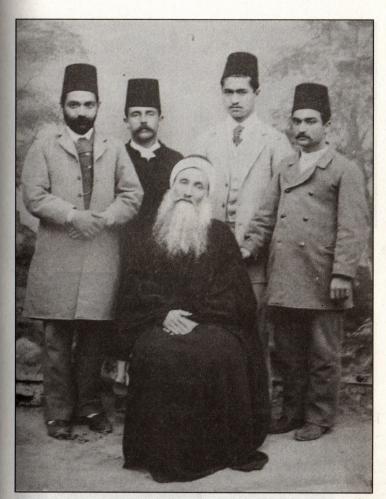
شاهزاده مسعودميرزا ظل السلطان



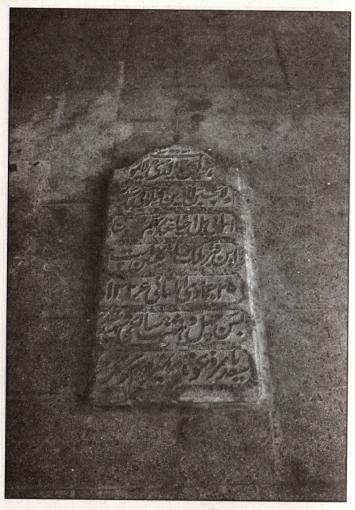


از راست به چپ: اردشیر ریپورتر، مهدی ملکزاده، و میرزا نصرالله ملکالمتکلمین.





میرزا یحیی صبح ازل در حدود زمانی سال کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار. کسانی که پشت سر او ایستادهاند، از چپ به راست، میرزا احمد مصباح الحکماء (نوهی صبح ازل)، میرزا احمد، میرزا تقی الدین، و میرزا عبدالوحید (پسران صبح ازل) هستند.



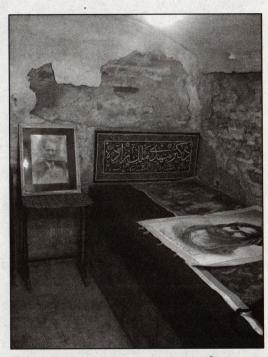
سنگ آرامگاه ميرزا نصرالله ملكالمتكلمين. . (تصویر از نویسندهی کتاب)



سنگی که بر دیوار آرامگاه ملکالمتکلمین، همسرش، میرزا جهانگیرخان شیرازی و قاضی قزوینی، نصب شده است. (تصویر از نویسندهی کتاب)

بسسم الله الوغن الرسم المحدثقه الذى مزل الكتاب عاصده ليكن للعالمين سراحا وصاحبا ان هذا صراط على عدددت بالمق فدكان في ام الكتاب على المن الفيم مستعيما وانهام الكتاب للها المتى وعلى الحق كالكرقد كان عندالجنحكيا وانزالني وعندالله وعلى الدب المالعندكا فام الكتاب عول العاريسطوك ان صف الموالعن صواطالله فالموت والارص فن سناً الخذه الى الله ما لعي سبيل ان هذا لموالدين المتم وكفى بالله ومنعند علم الكتاب شهيل ان صفالهو المحق بالمحق على الكليم الأكبر من الله العندم مدكان من حوالدا بصعفاً ان هذا لهو السرف السموت والارض وعل الامراليديع بالدى للفائس متكان بالعق في الكتاب مكتوبا الله مند قليم ان يخرج والث الكتا فنقسرا حسن القصع فنعن هداب المسن ابعداب عماب علاب موسى ب جعزاب عداب على ب المسين ب على ب على عبده لكون عبرالله من عند الذكر على العالمين بليما التعالي كشهادىترلىفسىرانىزالىق لااللا هورهوالله كان بكل شئ عليا . ان الدين الخالص عن الذكرسالم في راد الاسلام فليسلم اعود كان مكتبرالله في كتاب الابرار مسلاعط الدب الخالع فدكان ما لمعن

صفحه نخست از کتاب «تفسیر سورهی یوسف»، نخستین کتاب دورهی بابیّت سیّد علی محمّد باب (۱۲۶۰ ق.)، که در آن خود را عبد امام دوازدهم (محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب) خوانده، و کتابش را آیات او دانسته است. (نسخهی مجموعهی ویلیام میلر در کتابخانهی دانشگاه پرینستون، به دستخط میرزا مصطفی کاتب)



آرامگاه دکتر مهدی ملکزاده، در زیرزمین مقبرهی ملکالمتکلمین. . (تصویر از نویسنده کتاب)

درائیکه حضرت جحتهٔ ظاهرشد آیات و بنیات نظم رنقط بیان که بعینی ظهور نقط فرقان است اگر چه نقط بیان دراقل ذکرشد و نقط فرقان در تا نی وظهور حضرت درباب خاص عشرشران انیکه نقطه درمقام تحرّه که صرف ظهو را متداست باسم الومیت ظاهراست درمقام آول ذکر شد و درمقام تعیش که شیست او لئی است درمقام تا نی ذکر شد و درمقام قالمیت برکل نفسس که محضوص نظمور را بع عشراست درباب خاص عشر ذکر شد و نقط درمقام اولیت لم تزل و ایز ال و

بخشی از کتاب (بیان فارسی) که سیّد علی محمّد باب در آن، ظهور امام دوازدهم را در ظهور خود دانسته، و گذشته از آن، با گفتن این که ظهور او (نقطهی بیان)، مانند ظهور پیامبر اسلام (نقطهی فرقان) است، دعوی نسخ اسلام را طرح کرده است. وی، در این فراز به ظهور الله نیز اشاره کرده است. (۱۲۶۴ ق.)

1 to the line of blade it who allowed in what could real medical in the end of the Shall القَ هٰذِهِ الصِّيمَةِ لِللَّهِ الْمُخْرِقِ لَهُ فَا لَهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّ إلى المُعَالِمُ الْمُعَالِمُ اللَّهِ اللَّمِلْمِلْ اللَّاللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللّ طاحياتها يالى البراككي ليكون نخذا شوعلى الالكن وَنُوْلِنَكُ الدِّنْ لِيَالِمُ لَلَّهُ وَهُوَا مَّهُ فَلَكُمَّا نَ يُكُلِّ شَيْ اللَّهُ اللَّهُ وَلَفَىٰ بِإِينِهِ وَمِالْحِجَ إِلَيْهِ مِلْ الْحِقْ to the second second

صفحه ی نخست از کتاب «صحیفه ی مخزونه»، یکی از نخستین آثار دوره ی بابیّت سیّد علی محمّد باب (۱۲۶۰ ق.)، که آن را آیات امام دوازدهم (محمّد بن الحسن بقیةالله صاحب الزمان) که بر او بهعنوان باب اکبر وی نازل شده، یاد کرده است. تاریخ نگارش این نسخه ۱۲۶۲ ق. (دومین سال دعوت باب) است. (نسخه ی مجموعه ی ویلیام میلر در کتابخانه ی دانشگاه پرینستون)

متل را صول دین و تا ریخ مصو^ن بحت مرس درجهٔ دونم مكانساندا خى طبع محفوظ است

صفحهی نخست از «کتاب علی»، اثر حاج میرزا یحیی دولت آبادی

/sippres is

نوشته ی سیّد علی محمّد باب خطاب به میرزا یحیی صبح ازل، که در آن، خود و او را «فرکر الله للعالمین» خوانده، و او را «صراط حق عظیم» یاد کرده است. همچنین، به او دستور داده تا بیان را حفظ کرده، و به آن امر کند. این نوشته در ادبیات بابیان (ازلیان)، «لوح وصایت» خوانده می شد. تصویر این لوح، نخستین بار، از سوی بابیان (ازلیان) در دهه ی ۱۳۳۰ ش.، در میان مجموعه ای با نام «قسمتی از الواح خط نقطه ی اولی و آقا سیّد حسین کاتب» آورده شد.

بم الله لملك لفضال للطف المان والدالياسوالالان مفط الدوسمعوا مالمغالروح مامح صنالي الكتاب انجليه بالعراب اصدوا وعليم عمد دفي مزافي المتحاط بعظم وسندهيك الماللة لفعل الى اطسين وثلث الم فلابلقيها الااللب اصتلفا واللافي اصتلان وسليك بالمخص عباده الميكا يحلف فقل فاللينك ما رضى للع يستد نقل فلال دمان في بالدها على المخالصا انه كانوالمقاكرة الموقين كالملجك العالميزك وسراع العدان بكران فخط فل ترسانها البخرالي المصفاا والفيسله والمنتأ فلل فليويله تنتيك وبلق الحدث فقان أ وانا ائح من الصاص فلا محد عزلقاً عالمان المنول وسعوال انبطك عافل لكامعياده الصابين

صفحهی نخست از لوح ضیافت به خط میرزا یحیی صبح ازل در شادباش کشتهشدن ناصرالدین شاه.

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین (سید) است و اورامرد نرکی مبداند . هر کس که آمدك بصری داشته باشد مبداند که سید دخلی عردم این روزگار ندارد . حقایق اشبا حیماً بیش سید مکشوف است نما م فیلسو فها و حکمای نردگ فرنگ و همهٔ روی زمین در خدمت سید گردشان کج است . و همیج از دانشمندان روزگا رقابل فوکری و شاگردی سید نیست واضع است حاجی شیخ و کری و شاگردی سید نیست واضع است حاجی شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوند های بیشمور ناست (

) هرکسی که باین آ او و علامات بیدا شد () خودش است . دولت ایران قدرسید را تشاخت و شوانست از وجود محترم او مواهد و منافع بیرد . بان خفت واقتصاح اورا شی کردید بروید حالا به بینید سلطان عمانی چطور قدر اورا میداید . وقق که سید ازایران به (لندن) رفت سلطان عمانی چندین تلگراف باوکرد که حیف از وجود میسارك تواست که دوراز حوزهٔ اسلامیت بسریری و مسلمین از وجود تورنشنع کشوند بیا در مجمع اسلام آذان مسلمانان بگوشت مخورد و باهم زدد کی کشم

صورت تغییرداده شده ی گفتار میرزا رضا کرمانی درباره ی شیخ هادی نجم آبادی در روزنامه ی صور اسرافیل.

iviles

في مطلع المستعاند . س المسلمال للبهم نصف العالم روا الد ج معمم دستمنام المال شول العالمان مندين منات وولام وبنائين في منال و ما المات منه الشيرا المان المناه كرستلخ إيم وم المروركان فاقد معافل شباحمه المترسد مكنون منام ملفيها ي المان وكافران وهروي من والمان تلكوذان كَيْتْ . وهِيُعِ اللهُ نَمْنُلُان ووَيَكُمُ اللَّهُ وَكُونَ فَالْكُرُدِي سَدَنَا عُلَانَ الم ينم مادى م سنى دارد منابع موان المؤيد ما وينجو دنيست ، خدشائت . د كالمابان مكتبكم بانعلاناك الاسلام مَدِيسِيد رَافَشُنَاخِهُ الْوَافْسُنَا رَحِيْدِ مِعْرِيا وَفِلْهِ وَقِنَا فِع بَرَدٍ. الْمُعْطَامَعُ فَا اولافكر مربع مالاستناب الطائفة المحلور بمعالى الماله . وقع سيلانا بال المناخ في الماليَّ اللَّهُ اللّ كدوولنجع فاشلامني كمبى وشله بما ذوج و تعضتفع نشونه بيا وجعائلم النافُ النافِي المُجرِّد ومَا مَرْفَلَكُمْ ، اللهُ مَسْدَفُول مَسْرَلُ مَعِينَ ملاخان بشنها باركهن المجويا دشاجل نقد سعاصل مسكنا الشرصلاح دوي استكامد باسلامول سطان والخام عالى الطاد . ما هي وبسالي عاب بالعلمة مَنْ مَنْ مَنْ مَنْ مَا مِنْ مَا الْمُنْ مِنْ الْمَنْ مِنْ اللَّهِ الْمُنْ مِنْ مِنْ مِنْ مِنْ الْمُنْ الطافة مسلم والاد الرفياند ولانوز بكرالطانا ولادرص الله مقون كورو وكشي كمرور توى دراج زاغز كالفهكند فسسم صور وسيلا بعَسَلِودِ لَا بَصْحَتِهُ الْرَدُنِدِ. سَيْدِ مَعْمَلُم وَمُوَاعَرُبُ مَا مُولَا لَلْمِيْرُ

بخش مربوط به شیخ هادی نجمآبادی از استنطاق میرزا رضا کرمانی در نسخهی چاپ سنگی «تاریخ بیداری ایرانیان» (اثر ناظمالاسلام کرمانی) که مانند روزنامهی صوراسرافیل است.

روفار مارت ۱۳۴۶ مارت

دوستهمظ متن وصاحب مكع حزيدا مبلام وسيار داكم وازنداوند خزاهام كآنافآنا مونئ سقيقات يوران ومؤديست ليواست مان معدم الدابع المرابع المرابع المربع عيد المعدم معرفات كبباس تقنيف وتالعيذ العادين كريد وبساران مطارات كارمي ادفئات عزدن مكاءو ولاسفروار البنيرا وعن وراعناست وجاست كرحكت مقست يعثث ورصوان موجه بإشاء وبرعقام انتستار الفام إعليه حضوصا حكن وهنت صيت را تامليالمذارة هم موين ساللم مشاليوفرسيس حلوامنامن دولتاب تاحاليات أغزيه انتستارداره ام متع يجترحاب فالتريخ وعجة حنار مسيوطاه ودرائ وينها عناه وقت كوت كرام ووكما بداهم حندمت سركا مقدم عالي وصوائرا اهراصا مرعوده ارسال مائم اكرجيم عنى دحت كورة الراء إلى المستعمر المعلم مناه المسال وهركاه الزراء هرهت اسبال ومنقت سيده باسئل انهريات ادار كتاهاع كردرمواسلات متهمونوم وموده بديد الانكابهائ كرس فارسى وشناع جراعا كدخو يصعف صه المؤلف خبران اكمنسئ الزهركام مل مبت عبد من رمسيو بالنور عن ستادة خل سنه كآمًا بأن ومضلاى اراميان آلعارض ربينينك وهو كمواز هوبليت كمرهاب ماش سترسط ضيبو بارتؤد عزاهد وميّت هركتاب ومظهران نؤسم شكات

صفحهی نخست از نامهی میرزا مصطفی کاتب به ادوارد براون، که ضمن آن، به فرستادن کتابهای «حکمت نظری» و «هشت بهشت»، برای شمسالدین بک (سفیر عثمانی در تهران) اشاره شده است.

یکی از الواح عباس افندی (عبدالبهاء) که در آن به ازلیان (امت یحیای بیوفا) تاخته، و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را «ملک الاخرمین» و «صور و ناقور» نام

المار المار

PLIEBLE THE ONLESSED WH

آباده ۲۴۹. بین بیس بهم بهم

آثار قدوسیه (کتاب) ۲۰. آخوند ملا يوسف ١٢٩، ١٣٠.

آدمیت، فریدون ۶۰، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۱،

YTI, ATI, 471, AVI, PIT, 177.

آذربایجان ۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸.

آرامگاه مهدی ملکزاده ۲۱۷، ۲۶۸.

آزادیخواهان (کرمان) ۱۲۴، ۱۲۶، TTY BELLE AS STORY LOW YELL . 177

آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند. (مقاله) ۵۰، ۱۸۷، ۱۸۸.

آشتیانی، حاج میرزا حسن ۶۱، ۶۷. آقا حسن کتابدار ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰.

آقا سيّد جواد ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۷۵.

آقا مهدی رییس بلد ← مهدی آقاحسن ابراهیمی، محمّدصادق ۹۰، ۱۰۴، ۱۲۶، (رييس بلديه).

آقا ميرزا شهاب الدين ١٢٩، ١٣٢. آقا نجفي ← نجفي اصفهاني. آقای نور ← میرزا نورالله (فرزند صبح آل قاجار ← حكومت قاجار.

آیین باب (کتاب) ۱۸۵، ۱۸۶.

آیین بهائی ۸۲ ۱۰۶.

آیین بیان (آیین باب) ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ٩٢، ٠٦، ١٣، ٣٢، ٥٣، ٧٣، ٩٩، 14. 114 111 111 111 111 111 111

٠٧١، ١٧٠ جو ١٧٠ بري بري ال

ائمه (ائمهی هدی) ← امامان شیعه. .171 .179

ابوالفتحزاده، میرزا محمّد ۱۲۹، ۱۳۲. ابوالهدیافندی ۲۰۰. اتابک (امین السلطان) ۱۹۱، ۱۹۹، ۱۹۹، ۲۰۳. احمد احمد ۱۹، ۱۹، ۱۹، ۱۹، ۱۹، ۱۹، ۱۰۸. احمد (فرزند باب) ۲۵. احمدمیرزا (فرزند صبح ازل) ۱۰۳. احمدی، شیخ یحیی. احمدی، شیخ یحیی. ادرنه ۱۹، ۳۶. ادیب طالقانی، میرزا حسن ۲۳۴. ادیب طالقانی. ادراقی، میرزا علی اکبر ۵۰، ۵۵، ۶۸ ارداقی، میرزا علی اکبر ۵۰، ۵۵، ۶۸، ۱۸۲، ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۶۲،

اراضی امین الملک ۲۶۱.
ارض ک ر (کرمان) ۹۴.
ارفع الدوله، میرزا رضاخان ۵۵.
ارمنی ۶۱، ۸۳ اروپا ۲۴۳، ۲۴۷.
از صبا تا نیما (کتاب) ۸۹ ازبکان ۱۶.

ازلی ۲۰، ۲۱، ۴۵.

ازليان → بابيان.

ازلی ها ۱۱، ۱۸.

ازهاق الباطل (کتاب) ۱۴. اسدآباد همدان ۴۷.

اسدآبادی، سیّد جمال الدین ← افغانی، سیّد جمال الدین.

اسدآبادي، لطفالله ۱۴۴.

اسلام ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۱۲۳، ۲۵۹. اسلامبول (استانبول) ۱۹، ۲۱، ۳۶، ۵۶،

Pa 2P, PP, 111, 111, 711,

۳۰۱، ۵۰۱، ۷۰۱، ۹۰۱، ۱۱۱، ۱۱۱، ۸۱۱، ۹۱۱، ۳۴۱، ۴۴۱، ۵۴۱، ۸۴۱،

١٩١، ١٥١، ١٥١، ١٥٥، ١٥٥، ١٥٩، ١٥٩،

11AT ,1AT ,1V9 ,1VA ,1V. ,189

.191, 191, 791, 091, 991, 191,

۸۹۱، ۹۹۱، ۰۰۲، ۲۵۲.

A W 11 11 13.1

اسم الله الجمال ٨٢

اسم الله الرقيب ٢٠٧، ٢٢٥.

اسم الله العظيم ٢١، ٣٤.

اسم الله القدوس ٣٤، ٩٣.

اسم الله القيوم ٣٤.

اسم الله النجى ١٣٨، ١٧٢، ١٨٣، ٢٠٧،

717, 617.

اسم الله الودود ۲۴، ۲۱۱.

اشرف الواعظين، سيّد حبيب الله ٢٤٤،

.747

اصفهان ۲۴، ۴۱، ۵۹، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۷۹،

VPI, 117, P17, 777, 777, 777,

277, 177, 177, 777, 777, 477,

۵۳۲، ۹۳۲، ۷۳۲، ۸۳۲، ۴۲۰، ۱۹۲،

747, 747, 747, 977, •67, 167, 167.

اصفهانی، سیّد محمّد ۳۶.

اصفهانی، میرزا حیدرعلی ۱۳۳.

اصفهانی، میرزا محمود ۱۴۲.

اصول آدمیت (رساله) ۶۰، ۱۱۱، ۱۱۱.

اعتضادالحكماء، ميرزا محمدحسين ٢١٠. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان ٤١،

701, 701, 001, 901, 191, 191,

171, 771.

افشار، ایرج ۴۷، ۱۷۳. ۱۷۳ ماهی

افضل الملك، شيخ يحيى ١٢٩، ١٣١.

افضل الملک کرمانی، شیخ محمود ۹۳،

1.1, 7.1, 0.1, 2.1, 171, 171,

.110 .111 .11. .149 .144 .17.

ATT. TOTA YOUR RET. VIIIA

افغانستان ۷۵.

افغاني، سيّد جمال الدين ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۸،

10. 1.1. 1.1. 7.1. 4.1. 4.1.

0.1, 111, 711, 711, 911, 771,

٥١١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٥،

٨١١، ١٩١، ١٥١، ١٥١، ١٥١، ١٥١،

001, 401, 601, 181, 181, 181,

171, 171, 170, 181, 171, 171,

TV1, 6V1, 2V1, 1VV, 1V1, 1V1,

711, 711, 111, 111, 111, 111,

الف و لام (اسلامبول) ۳۰، ۳۱. الوهيت ۱۹

الامام الثاني عشر ١٤. ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨

امام جعفر صادق ۲۳۰. ۱۷۸ ۱۷۸ امام امام زاده حمزه ۱۶۲.

امام حي غائب (امام دوازدهم) ١٥.

امام دوازدهم ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۷۷،

۱۸۳. امام غاثب منتَظَر (امام دوازدهم) ۱۷.

امام یازدهم ۱۵. امامان شیعه ۱۷، ۲۰، ۲۱.

تانات شدانات

امتیازنامهی رژی ۴۸. امر جدید ۱۲۷، ۱۲۸،

امیرکبیر، میرزا تقی خان ۱۸، ۲۰، ۱۱۴،

STATE STATE THE PROPERTY.

امت انجيل ← مسيحيان.

امت مسیح ← مسیحیان. امت یحیای بیوفا (ازلیان) ۲۱۸، ۲۲۸.

امخاقان ۲۶۷.

امیربهادر ۵۳، ۵۴.

امير عبدالرحمن خان ٧٥.

امین، میرزا مهدی ۲۴. در ایران ایران ا

امین الاسلام (درگاهی) (دبستانی)،

a

امين الدوله، ميرزا على خان ۵۴، ۶۳، 1.1, 471, 471, 871, 191, 1.7,

7.7, 7.7, 0.7, 2.7, .77.

امين السلطان، ميرزا على اصغر خان ۴۵، 10, 211, 101, 101, 111, 111, ۵۷۱، ۱۷۹، ۲۰۱، ۳۰۲.

امين الضرب، حاج محمدحسن ٤٠ امينه اقدس ١٥٧. وامال سواله ما مالما امینی، تورج ۱۱. استیم میستان واست

انبار تهران ۱۲۳، ۱۴۳. مستور ۱۸۳ انبياء ۳۶، ۱۸۱.

اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی (کتاب) ۹۰، ۹۰، ۱۰۶ سے کالما

انجمن باغ ميرزا سليمانخان ميكده ٣٩، . 177, 191, 191, 191, TVI, +v.

٣٧١، ١١٦، ٣١٦، ١١٢، ١٢٦، ١٢٦، 777, VOT, 787, 787, 687, 887.

انجمن زرتشتیان تهران ۱۸۶، ۱۸۷.

انجمن معارف ۲۰۶

اندرمانی، شیخ محمد ۱۶۱.

اندرون ناصر الدين شاه ١٥٤، ١٥٩، ١٤١،

انزلی ۱۴۳، ۱۹۵، ۲۴۶. ان شاء الله ما شاء الله (رساله) ١١٥. انصاری، میر زا مسعو د ۲۲۴.

انقلاب ایران (کتاب) ۴۹.

انگلستان ← بریتانیا. انگلیسیان ۲۱، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۸۴.

اهل بيان ← بابيان. اهل حق ← على اللهي.

اهل سنت ۱۶، ۶۱، ۶۱، ۲۷، ۸۳، ۱۴۶.

ایاس یاشا (محله) ۱۰۲.

ایالات متحده ی آمریکای شمالی ۲۳۱. ایران ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۲۴،

47, V7, . 0, TO, OO, AO, PO, TA, 112 ... 1. 4.1. 0.1. 9.1. 11.

111, ATI, 171, 171, 071, 271,

P71, .01, VVI, AVI, 7AI, 7AI, 111. 191, 191, 191, 191, 111

7.7, 9.7, .17, 217, 117, .77,

277, 177, 177, 677, 177, 777,

277, 707, 707, 207, VOT, AOT, 187. 187. 18 3 The Control of the 188 and 188

ابرانیان ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۷، AAY. TON THE CASE

ایرانپور، کاظم ۱۲۹.

MATIS PTIS PTIS TOTATOS

باب، سیّد علی محمد ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، VI. AI. PI. 77, 77, 67, VY. AT. 77, 77, 77, 67, 77, 77, 17, 77, 111, 1.0, 19, 99, 91, 00, 197

۸۲۱، ۱۳۱، ۵۲۱، ۸۲۱، ۱۸۱، ۱۸۱،

311, 191, 17, 177, 207.

باییان ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۰، و ... بایی گری ۱۰، ۱۱۹، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۵.

بابيه ← بابيان.

بادکویه ۲۳، ۵۵، ۵۶، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۹۵،

747

بارنی دریفوس، مادام لورا کلیفورد 1997. Carlotte distribute la serie de la constitución de la constituci

باروت كوب، محمدرضا ١٢٩. باستانی پاریزی، محمدابراهیم ۹۰، ۱۳۰.

باطوم ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸.

باغ شاه ۱۵۲، ۱۷۳، ۲۶۸.

باغ ميرزا سليمانخان ميكده ٢٤١، ٢٤٥. باکو ۵۶. اسال ۱۹۸۸ او او ۱۹۸۸ او ۱۹۸۸ او او ۱۹۸ او ۱۹۸۸ او او ۱۹۸ او ۱۹۸ او او ۱۹۸۸ او او ۱۹۸ او او ۱۹۸ او او ۱۹۸ او او او ۱۹۸ او او ۱

بامداد، مهدی ۱۳۴، ۲۱۹.

بحرالعلوم کرمانی، شیخ مهدی ۹۳، ۹۵،

171, . Tr. 171, avi, . 77, 787. بدشت، ۱۵، ۹۳.

براون، ادوارد ۲۹، ۴۹، ۹۸، ۱۳۴، ۱۵۱،

701, 091, AVI, 7AI, 7PI, 9PI,

٧٩١، ١٢٢، ١١٨، ٢٢٠، ١٢٢. بربریان ۷۵. مد المحال ایکندا می است

بردسیری، میرزا عبدالحسین > میرزا آقاخان كرماني.

برغاني، ملا على ١٨.

برم ۷۸. بروجردی، آقا جمال الدین ۸۲ بریتانیا ۲۳، ۴۵، ۵۵، ۶۰، ۱۱۸، ۱۵۱، 7.1, 9.7.

بشرویهای، ملاحسین ۳۶. ممراک می بقية الله منتَظَر ١٥. ٢٧ ٨٧ و ١٥٠

بغداد ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۱۳۸، ۱۹۹، ۷۰۲، ۲۲۴.

بلغارستان ۳۶. ماها المعالم الم

بمبئى ۴۵، ۲۲۴.

بندرعباس ٩٩. ١٩٨٠ ١٨٨٠ ٨٨٨ ٨٨

بنى العباس ٢٠، ٢٠.

بني اميه ۲۰ ، ۴، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۱۴ ، 111, 711, 111, 207.

بوشهر ۲۲۶.

بهاء الله، ميرزا حسينعلي ۱۴، ۱۹، ۲۲، ٧٢، ٢٩، ٩٣، ٩٤، ٢٨، ٩٤، ٩٤، 771, 671, 117, 777, 777.

بهائیان (بهائی ها) ۱۴، ۱۸، ۲۸، ۲۸، ۴۵، 27, 17, 12, 42, 4P, OP, VII, 171, 671, ATI, 681, TVI, 7VI, AVI, PVI, 117, 717, P17, .77, ٨٢٢، ٣٣٢، ٣٣٢، ٣٩٢، ١٩٦٠، ١٥٢٠ 767, VOT, 787.

بهبهانی، سیّد عبدالله ۱۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، 184. 184 Silling 184

777, 277, VTT, ATT, .77, 177,

777, 777, 107, POT, . 787,

.787, 787

تیر شهاب در رد باب خسرانمآب

تهمت بابی گری ۲۵۳، ۲۵۵.

بهرام ۷۱، ۷۲. بهشتی، میرزا محسن ۲۲۲. بهاج ۱۹۸. بیات، کاوه ۱۱. بیان ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۹۵. بیان عربی ۲۴، ۴۸. بیان فارسی ۱۵، ۲۵، ۴۸. بیدگلی، شیخ عبدالعلی ۵۰، ۵۳، ۵۴، بیدگلی، شیخ عبدالعلی ۵۰، ۵۳، ۵۴، دیم ۵۲، ۵۶، ۶۶، ۶۶، ۶۶، ۶۶، ۶۶، ۸۶،

بیدگلی، محمّدباقر ۶۵، ۶۶. بیروت ۲۱۷. بیمارستان احمدیه ۲۱۷.

.177 (184 08

ATTRACTOR OF THE STATE OF THE S

پادشاهان بابی ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۲۳، ۲۳، ۳۵، ۳۵، ۳۵، ۳۳، ۳۸

پادشاهی بیان ← حکومت بیان. پادشاهی مرآت ← حکومت بیان. پارسیان ۲۲۵. یانف ۵۵، ۵۶.

. پای قاپوق ۱۰۶، ۱۰۷. پترزبورگ ۵۵.

پژوه، احمد ۴۹.

پسر امخاقان ۲۶۷.

پنجاب ۷۱. پهلوی ← سلسلهی پهلوی. پیامبر اسلام ۱۷، ۶۵، ۷۵. پیــشروان أزادی (کرمـان) ۱۱۳، ۱۱۴، پیــشروان ۱۲۲، ۱۲۲.

المالات منسدة المراق المسلم

تاجران قند ۱۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳. تاریخ انحطاط مجلس (کتاب) ۴۹. تاریخ انقلاب ایسران (مجموعه کتساب) ۱۵۲.

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (نوشته ی مجدالاسلام کرمانی) ۴۹. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (نوشته ی ملکزاده) ۴۹، ۲۱۷،

۸۱۲، ۲۲، ۵۳۲، ۱۹۲.

تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب) ۴۹. تاریخ جعفری (کتاب) ۲۳، ۲۰۷. تاریخ وقایع زنجان (کتاب) ۳۹. تبریز ۱۸، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴،

سبریز ۱۸، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۹،

تجار تهران ۲۶۲. تحریر العقلاء (کتاب) ۵۸، ۶۲، ۶۴.

تربیت، میرزا محمّدعلیخان ۲۳۶. ترشیزی، ملا شیخ علی ۲۱، ۳۶.

ترکیه ۱۹۹.

تفرشی، میرزا حسن خان ۸۱ تفرشی، میرزا محمّد ۷۷.

تفسیر سورهی یوسف (کتاب) ۱۴. تفلیس ۱۹۵.

تفلیسی، حاج محمّدعلی ۱۶۵.

تقىالدين ١٩۴.

تقى زادە، سىلە حسن ۵۸، ۱۴۱، ۱۴۶،

٨١٢، ١٢٠، ١٢١.

تغريد الانس و نغمات الـروح (كتــاب) ۱۸۵۵، ۲۰۲.

تکاپوگران بابی ضد قاجار بسیاری

از صفحات. تکوین و تشریع (کتاب) ۱۳۴

تلگرافچیزاده، میرزا مهدیخان ۱۲۹.

تلماک (کتاب) ۱۸۸.

تلميتمي، سيّد على ٧٤.

تنبیه النائمین (کتاب) ۹۵، ۱۲۲. تورات (کتاب) ۸۲، ۸۳

تهران ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۳۹،

١١١، ١١١، ١٢١، ١٢١، ١١٥، ١٢٩، ١٢٧،

771, 771, 771, 171, 101, 701,

.17, 171, 181, 181, 171, 171,

۵۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۲،

.17, 117, VIT, 777, .77, 177,

ala A harring

ثقةالاسلام تبريزي ٢٢١.

(کتاب) ۱۴.

when the The Company is there were

جاسوسان بریتانیا ۲۱۹، ۲۲۰. جامع آدمیت ۶۰. جده ۲۰۱، ۱۹۰، ۱۹۰. جدی افندی ۱۰۵. جراید مصر ۲۶۱.

جعفر کبیر ۹۶. میر میری و ایمید جعفر کذاب ۹۴.

جلال الدین رومی ← مولوی. جمالزاده، سیّد محمّدعلی ۲۲۹.

جمشید ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶.

جنبش اتحاد اسلام ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۴۰۰، ۱۰۴ ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۷۰، ۲۵۳.

جوپاری، صادقخان ۱۲۹.

جهودها ۴۶.

جيرفت ٩٩.

TTT. TTT. Y & ATT. WATER TOTAL

چهارده معصوم ۱۶. چهاردهی، نورالدین ۱۸، ۹۰، ۹۰، ٩٨١، ١١٦، ٢٢٩.

(The Party of the The State of حاج سيّد جواد ← آقا سيّد جواد. حاجى ابراهيم خان ٧٤. حاجی بابای اصفهانی (کتاب) ۱۲۷. حاجی خمامی ۲۴۶. حاجى ميرزا ابراهيم آقا ٢٢١. حاكم تهران ۱۶۰، ۲۶۲. حامدالملک شیرازی، میرزا احمد ۳۸، حجت زنجانی، ملا محمدعلی ۳۹. حجت قائم منتَظَر (امام دوازدهم) ١٥.

حجاج بن يوسف ٧٤. حروف حی ۱۴، ۱۸، ۳۵، ۹۳، ۲۱۰ حروف واحد ١٤. حسن آباد ۶۷، ۲۰۸. حسن أقاتقي ١٢٩. حسين خان ٧٠.

حسین مشهدی محمد جوپاری ۱۲۹. حضرت اعلى + باب. معلم سوالي

حضرت ثمره ← صبح ازل. حضرت حجّت (امام دوازدهم) ۲۳۵.

حضرت عبدالعظيم ١١٢، ١٢٥، ١٥١، 121, 121, 121, 121, 121, 121, 121, ٩٨١، ٨٠٢، ١١٢، ١٢١، ١٩٢، ١٩٢.

حکمت نظری (کتاب) ۱۲۸، ۲۱۶. حکمی، حاج میرزا بها ۲۲۷.

حکمی، میرزا رضا ۲۲۷. ۱۸۱۱ میرد

حکومت بیان ۱۸، ۲۴، ۴۴، ۲۶۵.

حکومت قاجار ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۱، ٧٧، ٠٤، ١٩، ٣٩، ٩٩، ٥٩، ٩٩، ٩٩، ٣٠١، ١١٥ ، ١٢١، ١٢٢ ، ١٥٥ ، ١٧١ ، 741, PVI, 017, 277, 007, 787.

حکومت ناصری ۴۵، ۱۱۱، ۱۴۴.

حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول ۱۰۱، 7.1, 771, 771, 171, VOI, VAI, 197.

حوزهی اتحاد اسلام تهران ۱۰۱، ۱۰۴،

111, 441, 841, 101, 101, 101, 181,

791, 11, 71, 71, 4.7.

حوزهی بیداران اسلامبول ۱۴۷، ۱۴۸. حوزهی بیداران تهران ۲۰۴.

حوزهی نجف ۱۴۵. ۱۸ میرون

حیات یحیی (کتاب) ۴۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۰ THE SHEWAY DISTURBLE TYPES

death of the series خاطرات حاج سیاح (کتاب) ۴۹، ۱۱۱.

خان ارگ دولتی ۱۶۰. خانم حاجیه ۱۹۴. خانملک ساسانی، احمد ۲۱، ۱۴۷.

خبيرالملک، ميرزا حسنخان ١٠١،

۵۱۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۱۵۸، ۱۹۹، ۱۹۰،

791, 991, 4.7, 707.

خراسان ۳۶، ۱۴۹.

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم ۲۶۳. خراسانی، ملا صادق ۹۳، ۹۷.

خرقانی، سید اسدالله ۶۳، ۲۶۲، ۲۶۳، .754

خفيهنويسان بريتانيا ٢۴٩.

خلافت عثمانی ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۷.

خنجي اصفهاني، فضل الله بن روزيهان ١٤.

خونکار روم ۳۱.

خيابان اميركبير ٢١١.

خیابان ری ۲۰۸.

خیابان گمرک ۲۶۱.

Children St. Hiller دارابی، سیّد یحیی ۳۱. دارالخلافه (تهران) ۶۵. دارالفنون ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۰. داستان مانی نقاش (کتاب) ۸۹ دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (کتاب) ۸۹

دانش اصفهانی، حسین ۱۴۵، ۱۴۶. دبستان پسرانهی جمشید جم ۱۸۷. دبستان دخترانهی ایرج و گیو ۱۸۷. دبستان رشدیه → مدرسهی رشدیه. دبستانی، محمود ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، .177 دبيراعظم ۴۶.

دبیرستان پسرانهی فیروز بهرام ۱۸۷. دبیرستان دخترانهی انوشیروان دادگر

دبیرسیاقی، سیّد محمّد ۲۱۰. دربار شاهی (کتاب) ۵۰، ۵۵، ۱۵۲،

retovor ser reveys. IVT

دربار عثمانی ۱۹۱. مید مصر دسم دروازه قزوین ۲۰۸. درویش هندی ۷۴. سید درویش

دریای سرخ ۱۰۰، ۱۹۵. سید ۱۹۵

دریای سیاه ۱۰۰. دریای مدیترانه ۳۶، ۱۰۰، ۱۹۵.

دريفوس، هيپوليت ٢٣١.

دعای عهد ۱۷.

دليل المتحيرين (كتاب) ٢٤.

دورهی طلایی مشروطیّت (کتاب) ۳۰، ortholder delanger . 184

دورهی نادری (کتاب) ۱۳۹. دوغان، اسرا ۱۰۰. را دوغان، اسرا

دولت صفوی ← صفویان. دولتآباد اصفهان ۱۸۵، ۲۱۲.

> دولت آبادی، حاج میرزا هادی ۲۳، ۴۱، ۲۶، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۸،

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمّد ۴۱، ۱۷۰، ۲۶۴، ۲۶۴.

دولت آبادی، قمرتاج ۹۰، ۱۳۷. دولت آبادی، میرزا احمد ۲۳۲. دولت آبادی (مترجم همایون)، میرزا علی محمد ۱۸۵. دولت آبادی، ناصر ۹۰. دهخدا، میرزا علی اکبرخان ۶۳.

دهقان (بهمنیار)، احمد ۱۲۹، ۱۳۲.

دولت آبادی، صدیقه ۱۳۷.

دين البيان ← آيين بيان.

ذكاءالملك ن → فروغي، ميرزا
 محمدحسين.

ذكاءالملك اول ← فروغي، ميرزا محمدحسين.

ذكاءالملك دوم ← فروغى، محمدعلى. ذوالرياستين ۱۲۹.

ذوالكلاع ٧٤.

رائین، اسماعیل ۶۰. راوری، سیّد ابوتراب ۱۲۹. رجعت عیسوی ۱۱۱. رحیم و رجیم (کتاب) ۲۲۲، ۲۲۴. رساله در رد باب خسرانمآب (کتاب)

787.

رضازاده شفق، صادق ۵۸. رضاشاه ← سردار سپه. رضوان الله ← رضوانعلي.

رضوانعلی (فرزند صبح ازل) ۱۳۷،

رضای شاهشکار ۱۶۵. (مسمع روحالقدس ۲۲۱.

روحی، شیخ ابوالقاسم ۹۳، ۹۹، ۹۰، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵،

791, 291, 991, ••7, 4•7, ۵•7, 767, 767, 767, 767, 767,

روحی، عطاءالملک ← عطاءالملک. روحی، عطیه ۳۹، ۱۳۰.

روحی، علی ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۰،

روزگاری که گذشت (کتاب) ۵۰، ۹۰، ۱۹، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۳۱،

روزنامههای اروپایی ۱۶۵.
روزنامههای ترکیه ۱۹۹.
روزنامههای عثمانی ۲۰۰.
روزنامهی تربیت ۶۴.
روزنامهی حبلالمتین ۲۱۰، ۲۶۰.
روزنامهی دارالامان کرمان ۱۲۹.
روزنامهی صور اسرافیل ۱۲۷، ۱۲۸.
روزنامهی قانون ۶۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷.
روسها ۵۵، ۵۵، ۱۵۱، ۲۵۲،

روم ۳۱. . ۲۰۰۰ ۱۳۰۰ (پیمانستان مالید روم ایلی ۳۶. ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ نامهاستان

AT. NEW ISSUED IN THE STATE OF THE STATE OF

رؤیای صادقه (کتاب) ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲. ریپورتر، اردشیر ۲۲۵.

رییس نمک، دکتر علیرضاخان ۱۲۹.

hand hand a time the state of the state of

زارع، علی ۱۲۹، ۱۳۲. زرافشان ۱۶۱.

زرتشتیان ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۵. زردوز، میسرزا حیسدرعلی ۱۶۸، ۱۶۹،

۱۷۲، ۱۸۳. زردوز، میرزا یحیی ۱۶۸.

زعیمالدولهی تبریزی، میرزا مهدی خان ۲۲. شهید بیان ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۰. شهري ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، 191, 191, 797, 797, 787. شوكت، ميرزا حسن خان ٢١٥، ٢١٤. شوكت، ميرزا عباس على خان ٢۶۴. شهزادی، موبد رستم ۱۸۷. شيباني، احمدخان ١٢٩. شیخ ۱۳۴، ۱۳۶. شيخ ابوالقاسم فرزند آخوند ملا محمد جعفر ← روحي، شيخ ابوالقاسم. الله المحالي المسام شيخ صدوق ١٧. شيخ عبدالعلى ← بيدگلي, شیخ میرزا علی ۵۵. شيخ الرئيس قاجار، ابو الحسن ميرزا ١٠١. شيخ العراقين، شيخ حسن ٢٢٧، ٢٣١، 777, 777. شيخالمشايخ ۱۲۴، ۱۲۹. شيخ الملک، شيخ حسين قمي ١٢٩. شیخ الممالک قمی، شیخ مهدی ۲۴۰. شیخ یحیی ۱۲۹، ۱۳۱. شیخیان ۱۳، ۱۴، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۵۷.

شيخيّه ← شيخيان.

شیراز ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹.

شیرازی، حاج میرزا محمدحسن ۶۲.

 $شیرازی، سیّد علی محمّد <math>\rightarrow$ باب.

677.

شاهرخ ۱۵۶، ۱۵۷. سفرنگ، سهراب ۱۸۷. شاهنامه (کتاب) ۵۳. سفیانی ۱۴. شاهنامهی امیربهادر (کتاب) ۵۴. سفير ايران در اسلامبول ۱۹۱، ۲۰۰، شبنامه ۲۰۹. از ۲۷ م بوسمه از به دراید 1.70° شجرهی طور ۱۶. میلاند کا دار سفیر بریتانیا در تهران ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۴. شركت اسلاميه ۲۴۱، ۲۴۲. سفير عثماني در تهران ۲۱۳، ۲۱۴، .717. 217. شركت تنباكو ۴۵. سفیر فرانسه در تهران ۱۸۶. شریف کاشانی، شیخ محمدمهدی ۲۳، P7, VII, 2.7, V.7, P.7, 777, 777, 677, 677, 667, 787, 787. شریف کاشانی، میرزا حسین ۱۰۳. سلطان عبدالحميد دوم ٣١، ٧٥، ١١٩، شريفزاده، سيّد حسن ٢٣۶. 191 , 1AF , 1AT , 1AI , 14V , 149 شکیب ارسلان ۱۴۵. شمس الحكماء ١٢٩. شمس حقیقت ۳۳، ۳۵. شمس الدين بک ٢١٣، ٢١٥، ٢١٤. شمس العلماء قزويني، شيخ محمدمهدي 701, 001, 901, VO1, A01, P01, 171, 77.1. شمیران ۲۰۸. 773, 1.1, 111, 071, 771, 977. الشهاب الثاقب في رد النواصب (كتاب) شهاب فردوسی، سيد هداية الله ۲۸، .44. شهداء بیان ۲۳، ۲۴، ۱۰۳، ۱۳۸، ۲۰۷،

زند، میرزا غنی خان ۱۲۹. زندان قزوین ۱۴۳. زندگانی ملکالمتکلمین (کتاب) ۵۱، ٧١٢، ٨١٢، ٠٢٠، ٢٢٢. White was a second of the work of ساعتساز (حكيم)، ميرزا على اكبر ٤٣، ٩٨ ، ١٩١ ، ١٩٩ ، ١٩٩ ، ١٩٠ ، ١٩١ 771, 771, 4A1. سلسلهی پهلوی ۴۱، ۱۳۱. سالارالدوله، ابوالفتحميرزا ٢٤١، ٢٤٢. سالور، مسعودميرزا ١٧٣. سامراء ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۱. سلطنت آباد ۲۱. ۲۱ مر ۲۲ مرد ۱۲ مرد ۱۷ مرد ۱۷ سبزواری، حاج ملا هادی ۲۲۲. سلطنت بابي ← حكومت بيان. who ITT. The OTTO WAY THE سلطنت قاجار ← حكومت قاجار. سلدهي، عبدالخالق ٤٤، ٢٠٨، ٢١٠، .75. سلوک الملوک (کتاب) ۱۶. سنى ← اهل سنت. ١٨١٠ ١٨١٠ ١٨١٠ سرآسيابي، شيخ فرجالله ١٢٩. سه مکتوب (کتاب) ۱۲۰. هستند سر مستسر ۳۰. ۱۳۲۰ که دیا سردار سیه، رضاخان ۴۳، ۴۴، ۴۶. سياح محلاتي، حاج محمدعلي ٤٩، سرلتی، سیّد مهدی ۶۲. سعيدالعلماء بارفروشي ٢٠، ١١۴. سيّدالساجدين ٧٤. سفارت ایران در اسلامبول ۱۴۷. سفارت بریتانیا در تهران ۱۱۸، ۱۶۶، 791, 771, 4A1, 717. سفارت عثمانی در تهران ۲۱۳، ۲۱۵. شاه فقید ← سر دار سیه.

شیر ازی، میر زا جهانگیر خان ۶۳، ۱۳۶، VVI, AVI, VIT, AIT, 177, . 177, .77, 777, 787. شیرازی، میرزا محمود ۲۶۴. شيعيان ← شيعيان اثنيعشري.

شیعیان اثنیء شری ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۶۱ ٣٨ ١٣٩ ، ١٣٩ ، ١٣٩ .

شبعه ← شيعيان اثنيعشري.

area of the state of صاحب الزمان ١٧٤.

صاحب الزماني، سيّد حسن ١٤٨، ١٤٩، ٠٧١، ٢٧١، ١٨٣. ١٨٢.

صبح ازل، میرزا یحیی ۱۸، ۱۹، ۲۰، 77, 77, 77, 77, 77, 07, 27, 17, ٩٣، ٠٩، ١٩، ٢٩، ٢٩، ٩٨، ٠٥، 78, 71, 01, 21, 19, 49, 29, 29, 119 111 1115 11.4 11. 111. 111. ٨١١، ١٣١، ١٣١، ١٣١، ١٣٥، ١٣٨ 171, . VI, 1VI, 1VI, 8VI, AVI, ۹۷۱، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۱، ۵۸۱، ۵۸۱، 311, 7P1, 7P1, 0P1, 3P1, VP1, 191, 191, 1.7, 7.7, 7.7, 17, 117, 717, 917, 077, 977, 777,

b ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵. طاری، شیخ محمدرفیع ۶۴، ۲۱۰.

صحیفهی عدلیه (کتاب) ۱۵. صحیفهی مخزونه (کتاب) ۱۵. صد خطابه (کتاب) ۱۲۰، ۱۳۵. صدر، میرزا محمود ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰. صدرالاحرار ٢٣٠. صدرالعلماء ٢١٠.

صدر العلماء فريدني، ميرزا محمود → ملا صدر المناسم المناس المنال المنال المناس

صفائيه ١٥٠، ١٥١.

صفایی، ابراهیم ۴۵، ۱۷۸، ۲۴۳. صفويان ١٤. سيد المد المالة عالما

صنعتی کرمانی، حاج علی اکبر ۸۹، ۹۰، 19, 79, 99, 11, 7.1, 7.1,

٩٠١، ٨٠١، ١١١، ١١١، ١١١، ١٠٥

IV.

صنعتی زاده کرمانی، عبدالحسین ۵۰، ٩٨ ٠٩، ١٩، ٢٩، ٩٩، ٩٩، ٢٠١، 111, 111, 111, 111, 111, 111, ٩٢١، ١٢٨، ١٢٩، ١٣١، ١٣١، ١٢٢،

171, 271, VTI, 171, 191, 101.

صور و ناقور ۲۲۱. صوفی ۲۵۷.

صحيفهى بين الحرمين (كتاب) ١٥. طالبوف، ميرزا عبدالرحيم ١٣٣، ٢٤٧.

عثمانی ۳۱، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ٠٢١، ١٩٠، ١٩١، ١٩٠.

عثمانیان ۱۶، ۱۴۷.

طباطبایی، سیّد صادق ۶۱، ۶۳، ۶۷.

طباطبایی، سید محمد ۶۱، ۶۳، ۱۶۰

طبیب، میرزا علیرضا ۱۲۷.

طبیب رشتی، میرزا محمدحسن ۲۳.

طرابوزان ۳۱، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۹۱، ۱۹۲،

.7., 199

طهران ← تهران.

ظل السلطان، مسعو دمير زا ۴۷، ۴۸، ۵۹،

ظل ظائل ۲۴۳.

ظهور الله ١٧.

الرائيل أحراد ماع بالله ومرسوك

عباس افندی (عبدالبهاء) ۴۶، ۹۵، ۱۳۵،

AVI. PVI. PIT. 177, PTT. . TT.

.744, 774

عباس خان ياور ۱۲۹، ۱۳۱.

عبدالبهاء ← عباس افندي.

عبدالوحيد ١٣٤، ١٩٤.

عبده، شیخ محمد ۲۲۷، ۲۲۸.

عتبات ۲۳، ۲۰۹.

VII, TTT, VTT, ATT, . 17, 17T,

797, 777, .07, 107.

777, 677, 967, . 97, 187, 787,

.797

عجم ١٩٤. المسلمانية عدالتخانه ۱۶۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۳، ۲۶۴.

عدالتخانهي مملكتي ١٧٣. عراق ۱۴.

عراق عجم ٣٤.

عزیه خانم ۹۵، ۹۶، ۱۲۲.

عسكرمراد، حاجي حسين ١٢٩. عشق آباد ۹۲، ۹۶.

عطاءالملک ۱۲۹، ۱۳۰

ع _ ف ۱۸۶. سر ۱۸۶ ما

على اللهي ۵۷، ۶۱، ۸۳، ۸۶

عكا ٢٠، ١٩٧، ٢٣٤.

علاءالدوله، ميرزا احمدخان ۲۴۸، ۲۴۹،

.181

علاءالملک دیبا، محمودخان ۱۹۱، .17, 707.

علائي ۴۶.

علاقبند، حاج آقا محمد ۱۷۹، ۲۰۵، .779, 719

على خان سرهنگ تويخانه ١٢٩. على محمّد خان ٧٢. عمادالكتاب ١٤٤.

ع. م. ف. ۱۸۶.

عمهجان ← همسر دوم باب.

غيبت صغري ١٧.

فاتح الملک ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴،

TYY.

فارس ۲۵، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۴۹.

فاضل مازندرانی، اسدالله ۲۱، ۶۷، ۱۰۳،

فاماگوستا ۲۰.

فتحالله ۹۸.

فتنهی بابی و بهائی ۲۵۲، ۲۵۳.

فراماسونری ۶۰

فراموشخانه ۴۷.

فرانسه ۱۸۶، ۲۰۹.

فرشى، ميرزا آقا ٢٣۶.

فرقان ۱۴.

۵۲۱، ۱۹۲ ، ۱۳۲ ، ۳۳۲.

عمه خاتون ۱۹۴. فروغي، ابوالحسن خان ۶۳ عيسى مسيح ۴۲، ۱۷۶. فروغي، محمّدعلي ۶۳. عين السلطنه، قهر مان ميرزا ۴۶، ۱۷۳، 117, 977, 997. فروغي، ميرزا محمدحسين ۶۴، ۶۴. عين الدوله، عبدالمجيدمير زا ٢١٢، ٢١٣، . 14 OAL 3AL VAL AAL PAL 777, 777. . 191, 791, 791, 691, 891, 191, acusalis CP: SP & TT.

فريدني، آخوند ملا صالح ٢٢٢، ٢٢٧. فشاركي، ملا محمدباقر ٢٢٣.

(کتاب) ۱۲۰.

فصلنامهی گفتگو ۹۱.

صفحات.

فولادي، محمدجواد ۱۲۹، ۱۳۱.

قاسمى، علىمحمّد ١٠٤. قائم آل محمّد ۱۶، ۱۸، ۱۷۷. قائميت ١٩. ١٠٠٠ ١٨ مسلم ويد المسلم

فرنگستان ۱۲۷، ۱۷۶. فرنگیس ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱.

فرهوشي، على محمد ۴۸، ۵۰، ۱۵۰،

1991, .. 7, 1.7, 7.7, 7.7, 0.7,

V.T. A.T. P.T. . 17, 117, 717,

717, 007.

فصل الخطاب في ترجمة احوال الباب

فعالان بابی ضد قاجار بسیاری از

فلسطين ٢٠. المحالية المحالية

and the state of the total of the قاجاریه (قاجار) → حکومت قاجار.

قمرخانم ۱۹۴. قوام الاسلام ١٢٩، ١٣١. قوام الدوله ← معتمد خاقان. قهیر، ملا رجبعلی ۶۲. قيوم الاسماء (كتاب) ٣١. قاضى قزويني، شيخ على ۶۳، ۸۶، ۱۵۲،

771, 711, VVI, VVI, 177, 177,

.757, 757.

قبرس ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۹۰، ۹۹، ۹۹، ۹۹،

١٧١ ،١٧٠ ،١٣٠ ،١١١ ،١٠٠ ،١٧١ ،١٧١ ،

· 10 011, 4P1, 4P1, 0P1, VP1,

101, 101, 101, 107, 707, 707,

٧٠٢، ٩٠٢، ١١٠، ٣٥٢، ١٤٢.

قبرستان ابن بابویه ۹۰.

قبرستان بابی ها ۲۶۸. میرستان بابی

قبريس ← قبرس. ليه المهم المهما

قدوس، ملا محمدعلی ۲۰، ۳۶، ۹۳، ۹۳،

ACOP. WALL OF DE TON SAN THE

قرائتخانهی کرمان > مدرسهی ملی

٨٨٠ ١٩٠١ ١٠٠٠ ١٨٠١ ١٨٠١

قرة العين ٣٤. ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨٨ ١٨٨٨

قزوین ۱۴۳. ۱۴۳ ماله ۱۴۳ ۱۹۴

قزوینی، آخوند ملا عبدالوهاب ۲۱۰.

قزوینی، میرزا محمدخان ۵۸، ۶۱، ۶۷،

قزوینی، میرزا محمدهادی ۲۱۰.

قشقایی، جهانگیرخان ۲۲۷.

قصرهای دورهی صفوی ۲۴۴.

قفقاز ۱۸۲. مل ما مسمع المراسمة

قلعهی ماغوسه ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۸.

قم ۲۱۲. استان وی استان در در ا

171, 901, 191.

141, 141 & S

کابلی ۷۲. كابلى، سردار عبدالوهابخان ٧١. کاخ گلستان ۱۸۸. کاتب، میرزا مصطفی ۲۷، ۲۹، ۹۹، .115, 111, 171, 171.

کازرونی، حاج محمدحسین ۲۴۱. كاشف الغطاء، شيخ على ١٤٥. كاشف الغطاء، شيخ محمدحسين ١٤٥. کاشان ۲۳.

كاشاني (حبل المتين)، سيّد حسن ٥٤، ٨٥ کاشانی، شیخ یحیی ۵۴ كاظمى، سيّد مصطفى خان ١٢٩.

> كاكو، على ← زارع. كانال سوئز ۱۹۵. کانون معرفت ۴۹. کتاب احمد ۱۳۳. كتاب الفهرست ١٥.

کتاب بیان ۱۹، ۲۵، ۲۸، ۲۳، ۳۴. کتاب علی ۱۳۹.

كتاب وصيت ٣٠.

کتابخانهی مرکزی دانشگاه تهران ۳۱،

کتابخانهی دانشگاه پرینستون ۹۹.

كربلايى ابوالقاسم قالى باف (شمر)

کربلایی، حاج سیّد جواد ۲۹.۷۰

کربلایی اکبر ۹۹.

کردستانی، سعیدخان ۲۴، ۲۷، ۱۲۰، ۱۲۰

کرمان ۲۲، ۹۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۵۹،

۵۲۱، ۲۱۰.

3P. VP. P.1. 111, 711, 711, ٧١١، ٣٢١، ١٣١، ١٣١، ١٣١، ١٧١،

كرمان در نهضت مشروطيت (كتاب) ١٣٢.

کرمانی، حاج محمد کریم خان ۱۴، ۹۳،

کرمانی، حاج میرزا احمد ← مشرف

كرماني، شيخ احمد ← مجدالاسلام

كرماني، ملا محمدجعفر ٢٣، ٢٢، ٩١،

۹۷, ۹۶, ۷۹.

كرماني. و مراسم المراجع

کرمانی. ایم می کرمانی کا می کام

7P. 7P. 4P. 6P. 4P. VP. AP.

7.1, 0.1, 211, 111, 771, 971,

٠٦١، ١٦١، ١٧٠، ١٧٠.

.177, 177, 179.

.. 1, 9.1, . 11, 011, 7.7.

کتابخانهی دانشگاه کیمبریج ۲۹.

کرمانی، مبرزا آقاخان ۱۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، TT, TT, NO. OP, 1.1, 7.1, 7.1,

VII. 111, PII. 171, 171, VYI.

. 14. 141, avi, xvi, 7x1, .pr.

707, 707, 007.

7.1, 7.1, 911, 771, 071, 771, -104 ,107 5 140 ,144 ,14T

191, 191, 191, 191, 191, 191, 191,

كرمعلى موتاب ٩٩.

کسروی، احمد ۵۳، ۵۴، ۱۳۳.

کتر ۴۷. ۱۹۲۰ د مشمور در برای روسه سه

115, 110, 114, 1.5, 1.0, 1.4

171, 171, 771, 671, 771, 771,

199 101 101 10. 119 11A

191, 791, 791, 391, 191, 191,

.... 1.1, 4.7, 0.7, 977, 977,

کرمانی، میرزا رضا ۴۳، ۶۱، ۶۳، ۱۰۱،

141, 141, 141, 141, 3VI, 3VI, 184, 18A

٨٧١، ١٨١، ١٨٢، ١٨٢، ١٩١، ١٩١،

791, 791, 091, API, 0.7, 00T.

کمیتهی مجازات ۱۵۳، ۱۶۴.

کناره ۲۴۹. ۲۴۹ کلاه کام

کنسولگری روسیه در اصفهان ۲۴۲، 947, 407. TO AND SERVER SERVER

كلهجوش ٧٨. دانستان المساورية

کو چهی دولت آبادی ۲۱۱.

مجدالاسلام كرماني، شيخ احمد ٤٩، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٢، ١٢٦، ١٢٩، .790

مجدالملک، محمّدتقی خان ۱۰۱. مجلس (شورای ملی) ۳۸، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۵، .71, 717, 787.

مجلس سنا ۱۳۰. و مجلس

کوچهی سراجالملک ۱۳۳.

کوزهکنانی ۱۵۸.

كيمياء السعادة (عشقيه) (كتاب) ٩٨، ٩٩.

گو درز ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۲.

گوبینو، ژوزف آرتور ۱۸۶.

گیلان ۵۶، ۱۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷.

Let ATT my July 190

لندن ۱۳۴. اسما المالية

لنگر ۹۶. ایم مناماسی ساید

لوح ضیافت ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۹.

VAL. PRIS YIP, OTT.

المآثر و الآثار (كتاب) ١٥٤.

ماغوسا ۲۰.

ماکو ۱۵، ۳۸. محمد ما در ما ماکو

ماوراء النهر ۱۶. بدر زود برور

مثنوی (کتاب) ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۹۹،

مجتهد اصفهاني، شيخ محمدتقي ٠

نجفی اصفهانی. ایم ایمانی ایمانی

.70.

مبشر همايون ← پژوه.

مترجم همايون ← فرهوشي.

مازندران ۱۵، ۳۶، ۹۳، ۹۶.

مجلسی، میرزا نورالدین ۲۲۷.

مجمع آزادي خواهان (مجمع آزادمردان) .790 .79. 101

> مجمع دیوانگان (کتاب) ۸۹ مجموعهی مؤبد (کتاب) ۶۵.

محمّد بن الحسن العسكري (امام دوازدهم) ۱۶، ۱۷.

محمد بن على بن بابويه ← شيخ صدوق.

محمد پسسر ميرزا ابوالفتح → ابوالفتحزاده.

محمّدشاه ۱۸۰، ۲۲۴.

محمّد مهدی (امام دوازدهم) ۱۶.

محمّدعلی شاه ۵۴، ۵۵، ۱۱۵، ۱۱۶، P11, P71, PP1, 1.1, 707, 997,

78Y.

محمدعلى ميرزا ← محمدعلى شاه. محمود، محمود ۱۵۱، ۱۸۴.

محیط مافی، میرزا هاشم ۱۴۲.

محیط طباطبایی، سیّد محمّد ۱۰۳. مخبرالسلطنه، مهدی قلی خان ۱۴۶. مدرسهی ادب ۲۰۶. مدرسهی رشدیه ۵۴، ۶۹، ۲۰۶. مدرسهی شرف ۲۰۶. مدرسهی عضدیه ۱۴۶. مدرسهی علمیه ۲۰۶. مدرسهی علمیهی جلالیه ۲۰۰. مدرسهی ملی کرمان ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، مدیر ضبطیهی اسلامبول ۲۰۰. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی مذاهب ملل متمدنه یا تاریخ سیّد

مــسلمانان ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۴۶، ۱۰۱،

مسلمين ← مسلمانان.

مسيح ← عيسى مسيح.

مسیحیان ۲۸، ۳۱.

مشرف کرمانی، حاج میرزا احمد ۶۳،

۵۹، ۱۲۱، ۱۲۱، ۱۲۱، ۵۲۱، ۵۲۱، ۱۲۹،

171, 481, 481, 181, 4VI, 6VI,

771, 667, .37.

مشير الدولة، ميرزا نصر الله خان ٢١٤.

مشير السلطنه ۱۶۸.

مصباح الحكماء، ميرزا احمد ١٢١، ١٢٩،

٠١١، ١٨٠، ١٩٢، ١٩٢، ١٩٥، ١٩٥،

٧٩١، ٩٩١، ٢٠٢، ٥٢٢.

مصباح السلطنه، ميرزا حسين خان ۲۰۶،

مظاهر الهيه ١٩.

مظفر الدين شاه ۵۱، ۵۴، ۷۵، ۱۶۹، ۱۶۹،

111, 191, 1.7, 7.7, 0.7, 1.7,

117, 717, 617, 877, 877, 677,

197, 797, 797.

مظفرالملک، میرزا محسن خان ۲۰۴،

مظهر ظهور الله ۱۶، ۱۸.

معاونالتجار ١٢٩.

۵۰۲، ۲۴۰

V.Y. 477. AT AN AN AN AN

مشهد ۲۴۸.

.779 ,177

مدرسهی ملی کرمان ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۶، 611. M (245) 315/20 page مدیر ضبطیهی اسلامبول ۲۰۰. منداهب و فلسفه در آسیای وسطی (کتاب) ۱۸۶. مذاهب ملل متمدنه يا تاريخ سيد على محمد باب (كتاب) ١٨٤. مرآت ۱۹، ۲۰، ۳۳، ۴۳، ۲۸، ۲۶۵. a_{ℓ} مرآت الله $\rightarrow a_{\ell}$ آت. مرایای الهی ۳۲، ۳۳، ۴۴، ۴۴. مسالك المحسنين (كتاب) ١٣٣. مستشار الدوله، صادق ۲۶۸. مسجد سيهسالار ۲۶۶. مسجد سراج الملک ۲۰۸، ۲۱۱. مسجد گوهرشاد ۲۴۸. مسجد وكيل ۲۴۸.

مسعو دنظام، محمّدخان ۶۳.

معتمدخاقان (قوام الدوله) ۲۰۹. معیر الممالک، دوستعلی خان ۱۴۲، ۱۴۷. مغولان ۸۳ م. ف. ۱۸۶.

مقبرهی ملکالمتکلمین و ... ۲۱۷، ۲۶۸. مقتل بابیّه ۱۸۶. م.ک. ۴۳، ۱۷۸.

مکے ۲۵، ۲۷، ۹۵، ۱۹۰، ۱۹۰، ۱۹۳،

۵۶۱، ۲۰۲، ۳۰۲، ۲۲۴.

ملا حبیب ۱۶۸. ملا محمّد ۱۶۱.

ملای رومی \rightarrow مولوی.

ملا مصطفی گوشبریده ← میسرزا مصطفی کاتب.

ملت ايران ← ايرانيان. ملكالاخرمين ٢١٩.

ملكالتجار ٢٢٤. ١٣٨ ١٣٨

PVI. 617, 817, VIT, 117, PIT,

יזז ט ידו, דדד ט ומז, ממז,

. 77, 787, 087, 987, V87, A87.

ملوک بیان ← پادشاهان بابی. ممقانی، ملا محمد ۱۴.

منسوبان ملکاالمتکلمین و میرزا جهانگیرخان ۲۶۸.

منشادی یزدی، شیخ محمد ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۸

من يظهره الله ۱۹، ۲۶، ۳۳، ۳۵. موبد (مؤبد) ← بيدگلي. موبد خسرو ۱۸۷.

مولوی، جلالالدین ۹۶، ۹۷، ۹۸. مؤیدالسلطنه، محمدمیر زا ۲۳۴.

مؤيدالسلطنه، محمدحسين ميرزا ٢٢٧،

777, 777.

مؤیدالدوله ۲۲۷، ۲۲۳. مهاجرت صغری ۲۶۳.

مهدی آباد اصفهان ۲۵۰.

CONTRACTOR OF STATE

مهر، فرهنگ ۱۸۷.

ميدان توپخانه ۱۳۳. مرد ۱۵۸ میدان

ميرزا أقاخان [نوري] ٢١. ١٨٠

ميرزا أقا مستوفي ١٢٩. ﴿ وَهُو مِنْ اللَّهُ اللَّا اللَّاللَّا اللَّهُ اللَّا اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ ا

ميرزا ابراهيم مجتهد ٢٤٩.

ميرزا اسدالله خان ۲۴۲، ۲۴۳.

ميرزا رضاخان عضو بانک شاهي ١٢٩.

ميرزا عبدالعلى ١٩٤، ١٩٨.

ميرزا غلامحسين ١٢٩، ١٣٢.

ميرزا محسن (برادر صدرالعلماء) ٢١٠.

ميرزا محمّدعلي خان ۵۴.

ميرزا ملكم خان ۴۲، ۴۷، ۵۹، ۶۰، ۱۱۱،

٧٢١، ١٩٨، ١٧٧، ١٧٧، ١٩٨، ١٩٠

74. .TF9

میرزا مهدی خان رییس دفتر ۱۲۹، ۱۳۲.

میرزا نورالله (فرزند صبح ازل) ۲۲، ۲۹،

میکده، میرزا سلیمانخان ۲۰۹، ۲۴۵،

.791

ميلر، ويليام ٩٩، ١٣٥.

ميلاني، على اكبر ٢١٩.

194.14

مهدی آقا حسن (رییس بلدیه) ۱۲۹،

مهدی (موعود اسلام) ۱۶، ۱۷. ۱۷ میلی مهدی اسلام) مهدی اسلام کار اسلام اسلام اسلام اسلام اسلام اسلام اسلام اسلام

ناطق، هما ۲۲۹. ناظم، شیخ علی ۶۴.

ناظمالاسلام کرمانی، میرزا محمّد ۴۹، ۳۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۶۹،

.7٣٩

ناظمالعلوم، علىخان ١٨٩. نايب التوليه ٢۴٨.

نایب التولیه ۲۴۸. نایبالسلطنه، کامرانمیر زا ۱۴۷.

نايبان امام دوازدهم ۱۷.

نایب حسین کاشی ۳۸.

نجف ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۶۲، ۱۴۵، ۲۶۲،

797. 1781 1100 1171 1171

نجف آبادی (زین المقربین)، ملا زین العابدین ۱۳۵، ۱۸۱. نخف اصفهانی (آفانجفی)، شیخ

نجفی اصفهانی (اَقانجفی)، شیخ محمّدتقی ۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳.

نجم آبادی، آغابیگم ۶۳.

نجم آبادی، شیخ مهدی ۶۳.

701, 201, VOI, 101, POI, 191,

181, 991, 181, 181, 181, 181,

741, 441, 541, 141, 141, 7AL,

7.7. O.7. 2.7. 477. P77. .77.

۵۵۲، ۲۵۲، ۲۶۰ ما ۱۹۵۰

نجم آبادی، مرتضی ۶۴.

نجمآبادی، میرزا محسن ۶۳. نراق ۲۳.

نراقی، ملا محمدتقی ۲۳.

نراقی، مالا محمّادجعفر ۲۳، ۳۴، ۶۲، ۲۵، ۱۰۳

نصرت السلطان، ميرزا محمَّد على خان

٩٠٢، ٧٠٢، ٩٠٦، ٥٢٢، ٥٩٢، ٥٥٢.

نظامالعلماء، شیخ حسن ۲۲۷. نظمالدوله، ابوترابخان ۱۴۲.

نقطه ۱۸۰، ۱۸۱.

نقطه ی اولی ۹۴، ۹۵، ۱۸۱.

نقطه ی بیان ۱۹، ۱۹۸.

نقطة الکاف (کتاب) ۱۹۷.

نواب، میرزا عباسقلی خان ۱۶۶.

نوری، شیخ فضل الله ۱۳۳، ۲۶۲.

نوری، میرزا حسینعلی ← بهاء الله.

نوری میرزا یحیی ← صبح ازل.

نوری طبرسی، حاج میرزا حسین ۱۶.

نهج البلاغه (کتاب) ۱۱۷.

نهضت مدارس جدید ۲۸، ۱۲۰، ۲۰۵،

نهضت مدارس جدید ۴۸، ۱۴۰، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۰۵،

نیریز ۱۵، ۳۱. کست می ۱۸۶ نیریز ۱۸۶ آفونس ۱۸۶.

نیهیلیستهای روسیه ۴۵.

4 bridge v 9

واحد اول ← حروف واحد. واعظ اصفهانی، سیّد جمال الدین ۴۰، ۴۱، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۴،

واقعات اتفاقیه در روزگار (کتــاب) ۴۹، ۲۲۲.

وحيد ٣٠.

وحید اکبر (سیّد یحیی دارابی) ۳۱. وحیدالملک، ابراهیم ۱۳۱.

وزير، ميرزا اسدالله خان ٢٢٧، ٢٣١،

777, 777, 777, 777, .07.

وكيل الملك ثاني ١٢٣.

and dely have & They are in the say of many & was into the say

Company of the Call AD

هندوسيتان ۷۱، ۹۶، ۹۹، ۲۲۲، ۲۲۴،

077, 277, 777.

یزدی، شیخ محمّد ۱۱۸.

یزدی، میرزا شیخعلی ۱۱۸.

یهودی ۶۱، ۸۳ ته ۲۵۰ ۲۵۰

هرات ۱۶. - المعروف مي مله دي

هرقلی، اسماعیل ۱۶. یودی ملا عبدالخالق ۱۸.

هستهی انقلاب مشروطیت ۲۶۲.

هشت بهشت (کتاب) ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۲۷، یکسال در میان ایرانیان (کتاب) ۹۸.

۴۰، ۴۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۸، پوسف پهلوان احمد ۱۲۹.

١٣٠، ٢١٤. و المحمد المح

همدان ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳. ونانیان ۸۰ ۱۲۳ همدان ۱۸۳ میرون

همدانی، ملا حسینقلی ۷۴.